



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

رساله‌ی آموزشی

احکام معاملات

مجله علمی
۱۳۹۳

مطابق با فتاوی‌ی مرجع عالی‌قدر حضرت آیت‌الله العظمی‌ی امام‌زاده‌ای باقرمونی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رساله ی آموزشی مطابق با فتاوی مرجع عالی قدر حضرت آیت الله خامنه‌ای (مد ظله العالی)

نویسنده:

آیت الله العظمی سید علی خامنه‌ای

ناشر چاپی:

انقلاب اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۴۳	رساله ی آموزشی مطابق با فتاوی مرجع عالی قدر حضرت آیت الله خامنه ای (مد ظله العالی) جلد ۲
۴۳	مشخصات کتاب
۴۴	اشاره
۴۷	مقدمه
۴۹	فهرست مطالب
۶۴	بخش اول معاملات حرام
۶۵	اشاره
۶۷	درس ۱ معاملات حرام
۶۷	اشاره
۶۷	معاملات محرمه چهار قسم است:
۶۷	اشاره
۶۸	فصل اول معاملات نجس
۶۸	اشاره
۶۸	گفتار اول: معامله عین نجس
۶۸	اشاره
۶۸	۱. میته
۶۸	۲. خون
۶۸	۳. خمر (شراب)
۶۸	الف) توضیحی درباره خمر
۷۰	ب) خرید و فروش شراب
۷۰	ج) خرید و فروش الکل
۷۰	د) خرید و فروش فقاغ
۷۰	ه - مسکرات جامد

مسئله ۷۲

۴. خوک ۷۲

درس ۲ فصل اول: معاملات نجس (۲) ۷۳

گفتار دوم: معامله شیء متنجس ۷۳

۱. شیء متنجس از جهت امکان تطهیر، به دو صورت است: ۷۳

۲. اعتبار و عدم اعتبار قصد منفعت حلال در مبیع متنجس ۷۳

اشاره ۷۳

نکته ۷۵

۳. اعلام نجاست متنجس ۷۵

۴. تغیر جاهل ۷۵

اشاره ۷۵

نکته ۷۵

مسئله ۷۷

مسئله ۷۸

درس ۳ فصل دوم ۷۹

معامله شیئی که در راه حرام صرف می شود (۱) ۷۹

اشاره ۷۹

گفتار اول: منافع معمولی و متعارف آن شیء حرام است ۷۹

اشاره ۷۹

۱. بت و صلیب ۷۹

اشاره ۷۹

اشیائی که به شکل صلیب و بت است ولی برای عبادت نیست ۸۱

۲. آلات قمار ۸۲

الف) توضیحی در مورد آلات قمار ۸۲

ب) معامله آلات قمار ۸۲

اشاره ۸۲

مسئله ۸۲

ج) شطرنج ۸۲

۳. اوراق جعلی ۸۲

۴. آلات لهُو ۸۴

اشاره ۸۴

نکته ۸۵

خرید و فروش آلات لهُو ۸۵

۵. ظروف طلا و نقره ۸۵

درس ۴ فصل دوم ۸۷

معامله شیئی که در راه حرام مصرف می شود (۲) ۸۷

گفتار دوم: شیء دارای منافع حلال و حرام بوده و قصد بایع و مشتری یا یکی از آن دو، استفاده در حرام است: ۸۷

اشاره ۸۷

مواردی که از نظر عرف کمک و اعانت بر حرام است: ۸۸

درس ۵ فصل دوم معامله شیئی که در راه حرام صرف می شود (۳) ۹۱

گفتار سوم: شأن آن شیء استفاده در حرام است ۹۱

اشاره ۹۱

نکته ۹۱

فروش سلاح به دشمنان دین ۹۲

خرید و فروش سلاح از وظایف دولت اسلامی است ۹۳

نحوه سیاست دولت در مورد خرید و فروش سلاح ۹۴

درس ۶ فصل سوم معامله شیئی که منفعت مورد اعتنا ندارد ۹۵

اشاره ۹۵

نکته ۹۵

شیئی که منفعت مورد اعتنا ندارد، به دو صورت فرض می شود: ۹۵

توضیحی در باره مالیت داشتن یک شیء ۹۶

نکته ۹۷

۹۷	ملکیت ملازم مالیت نیست
۹۹	درس ۷ فصل چهارم معامله با عمل محزم (۱)
۹۹	اشاره
۹۹	گفتار اول: تدلیس در معاملات
۹۹	اشاره
۱۰۰	مسئله
۱۰۰	معیار تشخیص تدلیس
۱۰۱	گفتار دوم: تزئین حرام
۱۰۱	گفتار سوم: تشبه مرد به زن و بر عکس
۱۰۱	اشاره
۱۰۱	نکته
۱۰۳	مسئله
۱۰۴	درس ۸ فصل چهارم معامله با عمل محزم (۲)
۱۰۴	گفتار چهارم: کم فروشی (تطفیف)
۱۰۴	اشاره
۱۰۴	احکام کم فروشی
۱۰۵	نکته
۱۰۵	حکم معامله ای که در آن کم فروشی شده است:
۱۰۵	۱. معامله به غیر مجانس است:
۱۱۰	درس ۹ فصل چهارم
۱۱۰	معامله با عمل محزم (۳)
۱۱۰	گفتار پنجم: تنجیم
۱۱۰	مقدمه
۱۱۱	تعلیم و تعلم و اخبار از طریق تنجیم
۱۱۱	مسئله
۱۱۱	کسب درآمد از طریق تنجیم و طرق دیگر مثل رمل و جفر

۱۱۳	درس ۱۰ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۴)
۱۱۳	گفتار ششم: کهانت
۱۱۳	اشاره
۱۱۴	حرمت کهانت و تعلیم و تعلم آن
۱۱۴	مراجعه به کاهن
۱۱۴	نکته
۱۱۶	درس ۱۱ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۵)
۱۱۶	گفتار هفتم: سحر
۱۱۶	اشاره
۱۱۶	حرمت مطلق سحر
۱۱۷	تعلیم و تعلّم سحر
۱۱۷	سایر امور غریبه شبیه سحر
۱۱۷	شعبده
۱۱۹	درس ۱۲ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۶)
۱۱۹	گفتار هشتم: کسب درآمد با چیزی که مضلّ است
۱۱۹	اشاره
۱۱۹	توضیحاتی در مورد ضلالت
۱۲۱	اعتبار علم یا اطمینان یا احتمال عقلایی به وقوع ضلالت
۱۲۱	استثنائی از حکم حرمت
۱۲۲	نکته
۱۲۲	وظیفه حکومت اسلامی
۱۲۳	درس ۱۳ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۷)
۱۲۳	گفتار نهم: رشوه
۱۲۳	اشاره
۱۲۳	مبحث اول: حرمت رشوه
۱۲۳	اشاره

- ۱۲۳ ۱. رشوه در باب قضا (حکم)
- ۱۲۳ اشاره
- ۱۲۴ استثنایی از حرمت رشوه
- ۱۲۴ رشوه برای شئون متعلق حکم (نه خود حکم)
- ۱۲۵ خروج از عدالت
- ۱۲۵ ۲. رشوه در غیر باب قضا
- ۱۲۵ اشاره
- ۱۲۵ موارد حرمت رشوه در غیر باب قضا
- ۱۲۷ پولی که کمپانی ها و شرکت ها به خریدار اجناسشان برای تشویق می پردازند
- ۱۲۷ نکته
- ۱۲۸ درس ۱۴ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۸)
- ۱۲۸ گفتار نهم: رشوه
- ۱۲۸ مبحث دومهدیه
- ۱۲۸ فرق بین رشوه و هدیه
- ۱۲۹ هدیه صوری
- ۱۲۹ حکم هدیه به قاضی
- ۱۲۹ اشاره
- ۱۲۹ ۱. حکم هدیه با توجه به قصد مهدی:
- ۱۳۱ ۲. حکم هدیه با توجه به قصد مهدی الیه:
- ۱۳۱ اشاره
- ۱۳۱ مالکیت مهدی الیه یا مرتشی نسبت به هدیه یا رشوه
- ۱۳۱ ضمان مرتشی در صورت تلف شدن مال
- ۱۳۱ وظیفه دستگاه های مسئول
- ۱۳۴ درس ۱۵ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۹)
- ۱۳۴ گفتار نهم: رشوه
- ۱۳۴ مبحث سوم: اجرت قاضی

- ۱۳۴ اشاره
- ۱۳۴ فرق بین رشوه و اجرت
- ۱۳۵ مبحث چهارم: معامله محاباتی
- ۱۳۵ اشاره
- ۱۳۵ معامله محاباتی چند صورت دارد:
- ۱۳۶ نکته
- ۱۳۷ درس ۱۶ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۱۰)
- ۱۳۷ گفتار دهم: سب مؤمن
- ۱۳۷ اشاره
- ۱۳۷ نسبی بودن امور قبیحه
- ۱۳۸ حرمت سب و دشنام
- ۱۳۸ موارد استثناء از حکم حرمت
- ۱۴۰ نکته
- ۱۴۰ حرمت معامله
- ۱۴۱ درس ۱۷ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۱۱)
- ۱۴۱ گفتار یازدهم: غیبت
- ۱۴۱ مقدمه:
- ۱۴۱ مبحث اول: تعریف غیبت
- ۱۴۱ اشاره
- ۱۴۱ توضیحی در مورد قیود معتبر در تعریف:
- ۱۴۱ ۱. عیب محسوب شدن آن امر
- ۱۴۱ اشاره
- ۱۴۲ محدوده عیبی که در صدق غیبت شرط است
- ۱۴۲ ذکر عیب متعلقات شخص (نه خود شخص)
- ۱۴۲ ۲. مستور بودن عیب
- ۱۴۲ اشاره

- ۱۴۳ قدر متیقن از ستر و کشف، ستر و کشف در همان محیط و جامعه است
- ۱۴۳ تقلید از لهجه های مختلف
- ۱۴۵ ۳. قصد انتقاص
- ۱۴۶ درس ۱۸ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۱۲)
- ۱۴۶ گفتار یازدهم: غیبت
- ۱۴۶ مبحث دوم: شرایط تحقق غیبت یا حرمت آن
- ۱۴۶ ۱. معین بودن مغتاب
- ۱۴۶ اشاره
- ۱۴۶ مغتاب جماعتی است (نه یک فرد)
- ۱۴۷ ۲. غیبت شونده از جهت رشد در حدی باشد که درک می کند.
- ۱۴۷ الف) غیبت طفل
- ۱۴۷ ب) غیبت مجنون
- ۱۴۷ ۳. مسلمان بودن مغتاب
- ۱۴۷ ۴. عدم شرط کراهت
- ۱۴۷ ۵. وجود سامع
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۹ سامعی که وجودش کالعدم است
- ۱۴۹ سامع کودک ممیز یا مجنون است
- ۱۴۹ ۶. عدم شرط ذکر سوء به لسان
- ۱۴۹ اشاره
- ۱۵۰ ذکر سوء با کنایه
- ۱۵۱ درس ۱۹ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۱۳)
- ۱۵۱ گفتار یازدهم: غیبت
- ۱۵۱ مبحث سوم: استماع غیبت
- ۱۵۱ اشاره
- ۱۵۱ موارد استثنای از حکم حرمت استماع

وظایف مستمع غیبت: ۱۵۲

۱. وجوب ردّ غیبت ۱۵۲

اشاره ۱۵۲

نکته ۱۵۲

۲. نهی از منکر ۱۵۴

اشاره ۱۵۴

مواردی که نهی از غیبت واجب نیست ۱۵۴

نکته ۱۵۴

وجوب استحلال و استغفار ۱۵۴

درس ۲۰ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۱۴) ۱۵۶

گفتار یازدهم: غیبت ۱۵۶

مبحث چهارم: مستثنیات حرمت غیبت ۱۵۶

۱. فاسق متجاهر ۱۵۶

اشاره ۱۵۶

مسئله ۱۵۶

۲. تظلم مظلوم ۱۵۷

۳. تراحم بین دو حکم ۱۵۷

اشاره ۱۵۷

نکته ۱۵۷

بعضی از موارد تراحم بین دو حکم ۱۵۹

۱. در مقام مشورت (نُصح مستشیر) ۱۵۹

اشاره ۱۵۹

وجوب نصیحت ۱۵۹

اقوا بودن ملاک نصح ۱۵۹

۲. قصد از بین بردن ماده فساد ۱۶۰

اشاره ۱۶۰

- نکته ۱۶۰
- اهمیت ملاک از بین بردن ماده فساد ۱۶۰
- نکته ۱۶۰
۳. جرح شهود و زوات ۱۶۱
- اشاره ۱۶۱
- اهمیت قضاء و روایت ۱۶۱
۴. دفع ضرر از مغتاب (غیبت شونده) ۱۶۳
- اشاره ۱۶۳
- نکته ۱۶۳
- درس ۲۱ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۱۵) ۱۶۴
- گفتار دوازدهم: کذب ۱۶۴
- مقدمه ۱۶۴
- مبحث اول: معنای کذب و صدق ۱۶۴
- اشاره ۱۶۴
- مطلبی در مورد توریه ۱۶۵
- تعبیرات مبالغه آمیز و استعمالات مجازی ۱۶۵
- توضیحاتی در مورد مفهوم کذب ۱۶۶
۱. قوام کذب به قول و لفظ نیست ۱۶۶
۲. خود خبر موصوف به صدق و کذب می شود، نه لوازم آن. ۱۶۶
- اشاره ۱۶۶
- لوازم اثناثات ۱۶۷
۳. به شوخی مطلب کذبی را گفتن ۱۶۷
۴. خلف وعده ۱۶۸
- درس ۲۲ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۱۶) ۱۶۹
- گفتار دوازدهم: کذب ۱۶۹
- مبحث دوم: حکم کذب ۱۶۹

- ۱۶۹ حرمت کذب و کبیره بودن آن
- ۱۶۹ تأثیر عملی کبیره یا صغیره بودن کذب
- ۱۷۰ موارد جواز کذب
- ۱۷۰ ۱. اضطرار
- ۱۷۰ ۲. اصلاح بین اشخاص و گروه ها
- ۱۷۰ ۳. وعده دروغ به زن و فرزند
- ۱۷۱ گفتار سیزدهم: تمامی
- ۱۷۱ اشاره
- ۱۷۱ معنای نیمه
- ۱۷۲ درس ۲۳ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۱۷)
- ۱۷۲ گفتار چهاردهم: قمار
- ۱۷۲ اشاره
- ۱۷۳ ۱. بازی با آلات قمار
- ۱۷۳ ۲. بازی با غیر آلات قمار
- ۱۷۳ اشاره
- ۱۷۴ مسئله
- ۱۷۴ حکم مالی که از قمار به دست می آید
- ۱۷۴ بازی با آلات قمار از طریق کامپیوتر
- ۱۷۵ افرادی که در مسابقه شرکت ندارند و روی مسابقه ای شرطبندی می کنند
- ۱۷۶ مسئله
- ۱۷۶ بخت آزمایی
- ۱۷۸ درس ۲۴ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۱۸)
- ۱۷۸ گفتار پانزدهم: غش
- ۱۷۸ مبحث اول: معنای غش
- ۱۷۸ اشاره
- ۱۷۸ شرایط تحقق غش

- ۱۷۸ ۱. جهل گیرنده و علم دهنده
- ۱۷۸ اشاره
- ۱۷۹ مسئله
- ۱۷۹ ۲. مستور بودن خدیعه ای که در جنس انجام گرفته
- ۱۷۹ اشاره
- ۱۷۹ تصرف مستور دو حالت دارد که هر دو حالت نیز غش محسوب می شود:
- ۱۸۰ نکته
- ۱۸۰ ۳. قصد خدعه و فریب
- ۱۸۰ انواع غش در معامله
- ۱۸۰ ۱. غش به خلط و مزج
- ۱۸۱ ۲. عیبی را در متاع مخفی کردن
- ۱۸۱ ۳. تصرفی که کمیت جنس را زیاد می کند
- ۱۸۱ ۴. ذکر صفت مرغوب فیه برای آن جنسی که این صفت را ندارد
- ۱۸۱ ۵. شیئی را می دهد به جای شیئی که در ماهیت با آن متفاوت است.
- ۱۸۲ درس ۲۵ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۱۹)
- ۱۸۲ گفتار پانزدهم: غش
- ۱۸۲ مبحث دوم: حکم معامله مغشوش
- ۱۸۲ اشاره
- ۱۸۲ آیا غش علاوه بر حرمت، باعث بطلان معامله هم می شود یا خیر؟
- ۱۸۵ درس ۲۶ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۲۰)
- ۱۸۵ گفتار شانزدهم: نجش
- ۱۸۵ اشاره
- ۱۸۵ توضیحاتی در مورد معنای نجش
- ۱۸۵ ۱. خدعه و فریب در تحقق نجش
- ۱۸۶ ۲. مواطئه در تحقق نجش شرط نیست
- ۱۸۶ حرمت معامله ای که بر نجش واقع می شود

- ۱۸۷ حرمت نجش به خاطر انطباق عناوین محرمه بر آن است
- ۱۸۷ موارد شک در صدق نجش
- ۱۸۸ درس ۲۷ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۲۱) -
- ۱۸۸ گفتار هفدهم: غنا
- ۱۸۸ اشاره
- ۱۸۸ مبحث اول: معنای غنا
- ۱۸۸ اشاره
- ۱۸۹ قیودی که متقوم مفهوم غنای به معنای دوم نیست.
- ۱۹۴ درس ۲۸ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۲۲) -
- ۱۹۴ گفتار هفدهم: غنا
- ۱۹۴ مبحث دوم: حرمت غنا
- ۱۹۴ اشاره
- ۱۹۴ توضیحی در مورد قیود مؤثر در غنای محرم:
- ۱۹۴ ۱. مله‌ی بودن
- ۱۹۵ ۲. اضلال عن سبیل الله
- ۱۹۵ نکاتی در مورد اضلال:
- ۱۹۵ الف) نحوه اضلال در غنا
- ۱۹۷ ب) معیار در حرمت، اضلال شأنی است نه فعلی
- ۱۹۷ قیودی که در معنای غنای محرم دخیل نیست:
- ۱۹۸ مرجع برای تشخیص مصداق غنای حرام از غیر حرام
- ۱۹۸ آیا صوت مرقص، مناط در حرمت غنا است؟
- ۲۰۰ نکته
- ۲۰۰ وظیفه مکلف هنگام شک
- ۲۰۰ مسئله
- ۲۰۰ ۱. غنای محرم در تلاوت قرآن و مرآتی امام حسین (ع)
- ۲۰۱ ۲. غنای محرم در مجالس عروسی

۳. استمتاع مرد از همسرش باعث حلیت غنای محرم نمی شود. ----- ۲۰۱
۴. غنا از گناهان کبیره است. ----- ۲۰۱
- درس ۲۹ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۲۳) ----- ۲۰۲
- گفتار هفدهم: غنا ----- ۲۰۲
- مبحث سوم: احکام غنا ----- ۲۰۲
- اشاره ----- ۲۰۲
- سؤالاتی در این زمینه ----- ۲۰۳
- دو نکته نسبت به سؤال ----- ۲۰۳
- درس ۳۰ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۲۴) ----- ۲۰۵
- گفتار هجدهم: آلات لهو و موسیقی ----- ۲۰۵
- اشاره ----- ۲۰۵
- معیار حکم حرمت آلات موسیقی: ----- ۲۰۵
- قید "مناسب مجالس لهو و فسق و فجور" در حرمت آلات موسیقی ----- ۲۰۶
- برخی مصادیق لهو محرم: ----- ۲۰۶
- نکته ----- ۲۰۸
- نمونه ای از مصادیق بارز غیر لهوی ----- ۲۰۸
- خرید و فروش آلات لهو و تعلیم و تعلّم آن ----- ۲۰۸
- ترویج موسیقی ----- ۲۱۰
- آیا تعلیم و تعلّم موسیقی، از مصادیق ترویج موسیقی است؟ ----- ۲۱۰
- نمایشگاه آلات غنا ----- ۲۱۰
- سؤالات ----- ۲۱۱
- درس ۳۱ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۲۵) ----- ۲۱۶
- گفتار نوزدهم: رقص ----- ۲۱۶
- معنای رقص و فرق آن با حرکات ورزشی ----- ۲۱۶
- رقصی حرام است که مظهر لهو باشد ----- ۲۱۶
- مصادیقی از رقص لهوی و غیر لهوی ----- ۲۱۶

- ۲۱۷ نکته
- ۲۱۸ درس ۳۲ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۲۶)
- ۲۱۸ گفتار بیستم: کمک به ظالم
- ۲۱۸ اشاره
- ۲۱۸ ۱. کمک به ظالم در ظلمی که می کند:
- ۲۱۸ اشاره
- ۲۱۹ مراد از ظالم فقط امیران و حاکمان نیستند
- ۲۱۹ ۲. کمک به ظالم در غیر ظلم
- ۲۲۰ درس ۳۳ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۲۷)
- ۲۲۰ گفتار بیست و یکم: تصویر
- ۲۲۰ اشاره
- ۲۲۰ ساخت، حفظ و خرید و فروش تصویر جاندار
- ۲۲۱ مسئله
- ۲۲۲ درس ۳۴ فصل چهارم معامله با عمل محرم (۲۸)
- ۲۲۲ گفتار بیست و دوم: ربا
- ۲۲۲ اشاره
- ۲۲۲ اقسام ربا
- ۲۲۲ شرایط ربای معامله ای
- ۲۲۳ توضیحاتی در مورد هم جنس بودن عوضین
- ۲۲۴ احکام ربا
- ۲۲۴ * تمرین
- ۲۲۵ بخش دوم معاملات جایز
- ۲۲۵ اشاره
- ۲۲۷ درس ۳۵ فصل اول خرید و فروش (۱)
- ۲۲۷ گفتار اول: شرایط صحت معامله
- ۲۲۷ ۱. شرایط جنس و عوض آن

۲۲۷ اشاره

۲۲۷ مسئله

۲۲۸ ۲. شرایط فروشنده و خریدار

۲۲۸ الف (بلوغ (۱))

۲۲۸ ب) عقل

۲۲۸ دیوانگی

۲۲۸ مسئله

۲۲۸ ج) ممنوع از تصرف نبودن

۲۲۸ یک - سفیه نبودن:

۲۲۸ دو - مفلس (ورشکسته اقتصادی) نبودن

۲۲۹ د) قصد جدی داشتن

۲۲۹ اشاره

۲۲۹ استفتاء

۲۲۹ ه - مجبور نبودن (اختیار)

۲۲۹ توضیح:

۲۳۰ * تمرین

۲۳۱ درس ۳۶ فصل اول خرید و فروش (۲)

۲۳۱ و) مالک یا صاحب اختیار بودن

۲۳۱ یک - مبیع مال غیر است:

۲۳۱ اشاره

۲۳۲ در صورتی که صحت معامله متوقف بر اذن مالک باشد:

۲۳۲ مسئله

۲۳۲ نکته

۲۳۳ دو - ثمن مال غیر است:

۲۳۳ نکته

۲۳۴ شک در مالک بودن یا صاحب اختیار بودن فروشنده یا خریدار

- چند مثال برای مال مشکوک ----- ۲۳۴
- * تمرین ----- ۲۳۵
- درس ۳۷ فصل اول خرید و فروش (۳) ----- ۲۳۶
- گفتار دوم: اولیای تصرف ----- ۲۳۶
- اشاره ----- ۲۳۶
- کسانی که حق تصرف در اموال افراد مذکور را دارند، عبارت اند از: ----- ۲۳۶
۱. ولی کودک غیر بالغ: ----- ۲۳۶
۲. ولی سفیه: ----- ۲۳۷
۳. ولی دیوانه: ----- ۲۳۷
۴. ولی ورشکسته: ----- ۲۳۷
- نحوه تصرف اولیاء در اموال صغیر: ----- ۲۳۸
- حکم تصرفات در اموال کودک نابالغ ----- ۲۳۸
- وظایف ولی ----- ۲۳۸
- عزل ولی توسط حاکم شرع: ----- ۲۳۹
- نکات: ----- ۲۳۹
- توجه ----- ۲۴۰
- * تمرین ----- ۲۴۰
- درس ۳۸ فصل اول خرید و فروش (۴) ----- ۲۴۱
- گفتار سوم: انواع خرید و فروش (۱) ----- ۲۴۱
- اشاره ----- ۲۴۱
۱. نقد و نسیه ----- ۲۴۱
- اشاره ----- ۲۴۱
- احکام معامله نقد و نسیه ----- ۲۴۲
- * تمرین ----- ۲۴۲
- درس ۳۹ فصل اول خرید و فروش (۵) ----- ۲۴۴
- گفتار سوم: انواع خرید و فروش (۲) ----- ۲۴۴

۲۴۴ ۲. بیع صرف و سلف

۲۴۴ اشاره

۲۴۴ شرایط صحت بیع صرف

۲۴۵ احکام بیع صرف

۲۴۵ ۳. بیع سلف (سلم)

۲۴۵ اشاره

۲۴۵ اصطلاحات:

۲۴۶ شرایط بیع سلف:

۲۴۶ دو نکته

۲۴۷ فروش جنسی که پیش خرید شده

۲۴۷ دو نکته

۲۴۸ * تمرین

۲۴۹ درس ۴۰ فصل اول خرید و فروش (۶)

۲۴۹ گفتار چهارم: حق شفعه

۲۴۹ اشاره

۲۴۹ شرایط حق شفعه

۲۴۹ مسئله

۲۵۰ نکته

۲۵۱ مسئله

۲۵۲ نکته:

۲۵۲ موارد سقوط حق شفعه

۲۵۲ مسئله

۲۵۳ * تمرین

۲۵۴ درس ۴۱ فصل اول خرید و فروش (۷)

۲۵۴ گفتار پنجم: خیارات (۱)

۲۵۴ اشاره

۲۵۴ خیارات عبارت اند از:

۲۵۴ اشاره

۲۵۵ ۱. خیار مجلس

۲۵۵ ۲. خیار غبن

۲۵۵ اشاره

۲۵۵ احکام مربوط به خیار غبن

۲۵۸ * تمرین

۲۵۹ درس ۴۲ فصل اول خرید و فروش (۸)

۲۵۹ گفتار پنجم: خیارات (۲)

۲۵۹ ۳. خیار شرط

۲۵۹ اشاره

۲۵۹ نکته

۲۵۹ فروش مبيع قبل از پایان مدت خیار

۲۶۰ ۴. خیار تدلیس

۲۶۰ ۵. خیار تخلف شرط

۲۶۱ ۶. خیار عیب

۲۶۱ اشاره

۲۶۲ مسئله

۲۶۲ * تمرین

۲۶۴ درس ۴۳ فصل اول خرید و فروش (۹)

۲۶۴ گفتار پنجم: خیارات (۳)

۲۶۴ ۷. خیار شرکت

۲۶۴ ۸. خیار رویت

۲۶۴ اشاره

۲۶۴ نکته

۲۶۵ ۹. خیار تأخیر

۲۶۵ اشاره

۲۶۵ نکته

۲۶۵ ۱۰. خیار حیوان

۲۶۵ اشاره

۲۶۶ مسئله

۲۶۶ ۱۱. خیار تعذر تسلیم

۲۶۶ اشاره

۲۶۶ نکته

۲۶۶ * تمرین

۲۶۷ درس ۴۴ فصل اول خرید و فروش (۱۰)

۲۶۷ گفتارششم: قبض و تسلیم جنس و عوض

۲۶۷ اشاره

۲۶۷ مسئله

۲۶۷ تسلیم و قبض هر چیزی بر حسب خودش است.

۲۶۸ مسئله

۲۶۸ احکام تلف قبل و بعد قبض

۲۶۸ ۱. قبل قبض:

۲۶۸ اشاره

۲۶۹ نکته

۲۶۹ ۲. بعد قبض:

۲۷۰ * تمرین

۲۷۱ درس ۴۵ فصل دوم صلح

۲۷۱ اشاره

۲۷۱ احکام صلح

۲۷۲ مسئله

۲۷۳ * تمرین

- درس ۴۶ فصل سوم اجاره (۱) ۲۷۴
- گفتار اول: اقسام اجاره و شرایط آن ۲۷۴
- اجاره دو قسم است: ۲۷۴
- نکته ۲۷۴
- شرایط موجر و مستأجر ۲۷۴
- شرایط مالی که مورد اجاره واقع می شود ۲۷۴
- شرایط منفعت مورد نظر در مال الاجاره ۲۷۵
- شرایط اجرت ۲۷۶
- نکته ۲۷۶
- گفتار دوم: احکام اجاره ۲۷۶
- اشاره ۲۷۶
- * حکم بیشتر یا کمتر بودن اجرت اجاره دوم از اجاره اول ۲۷۸
- نکته ۲۷۹
- * تمرین ۲۷۹
- درس ۴۷ فصل سوم اجاره (۲) ۲۸۰
- گفتار سوم: موارد جواز فسخ اجاره ۲۸۰
- اشاره ۲۸۰
- * تمرین ۲۸۲
- درس ۴۸ فصل سوم اجاره (۳) ۲۸۳
- گفتار چهارم: موارد بطلان اجاره ۲۸۳
- اشاره ۲۸۳
۱. اسباب بطلان در اجیر شدن ۲۸۳
۲. اسباب بطلان اجاره دادن اشیا ۲۸۳
- اشاره ۲۸۳
- * زمان تسلیم اجرت ۲۸۵
- * تمرین ۲۸۵

درس ۴۹ فصل چهارم شرکت (۱) ۲۸۶

گفتار اول: تعریف و اسباب شرکت ۲۸۶

اشاره ۲۸۶

اسباب شراکت ۲۸۷

ارث: ۲۸۷

عقد ناقل: ۲۸۷

حیازت: ۲۸۸

امتزاج: ۲۸۸

اشاره ۲۸۸

نکته ۲۸۹

تشریح: ۲۸۹

گفتار دوم: شرکت عقدیه (عنان): ۲۸۹

اشاره ۲۸۹

مبحث اول: شرایط شرکت عقدیه ۲۹۰

مبحث دوم: شرکت های عقدی باطل ۲۹۰

اشاره ۲۹۰

مسئله ۲۹۰

* تمرین ۲۹۱

درس ۵۰ فصل چهارم شرکت (۲) ۲۹۲

مبحث سوم: شرکت عقدی صحیح (شرکت عنان) ۲۹۲

اشاره ۲۹۲

شرط صحت شرکت عنان: ۲۹۲

نکته ۲۹۲

مبحث چهارم: احکام شراکت ۲۹۳

اشاره ۲۹۳

مسئله ۲۹۴

۲۹۵ * تمرین

۲۹۶ درس ۵۱ فصل پنجم رهن (۱) -

۲۹۶ گفتار اول: تعریف رهن

۲۹۶ اشاره

۲۹۶ اصطلاحات:

۲۹۷ گفتار دوم: شرایط رهن

۲۹۷ مبحث اول: شرایط رهن و مرتبه

۲۹۷ اشاره

۲۹۷ مسئله

۲۹۷ مبحث دوم: شرایط تحقق رهن و صحت آن

۲۹۷ اشاره

۲۹۷ مسئله

۲۹۹ * تمرین

۳۰۰ درس ۵۲ فصل پنجم رهن (۲) -

۳۰۰ مبحث سوم: شرایط مرهون (گروبی)

۳۰۰ اشاره

۳۰۰ مملوک بودن گروبی

۳۰۱ معین بودن گروبی

۳۰۲ * تمرین

۳۰۳ درس ۵۳ فصل پنجم رهن (۳) -

۳۰۳ مبحث چهارم: شرایط دین یا مالی که برای آن گرو قرار داده اند

۳۰۳ اشاره

۳۰۳ استفتاء:

۳۰۴ * تمرین

۳۰۵ درس ۵۴ فصل پنجم رهن (۴) -

۳۰۵ گفتار سوم: شرایط جواز فروش رهن (گروبی)

۱. قبل از اجل (قبل از سررسید زمان پرداخت بدهکاری): ۳۰۵

۲. پس از اجل (سررسید زمان پرداخت بدهی رسیده است): ۳۰۶

اشاره ۳۰۶

توضیح: ۳۰۶

نکته ۳۰۶

نکته ۳۰۷

* تمرین ۳۰۷

درس ۵۵ فصل پنجم رهن (۵) ۳۰۸

گفتار چهارم: حقوق مرتهن و رهن ۳۰۸

اشاره ۳۰۸

تصرف رهن در رهن ۳۰۸

اشاره ۳۰۸

مسئله ۳۰۹

حقوق رهن و ورثه او ۳۰۹

تصرف مرتهن بدون اذن رهن در "رهن" (گروبی) ۳۱۰

اشاره ۳۱۰

مسئله ۳۱۱

گفتار پنجم: یکی بودن رهن و تعدد مرتهن و بالعکس، با اشتراک در یک گروبی ۳۱۲

اشاره ۳۱۲

نکته ۳۱۳

* تمرین ۳۱۳

درس ۵۶ فصل ششم وکالت ۳۱۵

اشاره ۳۱۵

مسئله ۳۱۵

شرایط موکل و وکیل ۳۱۵

مسئله ۳۱۶

- شرایط کارهای مورد وکالت: ۳۱۷
- امور غیر قابل واگذاری عبارتند از: ۳۱۷
- مسئله ۳۱۷
- عزل وکیل ۳۱۸
- ضامن بودن وکیل ۳۱۸
- تخلف وکیل از محدوده اختیاراتش ۳۱۸
- * تمرین ۳۱۸
- درس ۵۷ فصل هفتم وقف (۱) ۳۱۹
- گفتار اول: تعریف و اقسام وقف ۳۱۹
- اشاره ۳۱۹
- اقسام وقف (به اعتبار موقوف علیه): ۳۱۹
- گفتار دوم: شرایط وقف ۳۲۰
۱. شرایط واقف (وقف کننده): ۳۲۰
- اشاره ۳۲۰
- مسئله ۳۲۰
۲. شرایط مال وقف شده: ۳۲۰
- اشاره ۳۲۰
- مسئله ۳۲۲
۳. شرایط موقوف علیهم (افرادی که مال برای آنان وقف شده) (۲۰۴۶) ۳۲۲
۴. شرایط کلی وقف ۳۲۲
- اشاره ۳۲۲
- مسئله ۳۲۳
- گفتار سوم: قبض در وقف (۲۰۹۱) ۳۲۳
۱. وقف خاص: ۳۲۳
۲. وقف عام: ۳۲۳
- مسئله ۳۲۴

۳۲۵ * تمرین

۳۲۶ درس ۵۸ فصل هفتم وقف (۲)

۳۲۶ گفتار چهارم: متولی و ناظر وقف

۳۲۶ ۱. متولی وقف:

۳۲۶ اشاره

۳۲۷ در صورتی که متولی توسط واقف مشخص نشده باشد:

۳۲۷ وظایف و محدوده اختیارات متولی

۳۲۸ نحوه اداره موقوفه توسط چند متولی

۳۲۸ مسئله

۳۲۹ عزل و نصب متولی

۳۲۹ ۲. ناظر وقف

۳۲۹ اشاره

۳۲۹ مسئله

۳۳۰ * تمرین

۳۳۱ درس ۵۹ فصل هفتم وقف (۳)

۳۳۱ گفتار پنجم: فروش و معامله مال وقف شده

۳۳۱ ۱. وقف عام:

۳۳۱ الف) وقف بر جهات و مصالح عامه

۳۳۲ چند استفتاء:

۳۳۲ اشاره

۳۳۳ نکته

۳۳۳ ب) وقف بر عناوین عامه (فقراء، ایتام و...):

۳۳۳ ۲. وقف خاص:

۳۳۳ اشاره

۳۳۴ نکته

۳۳۴ اجاره موقوفه

- ۳۳۵ ----- موقوفه نیازمند تعمیر -
- ۳۳۵ ----- مسئله
- ۳۳۶ ----- تغییر وقف
- ۳۳۶ ----- * تمرین
- ۳۳۷ ----- درس ۶۰ فصل هفتم وقف (۴)
- ۳۳۷ ----- گفتار ششم: غصب وقف و ضامن بودن نسبت به خسارات وارده
- ۳۳۷ ----- اشاره
- ۳۳۷ ----- نکته
- ۳۳۸ ----- گفتار هفتم: معلوم نبودن جهت وقف
- ۳۳۸ ----- اشاره
- ۳۳۸ ----- نحوه مصرف درآمد شیئی که بین احتمالات مردد است:
- ۳۳۹ ----- توضیح
- ۳۳۹ ----- اثبات وقف بودن (۲۰۵۹)
- ۳۳۹ ----- * تمرین
- ۳۴۱ ----- درس ۶۱ فصل هشتم صدقه
- ۳۴۱ ----- اشاره
- ۳۴۱ ----- شرایط صحت صدقه
- ۳۴۱ ----- احکام صدقه
- ۳۴۲ ----- مخفیانه یا علنی بودن صدقه
- ۳۴۲ ----- شرایط صدقه دهنده
- ۳۴۲ ----- شرایط افراد صدقه گیرنده
- ۳۴۲ ----- * تمرین
- ۳۴۴ ----- درس ۶۲ فصل نهم وصیت (۱)
- ۳۴۴ ----- گفتار اول: تعریف و اقسام وصیت
- ۳۴۴ ----- اشاره
- ۳۴۴ ----- چگونگی وصیت

نکته ۳۴۴

اقسام وصیت ۳۴۴

چند نکته ۳۴۵

نکته ۳۴۶

گفتار دوم: موارد وجوب وصیت کردن ۳۴۶

اشاره ۳۴۶

مسئله ۳۴۶

* تمرین ۳۴۷

درس ۶۳ فصل نهم وصیت (۲) ۳۴۸

گفتار سوم: شرایط وصیت ۳۴۸

۱. شرایط وصیت کننده ۳۴۸

اشاره ۳۴۸

نکته ۳۴۸

۲. شرایط کسی که به نفع او وصیت شده (موصی له) ۳۴۸

۳. شرایط مال یا حق یا کار وصیت شده (موصی به) ۳۴۹

اشاره ۳۴۹

مسئله ۳۴۹

نکته ۳۴۹

۴. شرایط وصی ۳۵۰

اشاره ۳۵۰

مسئله ۳۵۰

تعدد وصی ۳۵۰

چند نکته ۳۵۰

عزل و نصب وصی ۳۵۲

ناظر بر وصیت و وظایف او ۳۵۲

* تمرین ۳۵۲

- درس ۶۴ فصل نهم وصیت (۳) ----- ۳۵۴
- گفتار چهارم: نحوه عمل به وصیت ----- ۳۵۴
- نکته ----- ۳۵۴
- ملاک محاسبه ثلث اموال ----- ۳۵۵
- نکته ----- ۳۵۵
- عمل کردن بر خلاف وصیت ----- ۳۵۶
- ابهام در وصیت ----- ۳۵۶
- * تمرین ----- ۳۵۷
- درس ۶۵ فصل نهم وصیت (۴) ----- ۳۵۸
- گفتار پنجم: نحوه عمل به وصایای متعدد در یک وصیت نامه ----- ۳۵۸
- اشاره ----- ۳۵۸
۱. وصایای غیر متضاد ----- ۳۵۸
- اشاره ----- ۳۵۸
- الف) نوع واحد ----- ۳۵۸
- اشاره ----- ۳۵۸
- مسئله ----- ۳۵۹
- ب) چند نوع: ----- ۳۵۹
- اشاره ----- ۳۵۹
- نکته ----- ۳۵۹
- نکته ----- ۳۶۰
۲. وصایای متضاد ----- ۳۶۰
- اشاره ----- ۳۶۰
- اجازه دادن ورثه نسبت به بیش از ثلث اموال ----- ۳۶۱
- نکته ----- ۳۶۱
- روش اثبات وصیت ----- ۳۶۱
- نکته ----- ۳۶۲

رجوع از وصیت - ۳۶۲

شک در رجوع موصی از وصیت ۳۶۲

* تمرین ۳۶۲

درس ۶۶ فصل دهم نذر، قسم و عهد ۳۶۴

گفتار اول: نذر ۳۶۴

اشاره ۳۶۴

شرایط انعقاد نذر ۳۶۴

اشاره ۳۶۴

مسئله ۳۶۴

نکته ۳۶۵

نکته ۳۶۵

مسئله ۳۶۶

اقسام نذر ۳۶۶

اشاره ۳۶۶

مسئله ۳۶۶

حکم تخلف از نذر ۳۶۷

اشاره ۳۶۷

مسئله ۳۶۷

کفاره شکستن نذر ۳۶۸

عجز نادر از انجام مندور ۳۶۸

گفتار دوم: قسم ۳۶۸

اشاره ۳۶۸

نکته ۳۶۸

مسئله ۳۶۹

شرایط انعقاد قسم ۳۶۹

اشاره ۳۶۹

مسئله - - - - - ۳۶۹

شکستن قسم - - - - - ۳۶۹

کفارہ شکستن قسم - - - - - ۳۶۹

شرایط انعقاد عهده: - - - - - ۳۷۰

اشاره - - - - - ۳۷۰

نکته - - - - - ۳۷۰

شکستن عهده - - - - - ۳۷۰

کفارہ شکستن عهده - - - - - ۳۷۰

* تمرین - - - - - ۳۷۰

درس ۶۷ فصل یازدهم مضاربه (۱) - - - - - ۳۷۲

اشاره - - - - - ۳۷۲

گفتار اول: شرایط صحت عقد مضاربه - - - - - ۳۷۲

۱. شرایط عقد مضاربه - - - - - ۳۷۲

۲. شرایط متعاقدين (طرفین عقد مضاربه) - - - - - ۳۷۲

۳. شرایط رأس المال (سرمایه) - - - - - ۳۷۳

۴. شرایط ربح (سود) - - - - - ۳۷۳

اشاره - - - - - ۳۷۳

نکته - - - - - ۳۷۴

نکته - - - - - ۳۷۴

گفتار دوم: فسخ یا بطلان مضاربه - - - - - ۳۷۵

فسخ مضاربه - - - - - ۳۷۵

بطلان مضاربه - - - - - ۳۷۵

چند نکته - - - - - ۳۷۶

مسئله - - - - - ۳۷۷

* تمرین - - - - - ۳۷۷

درس ۶۸ فصل یازدهم مضاربه (۲) - - - - - ۳۷۸

- گفتار سوم: احکام مربوط به عامل ۳۷۸
- امین بودن عامل مضاربه ۳۷۸
- اشاره ۳۷۸
- مسئله ۳۷۸
- وظایف عامل ۳۷۸
- اشاره ۳۷۸
- نکته ۳۸۰
- توضیح ۳۸۱
- تعدد مالک یا عامل: ۳۸۲
- مضاربه فضولی (بدون اذن مالک آن) ۳۸۲
- اشاره ۳۸۲
- چند نکته ۳۸۲
- جعل در تجارت: ۳۸۴
- اشاره ۳۸۴
- نکته ۳۸۵
- * تمرین ۳۸۵
- درس ۶۹ فصل دوازدهم قرض ۳۸۶
- اشاره ۳۸۶
- موارد وجوب قرض گرفتن ۳۸۶
- موارد حرمت قرض گرفتن ۳۸۶
- حکم قرض دادن ۳۸۶
- شرایط صحت قرض ۳۸۷
- ربای در قرض ۳۸۷
- اشاره ۳۸۷
- چند نکته ۳۸۸
- نحوه پرداخت مال قرض ۳۸۹

۳۸۹	اشاره
۳۸۹	مسئله
۳۹۰	زمان و محل ادای قرض
۳۹۰	* تمرین
۳۹۱	درس ۷۰ فصل سیزدهم دین (۱)
۳۹۱	اشاره
۳۹۱	اصطلاحات:
۳۹۱	انواع دین:
۳۹۱	اشاره
۳۹۱	(۱) دین حال
۳۹۱	اشاره
۳۹۲	احکام دین حال
۳۹۲	اشاره
۳۹۲	نکته
۳۹۲	(۲) دین مؤجل
۳۹۲	اشاره
۳۹۲	احکام دین مؤجل
۳۹۴	* تمرین
۳۹۵	درس ۷۱ فصل سیزدهم دین (۲)
۳۹۵	دین میت
۳۹۵	دین مفلس
۳۹۶	بیع دین به دین
۳۹۶	موارد ربا
۳۹۶	نتیجه
۳۹۶	وظایف بدهکار و حقوق طلبکار
۳۹۷	وظایف طلبکار و حقوق بدهکار

۳۹۷ مستثنیات دین

۳۹۸ * تمرین

۳۹۹ درس ۷۲ فصل چهاردهم ودیعه (۱)

۳۹۹ گفتار اول: تعریف و شرایط ودیعه

۳۹۹ اشاره

۳۹۹ اصطلاحات

۳۹۹ مسئله

۴۰۰ شرایط مودع و مستودع

۴۰۰ مسئله

۴۰۰ وظایف مستودع

۴۰۱ مواردی که مستودع ضامن است

۴۰۲ ابطال ودیعه

۴۰۲ نکته

۴۰۳ * تمرین

۴۰۴ درس ۷۳ فصل چهاردهم ودیعه (۲)

۴۰۴ گفتار دوم: موارد لزوم رد ودیعه به صاحب آن

۴۰۴ ۱. مطالبه مودع

۴۰۴ اشاره

۴۰۴ نکته

۴۰۴ ۲. ترس سرقت یا تلف شدن مال

۴۰۵ ۳. آشکار شدن نشانه های مرگ برای مستودع

۴۰۵ اشاره

۴۰۵ نکته

۴۰۵ ۴. مسافرت کردن مستودع

۴۰۵ اشاره

۴۰۷ وظیفه ورثه مستودع

- ۴۰۸ * تمرین
- ۴۰۹ درس ۷۴ فصل پانزدهم عاریه
- ۴۰۹ اشاره
- ۴۰۹ شرایط عاریه دهنده
- ۴۰۹ اشاره
- ۴۱۰ مسئله
- ۴۱۰ شرایط عاریه گیرنده
- ۴۱۰ شرایط مالی که عاریه می دهند
- ۴۱۱ فسخ کردن عاریه و باطل شدن آن
- ۴۱۱ استفاده های مجاز از عاریه و موارد ضامن بودن عاریه گیرنده
- ۴۱۱ اشاره
- ۴۱۲ نکته
- ۴۱۳ * تمرین
- ۴۱۴ درس ۷۵ پوشش
- ۴۱۴ ۱. لباس شهرت
- ۴۱۴ ۲. پوشش در مقابل نامحرم
- ۴۱۴ الف) پوشش زن
- ۴۱۴ ب) پوشش مردان
- ۴۱۴ اشاره
- ۴۱۵ مسئله
- ۴۱۵ نکته
- ۴۱۶ ۳. لباسی که ترویج فرهنگ کفر و شرک است:
- ۴۱۷ * تمرین
- ۴۱۹ درس ۷۶ احکام نگاه کردن
- ۴۱۹ نگاه مرد به غیر همسر
- ۴۱۹ ۱. توسط محارم نسبی یا سببی یا رضاعی:

۴۱۹ ۲. توسط غیرمحرارم

۴۱۹ اشاره

۴۲۰ مسئله

۴۲۰ نکته

۴۲۰ مسئله

۴۲۱ نکته

۴۲۱ * تمرین

۴۲۳ درس ۷۷ مسایل پزشکی (۱)

۴۲۳ ۱. جلوگیری از بارداری

۴۲۳ شرایط جواز جلوگیری از بارداری

۴۲۳ نکته

۴۲۴ مسئله

۴۲۴ ۲. سقط جنین

۴۲۴ اشاره

۴۲۴ مسئله

۴۲۵ ديه سقط جنين

۴۲۵ مسئله

۴۲۶ ۳. تلقیح مصنوعی

۴۲۶ اشاره

۴۲۶ نکته

۴۲۶ ۴. تغییر جنسیت

۴۲۶ اشاره

۴۲۷ توضیح:

۴۲۷ * تمرین

۴۲۹ درس ۷۸ مسایل پزشکی (۲)

۴۲۹ ۵. تشریح میت

- ۴۲۹ اشاره
- ۴۲۹ مسئله
- ۴۳۰ ۶. پیوند اعضا
- ۴۳۰ اشاره
- ۴۳۰ انسان سالم (عدم مرگ مغزی)
- ۴۳۰ مرگ مغزی
- ۴۳۰ مسئله
- ۴۳۰ میت
- ۴۳۲ ۷. ختنه
- ۴۳۲ اشاره
- ۴۳۲ مسئله
- ۴۳۲ * تمرین
- ۴۳۳ درس ۷۹ مسایل پزشکی (۳)
- ۴۳۳ آموزش پزشکی
- ۴۳۳ مسئله
- ۴۳۴ * تمرین
- ۴۳۵ درس ۸۰ تعلیم و تعلم
- ۴۳۵ یادگیری مسایل شرعی مورد نیاز
- ۴۳۵ سستی در تحصیل علم و تلف کردن وقت
- ۴۳۵ ورود به دانشگاه در شرایط اختلاط زن و مرد بدون حجاب اسلامی:
- ۴۳۶ یادگیری علم توسط زنان از مردان
- ۴۳۶ فرستادن فرزندان به مدرسه هایی که عقائد فاسد را ترویج می کنند
- ۴۳۶ تحصیل برخی علوم
- ۴۳۶ خرید و فروش برخی کتاب های گمراه کننده و مطالعه و نگهداری آن
- ۴۳۸ درس ۸۱ حقوق چاپ، تألیف و کارهای هنری
- ۴۳۸ حکم تجدید چاپ کتاب یا مقاله

- ۴۳۸ اشاره
- ۴۳۸ مسئله
- ۴۳۹ * تمرین
- ۴۴۰ درس ۸۲ احیای مناسبت های مذهبی و ملی
- ۴۴۰ عزاداری و مدیحه سرایی شرعی
- ۴۴۰ اشاره
- ۴۴۱ مسئله
- ۴۴۱ اعیاد مذهبی و ملی
- ۴۴۱ عید غدیر
- ۴۴۲ عید نوروز
- ۴۴۲ حضور در مجلس معصیت
- ۴۴۲ اشاره
- ۴۴۲ نکته
- ۴۴۲ * تمرین
- ۴۴۵ درباره مرکز

رساله ی آموزشی مطابق با فتاوی مرجع عالی قدر حضرت آیت الله خامنه ای (مد ظله العالی) جلد 2

مشخصات کتاب

سرشناسه: خامنه ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، 1318 -

عنوان و نام پدیدآورنده: رساله ی آموزشی معاملات براساس فتاوی مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله العالی) رهبر معظم انقلاب اسلامی.

مشخصات ناشر: تهران: نشر فقه روز (وابسته به انتشارات انقلاب اسلامی)، 1392.

مشخصات ظاهری: 360 ص

ISBN: 978-600-93133-4-1

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: فقه جعفری -- رساله عملیه

موضوع: فتوهای شیعه -- قرن 14

رده بندی کنگره: 1392 5 ر 2 خ / BP 190

رده بندی دیویی: 297/372

شماره کتابشناسی ملی: 3123954

ناشر: فقه روز

(وابسته به انتشارات انقلاب اسلامی)

شمارگان: 4000 نسخه

نوبت چاپ: اول - زمستان 1392

بها: 90000 ریال

شابک: 978-600-93133-4-1

نشانی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی، خیابان دانشگاه جنوبی، کوچه ی عطارد، شماره 7

تلفن: 66977268-66410649 - تلفن مرکز پخش: 09195593732-66483975

سامانه پیامکی: 1000 20 120 - صندوق پستی: 13185-613

پست الکترونیکی: Info@book-khamenei.ir

<http://Book-Khamenei.ir>

تنظیم کننده متن دیجیتال میثم حیدری

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

مجموعه ای که در اختیار دارید، حاوی مسائل مهم و مورد ابتلاء در ابواب عبادات و معاملات است که مطابق با فتاوی مرجع عالی قدر حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (دام ظلّه العالی) می باشد که بنا به درخواستهای مکرر از سوی علماء و فضلاء و مقلدین، توسط انتشارات فقه روز به طبع رسیده و در اختیار عموم مؤمنین و علاقمندان قرار می گیرد.

در این مجموعه آموزشی، علاوه بر موارد موجود در رساله ی «أجوبة الإستفتاءات»، استفتائات جدید نیز اضافه گردید و در دروس مربوط به احکام معاملات از جزوه های دروس خارج فقه (1) معظّمه نیز بهره گرفته شده تا بر غنای آموزشی مجموعه، برطبق اسلوب و بیان معظّمه افزوده گردد.

مجلد اول این مجموعه شامل احکام عبادات در ابواب تقلید، طهارت، نماز، روزه، خمس، انفال، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و در ضمن 77 درس و مجلد دوم آن شامل احکام معاملات جایز و حرام و در ضمن 82 درس می باشد. تدوین دروس مزبور به نحوی انجام گرفته است که نفع آن عام و بهره گیری از آن برای همگان آسان باشد.

شایان ذکر است که دفتر استفتائات معظّمه این رساله آموزشی را مورد تأیید و عمل به آن را مجزی اعلام نموده اند.

از تمامی عزیزانی که ما را در تهیه این مجموعه یاری نموده اند صمیمانه تشکر می کنیم.

خداوند متعال به همه ی ما توفیق عمل به احکام اسلام و قرآن و سنّت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلّم) وائمه طاهرين (علیهم السلام) را عنایت فرماید.

ومن الله التوفیق

ص: 4

فهرست مطالب

بخش اول: معاملات حرام 1

درس 1: معاملات محرّمه 3

فصل اول: معاملات نجس 4

گفتار اول: معامله عین نجس 4

1. میته 4

2. خون 4

3. خمر (شراب) 4

4. خوک 6

درس 2: فصل اول: معاملات نجس (2) 7

گفتار دوم: معامله شیء متنجس 7

1. شیء متنجس از جهت امکان تطهیر، به دو صورت است: 7

2. اعتبار و عدم اعتبار قصد منفعت حلال در مبیع متنجس 7

3. اعلام نجاست متنجس 9

4. تغیر جاهل 9

درس 3: فصل دوم: معامله شیئی که در راه حرام صرف می شود (1) 12

گفتار اول: منافع معمولی و متعارف آن شیء حرام است 12

1. بت و صلیب 12

2. آلات قمار 14

3. اوراق جعلی 14

4. آلات لهو 15

5. ظروف طلا و تقره 17

ص: 6

درس 4: فصل دوم: معامله شیئی که در راه حرام مصرف می شود (2) 18

گفتار دوم: شیء دارای منافع حلال و حرام بوده و قصد بایع و مشتری... 18

درس 5: فصل دوم: معامله شیئی که در راه حرام صرف می شود (3) 21

گفتار سوم: شأن آن شیء استفاده در حرام است 21

فروش سلاح به دشمنان دین 22

خرید و فروش سلاح از وظایف دولت اسلامی است 23

درس 6: فصل سوم: معامله شیئی که منفعت مورد اعتنا ندارد 25

درس 7: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (1) 29

گفتار اول: تدلیس در معاملات 29

گفتار دوم: تزئین حرام 31

گفتار سوم: تشبه مرد به زن و بر عکس 31

درس 8: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (2) 33

گفتار چهارم: کم فروشی (تطفیف) 33

درس 9: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (3) 38

گفتار پنجم: تنجیم 38

درس 10: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (4) 41

گفتار ششم: کهنات 41

درس 11: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (5) 43

گفتار هفتم: سحر 43

درس 12: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (6) 46

گفتار هشتم: کسب درآمد با چیزی که مضلّ است 46

درس 13: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (7) 50

گفتار نهم: رشوه 50

مبحث اول: حرمت رشوه 50

1. رشوه در باب قضا (حکم) 50

2. رشوه در غیر باب قضا 52

درس 14: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (8) 55

گفتار نهم: رشوه 55

مبحث دو مهدیه 55

درس 15: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (9) 59

گفتار نهم: رشوه 59

ص: 7

مبحث سوم: اجرت قاضی 59

مبحث چهارم: معامله محاباتی 60

درس 16: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (10) 62

گفتار دهم: سب مؤمن 62

درس 17: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (11) 65

گفتار یازدهم: غیبت 65

مبحث اول: تعریف غیبت 65

درس 18: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (12) 69

گفتار یازدهم: غیبت 69

مبحث دوم: شرایط تحقق غیبت یا حرمت آن 69

درس 19: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (13) 73

گفتار یازدهم: غیبت 73

مبحث سوم: استماع غیبت 73

درس 20: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (14) 76

گفتار یازدهم: غیبت 76

مبحث چهارم: مستثنیات حرمت غیبت 76

درس 21: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (15) 82

گفتار دوازدهم: کذب 82

مبحث اول: معنای کذب و صدق 82

درس 22: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (16) 87

گفتار دوازدهم: کذب 87

مبحث دوم: حکم کذب 87

گفتار سیزدهم: تمامی 89

درس 23: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (17) 90

گفتار چهاردهم: قمار 90

1. بازی با آلات قمار 91

2. بازی با غیر آلات قمار 91

درس 24: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (18) 96

گفتار پانزدهم: غش 96

مبحث اول: معنای غش 96

درس 25: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (19) 100

ص: 8

گفتار پانزدهم: غش 100

مبحث دوم: حکم معامله مغشوش 100

درس 26: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (20) 103

گفتار شانزدهم: نجش 103

درس 27: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (21) 106

گفتار هفدهم: غنا 106

مبحث اول: معنای غنا 106

درس 28: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (22) 111

گفتار هفدهم: غنا 111

مبحث دوم: حرمت غنا 111

درس 29: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (23) 117

گفتار هفدهم: غنا 117

مبحث سوم: احکام غنا 117

درس 30: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (24) 120

گفتار هجدهم: آلات لهو و موسیقی 120

درس 31: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (25) 128

گفتار نوزدهم: رقص 128

درس 32: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (26) 130

گفتار بیستم: کمک به ظالم 130

درس 33: فصل چهارم: معامله با عمل محرّم (27) 132

گفتار بیست و یکم: تصویر 132

درس 34: فصل چهارم: معامله با عمل محترم (28) 134

گفتار بیست و دوم: ربا 134

بخش دوم: معاملات جایز 137

درس 35: فصل اول: خرید و فروش (1) 139

گفتار اول: شرایط صحّت معامله 139

درس 36: فصل اول: خرید و فروش (2) 143

درس 37: فصل اول: خرید و فروش (3) 148

گفتار دوم: اولیای تصرف 148

درس 38: فصل اول: خرید و فروش (4) 153

ص: 9

گفتار سوم: انواع خرید و فروش (1) 153

درس 39: فصل اول: خرید و فروش (5) 156

گفتار سوم: انواع خرید و فروش (2) 156

درس 40: فصل اول: خرید و فروش (6) 161

گفتار چهارم: حق شفعه 161

درس 41: فصل اول: خرید و فروش (7) 166

گفتار پنجم: خيارات (1) 166

درس 42: فصل اول: خرید و فروش (8) 171

گفتار پنجم: خيارات (2) 171

درس 43: فصل اول: خرید و فروش (9) 176

گفتار پنجم: خيارات (3) 176

درس 44: فصل اول: خرید و فروش (10) 179

گفتار ششم: قبض و تسليم جنس و عوض 179

درس 45: فصل دوم: صلح 183

درس 46: فصل سوم: اجاره (1) 186

گفتار اول: اقسام اجاره و شرايط آن 186

گفتار دوم: احكام اجاره 188

درس 47: فصل سوم: اجاره (2) 191

گفتار سوم: موارد جواز فسخ اجاره 191

درس 48: فصل سوم: اجاره (3) 194

گفتار چهارم: موارد بطلان اجاره 194

درس 49: فصل چهارم: شرکت (1) 197

گفتار اول: تعریف و اسباب شرکت 197

گفتار دوم: شرکت عقدیه (عنان): 200

مبحث اول: شرایط شرکت عقدیه 201

مبحث دوم: شرکت های عقدی باطل 201

درس 50: فصل چهارم: شرکت (2) 203

مبحث سوم: شرکت عقدی صحیح (شرکت عنان) 203

مبحث چهارم: احکام شراکت 204

درس 51: فصل پنجم: رهن (1) 207

گفتار اول: تعریف رهن 207

ص: 10

گفتار دوم: شرایط رهن 208

مبحث اول: شرایط راهن و مرتهن 208

مبحث دوم: شرایط تحقق رهن و صحت آن 208

درس 52: فصل پنجم: رهن (2) 210

مبحث سوم: شرایط مرهون (گروبی) 210

درس 53: فصل پنجم: رهن (3) 213

مبحث چهارم: شرایط دین یا مالی که برای آن گرو قرار داده اند 213

درس 54: فصل پنجم: رهن (4) 215

گفتار سوم: شرایط جواز فروش رهن (گروبی) 215

درس 55: فصل پنجم: رهن (5) 218

گفتار چهارم: حقوق مرتهن و راهن 218

گفتار پنجم: یکی بودن راهن و تعدد مرتهن و بالعکس، با اشتراك در يك گروبی 222

درس 56: فصل ششم: وکالت 225

درس 57: فصل هفتم: وقف (1) 229

گفتار اول: تعریف و اقسام وقف 229

گفتار دوم: شرایط وقف 230

گفتار سوم: قبض در وقف (2091) 232

درس 58: فصل هفتم: وقف (2) 235

گفتار چهارم: متولی و ناظر وقف 235

درس 59: فصل هفتم: وقف (3) 240

گفتار پنجم: فروش و معامله مال وقف شده 240

درس 60: فصل هفتم: وقف (4) 246

گفتار ششم: غصب وقف و ضامن بودن نسبت به خسارات وارده 246

گفتار هفتم: معلوم نبودن جهت وقف 247

درس 61: فصل هشتم: صدقه 250

درس 62: فصل نهم: وصیت (1) 253

گفتار اول: تعریف و اقسام وصیت 253

گفتار دوم: موارد وجوب وصیت کردن 255

درس 63: فصل نهم: وصیت (2) 257

گفتار سوم: شرایط وصیت 257

درس 64: فصل نهم: وصیت (3) 262

ص: 11

گفتار چهارم: نحوه عمل به وصیت 262

درس 65: فصل نهم: وصیت (4) 266

گفتار پنجم: نحوه عمل به وصایای متعدد در يك وصیت نامه 266

درس 66: فصل دهم: نذر، قسم و عهد 272

گفتار اول: نذر 272

گفتار دوم: قسم 276

گفتار سوم: عهد 278

درس 67: فصل یازدهم: مضاربه (1) 279

گفتار اول: شرایط صحت عقد مضاربه 279

گفتار دوم: فسخ یا بطلان مضاربه 282

فصل 68: فصل یازدهم: مضاربه (2) 285

گفتار سوم: احکام مربوط به عامل 285

فصل 69: فصل دوازدهم: قرض 292

فصل 70: فصل سیزدهم: دین (1) 297

انواع دین 297

فصل 71: فصل سیزدهم: دین (2) 300

فصل 72: فصل چهاردهم: ودیعه (1) 304

گفتار اول: تعریف و شرایط ودیعه 304

فصل 73: فصل چهاردهم: ودیعه (2) 309

گفتار دوم: موارد لزوم رد ودیعه به صاحب آن 309

فصل 74: فصل پانزدهم: عاریه 313

شرایط عاریه دهنده 313

شرایط عاریه گیرنده 314

درس 75: پوشش 318

1. لباس شهرت 318

2. پوشش در مقابل نامحرم 318

3. لباسی که ترویج فرهنگ کفر و شرک است 320

درس 76: احکام نگاه کردن 323

نگاه مرد به غیر همسر 323

درس 77: مسایل پزشکی (1) 327

1. جلوگیری از بارداری 327

ص: 12

2. سقط جنین 328

3. تلقیح مصنوعی 330

4. تغییر جنسیت 330

درس 78: مسایل پزشکی (2) 333

5. تشریح میت 333

6. پیوند اعضا 334

7. ختنه 335

درس 79: مسایل پزشکی (3) 336

آموزش پزشکی 336

درس 80: تعلیم و تعلم 338

درس 81: حقوق چاپ، تألیف و کارهای هنری 341

درس 82: احیای مناسبت های مذهبی و ملی 343

عزاداری و مدیحه سرایی شرعی 343

اعیاد مذهبی و ملی 344

حضور در مجلس معصیت 345

ص: 13

اشاره

ص: 1

اشاره

معاملات (1) از نظر حرمت و حلیت دو قسم است:

1. معاملات حرام: معاملاتی که ممنوع است و مکلف با انجام دادن آن مؤاخذه می شود (2). در بعضی موارد افزون بر حرمت، معامله نیز باطل است؛ یعنی نقل و انتقال صورت نمی گیرد (3)؛ مانند خرید و فروش شراب که هم معامله اش حرام است و طرفین مؤاخذه می شوند، و هم باطل است.

2. معاملات جایز: معاملاتی که با رعایت شرایط آن صحیح و نافذ است؛ مانند خرید و فروش خانه مسکونی.

معاملات محرمه چهار قسم است:

اشاره

الف) معاملات نجس؛

ب) معامله شیئی که در راه حرام مصرف می شود؛

ج) معامله شیئی که منفعت حلال مورد اعتناء ندارد؛

د) معامله با عمل محرم.

ص: 3

1- منظور از معاملات - اعم از جایز و حرام - هر نوع معامله ای است و مخصوص خرید و فروش نیست. (مکاسب محرمه، ج 2، ص

6)

2- اصطلاحاً به آن حرام تکلیفی گفته می شود.

3- به معاملاتی که باطل است اصطلاحاً حرام وضعی می گویند.

اشاره

گاهی خود نجاسات معامله می شود و گاهی شیء متنجس. از این رو درباره هر يك جداگانه بحث می کنیم.

گفتار اول: معامله عین نجس

اشاره

معامله بعضی از نجاسات، مانند شراب، بی تردید حرام و باطل است. اما چنین نیست که معامله مطلق نجاسات حرام باشد یا در صورت نجس بودن چیزی معامله آن باطل گردد. در این قسمت درباره معامله بعضی از نجاسات سخن می گوئیم.

(مکاسب محرمه، ج 32، ص 15)

1. میتة

1. میتة (1)

مسئله 1. خرید و فروش میتة برای منافع محلله، مانند استفاده دارویی غیر خوراکی و غذا برای حیوانات وحشی جایز است و برای منافع محرمه، مانند استفاده خوراکی برای انسان، حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 45، ص 6 و 7 و ج 47، ص 15)

مسئله 2. انتفاع به میتة در غیر اموری که نیاز به طهارت دارد، مکروه است.

(مکاسب محرمه، ج 42، ص 8 و ج 43)

2. خون

خرید و فروش خون انسان اشکال ندارد. اگر در خون حیوان هم منفعت حلالی باشد، اشکال ندارد. اما اگر منفعت حرام؛ مثل اکل و شرب باشد، حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 49، ص 15)

3. خمر (شراب)

الف) توضیحی درباره خمر

مراد از خمر فقط شراب گرفته شده از آب انگور نیست، بلکه مطلقاً مسکر است؛ اگرچه ممکن

ص: 4

1- مقصود میته حیوان است نه انسان. (مکاسب، ج 43، ص 6 و 7)

است به بعضی از مسکرات، اسمِ خمر (یعنی شراب، در استعمالات فارسی) اطلاق نشود، اما حرمت معامله، شامل این مسکرات نیز می شود؛ مانند آب جو که به آن شراب اطلاق نمی شود، اما مُسکر است. همچنین ممکن است میوه یا چیزهایی که در آنها مخمّر وجود دارد، یا مسکری که از راه تقطیر به دست می آید، وسیله ای برای اسکار باشد؛ مثلاً اگر مواد خمیری انگور یا کشمش را به وسیله تقطیر جمع کنند، خمر شامل آن نیز می شود؛ هرچند به این مواد خمیری، عرق گویند نه شراب.

(مکاسب محرّمه، ج 50، ص 3)

ب) خرید و فروش شراب

اگر شراب برای منفعت رایج و متداولش (نوشیدن) معامله شود، حرام و باطل است. (مکاسب محرّمه، ج 51، ص 6)

ج) خرید و فروش الکل

معامله مسکراتی که به منظور اسکار تولید نمی شود؛ مانند الکل طبی (الکل سفید) و الکل صنعتی، در صورتی که:

یک - برای غیر غرض اسکار است ← اشکال ندارد.

* مثال: الکل صنعتی را برای صیقل زدن چوب یا حل کردن لاک، یا الکل سفید را برای ضدعفونی کردن در تزریقات و... معامله کنند

. (مکاسب، ج 55، ص 4)

دو - برای غرض اسکار است ← باطل و حرام است.

(مکاسب محرّمه، ج 54، ص 2 و 11)

د) خرید و فروش فقاغ

فقاغ⁽¹⁾ در معامله حکم شراب را دارد.

(مکاسب محرّمه، ج 54، ص 10)

ه - مسکرات جامد

بعضی چیزها خاصیت اسکار دارند، اما مایع نیستند؛ مثل حشیش و بنگ که جامدند ←

1- . نوعی شراب است که از جو گرفته می شود و درجه اسکار آن کم است.

استعمال آن قطعاً حرام، ولی نجس نیست و اگر معامله آن:

يك - برای غرضی غیر از اسکار است ← اشکال ندارد.

دو - برای غرض اسکار است ← حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 56، ص 4 و 10)

مسئله

1. شیئی که در حالت طبیعی مسکر نیست، مثلاً سمی کشنده است، که اگر آن را با آب مخلوط کنند، سمی که در آن متراکم و موجب قتل است، در آب منتشر و موجب سکر می شود، اگر این شیء به غرض اسکار معامله شود، آن معامله نیز حرام و باطل است.

(مکاسب محرمه، ج 54، ص 4)

2. هر مایعی که موجب مستی و سکر می شود - چه قلیل باشد چه کثیر، چه به تنهایی باشد و چه ممزوج با چیز دیگر - حکم خمر را خواهد داشت.

(مکاسب محرمه، ج 54، ص 4)

4. خوك

مسئله 1. اگر خوك را برای استفاده متعارف (یعنی تغذیه انسان) معامله کنند، حرمت تکلیفی آن معلوم نیست؛ هرچند معامله آن باطل است.

(مکاسب محرمه، ج 60، ص 9)

مسئله 2. اگر خوك را برای استفاده حلال معامله کنند، معامله صحیح است؛ مثل معامله کردن به منظور مورد تغذیه قرارگرفتن گوشت آن در باغ وحش، یا نگهداری در باغ وحش یا به منظور استفاده از مو و پشم آن و... .

(مکاسب محرمه، ج 61، ص 9)

ص: 6

درس 2 فصل اول: معاملات نجس (2)

گفتار دوم: معامله شیء متنجس

1. شیء متنجس از جهت امکان تطهیر، به دو صورت است:

الف) قابل تطهیر نیست:

يك - در حال نجاست منفعت حلالی ندارد؛ مانند دارویی که نجس شده و منفعت آن منحصر در شرب است و شرب نجس هم در غیر موارد ضرورت، حرام است. ← معامله صحیح نیست.

(مکاسب محرمه، ج 67، ص 2)

دو - در حال نجاست منفعت حلال دارد ← معامله جایز است.

(مکاسب محرمه، ج 67، ص 9)

ب) قابل تطهیر است ← معامله جایز است.

(مکاسب محرمه، ج 69، ص 2)

2. اعتبار و عدم اعتبار قصد منفعت حلال در مبيع متنجس

اشاره

دو فرض دارد:

الف) منفعت حلال آن، منفعت رایج یا مساوی با منفعت حرام است ← قصد منفعت حلال مطلقاً لازم نیست.

(مکاسب محرمه، ج 70، ص 3)

ب) منفعت حلال آن از منافع نادر است:

يك - گاهی این شیء منافع گوناگون دارد، اما از يك یا دو منفعت آن بیش از منافع دیگر

ص: 7

آن استفاده می شود. ولی چنین نیست که سایر منافع در مالیت آن تأثیر نداشته باشد ← قصد انتفاع به منفعت حلال لازم نیست

(مکاسب محرمه، ج 70، ص 4)

* مثال: چنانچه پاتیل بزرگ روغنی نجس شود، منفعت رایج آن، که خوردن است، بر اثر ملاقات با نجس حرام می شود. ولی چنین نیست که به کلی از مالیت ساقط شود؛ مثلاً می توان در ساخت صابون از چنین روغنی استفاده کرد. هرچند نسبت به خوردن، این منفعت نادر است، اما از آن منافع نادری نیست که در مالیت این روغن دخیل نباشد. دلیل دخیل بودن آن در مالیت، این است که اگر آن منفعت رایج، از دسترس خارج شد، صاحب این مال و دیگران احساس نمی کنند که این روغن، به کلی از مالیت ساقط شده است؛ هرچند ارزش آن کمتر از وقتی است که نجس نشده بود.

(مکاسب محرمه، ج 70، ص 4)

دو - این منفعت نادر به گونه ای است که در مالیت این شیء منتجس هیچ دخالتی ندارد و اصلاً این منفعت را جزء منافع و فوائد آن در نظر نمی گیرند. اما همین منفعت نادر وقتی مورد احتیاج مشتری قرار گرفت، موجب می شود به دنبال این متاع برای تحصیل این منفعت برود ← در صحت این نوع معامله قصد مشتری معتبر است.

(مکاسب محرمه، ج 70، ص 5)

* مثال: شربت سینه ای که نجس شده، عرف هنگام قیمت گذاری این شربت که مصرف دارویی برای بیمار دارد، رفع لکه را جزء منافع و فواید آن در نظر نمی گیرد؛ مثلاً اگر خونی روی بدن یا لباس انسان باشد، می توان با آن، این لکه خون را پاک کرد. این منفعت اصلاً به حساب نمی آید و در مالیت آن شربت دخالت ندارد؛ حال اگر کسی به خاطر نیاز و حاجت به این شربت غیر قابل استفاده در نوشیدن، خریدار آن باشد، صرف این مطالبه و احتیاج به این شیء که حاضر می شود در مقابل آن بذل مال کند، موجب مالیت آن شیء نجس می شود. حال که مالیت حاصل شد، معامله آن جایز است. ولی این معامله در صورتی جایز است که چنین قصدی وجود داشته باشد. بنابراین در صحت این نوع معامله، قصد معتبر است.

(مکاسب محرمه، ج 71، ص 5)

در فرض سوم که قصد منفعت حلال برای صحت معامله شرط است، اگر فقط از جانب مشتری این قصد باشد، کافی است. بنابراین اگر فروشنده از قصد او با خبر نباشد، برای او هم معامله صحیح است؛ زیرا برای صحت معامله و اینکه از سفهی و باطل بودن خارج شود، مالیت عوضین در نظر یکی از دو طرف معامله کافی است؛ برای مثال، اگر صفحه ای از يك كتاب برای فروشنده بی ارزش باشد و در مقابل، مشتری، همان کتاب را به طور ناقص داشته، این صفحه آن را تکمیل کند، این ورق مالیت پیدا می کند و معامله آنها صحیح است.

(مکاسب محرمه، ج 71، ص 2)

3. اعلام نجاست متنجس

وجوب اعلام نجاست در جایی است که علم یا احتمال قوی به امکان صرف مبيع متنجس در حرام وجود داشته باشد. در غیر این صورت، اگر فروشنده می داند که مشتری کالا را در حرام صرف نمی کند، اعلام واجب نیست.

(مکاسب محرمه، ج 75، ص 4)

4. تغیر جاهل

اشاره

4. تغیر جاهل (1)

تغیر و فریب دادن دیگری به یکی از سه صورت زیر است:

الف) تغیر در معارف حقّ الهیه؛ برای مثال کسی مسئله معاد یا امامت که واجب است مکلف درباره آن معرفت صحیح داشته باشد، به شکل غلط به دیگری بگوید ← حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 75، ص 4)

گاهی بیان سست و دفاع ناقص از يك حقیقت، مشمول همین تغیر جاهل است؛ چراکه این دفاع موهن، مثل حمله به آن حقیقت است. از این رو سخن باید متقن باشد و اگر درباره مطلبی شك داریم، آن را بیان نکنیم.

(مکاسب محرمه، ج 75، ص 6)

1- تغیر جاهل، یعنی کسی را به کمک جهالت خود او در ورطه گناه افکندن.

ب) تغیر در اثر جهل به حکم شرعی؛ در چنین جایی افزون بر اعتقاد باطل، مفسده عملی هم در پی دارد؛ چنان که انسانی در باب نماز، روزه یا حج، امری خلاف واقع به مخاطب بگوید، که در این صورت، هم باور اشتباه در او به وجود می آید و هم عملش باطل و فاسد می شود ← حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 75، ص 6)

ج) تغیری که ناشی از جهل به موضوع است؛ مثلاً در جایی که شخصی با تغییر دادن عنوان موضوع یا به هر نحو دیگر، موضوع حکم شرعی را طوری در اختیار دیگری گذارد که او مرتکب حرام شود؛ یعنی عمل یا گفتار **غاز (1)** باعث ارتکاب حرام در مغرور **(2)**، شود. چه این تأثیرگذاری، به صورت علیت یا سببیت و یا شرطیت **(3)** باشد. ← حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 76، ص 2 و 8)

مسئله

اگر شخصی باعث به گناه افتادن دیگری نمی شود، ولی کسی را در حال ارتکاب حرام می بیند و مانع او نمی شود:

1. ارتکاب حرام به خاطر جهل به حکم است ← بر مکلف اظهار و اعلام حکم شرعی واجب است.

* مثال: کسی که با تیمم نماز می خواند، در حالی که آب وجود دارد و نمی داند با وجود آب،

ص: 10

1- . فریب دهنده

2- . فریب خورده

3- . تفاوت سبب و شرط در این است که تأثیر سبب در پیدایش مسبب از نوع تأثیر علت در تحقق معلول است. اما تأثیر شرط، تأثیر علت نیست؛ ایجاد زمینه است تا اینکه مسبب از علت تولید شود. يك اوضاع و احوال را به وجود می آورد تا آن سبب بتواند در تحقق مسبب تأثیر گذارد؛ مثلاً در اعتباریات، صیغه بیع، ایجاب و قبول، سبب تحقق بیع در عالم اعتبار است. ولی شرطش این است که متعاقدین، عاقل، بالغ و مرید باشند. کمال طرفین به عقل و بلوغ، شرط تأثیر عقد ایجاب و قبول برای ایجاد ملکیت است. در تکوینات، مثلاً آتش سبب سوزاندن است. ولی شرط تأثیر این سبب، تماس آن با جسم است. اگر تماس نباشد، آتش اعمال سببیت نمی کند؛ هر دو به نحوی تأثیر دارند، اما تأثیر آتش غیر از تأثیر تماس است. از این رو دو نوع تأثیرند که به اولی «سبب» می گویند و به دومی «شرط».

(مکاسب محرمه، ج 76، ص 3)

تیمم باطل است. یا نمی داند هنگام زلزله نماز آیات واجب می شود یا حرمت ققاع را نمی داند، یا نمی داند نظر به برخی از نامحرم هایی که در معاشرت های خانوادگی متداول است، حرام است. همه اینها از موارد جهل به حکم کلی الهی است که اعلام آن واجب است.

(مکاسب محرمه، ج 78، ص 5 و 9)

2. به خاطر جهل به موضوع است:

الف) موضوع در شریعت اسلام از موضوعات مهم است که خداوند به هیچ وجه راضی به ابتلای مکلف به آن نیست، مثل جان انسان یا اعراض (آبرو و حیثیت مؤمن) و همچنین اموال او ← بر مکلف اظهار و اعلام واجب است.

(مکاسب محرمه، ج 79، ص 2)

* مثال: مال کسی را بدون اینکه بداند غصب است، تصرف می کند، یا به خیال اینکه فردی مهدورالدم است، می خواهد او را به قتل برساند، یا می خواهد خواهر رضاعی اش را - بدون این که بداند خواهرش است - به عقد خود درآورد.

(مکاسب محرمه، ج 79، ص 2)

ب) موضوع از موضوعات مهم نیست ← اعلام واجب نیست؛ مثل احکامی که جاهل در آنها معذور است.

(مکاسب محرمه، ج 79، ص 3)

مسئله

در موارد شك در اهمیت موضوع احتیاط واجب اظهار و اعلام است.

(مکاسب محرمه، ج 79، ص 3)

ص: 11

معامله شیئی که در راه حرام صرف می شود (1)

اشاره

برای این قسم سه صورت مطرح است:

1. منافع معمولی و متعارف آن شیء حرام است.
2. شیء منافع حلال و حرام دارد، ولی قصد بایع و مشتری یا یکی از آن دو، استفاده در حرام است.
3. شأن آن شیء استفاده در حرام است.

گفتار اول: منافع معمولی و متعارف آن شیء حرام است

اشاره

مراد معاملاتی است که مبیع یا ثمن از چیزهایی است که منافع حلال متعارف ندارد.

1. بت و صلیب

اشاره

اگر بت و صلیب (1) برای عبادت معامله شود ← معامله حرام و باطل است.

(مکاسب محرمه، ج 82، ص 3)

ص: 12

1- . صلیب در آیین عیسوی صرف یک علامت نیست، بلکه علامت و شعار است؛ ولی زتار (کمربندی که معمولاً رجال دینی مسیحی به کمرشان می بندند) اگرچه آن هم شعار و علامت مسیحیت است، لکن در عبادت به کار نمی رود. اما صلیب در مراسم عبادی استفاده می شود؛ چنان که در عشاء ربّانی و بقیه عباداتی که در کلیسا انجام می گیرد، صلیب را می بوسند و تقدیس می کنند. حتی در مراسم کلیسای کاتولیک، جمعه مشخصی به نام جمعه نیکو (GOOD FRIDAY) وجود دارد که صلیب را بلند می کنند و دعا می خوانند. بنابراین صلیب اگرچه بت نیست در مراسم عبادی، شأن و جایگاه خاصی دارد. از این رو در کنار بت قرار می گیرد؛ چنان که بت ها نیز بیشتر جنبه نمادین دارند. بیشتر مشرکان و بت پرستان، بت را نماد یک حقیقتی خارج از عالم و نشئه مادی می دانند؛ مثلاً مجسمه بودا که در چین و هند جنبه بت دارد، دارای اشکال مختلفی است و هر شکل آن، سمبل و نماد یک چیزی است. (مکاسب محرمه، ج 81، ص

و اگر برای غیر عبادت معامله شود ← اشکال ندارد.

* مثال: بتی را که روزی به قصد عبادت تراشیده شده بود، بعد از گذشت سالیان متمادی از زیر خاک کشف می کنند، ولی اکنون کسی آن را برای عبادت معامله نمی کند؛ مانند بت های دوران بابل یا آشور.

یا در عصر حاضر بت هایی که در هندوستان پرستیده می شوند، اگر شخصی که هیچ اعتقادی به بت ندارد، یکی از آنها را تملک کند و به مشتری بفروشد تا سنگ مورد نیاز در بنا یا پله های ساختمانش را تأمین کند، در این صورت هرچند این سنگ برای بخشی از مردم معبود بالفعل است، ولی غرض طرفین از این معامله، غیر از عبادت است.

یا کسی که آن را می خرد علاقه مند به ماده و جنس این بت است؛ مثلاً ماده ای که بت از آن ماده ساخته شده، عقیق است و او برای تکمیل کلکسیون عقیق خود آن را می خرد، یا برای نگهداری در موزه معامله می شود، یا چون قابل تزئین است، به عنوان زینت از آن استفاده می کند.

(مکاسب محرمه، ج 83، ص 3)

اشیائی که به شکل صلیب و بت است ولی برای عبادت نیست

اشیائی که به شکل بت ساخته می شود و عنوان عبودیت و حتی بت را ندارد؛ مثل عروسکی که به شکل یکی از بت های معروف کنونی هند، به عنوان اسباب بازی می سازند یا در مناطقی که بت پرستی رایج نیست، مجسمه ای را به شکل یکی از بت های هند - برای نصب در پارک یا سالن پذیرایی - می تراشند، بدون آنکه عنوان عبودیت یا بت داشته باشد. یا گردن بندی به شکل صلیب می سازند و جوان مسلمان به تقلید از مسیحیان برای زینت، نه برای تقدیس آن، به گردن می آویزد. ← معامله در این موارد حرام نیست، مگر آنکه ترویج فرهنگ یا مذهب کفر باشد.

(مکاسب محرمه، ج 83، ص 4 و 5 و ج 84، ص 4)

ص: 13

2. آلات قمار

الف) توضیحی در مورد آلات قمار

مقصود معامله اشیائی است که برای قمار کردن است؛ چه ساخت انسان باشد، مانند ورق، تخته نرد و... و چه ساخت طبیعت (آنچه به حسب متعارف فایده آن فقط قمار است) مثل کعب غنم و استخوان پای گوسفند که به آن قاب می گویند (قاب بازی).

گردو، اگرچه با آن قمار کنند، آلات قمار محسوب نمی شود. ولی قمار کردن با آن حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 89، ص 3)

ب) معامله آلات قمار

اشاره

يك - مقصود طرفین از معامله، قمار کردن است ← معامله حرام و باطل است.

دو - غرض، قمار نیست، بلکه امر مباحی است؛ مثل زمانی که این وسیله ارزش تاریخی داشته باشد و آن را برای حفظ و نگه داری در موزه می خرند و قصد بازی هم ندارند، یا اینکه قصد مشتری، استفاده از ماده آن باشد؛ مثلاً می خواهد از چوب آن استفاده کند ← معامله اشکالی ندارد.

(مکاسب محرمه، ج 89، ص 3 و 4 و 7)

مسئله

شکستن و از بین بردن آلات قمار واجب نیست؛ مگر اینکه نهی از منکر متوقف بر آن باشد.

(مکاسب محرمه، ج 89، ص 8)

ج) شطرنج

در صورتی که شطرنج از آلات قمار محسوب نشود، ساخت و خرید و فروش و بازی با آن، بدون شرطبندی اشکال ندارد. همچنین با فرض مذکور، آموزش آن هم بدون اشکال است.

(اجوبة الاستفتانات، س 1118)

3. اوراق جعلی

معامله اوراق و اسکناس جعلی به دو صورت فرض می شود:

الف) به عنوان مبیع در معامله واقع می شود، یعنی خود این اوراقِ تقلبی به عنوان یک شیء به

ص: 14

فروش می رسد(1). ← این معامله حرام و باطل است.

(ب) ثمن معاملات واقع می شود:

يك - کسی که این اسکناس تقلبی را داده از جعلی بودن آن خبر داشته است:

در هنگام معامله قصد دادن ثمن با همان اسکناس را دارد ← معامله حرام و باطل است(2).

ابتدائاً جنس را در مقابل کلی ثمن می خرد، در حالی که متوجه وجود اسکناس تقلبی در جیبش نیست. بعد در مقام اداء متوجه اسکناس تقلبی شده و همان را به بایع تحویل می دهد ← معامله صحیح است(3)، منتهی ذمه او همچنان به ثمن واقعی مشغول است.

دو - بایع و مشتری جاهل به تقلبی بودن ثمن هستند ← معامله صحیح است و ذمه مشتری که این پول تقلبی را داده، مشغول است(4) و به لحاظ تکلیفی هم قطعاً حرام نیست؛ چون جاهل و معذورند.

(مکاسب محرمه، ج 98، ص 3 و 4 و 6)

4. آلات لهو

اشاره

مراد از آلات لهو، سازهایی است که برای ایجاد نغمه ها و اصوات موسیقایی استفاده می شود. بنابراین هر لهوی مورد نظر نیست، بلکه مقصود لهوی است که از ناحیه موسیقی سازی حاصل می شود

. (مکاسب محرمه، ج 93، ص 3)

ص: 15

1- . در این صورت، معمولاً هم بایع و هم مشتری، از تقلبی و جعلی بودن این اوراق آگاه اند؛ چراکه بایع، خود جاعل است و مشتری هم که به قیمت کمتری می خرد؛ مثلاً يك میلیون از این اسکناس ها را به صد هزار تومان می خرد، می داند اینها تقلبی است.

2- . زیرا معامله بر شخص این ثمن تقلبی واقع شده است، نه بر ثمن فی الذمه که کلی است.

3- . زیرا مبیع در مقابل ثمن کلی است نه شخص این ثمن. نظیر معامله نسبه ای که وقت پرداخت ثمن، از پول تقلبی دین را بپردازد که در این صورت، معامله صحیح است؛ هر چند ذمه او بریء نمی شود؛ چون با چیزی که مالیت ندارد یا احیاناً محرم است، ادای دین کرده است.

4- . زیرا معمولاً معامله بر ثمن کلی و فی الذمه واقع می شود؛ یعنی در معاملات کمتر اتفاق می افتد که فروشنده ای بگوید: "این کتاب را می فروشم به آن اسکناسی که در دست توست"، بلکه در مقابل ثمن کلی می فروشد؛ مثلاً به هزار تومان - که این کلی است - و هنگام اخراج و دفع ثمن، آن کلی بر مصداق خارجی و شخصی تطبیق پیدا می کند.

همچنین مقصود هر نوع آلت موسیقی است؛ چه آلاتی که از صدر اسلام بوده است، مانند کوبه (1)، عود و نی و چه سازهای که بعدها ساخته اند؛ مانند ویالون و گیتار. البته به شرط اینکه این آلات برای همین منظور (اصوات موسیقایی) ساخته شده باشند. بنابراین چیزی که برای این کار ساخته نشده، مقصود نیست؛ هر چند صدای لهوی از آن صادر شود؛ مثل اینکه لیوان هایی را با حجم های مختلف پهلوی هم بگذارند و یک نفر با مضرابی به اینها بزند، به طوری که از هر کدام، صدایی خارج شود؛ صداهایی که با دیگری از لحاظ زیر و بم و شدت و ضعف تفاوت دارند و شبیه صدای موسیقایی، مثل پیانو یا سنتور، می شود؛ یا قابلمه ای که خانم ها در بعضی مجالس به جای دف و تنبک می زنند، از آلات لهو نیست. پس مراد از آلات لهو، آلاتی است که برای این غرض ساخته شده است؛ نه هر چیزی که این غرض از آنها حاصل می شود.

(مکاسب محرمه، ج 93، ص 3)

نکته

اینکه می گوئیم امثال قابلمه، سینی که با آن موسیقی می زنند، آلت لهو نیستند، از حیث خرید و فروش آن است و بحث از صوت آنها نیست. (2) سخن در این است: شیئی که صوت لهوی از آن صادر می شود، اما برای این مقصود ساخته نشده، از آلات لهو به حساب نمی آید.

(مکاسب محرمه، ج 93، ص 4)

خرید و فروش آلات لهو

آلات لهو از جمله چیزهایی است که منافع حلال و حرام دارد و حکم ساخت، خرید و فروش آن ان شاء الله در درس آلات موسیقی بیان خواهد شد.

5. ظروف طلا و نقره

ظرف طلا و نقره از جمله کالاهایی است که دارای منافع حلال و حرام است. بنابراین اگر به قصد ماده آنها، آن را معامله کنند که صورت و هیئت هیچ دخالتی در معامله نداشته باشد، قطعاً

ص: 16

- 1- . طبل های کوچکی که از دو طرف می زدند.
- 2- . بحث صوت آن در باب آلات موسیقی خواهد آمد.

معامله اشکالی ندارد؛ مثل اینکه مشتری مقداری طلا می خواهد تا از آن انگشتر یا شمش بسازد. اما آنجایی که هیئت و ماده هر دو مورد توجه است، داخل در مسئله بعدی است؛ یعنی شیئی که دارای منفعت حلال و حرام است، به قصد منفعت حرام بفروشد که درباره این مسئله، به طور مفصّل بحث می شود.

(مکاسب محرّمه، ج 96، ص 10)

ص: 17

معامله شیئی که در راه حرام مصرف می شود (2)

گفتار دوم: شیء دارای منافع حلال و حرام بوده و قصد بایع و مشتری یا یکی از آن دو، استفاده در حرام است:

اشاره

این قسم به سه صورت فرض می شود:

1. فروشنده حین معامله شرط می کند مشتری مبیع را در منفعت حرام صرف کند ← معامله حرام است، ولی باطل نیست.

(مکاسب محرمه، ج 107، ص 3)

* مثال: الف) فروش انگور به شرط تهیه شراب از آن؛

ب) فروش کاغذ به شرط نوشتن مطالب گمراه کننده. (1)

2. قصد بایع از معامله استفاده حرام است؛ مثل اینکه کسی می گوید: این سلاح را به من بفروش، می خواهم فلان قتل را انجام دهم. در این صورت به تبع قصد مشتری، قصد بایع هم منفعت حرام می شود؛ هرچند با او شرط نمی کند ← معامله حرام است، ولی باطل نیست.

(مکاسب محرمه، ج 107، ص 6)

* مثال: الف) مشتری می گوید: می خواهم شراب درست کنم؛ صد کیلو انگور مناسب این کار می خواهم و بایع نیز این انگور را به او بفروشد.

ص: 18

ب) بایع فرشی را می خواهد بفروشد و بیان می کند با پول آن می خواهم قمار کنم یا مواد مخدر تهیه کنم و مشتری هم از او فرش را می خرد. (1)

ج) زنی به آرایشگر می گوید: امشب مهمانی یا عروسی دعوتم و زن و مرد مختلط هستند، می خواهم خیلی خوب مرا آرایش کنی و آرایشگر هم بپذیرد.

3. فروشنده می داند مشتری مبیع را در حرام به کار می برد ← اگر عرفاً کمک به عمل حرام محسوب شود، معامله حرام است و همچنین اگر وظیفه نهی از منکر باشد، نباید معامله را انجام دهد. در غیر این صورت انجام معامله جایز است.

(مکاسب محرمه، ج 120 و 121)

مواردی که از نظر عرف کمک و اعانت بر حرام است:

1. بایع کالایی را به شرط استفاده در امر حرام بفروشد.

(مکاسب محرمه، ج 99، ص 6)

2. معامله به قصد به کار بردن مبیع در حرام انجام گیرد.

(مکاسب محرمه، ج 107، ص 6)

این دو مورد از مصادیق روشن اعانت بر گناه است

. (مکاسب محرمه، ج 99، ص 6 و ج 111، ص 7)

3. اگر بایع می داند که قصد مشتری استفاده حرام است:

الف) بین عمل حرام و معامله ای که مقدمه انجام آن عمل حرام است، واسطه ای نیست (یعنی از مقدمات قریب است) ← این معامله اعانت بر گناه و حرام است و همچنین به عنوان نهی از منکر نیز نباید انجام بگیرد.

* مثال: به کار بردن زینت مردانه، مثل انگشتر طلا- برای مرد، حرام است. در صورتی که بایع این انگشتر را به مشتری مرد بفروشد، این اعانت بر گناه و حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 120، ص 5)

ب) از مقدمات بعید است؛ یعنی با دو یا چند واسطه به عمل حرام منتهی می شود ← اگر تهیه مقدمات بعید در امور مهم و عظیم است که خداوند به آن اهتمام خاصی دارد، عرفاً اعانت بر گناه محسوب می شود؛ حتی بدون قصد؛ مثل قتل، اضرار به مردم، غارت اموال مردم و همچنین مانند مقدماتی که موجب ترویج و اشاعه کفر و باطل است.

(مکاسب محرّمه، ج 112، ص 7 و ج 118، ص 6)

ص: 19

1- . برگرفته از مثال های جلسه 110 مکاسب

* مثال: 1. کسی که به تروریست سلاح یا مواد منفجره می فروشد، اگر می داند که او اهداف تروریستی دارد، عرفاً گفته می شود که به ظلم کمک کرده است. همچنین کسی که این تروریست را از مرز می گذرانند، یا او را در خانه اش پناه می دهد، معین محسوب می شود؛ چون کار، بسیار بزرگ است و اعانت بر این کار بزرگ، بر این مقدمات هم صدق می کند؛ اگرچه بعضی از این مقدمات با واسطه و بعیده باشند.

(مکاسب محرمه، ج 120، ص 4 و ج 121، ص 10)

* مثال: 2. کسی که چوب یا فلزی را به فردی که بت یا صلیب می سازد، بفروشد، معامله اش حرام است؛ چون هیچ گناهی بالاتر از شرك نیست.

(مکاسب محرمه، ج 118، ص 6)

ص: 20

درس 5 فصل دوم معامله شیئی که در راه حرام صرف می شود (3)

گفتار سوم: شأن آن شیء استفاده در حرام است

اشاره

در این قسم از معامله، شأن مبیع به گونه ای است که از آن در راستای حرام استفاده می شود؛ مانند فروش سلاح به دشمنان دین. با توجه به اینکه سلاح فی نفسه چیزی نیست که حتماً استفاده از آن حرام باشد، پس از قسم اول نیست، و چنین هم نیست که قصد بایع یا خریدار استفاده حرام از آن باشد؛ چراکه ممکن است دشمن دین سلاح را در راه حرام صرف نکند؛ مثلاً علیه مسلمانان به کار نبرد. بنابراین از نوع دوم هم نیست. بلکه شأن آن، این است که سلاح، وقتی دست دشمن دین باشد، انتظار می رود که از آن علیه دین و مسلمانان و علیه حق و عدل استفاده کند.

(مکاسب محرّمه، ج 122، ص 2)

نکته

اصل این عنوان که «متاع شأناً موجب حرام است»، یعنی شأن آن این است که از آن استفاده حرام شود، این مسلماً از عناوین محرّمه نیست؛ زیرا بسیاری از چیزها این شأنیت را دارد و در عین حال هیچ کس نمی گوید معامله آن حرام است؛ مثلاً انگوری را به کسی می فروشد و احتمال می دهد آن را به شراب تبدیل کند و شأن آن این است که شراب شود. ولی هیچ کس نگفته است که این معامله حرام است. بنابراین نفس این عنوان نمی تواند جزو عناوینی قرار گیرد که انسان به

ص: 21

حرمت معامله حکم کند. ولی آنچه مورد بحث و توجه است، خصوص مثالی است که در ذیل این عنوان بیان می شود؛ یعنی فروش سلاح به دشمنان دین.

(مکاسب محرّمه، ج 122، ص 3)

فروش سلاح به دشمنان دین

1. اگر بر بیع سلاح یا اعطای سلاح به دشمن دین، یکی از عناوین محرّمه منطبق شود، معامله حرام و باطل است.

(مکاسب محرّمه، ج 128، ص 10)

* مثال: الف) با فروش سلاح، دشمن در کفر خود مستقرتر و مستحکم تر می شود. از این رو فروش سلاح مصداق تقویت کفر یا تقویت کافر در کفرش است.

(مکاسب محرّمه، ج 122، ص 3)

ب) دادن سلاح به او کمک به ظلم است؛ فرض کنید کسی حاکم جایی است که با شما هم کاری ندارد. اما در کشور خودش ستمگر است. اگر به او سلاح بفروشید، اعانت بر ظلم او خواهد بود؛ یا فروش سلاح باعث تسلّط او بر کشور اسلامی دیگری می شود. بنابراین کمک به ظلم خواهد بود که از عناوین محرّمه است.

(مکاسب محرّمه، ج 126، ص 8)

ج) با دادن سلاح، جامعه مسلمان به خطر می افتد و موازنه قدرت به نفع دشمن بالا می رود و احتمال حمله آنها به کشور اسلامی زیاد می شود. یا اینکه طرف مقابل دولت نیست که با مسلح شدنش دولت اسلامی تهدید شود. بلکه گروهکی است که جامعه اسلامی را در معرض فتنه قرار می دهد. یا موجب ناامنی جاده ها می شود که این هم اعانت به ظلم و گناه است. در این موارد و امثال آن، که عناوین محرّمه بر بیع سلاح منطبق است، در حرمت تکلیفی چنین معامله ای تردید نیست.

(مکاسب محرّمه، ج 122، ص 3)

2. اگر در فروش این سلاح يك مصلحت ملزمه یا راجحه ای وجود دارد، معامله حلال است.

* مثال: الف) دولت کافری است که اگر دولت اسلامی به او سلاح بفروشد، موجب نفوذ سیاسی دولت اسلامی بر آن دولت کفر خواهد شد؛ چراکه به تعمیر یا تعویض قطعات یدکی و آموزش آن محتاج می شود. پس اگر دولت اسلامی با فروش سلاح، زمینه

توسعه نفوذ خود را در آن کشور به وجود آورد، اگر نگوئیم مصلحت ملزمه است، بی شك مصلحت راجحه است؛ فرض هم این است که آن عناوین محرّمه بر آن منطبق نباشد. در چنین مواردی فروش سلاح یا واجب است یا راجح.

(مکاسب محرّمه، ج 122، ص 6)

ب) گاه هدف، تجارت سلاح است، نه نفوذ سیاسی. تجارت سلاح یکی از سودآورترین تجارت هاست. چنانچه دولت اسلامی از سود فروش سلاح برای اصلاح امور کشور و مردم بهره مند می شود، این معامله هم راجح است. البته با همان فرضی که آن خطر و عنوان حرام بر فروش این سلاح مترتب نباشد. این هم بی شك اشکالی ندارد.

(مکاسب محرّمه، ج 122، ص 5)

ج) گاه دشمنی که تا به حال حاضر نبودید او را مسلّح کنید، با دشمن خطرناک تری که آن هم دشمن شماست، رودر رو می شود، در این صورت باید به کمک او رفت؛ حتی اگر لازم شد، باید در لشکرکشی با او مشارکت کرد؛ چنان که در لشکرکشی های عظیم صدر اسلام (بنابر آنچه نقل شده) مؤمنین و حتی اولاد ائمه (ع) نیز کنار جانوران قرار می گرفتند و همراه با لشکر آنها با کفار می جنگیدند؛ چون اگر آن دشمن مشترک، این دشمن نزدیک را شکست می داد و بر همه مسلط می شد، خطر او برای اسلام به مراتب بیشتر بود.

(مکاسب محرّمه، ج 126، ص 5)

خرید و فروش سلاح از وظایف دولت اسلامی است

مسئله بیع سلاح در دوران ما از مسائل مربوط به دولت اسلامی است؛ چون ساخت، نگهداری و به کار بردن سلاح، امروز در اختیار دولت است. حتی کمپانی های مستقلی که در اختیار دولت نیستند نیز سیاستشان در اختیار دولت است. بنابراین بیع سلاح از تکالیف و وظایف نظام اسلامی و دولت اسلامی است. تکلیف دولت اسلامی اجرای عدل، دفاع از مظلوم، مقابله با ظلم، تضعیف کفر، تقویت اسلام و از این قبیل امور است. بنابراین، نگاه ما به مسئله بیع سلاح باید نگاه حکومتی باشد نه فردی و باید احکام آن را از تکالیف حکومت اتخاذ کرد و فهمید.

(مکاسب محرّمه، ج 127، ص 2)

نحوه سیاست دولت در مورد خرید و فروش سلاح

با توجه به اینکه نقش سلاح در دوران ما با نقش سلاح در زمان گذشته، که از قبیل شمشیر و نیزه بود، تفاوت زیادی کرده، سلاح امروزه یکی از عوامل اصلی قدرت است؛ چه برای دولت‌ها و ملت‌ها و چه برای گروه‌هایی که بدون تشکیلات سیاسی اند، مثل باندهای مواد مخدر، مافیا و...؛ چنان‌که گروه‌های مافیایی با قدرت سلاح است که به کارهای غیر قانونی می‌پردازند.

در گذشته هر کسی در خانه شمشیری داشت که با آن در مقابل چند نفر می‌ایستاد. ولی امروزه یک گروه با سلاح‌های مخرب می‌توانند یک کشور را تحت تأثیر قرار دهند؛ مثل بیشتر کودتاچی‌هایی که دولت‌ها را دست به دست می‌چرخانند. بنابراین چون سلاح چنین نقش مهمی دارد، دولت اسلامی موظف است نسبت به مسئله داد و ستد آن، سیاست روشنی داشته باشد؛ سیاستی که از همان مبانی کلی شرعی که در اختیار دولت اسلامی است و با وظایف این دولت تطبیق می‌کند، سرچشمه می‌گیرد.

ما در شریعت اصولی داریم که از محکومات این دین حنیف است و هیچ تردیدی در آن وجود ندارد؛ مثل وجوب تقویت اسلام. از این رو بر دولت اسلامی واجب است که اسلام را تقویت کند، به مسلمانان عزت ببخشد، امور رعیت را سامان دهد، حدود الهی را در میان آنها اجرا کند و از سلطه دشمنان بر مسلمانان جلوگیری کند. اینها کلیاتی است که مسلماً جزو وظایف دولت هاست. بنابراین بیع سلاح احکامی دارد که تابع کفر و ایمان طرف مقابل، یعنی مشتری نیست. بلکه تابع همین وظایف و مسئولیت‌هایی است که بر عهده دولت اسلامی است. از این رو به قطاع الطریق (راهزن)، یا گروه‌هایی که حمل مواد مخدر می‌کنند، نباید سلاح فروخت. به همان اندازه که فروختن سلاح به رژیم غاصب صهیونیستی ممنوع است، به گروه‌های حامل مواد مخدر و امثال آن هم حرمت دارد. بنابراین، آنچه معیار است، این عناوین محرمه است؛ چه مشتری کافر باشد، چه مسلمان جائز و فاسق.

دولت اسلامی باید سیاستش را در فروش، اهدا و امانت دادن سلاح، بر اساس این معیارهای کلی تنظیم کند.

(مکاسب محرمه، ج 127، ص 3)

اشاره

در این درس بحث درباره معامله بر شیء یا متاعی است که دارای منفعت عقلایی نیست. البته گاهی این شیء تکویناً منفعتی ندارد و گاهی تشریحاً؛ یعنی چون منفعت آن حرام است، در حکم نداشتن منفعت است؛ مثل خمر.

(مکاسب محرمه، ج 129، ص 2)

نکته

بحث در این قسم، در حرمت تکلیفی نیست؛ زیرا معامله شیئی که منفعت ندارد، حرام نیست. بلکه بحث از بطلان و فساد این نوع معامله است؛ یعنی آیا فروشنده مالک پولی که به ازای این متاع بدون منفعت، دریافت می کند، می شود و نقل و انتقال انجام می گیرد یا نه؟

(مکاسب محرمه، ج 129، ص 2)

شیئی که منفعت مورد اعتنا ندارد، به دو صورت فرض می شود:

1. شیء فاقد هرگونه منفعتی است؛ یعنی نه منفعت شخصی دارد، نه نوعی، و نه در حال حاضر منفعتی دارد و نه در آینده امید منفعت به آن می رود. بنابراین هیچ نوع مرغوبیتی در آن نیست که منشأ مالیت شود ← این قسم معامله باطل و فاسد است.

(مکاسب محرمه، ج 130، ص 2)

* مثال: اگر در معامله ای طرفین یا یکی از آن دو، ابتدا تصور منفعتی را در این مبیع کنند، و

بعد از انجام معامله معلوم شود هیچ منفعتی در این متاع نبوده، معامله باطل است.

(مکاسب محرمه، ج 130، ص 3)

2. مبیع دارای منفعت است، ولی منفعت آن معتدبه نیست؛ یعنی یا منفعت عامی نیست و به ندرت مردم از این شیء این منفعت را اراده می کنند. یا اینکه منفعتی شخصی است و برای فرد خاصی منفعتی دارد که آن هم نادر است. ← معامله صحیح است.

(مکاسب محرمه، ج 132، ص 8)

* مثال: الف) اگر شخصی ورقی را که متعلق به آباء و اجدادش است و روی آن از صد سال پیش نوشته ای وجود دارد، پیدا کند و بگوید من این را به فلان مبلغ می خرم، اگرچه این ورق بی ارزش است، برای او مالیت دارد و این رغبت، رغبت شخصی است.

ب) کسی برای تغذیه گربه های خانه اش موش می خرد؛ چنین منفعتی نادر است. این يك رغبت و غرض شخصی نیست، بلکه نوعی است. همچنین بعضی از گیاهان بیابانی وجود دارد که برخی، از این گیاهان برای يك خاصیتی استفاده می کنند، ولی بیشتر مردم به اینها اعتنایی ندارند و لگدمال می کنند. این موجب نمی شود که این گیاه از مالیت بیفتد. چراکه مالیت شدت و ضعف دارد و بسته به میزان رغبت مردم است.

(مکاسب محرمه، ج 131، ص 7)

توضیحی در باره مالیت داشتن يك شیء

مالیت، اعتباری عقلایی است؛ یعنی در خارج ما به ازا ندارد. بلکه اعتباری عقلی و ذهنی است که عقلاء این را برای شیئی فرض می کنند. منشأ این اعتبار هم نفعی است که باعث رغبت عقلاء به آن می شود و حاضر می شوند در قبال آن عوضی بدهند، یا برای به دست آوردن آن تلاش کنند؛ مثل حیازت مباحات(1). ولی اگر چیزی باشد که عقلاء هیچ رغبتی به آن ندارند، زیرا هیچ منفعتی در آن تصور نمی شود، این شیء مال نیست.

بنابراین ملاك مالیت، مقابله به عوض نیست، بلکه رغبت انسان به آن است و این رغبت، به

ص: 26

1- . حیازت عبارت است از تصرف کردن مباحات منقولی که ملك کسی نیست؛ مانند آب دریاها و رودخانه های عمومی، ماهی دریا، هیزم و علوفه زمین های بدون مالك و پرندگان بی صاحب. شارع مقدس حیازت را سبب قهري برای تملك قرار داده است؛ چه مشروط به قصد تملك باشد و چه صرف حیازت.

حسب زمان و مکان متفاوت است. يك شىء ممكن است در زمانى مورد رغبت نباشد؛ چون يا نفعى ندارد، يا نفع آن شناخته شده نيست؛ مثل زمانى كه نفت از چاه ها بيرون مى زد و كسى آن را نمى شناخت و رغبتى به آن نداشت. پس در آن زمان ماليت نداشت. اما امروزه به گران قيمت ترين و نفيس ترين متاع تبديل شده است.

به حسب مكان هم ماليت متفاوت است؛ مثل غذايى كه در منطقه اى پرطرفدار است و منطقه اى ديگر به آن بى رغبت اند. همچنين ممكن است به حسب اختلاف اشخاص هم متفاوت شود؛ گاهى چيزى براى كسى ارزش دارد، نسبت به او مال محسوب شود. اما براى ديگرى هيچ ارزشى ندارد، نسبت به او مال محسوب نيست. بنا بر اين ماليت به حسب زمان، مكان و اشخاص امر متغيرى است؛ چنان كه به حسب عادات اين چنين است.

نکته

هر چند ماليت يك اعتبار عقلايى و تابع رغبت است، اما لازم نيست رغبت نيز عقلايى و عمومى باشد. بلكه مى تواند شخصى باشد؛ مثل كسى كه به دلايل شخصى به يك شىء رغبت دارد. از اين رو اين شىء براى او ماليت پيدا مى كند هر چند عقلاء اين رغبت را قبول نداشته باشند. يعنى اگر عقلاء شئى را كه مى دانند براى كسى مرغوب است نه اينكه لزوماً خودشان هم به آن رغبت داشته باشند - تصديق كردند كه مى شود در مقابل اين رغبت مالى گرفت، اين مى شود عقلايى. مثل كسى كه به حيوانى علاقه مند است و مثلاً مى خواهد انواع پشه ها را جمع كند، نمى تواند بگويد چون پشه ماليت ندارد، با از بين بردن پشه هاى او ضامن نيستيم. يا اگر كسى برگ هاى خشكيده گل هاى را به دليل رغبتش به اين كار جمع مى كند، نمى شود گفت اين ماليت ندارد. وقتى رغبت شد - هر چند رغبت شخصى - براى او مال است؛ هر چند ديگران رغبتى ندارند.

(مكاسب محرمة، ج 129، ص 3)

ملكيت ملازم ماليت نيست

ملكيت عبارت است از نوعى اعتبار عقلايى كه از ارتباط و اضافه بين شىء و شخص انتزاع مى شود. اگر شئى به شخصى ربط داشت، ربطى كه به آن علقه ملكيت گفته شود - چه مال باشد و چه غير مال، يعنى هيچ گونه ارزشى نداشته باشد - ملك اوست؛ مثل يك دانه ريگ از نانوايى؛

ص: 27

سنگگی که هیچ مالیتی ندارد و مطلقاً مورد رغبت نیست. با این حال ملك آن صاحب نانوائی است و تصرف در آن بدون اذن صاحبش
غصب است. یا برداشتن نخ از لباس کسی بدون رضایت او، تصرف در ملك غیر است. در حالی که يك نخ مالیت و ارزشی ندارد.

(مکاسب محرّمه، ج 129، ص 7)

ص: 28

اشاره

یکی دیگر از معاملات حرام، کسب درآمد با عملی است که شرعاً حرام می باشد؛ مانند کسی که از راه دروغ و غیبت تحصیل مال می کند؛ مثلاً برای انتشار دروغ و اکاذیب اجیر می شود یا سی دی پر شده از دروغ و افترا را می فروشد.

(مکاسب محرمه، ج 132، ص 9)

در این فصل بعضی از اعمال محرمی که مورد معامله واقع می شود را بیان می کنیم.

گفتار اول: تدلیس در معاملات

اشاره

تعریف: تدلیس به معنای خدعه و فریب است. البته نه هر خدعه ای، بلکه مقصود پوشاندن عیب یا اظهار کمال در شیء یا کسی است که آن کمال را ندارد، یا اظهار و نشان دادن وصفی که انسان به آن راغب است. درحالی که واقعاً آن وصف وجود ندارد. یا مخفی کردن وصفی که رغبتی به آن نیست.

(مکاسب محرمه، ج 136، ص 3)

* مثال: مردی که برای ازدواج اقدام می کند، اگر بدانند او از فلان طایفه است، قطعاً به او دختر نمی دهند. ازاین رو او انتساب خود را مخفی کند. یا اگر بدانند که این پسر فلانی یا از فلان فامیل است، به او راحت تر دختر می دهند و او به دروغ بگوید که من پسر فلانی یا پسر خاله فلانی هستم. درحالی که ممکن است پسر فلانی بودن، کمال و نبود آن عیب و نقص نباشد.

(مکاسب محرمه، ج 136، ص 4)

البته بحث ما در مطلق تدلیس نیست. بلکه مقصود تدلیس در معاملات است. فرض کنید کسی محاسنش را سفید می کند و خودش را پیرمرد جلوه می دهد تا به او بیشتر احترام کنند. یا لباس خاصی می پوشد تا او را جزو فلان گروه یا طبقه بدانند و احترامش کنند. این هم تدلیس است، اما از بحث ما خارج است.

(مکاسب محرمه، ج 136، ص 5)

مسئله

1. اگر کسی برای تدلیس در معامله، اجیر شود، با توجه به اینکه تدلیس در معاملات حرام است، معامله ای که بر این تدلیس واقع شده نیز حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 136، ص 5)

* مثال: شخصی برای ازدواج، می خواهد خود را جای کس دیگری جا بزند و به شناسنامه یا کارت شناسایی جعلی نیاز دارد. از این رو کسی را اجیر می کند تا این مدارک را درست کند. معامله شخص مدلس با جعل کننده شناسنامه، حرام و باطل است. یا اگر کسی را برای ساخت جواهر بدلی اجیر کنند تا آن را به جای جواهر اصلی به دیگری بفروشد. این معامله ای که برای ساخت جواهر بدلی به قصد تدلیس دیگری انجام گرفته است، حرام و باطل است.

(مکاسب محرمه، ج 136، ص 5)

2. در مواردی که تدلیس حرام نیست، مثل مکر و خدعه کردن در جنگ، یا فریب دادن در چالش های سیاسی با کفار و دشمنان اسلام⁽¹⁾، یا تدلیس در غیر معامله⁽²⁾، معامله بر این تدلیس حرام نیست.

(مکاسب محرمه، ج 137، ص 4)

معیار تشخیص تدلیس

معیار تشخیص تدلیس آن است که عرف آن را تدلیس بدانند؛ مثلاً اگر در مقام خواستگاری، زن یا مرد خواستگار به گونه ای خود را بیاریند که طرف مقابل به او رغبت کند، این نه اغواء است، نه فریب و تدلیس. از این رو حرمتی ندارد. پس هر چیزی که سبب رغبت دیگری شود، تدلیس نیست.

ص: 30

1- . فریب دادن دشمن در امور سیاسی نیز در حکم جنگ است.

2- . مثل خانمی که در مجالس زنانه از جواهرات بدلی برای زینت استفاده می کند؛ ساخت جواهر بدلی به این نیت و نیز اجاره بر این تدلیس، حرام نیست.

اما اگر شب عروسی خواهر عروس با استفاده از تاریکی شب، خود را به جای عروس در اختیار داماد قرار دهد، یا بیماری هایی را که مانع از آمیزش است کتمان کنند، یا عیوبی مثل جزام، برص و جنون را مخفی نمایند، یا زنازادگی را برای صورت گرفتن ازدواج اعلام نکنند، اینها عیوبی است که پنهان کردن آن تدلیس است.

در زمان ما گریم یکی از مصداق های تدلیس است. فرض کنید زن یا مرد پیری را گریم کنند تا مثل زن یا مرد 25 ساله شود، یا تاریخ تولد او را در شناسنامه اش دست کاری کنند.

(مکاسب محرمه، ج 138، ص 9)

گفتار دوم: تزئین حرام

زینتی که برای مرد یا زن حرام است، معامله آن هم، به منظور تحقق این عمل حرام، حرام و باطل است.

(مکاسب محرمه، ج 139، ص 4)

* مثال: الف) انگشتر، دستبند و زنجیر طلا- برای مرد حرام است. حال اگر برای این تزئین، معامله ای واقع شود، این معامله حرام و باطل است.

ب) اگر کسی برای تبرج یا تزئینی که به عنوان ثانوی برای زن حرام است، اجیر شود، معامله باطل و حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 139، ص 4 و ج 143، ص 7)

گفتار سوم: تشبه مرد به زن و بر عکس

اشاره

مقصود این است که مردی حالت نرمش و انعطاف زنانه به خود بگیرد(1)؛ آن حالت جذآبیتی که زن در مقابل مرد دارد، یا زنی در مقابل همجنس خود حالت مردانه داشته باشد(2) این نوع تشبه حرام است. حال اگر کسی برای چنین تشبیهی اجیر شود، این معامله حرام و باطل است.

(مکاسب محرمه، ج 147، ص 9)

نکته

1. صرف پوشیدن لباس جنس مخالف، چنانچه صدق عنوان تأنیث یا تذکیر نکند، حرام نیست.

1- . تشبه مرد به زن را تأنيث گویند.

2- . تشبه زن به مرد را تذكير گویند.

اگر مردی با حفظ شئون مردانه، لباس زنانه بپوشد، ولی در او هیچ گونه تأنیثی ایجاد نشود، حرمتی ندارد.

(مکاسب محرمه، ج 147، ص 10)

2. تشبه فقط در لباس نیست. ممکن است مردی لباس مردانه بپوشد، ولی رفتار و گفتار و نحوه تعاملش زنانه باشد؛ یعنی همچنان که شیوه متعارف زنانه دارای نوعی جاذبه برای جنس مخالف است، این مرد هم برای ایجاد جاذبه در جنس موافق، همان رفتار را تقلید کند، چنین سلوکی مسلماً تأنیث و حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 147، ص 8 و 10)

3. در تأنیث و تذکیر حرام، قصد شرط است؛ یعنی باید با این کار قصد تأنیث داشته باشد. اما اگر قصد تأنیث ندارد و حرکات زنانه را به جهتی عقلایی انجام می دهد، حرام نیست؛ مثل مردی که به خاطر ایفای نقشی در فیلم یا تعزیه لباس زنانه می پوشد یا حرکات زنانه انجام می دهد. در حالی که معلوم است شانش این نیست؛ و بالعکس.

(مکاسب محرمه، ج 147، ص 10)

مسئله

احوط آن است که مرد یا زن، از زینتی که مخصوص به جنس مخالف است استفاده نکند؛ اگرچه قصد تأنیث و تذکیر هم نداشته باشند. مثل مردی که بدون قصد تأنیث و فقط به منظور آرایش، زیرابرو بردارد که احوط ترك آن است.

(مکاسب محرمه، ج 147، ص 11)

ص: 32

گفتار چهارم: کم فروشی (تطفیف)

اشاره

گفتار چهارم: کم فروشی (تطفیف) (1)

کم فروشی از گناهان کبیره، و حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 158، ص 3)

* مثال: کسی اجیر شده تا ساختمانی به مساحت صد متر مربع بسازد، و او ساختمان را به مساحت 95 متر مربع می سازد. یا به او گفته شده آهن 14 بیندازد، ولی آهن 12 به کار گیرد. این موارد مصداق کم فروشی، و حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 157، ص 4)

احکام کم فروشی

1. اگر کسی را برای تطفیف و کم فروشی اجیر کنند، چنین اجاره ای باطل و حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 158، ص 4)

2. اگر کسی برای توزین (2) یا اکتیال (3) صحیح اجیر شود، ولی کم فروشی و خیانت کند، این اجاره صحیح است. اما مستحق اجرت نیست؛ مثلاً اگر به مدت یک ماه تطفیف کرده، یک ماه را مستحق اجرت نیست؛ چون اجاره او بر اکتیال و توزین صحیح واقع شده، که به مقتضای این اجاره

ص: 33

1- منظور نقص در چیزی است که یکی از دو طرف معامله به دیگری تسلیم می کند.

2- وزن کردن

3- پیمانانه کردن

عمل نکرده است. اگر مال الاجاره، بر ایام، توزیع شده است، اگر يك روز خیانت کرده باشد، به همان نسبت مستحق اجرت نیست و اگر اجرت موزع بر دفعات اکتیال و توزین باشد، به سهم و اندازه آن دفعاتی که خیانت کرده، مستحق اجرت نیست.

(مکاسب محرمه، ج 158، ص 6)

3. اگر کسی را اجیر کند، بدون اینکه قید توزین صحیح یا فاسد را داشته باشد، این هم ملحق به صورتی است که شرط اکتیال و توزین صحیح را می کند؛ یعنی آنجا هم اگر خیانت کرد، مستحق اجرت نخواهد بود.

(مکاسب محرمه، ج 158، ص 6)

4. کم فروشی به چیزهایی که مکیل و موزون است، اختصاص ندارد. بلکه شامل اشیایی که با شمارش، یا پارچه ای که با متر، یا زمینی که با متر مربع اندازه گیری می شود نیز می شود.

(مکاسب محرمه، ج 157، ص 4)

5. تطفیف و کم فروشی فقط در مورد خرید و فروش نیست و شامل معاملات دیگر هم می شود.

(مکاسب محرمه، ج 158، ص 3)

نکته

گاهی کم دادن حق است؛ مثل جایی که مشتری از بایع طلبکار است. در این معامله آن مقدار را، در جایی که تقاص جایز است، برمی دارد.

(مکاسب محرمه، ج 157، ص 3)

حکم معامله ای که در آن کم فروشی شده است:

1. معامله به غیر مجانس است:

الف) بایع کَلّی را می فروشد، نه جنس معین مشخص خارجی را. مشتری هم همان کَلّی را می پذیرد، ولی در مقام تسلیم، آنچه به عنوان مصداق کَلّی به مشتری می دهد، کمتر از آن مقداری است که معامله بر آن واقع شده است ← این معامله صحیح است. ولی به همان مقدار که بایع از وزن آن مبیع کم گذاشته است، مدیون مشتری بوده و باید آن را بپردازد و فرقی هم نمی کند که کَلّی در معین باشد (1) یا در غیر معین (2).

(مکاسب محرمه، ج 158، ص 7)

-
- 1- . کلی در معین مثل خرید يك کیسه از کیسه های ده کیلویی برنج داخل مغازه.
 - 2- . کلی در غیر معین مثل اینکه از شخصی مقداری برنج خریداری شود که متعلق معامله در ذمه اوست.

ب) معامله بر شخص موجود خارجی واقع شده است که به چند صورت متصور است:

یک - خریدار اهمیتی به کمیت آن نمی دهد ← این معامله صحیح است.

* مثال: شیرینی فروشی وزن کیکی را دو کیلو نوشته است، در حالی که می داند این کیک از آنچه مشخص شده صد گرم کمتر است. با توجه به اینکه ظاهر این کیک متناسب با آن چیزی است که مشتری می خواهد، لذا اهمیتی نمی دهد که کیک 2 کیلو باشد یا $1/5$ کیلو. ← این معامله صحیح است؛ چون مشتری مبالغاتی به وزن ندارد. بنابراین خسارت زدن به مشتری محسوب نمی شود.

(مکاسب محرمه، ج 159، ص 3)

دو - کمیت و وزن، شرطی است که معامله بر مبنای آن واقع شده است یا ضمن معامله شرط شده است. ← معامله صحیح است، اما مشتری حق خیار دارد و می تواند مبیع را پس دهد.

(مکاسب محرمه، ج 159، ص 5)

* مثال: مشتری از میان کیسه های ده کیلویی برنج، یک کیسه را بر می دارد به اعتقاد اینکه وزن آن ده کیلو است. انگیزه او هم برای معامله این است که این کیسه، ده کیلو است؛ لذا وزن شرط ضمنی می شود. یا حتی هنگام معامله شرط می کند که من این کیسه را می خواهم، مشروط بر اینکه ده کیلو باشد.

سه - مقدار، قید مبیع است: (1)

قرائن حال اقتضا کند که اگر مبیع به این مقدار نباشد، مشتری اصلاً آن را نمی خواهد ← در این صورت معامله باطل است.

قرائن حال اقتضا می کند که مراد او شرط ضمنی است ← معامله صحیح است، ولی خیار ثابت می شود.

قرائن حال نشان می دهد که برای تقسیط است؛ یعنی می خواهد با ذکر مقدار

ص: 35

1- . فرق این صورت با صورت سابق این است که در صورت سابق متعلق معامله خود این عین است. مقدار، شرطی است خارج از متعلق معامله، عنوان ده کیلو جزو متعلق معامله نیست، بلکه متعلق معامله همین عین خارجی است، (کیسه برنج خارجی)، اما در این شق اشاره می کند به این برنج خارجی و مقید می کند او را به ده کیلو و می گوید: "این برنج خارجی را که ده کیلو است، از تو می خرم". پس مقدار، قید مبیع محسوب می شود.

و کمیت، مشخص کند که این پول گرفته شده، چگونه بر مثنی تقسیط می شود و قیمت هر کیلو را می خواهد معین کند ← در این صورت معامله در همین مقدار از مبیع که تسلیم شده، صحیح و نسبت به آن مقداری که تطفیف کرده، باطل است؛ یعنی چنانچه این کیسه 9/5 کیلو بود، معامله این 9/5 کیلو درست و مالک مثنی آن است. اما چون نسبت به آن نیم کیلو معامله ای انجام نگرفته، مثنی آن، ملک بایع نیست و باطل است.

(مکاسب محرمه، ج 159، ص 7)

2. معامله به مجانس است:

الف) بیع کلی فی الذمه است ← این معامله صحیح است؛ اگر چه در مثنی یا مثنی کم فروشی شده است. ولی این کم فروشی در مقام تسلیم و تسلّم موجب نمی شود که معامله باطل باشد؛ چون معامله همجنس با تفاضل آن، وقتی باطل است که در اصل معامله تفاضل وجود داشته باشد؛ مثلاً بگوید: "یک من گندم را فروختم به یک من و نیم از فلان گندم"، که این ریاست. ولی چون در اینجا معامله بر عنوان کلی یک من گندم است (نه یک من مشخص) و در معامله، از لحاظ وزن، تفاضلی بین آنها وجود ندارد، معامله صحیح است. ولی بایع به همان مقدار که از وزن مبیع کم گذاشته است، مدیون مشتری است و باید آن را ادا کند و تصرف او در معادل آن مقدار از مثنی، حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 160، ص 3)

ب) متعلق معامله، یعنی مبیع، یک عین شخصی خارجی است، نه یک امر کلی فی الذمه، و این مبیع موزون است:

یک - مشتری به وزن آن اهمیتی نمی دهد. فرض کنید یک دو کیلویی را به دو کیلو شیرینی مرتبایی از همان جنس می خرد و اهمیتی هم به وزن آن یک نمی دهد، ولی آن یک صد گرم کم است. ← معامله باطل است؛ زیرا آنچه واقع شده است، بیع متجانس به متجانس با تفاضل است و این ریاست و معامله ربوی باطل است.

(مکاسب محرمه، ج 160، ص 4)

دو - متعلق معامله عین خارجی مشخصی است، به شرط کمیت معین. ← اینجا هم بیع ربوی است و معامله باطل است.

(مکاسب محرمه، ج 160، ص 4)

سه - بیع روی عین شخصی خارجی واقع می شود، لکن معنون به عنوان این کمیت معین (1):

اگر متعلق بیع را به کمیت خاص مقید می کند (2) ← معامله باطل است.

اگر این را می خرد به شرط اینکه وزنش مثلاً سه کیلو باشد (که رجوعش به آن صورت دوم خواهد بود) در این صورت معامله باطل است.

غرض تقسیط (3) است. ← معامله صحیح است و هر کس کم گذاشته است، ثمن آن مقدار در ذمه او باقی است.

* مثال: فروشنده سه کیلو برنج طارم را در مقابل سه کیلو برنج صدری می فروشد؛ به طوری که یک کیلو از این، در برابر یک کیلو از آن است. بیع نسبت به هر مقداری که این برنج با مقابل خودش از همجنس قرار دارد، صحیح واقع شده است و آن مقداری که کم گذاشته است، در آن مقدار ذمه او مشغول است و معامله در همان مقدار مساوی، صحیح و در غیر آن، معامله باطل است.

(مکاسب محرمه، ج 160، ص 5)

ص: 37

1- . اینکه وزنش این قدر است از تو خریدم.

2- . یعنی تعلیق در انشاء

3- . یعنی تعیین قیمت هر واحد

مقدمه

نجوم (تنجیم) با انگیزه های مختلفی انجام می گیرد. بعضی قصد شناخت نجوم و مسیرهای آنها را دارند و می خواهند مطالع و مغاربشان را بشناسند؛ مثلاً مشتری از کجا طلوع و در کجا غروب می کند؟ زمان آن کی است؟ یا مقارنه دو کوکب در چه زمانی انجام می گیرد؟ ولی با قطع نظر از اینکه در زندگی شان آثاری دارد یا ندارد! اما گاهی برای این است که آثار آن را بر زندگی بشر کشف کنند.

اقوام و ملل گذشته، مانند ایرانیان، هندیان و عرب های قدیم، معتقد بودند که حوادث عالم سلفی، از مرگ و حیات، مرض و سلامت، جنگ و صلح، عزت و ذلت و همچنین سود و زیان در تجارت و دیگر حوادثی که در زندگی انسان پیش می آید، همه اینها ناشی از تأثیراتی است که این اجرام فلکی بر زندگی انسان می گذارد. آنان معتقد بودند که زمین و آنچه در آن است، اسیر دست این اجرام فلکی است؛ مثلاً می گفتند: اگر مولودی در ساعت طلوع زحل متولد شود، دارای طالع زحل است و کسی که طالع زحل دارد، خصوصیات چنین و چنان دارد. یا سفری که در مقارنه مثلاً زهره و مشتری صورت می گیرد، فلان حکم را خواهد داشت. به همین دلیل وقتی پادشاهی

می خواست به تخت قدرت بنشیند، به منجمان دستور می داد که ساعت سعد را بیابند.

آنچه در این درس از آن بحث می شود، علم نجوم با توجه به آثارش در زندگی انسانهاست.

(مکاسب محرمه، ج 161، ص 3)

تعلیم و تعلم و اخبار از طریق تنجیم

حکم بر مبنای اوضاع و احوال فلکی درباره زندگی انسان ها، یا خبر دادن از گذشته و آینده شان به دو صورت است:

1. اخباری که بر اساس این تنجیم بیان می شود یا قضاوتی که برای خود منجم بر اثر این تنجیم حاصل می شود، قضاوت و اخبار جازم و قطعی است؛ به این معنا که معتقد می شود این حادثه قطعاً اتفاق خواهد افتاد و دعا، استغفار، صدقه و استعانت از خدای متعال، هیچ کدام در جلوگیری از آن حادثه تأثیری ندارند ← در این صورت تعلیم و تعلم تنجیم و اخبار به آن حرام است. همچنین قبول و تصدیق منجم نیز حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 167، ص 2)

2. اخبار و قضاوت به صورت قطع و یقین نیست، بلکه می گوید: «من این را فهمیدم. اگر مشیت الهی بر محو آن نباشد، محقق می شود. اما ممکن است خدای متعال همچنان که فرموده: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ»⁽¹⁾، این را محو کند و ممکن است با استعانت از خدای متعال، با صدقه، صلّه رحم، دعا، تضرّع و استغاثه، این بلا دفع شود ← تعلیم و تعلم و اخبار بدین نحو حرام نیست.

(مکاسب محرمه، ج 167، ص 2)

مسئله

تعلیم و تعلم رمل و جفر، و اخبار از این طرق، مانند تنجیم است.

(مکاسب محرمه، ج 167، ص 4)

کسب درآمد از طریق تنجیم و طرق دیگر مثل رمل و جفر

چنانچه کسی از طرق مذکور چیزی را کشف کند و آن را وسیله درآمد خود قرار دهد، در

ص: 39

صورتی که با نوع حلالش معامله کند و عنوان اغواگری، دروغ‌گویی، اخاذی و دیگر عناوین حرام بر عملش صدق نکند، معامله اش اشکال ندارد. اما نوع تنجیم حرام، هم حرمت تکلیفی دارد و هم حرمت وضعی؛ هم اصل اخبار حرام است و هم معامله از این طریق، حرام و باطل است.

(مکاسب محرمه، ج 167، ص 7)

ص: 40

اشاره

تعریف: کهنات یعنی خبر دادن از آینده، گذشته یا چیزهایی که از چشم افراد پوشیده است؛ مانند اخبار از شیء دزدیده شده یا گمشده. منبع خبر کاهن، شیطان است؛ یعنی اخبار را از شیطان می‌گیرد و به مردم خبر می‌دهد.

(مکاسب محرمه، ج 433، ص 6)

توضیح: گاهی اخبار به وسیله محاسبه است؛ مثلاً به کمک علم رمل، جفر یا تنجیم، خبر از غیب می‌دهد. این نوع اخبار کهنات نیست. یک نوع دیگر اخبار، مبنی بر محاسبه نیست. مثل معبر خواب که از آینده، گذشته یا حال افراد، خبر می‌دهد و گاهی هم درست می‌گوید، اما این نوع اخبار، کهنات نیست.

(مکاسب محرمه، ج 430، ص 5)

منشأ اخبار کاهن محاسبات نیست. بلکه چیزی است که از طرف شیطان به قلب او الهام می‌شود؛ چراکه شیطان جنّ است و می‌تواند به آسانی در هر جا حاضر شود، حوادث را از نزدیک ببیند و به کاهن خبر دهد. گاهی هم خصوصیات نفسانی کاهن، مثل هوش و زیرکی او تأثیرگذار است.

(مکاسب محرمه، ج 431، ص 7 و 8)

گفتنی است، شیطان ضمائر و چیزهای پنهان را نمی‌داند. اما آنچه را از عمل انسان ظاهر می‌شود، می‌بیند؛ به همین دلیل وقتی از کاهن درباره شیء مسروقه می‌پرسند، مکان اختفای مال

را خبر می دهد. پس مُخبر به کاهن، شیطان است و کاهن کسی است که شیطان با او مرتبط است.

(مکاسب محرّمه، ج 432، ص 5)

حرمت کهنات و تعلیم و تعلم آن

کهنات مطلقاً حرام است؛ خواه از گذشته، حال و آینده خبر دهد یا هر امر غیبی دیگر؛ خواه به طور احتمالی خبر دهد یا قطع و یقین؛ خواه اِخبار او همراه با ادعا باشد یا بدون ادعا. همچنین تعلیم و تعلم آن نیز حرام است.

(مکاسب محرّمه، ج 437، ص 6)

مراجعه به کاهن

مراجعه به کاهن برای فهمیدن مطلبی، حرام است؛ اگرچه در دلش تصدیق هم نکند و معتقد باشد به اینکه محو و اثبات در دست خداست (1). اما اگر فقط برای تماشا رفته باشد، اشکال ندارد.

(مکاسب محرّمه، ج 438، ص 11)

نکته

1. همان طور که بیان شد، مراد از کاهن آن نیست که مطلق جن به او خبر دهد. بلکه کسی است که با شیطان سر و کار دارد. پس کسی که با جن غیر شیطان سر و کار دارد، داخل در عنوان کاهن نیست. همچنین کسی که از طرق علمی خبری به دست می آورد، کاهن محسوب نمی شود؛ مثل اِخبار از طریق علوم جفر، رمل و تنجیم (2).

(مکاسب محرّمه، ج 432، ص 6)

2. خبر دادن غیبی از غیر طریق کهنات، در صورتی که موجب حرامی مثل اغراء به جهل یا کذب شود، حرام است.

(مکاسب محرّمه، ج 435، ص 6)

3. صرف تلقی اِخبار از شیطان، بدون اِخبار به دیگران حرام نیست.

(مکاسب محرّمه، ج 437، ص 7)

ص: 42

1- . اشاره به آیه شریفه 39 از سوره رعد.

2- . جفر علم ائمه (ع) و رمل نیز از علوم انبیاء و منسوب به حضرت دانیال نبی (ع) است. اما برخی بزرگان و مؤمنان نیز دارای این علم

بودند. اگرچه ممکن است برخی افراد شیاد مدعی این علوم باشند. ولی اصلِ علم، علم شریفی است. (مکاسبِ محرّمه، ج 432، ص 6)

اشاره

تعریف: سحر عملی است که بر چشم، ذهن و خیال مخاطب یا مسحور اثر می‌گذارد، ولی در واقعیت خارج هیچ تأثیری ندارد. بنابراین اگر کارهایی انجام گیرد که واقعیت دارد، سحر نیست. یکی از ویژگی‌هایی که سحر را از کارهای مشابه به سحر جدا می‌کند، این است که منشأ سحر شیطانی است.

(مکاسب محرمه، ج 221، ص 2)

اگر کسی فیلم جذابی را به دیگری نشان دهد و او را به توهم اندازد، به گونه‌ای که خیال کند در همان حالت قرار دارد، این حرام نیست؛ چنان که مردم با دیدن اولین سری از فیلم‌های سینمایی به توهم می‌افتادند و از جلوی تصویر خودروی در حال حرکت به دورین، فرار می‌کردند. امروزه نیز اگر با انواع پیشرفته سینماها با حيله‌های تصویرگری، انسان را به گونه‌ای با خود همراه کنند که گمان کند خودش در کانون حادثه قرار گرفته یا مثلاً در حال پرواز است، این کار سحر نیست؛ چراکه منشأ آن بشری است، نه شیطانی.

(مکاسب محرمه، ج 223، ص 10)

حرمت مطلق سحر

سحر مطلقاً حرام است؛ چه ملازم با ادعای غیرحق، اضلال یا ضرر زدن به دیگری باشد و چه نباشد.

(مکاسب محرمه، ج 226، ص 3)

ص: 43

اگر تعلّم سحر به قصد انجام دادن آن باشد، حرام است. تعلیم هم، چنانچه به این قصد باشد که این شخص پس از آموزش سحر کند، حرام است. در غیر این صورت تعلیم و تعلّم سحر حرام نیست.

(مکاسب محرّمه، ج 230، ص 11)

مثلاً اگر سحر را از آن جهت که دانایی و معرفت است و می خواهد بر معلوماتش بیفزاید، یاد بگیرد، نه به قصد عمل به سحر، این تعلّم اشکال ندارد. یا در صورتی که دشمنان ساحر دارد و احتمال می دهد که او یا دیگری را سحر کنند، آن را یاد بگیرد یا اگر کسی پیدا شود که افکار مردم را به وسیله سحر متوجّه خود کند، انسان سحر را بیاموزد برای اینکه ادعای او را باطل کند، این هم اشکال ندارد.

(مکاسب محرّمه، ج 228، ص 3)

سایر امور غریبه شبیه سحر

آیا اعمال غریبه ای که شبیه به سحر است، مثل طلسم، تسخیر، احضار ارواح یا آنچه به آن نیرنجیات یا نیرنجات گفته می شود که آن هم از انواع همین تصرفات است، حرام است یا نه؟

(مکاسب محرّمه، ج 227، ص 2)

این امور غریبه سحر نیست. لذا از این جهت حرام نیست، مگر اینکه عنوان دیگری بر آن منطبق شود که به خاطر آن، حرام شود؛ مثل اضرار، که این حرمت به خاطر اضرار به غیر است و هر عملی که موجب اضرار به غیر شود، حرام است و به طلسم هم اختصاص ندارد. یا موجب اضلال دیگران و انحراف در عقیده و ایمان مردم شود. یا از آن به عنوان وسیله ای برای مقابله با دعوت انبیا و توحید استفاده شود؛ چنان که در حال حاضر عده ای وجود دارند که برای مقابله با دعوت حق، از چنین ابزارهایی استفاده می کنند.

(مکاسب محرّمه، ج 228، ص 3)

شعبده

مراد از شعبده همان چیزی است که ما به آن تردستی می گوئیم. تردستی يك حرکت طبیعی است، نه غیر طبیعی. ولی با مهارت و سرعت انجام می شود. شعبده باز با تجربه و تمرینی که کرده، چنان این حرکت طبیعی و معمولی را با مهارت و سرعت انجام می دهد که انسان به اشتباه می افتد؛ مثل کسی که در حال معانقه، کیف پول دیگری را برمی دارد. این را شعبده یا همان چشم بندی

می گویند. بنابراین کاری که او می کند، خارق العاده نیست و ماهیت آن با سحر متفاوت است.

در سحر حواس ظاهری انسان خطا می کند و دچار توهم می شود؛ به گونه ای که مثلاً در بیابان، دریا می بیند یا در جایی که کوه نیست، کوه می بیند یا مثلاً شیئی را به صورت حیوان می بیند. یا حرکت ریسمان را حرکت مار می بیند. اینها همان چیزهایی است که به آن سحر گفته می شود. پس با شعبده متفاوت است.

البته ممکن است برخی تردستی ها واقعاً سحر باشد؛ مثل اینکه می بینید کسی از دیواری عبور می کند. این تردستی نیست؛ چرا که هرگز نمی شود از دیوار عبور کرد.

شعبده - آن عملی که ناشی از سرعت، خفت، مخاریق و تمرین است - حرام نیست.

(مکاسب محرمه، ج 231، ص 2)

ص: 45

درس 12 فصل چهارم معامله با عمل محرم (6)

گفتار هشتم: کسب درآمد با چیزی که مضل است

اشاره

ایجاد، نشر، حفظ و ترویج هر چیزی که موجب ضلالت و گمراهی انسان شود، حرام است؛ خواه بالفعل موجب ضلالت باشد و خواه در آینده موجب ضلالت شود. بنابراین معامله آن نیز حرام و باطل است.

(مکاسب محرمه، ج 174، ص 8)

* مثال: اگر کسی را برای حفظ کتاب یا فیلم ضلال یا ترویج آن اجیر کنند، مثلاً به روزنامه آگهی دهند و روزنامه آن را ترویج کند، یا به صدا و سیما آگهی دهند که آن را ترویج کند، این اجاره، هم برای آن مستأجری یعنی آن کسی که این شخص را برای حفظ یا ترویج اجیر می کند - و هم برای خود آن اجیر، حرام و باطل است.

(مکاسب محرمه، ج 179، ص 2)

توضیحاتی در مورد ضلالت

1. ضلالت به معنای گمراه شدن در مقابل اهتدا (هدایت شدن) است. بنابراین کتاب ضلال کتابی است که نتیجه آن گمراه شدن است؛ حتی ممکن است کتابی باشد که مؤلف به قصد اضلال آن را نوشته باشد، اما کسی که آن را می خواند، گمراه شود. همچنین فیلم ضلال، یعنی آن فیلمی که موجب گمراهی بیننده می شود؛ حال سازنده فیلم به هر نیتی که می خواهد آن را ساخته

ص: 46

باشد؛ مثل کسی که در دفاع از روحانیت، چنان با بدسلیقگی فیلم بسازد که همه از روحانیت برگردند. این فیلم نیز از مصادیق ضلالت است

. (مکاسب محرمه، ج 175، ص 5)

2. ضلالتی که حاصل می شود، باید قطعی باشد. بنابراین اگر مسئله ای محل اختلاف است، نمی توان به ضلالت آن حکم کرد.

(مکاسب محرمه، ج 177، ص 6)

3. ضلالت فقط در حوزه اعتقادی نیست، بلکه شامل فهم فقهی و شریعت و همچنین سلوک عملی و اخلاقی نیز می شود؛ مثلاً اگر فیلمی عقیده کسی را خراب نکند، اما اخلاق او را فاسد کند، ساخت، حفظ و پخش چنین فیلمی حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 177، ص 7)

4. حفظ و نگهداری کتاب، فیلم و امثال آن، گاهی به این صورت است که آن را از تلف یا معیوب شدن حفظ می کند؛ مثل اینکه مطلب گمراه کننده ای که در نوار معمولی ضبط شده، آن را به نوار خام مادر منتقل کند تا ده ها سال بماند.

گاهی هم نگه داری به این است که آن را اصلاح و تعمیر کند؛ مثل اینکه اوراق کتابی را که موریانه خورده، ترمیم کند یا آن را به نسخه ای که با دوام تر است، منتقل کند. همچنین فرض کنید نوار پر از پارازیت را با وسایل امروزی اصلاح کند؛ درحالی که اگر پارازیت داشت، اصلاً گمراه کننده نبود؛ همه اینها از مصادیق حفظ و نگه داری است.

(مکاسب محرمه، ج 178، ص 4)

5. معنای حرمت حفظ، و جوب حفظ نکردن این اشیای ضالّه است و این حفظ نکردن، ملازم با اِفاء (نابود کردن) است؛ زیرا نابود نکردن مرتبه ای از حفظ کردن است. البته مراتب مختلف است: گاهی در گاوصندوق حفظ می کنند و گاهی هم آن را از بین نمی برند؛ اگرچه در حفظ آن هم کوشا نیستند؛ این هم مرحله ای از حفظ است. بنابراین تا جایی که میسر است باید این اشیاء را از بین برد.

(مکاسب محرمه، ج 178، ص 5)

6. در وجوب اِفاء فرقی نمی کند آنچه موجب ضلالت است تنها همان نسخه در دست ما باشد یا نسخه های دیگری هم داشته باشد؛ زیرا معیار این است که بر خود این نسخه ای که نزد شخص است، ضلالتی مترتب شود.

(مکاسب محرمه، ج 178، ص 6)

7. اضلال از گناهان کبیره است و فرقی نمی کند که با مباشرت انجام گیرد یا به سببیت یا منع نکردن از اضلال؛ مثل اینکه از زیر دست فردی کتاب، فیلم یا نمایش نامه گمراه کننده ای عبور کند

و او مانع نشود و در اختیار مردم قرار گیرد؛ چنین فردی هم موجب اضلال مردم شده است.

(مکاسب محرمه، ج 171، ص 5)

اعتبار علم یا اطمینان یا احتمال عقلایی به وقوع ضلالت

حکم حرمت در موردی است که علم یا اطمینان به وقوع ضلالت باشد یا احتمال (1) قابل توجه عقلایی در امور مهم باشد. (در اموری که نزد عقلاء مهم است، عقلاء منتظر یقین نمی مانند و بر طبق احتمال قوی عمل می کنند).

(مکاسب محرمه، ج 177، ص 4)

استثنای از حکم حرمت

اگر مصلحتی راجح بر مفسده حفظ و نشر کتب و سایر اموری که موجب ضلالت است، وجود داشته باشد، حرمت برداشته و حتی در مواردی حفظ، واجب می شود. البته باید دید که مصلحت راجحه حفظ چیست و رجحان آن نسبت به مفسده چه میزان است.

(مکاسب محرمه، ج 178، ص 7)

* مثال: 1. اگر این کتاب ضلال را از بین ببریم، این شبهه ای که در ذهن بعضی ایجاد شده، باقی می ماند. اما اگر آن را نگه داشتیم و به اهل خبره دادیم که ردیه محکمی بر این کتاب بنویسد، شبهه به کلی از بین می رود و در آینده هم کسی به این شبهه مبتلا نمی شود. پس این يك مصلحت راجحه ای است که حفظ آن کتب ضالّه را جایز می کند.

(مکاسب محرمه، ج 178، ص 8)

2. اگر کتاب ضلالی را که عده محدودی را گمراه می کند، جمع آوری کنیم و از بین ببریم، ممکن است گروه زیادی تصور کنند که مطالب آن حق بوده که آن را جمع کردند و این کار شبهه بزرگ و مشکل بزرگ تری را به وجود آورد.

(مکاسب محرمه، ج 178، ص 7)

ص: 48

1- . احتمال قوی دارای مراتب است. قوت و اهمیت محتمل با درجه قوت و شدت احتمال، نسبت معکوسی دارد؛ یعنی هرچه محتمل مهم تر باشد، درجه احتمال معتبر نسبت به آن ضعیف تر هم باشد، منجز خواهد بود. فرض کنید اگر مسئله مال مطرح باشد که افراد برایشان مهم است، اینجا احتمال شصت یا هفتاد درصد نزد عقلاء قابل اعتناء است. اما اگر مسئله جان مطرح باشد که از مسئله مال مهم تر است، آنجا درجه احتمال معتبر پایین می آید؛ یعنی احتمال پنجاه درصد هم یا پنجاه و يك درصد هم قابل اعتناء خواهد بود. (مکاسب

محرمه، ج 177، ص 4)

همان طور که باید ضلالت در چیزی احراز شده باشد، تا حفظ آن حرام و افنای آن واجب شود، مصلحت مقابل آن هم باید جزمی و قطعی باشد؛ یعنی نمی شود تنها به پندار و تصور اکتفا کرد.

(مکاسب محرمه، ج 178، ص 10)

وظیفه حکومت اسلامی

در جامعه اسلامی، افزون بر مردم، حکومت نیز وظیفه دارد جلوی حفظ، نشر و ترویج چیزهایی را که باعث ضلالت مردم می شود، بگیرد و با توجه به اینکه همواره افرادی از این حکم سرپیچی کرده و چیزهایی را در جامعه منتشر می کنند که باعث اضلال مردم می شود، حکومت وظیفه دارد که جبران این تخلف را هم بکند، و به وسیله چیزهایی که مایه هدایت است، آن مشکلات و شائبه ها را حل کند.

توجه نمایید که این، حکم شرعی و فقهی است، نه سلیقه ای. حکومت موظف است که نگذارد این گناه در جامعه واقع شود. البته در بعضی از گناهان ممکن است حکومت برای آنها تکلیفی نداشته باشد و ورودش در وادی آن گناهان مفسد بیشتری را به وجود بیاورد، لکن اضلال از این قبیل نیست. حکومت تکلیف بزرگی در این زمینه دارد. مسئله ممیزی کتاب، ممیزی فیلم و دیگر وسایل ارتباطی مطرح روز، مثل فیلترینگ سایت های رایانه ای یا وبلاگ نویسی و... مربوط به این مسئله است.

(مکاسب محرمه، ج 168، ص 4 و ج 178، ص 11)

گفتار نهم: رشوه

اشاره

از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است:

إِيَّاكُمْ وَالرِّشْوَةَ فَإِنَّهَا مَحْضُ الْكُفْرِ وَلَا يَشْمُ صَاحِبُ الرِّشْوَةِ رِيحَ الْجَنَّةِ. (1)

از رشوه پرهیزید که کفر خالص است و صاحب رشوه بوی بهشت را استشمام نمی کند.

مبحث اول: حرمت رشوه

اشاره

حرمت رشوه، فی الجمله از واضحات دین اسلام است که شیعه و سنی به آن معتقد است.

(مکاسب محرمه، ج 180، ص 2)

با توجه به تفاوت حکم رشوه در باب قضا و غیر باب قضا، مناسب است هر کدام جداگانه مطرح شود.

1. رشوه در باب قضا (حکم)

اشاره

رشوه به قاضی به یکی از صورت های زیر است:

الف) رشوه برای صدور حکم به نفع راشی (2)، چه حکم به حق باشد و چه باطل؛ مثلاً راشی

ص: 50

1- . بحار الانوار، جلد 101، صفحه 274

2- . رشوه دهند

می گوید: «من نمی دانم این خانه ملك کیست، ولی می خواهم شما طوری حکم کنی که این خانه مال من بشود.»

ب) رشوه برای صدور حکم حق؛ راشی به قاضی پول می دهد تا هر چه حق است، حکم کند؛ اگرچه به ضرر او باشد.

ج) رشوه برای صدور حکم باطل؛ راشی به قاضی می گوید: «این پول را بگیر و حکم باطل را صادر کن»؛ حکمی که هم قاضی و هم راشی می دانند باطل است.

رشوه در هر سه صورت، هم بر راشی و هم بر مرتشی (1) حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 184، ص 3)

استثنایی از حرمت رشوه

چنانچه راشی مضطر باشد، رشوه برای او به عنوان ثانوی حرام نیست. فرضاً اگر می داند که تنها با دادن رشوه، به حقّ مسلم خود می رسد، در اینجا دادن رشوه جایز است. (گرچه برای گیرنده جایز نیست.)

(مکاسب محرمه، ج 184، ص 5)

رشوه برای شئون متعلق حکم (نه خود حکم)

اگر برای برخی از شئون قضا، نه اصل قضا و انشاء حکم، رشوه داده شود، مثلاً راشی بخواهد حکمش که به حق صادر شده، ابلاغ نشود، یا بعد از آنکه ابلاغ شد، اجراء نشود، یا مثلاً با رشوه دهی از قاضی بخواهد که با استفاده از يك مستمسك قانونی، اجرای حکم را به تعویق بیندازد، مثل تجدید نظرهایی که گاهی بی ضابطه انجام می گیرد و پرونده را به مراحل متعدد و چرخه های تمام نشدنی می اندازد، در این موارد نیز رشوه حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 184، ص 6 و ج 185، ص 4)

همچنین رشوه برای فعالیت های قبل از صدور حکم نیز حرام است؛ فرض کنید متهمی به قاضی رشوه دهد تا دلایل اطمینان آور را جمع آوری نکند؛ این رشوه بر حکم نیست، اما رشوه بر مقدماتی است که می تواند منتهی به صدور حکم شود. همچنین از آنجا که دادستان و بازپرس به

ص: 51

قاضی کمک می کنند تا حقیقت را به درستی تشخیص دهد، فرض کنید اگر راشی به دادستان رشوه دهد تا دلایل جرم را درست تبیین نکند، این هم مشمول حکم رشوه به قاضی است.

(مکاسب محرّمه، ج 185، ص 5)

خروج از عدالت

قاضی در صورت گرفتن رشوه، از عدالت خارج می شود.

(مکاسب محرّمه، ج 197، ص 7)

2. رشوه در غیر باب قضا

اشاره

رشوه در غیر باب قضا، مانند باب قضا نیست که مطلقاً حرام باشد. بلکه مواردی از آن جایز است؛ مثلاً اگر راشی به فروشنده ای رشوه دهد تا جنسی را به او بفروشد و او را به عنوان مشتری انتخاب کند، نه دیگری را، چنین رشوه ای حرام نیست.

(مکاسب محرّمه، ج 184، ص 2)

موارد حرمت رشوه در غیر باب قضا

موارد قدر متیقن حرمت رشوه در غیر باب قضا که محققاً حرام است، عبارت اند از:

الف) اگر رشوه برای انجام دادن کار حرام باشد، خواه این کار حرام، ظلم یا خیانت در امانت یا تقویت حقّ و یا محرمات دیگری باشد، که در این صورت علاوه بر حرمت خود آن عمل که رشوه برای آن داده می شود، دادن و گرفتن این رشوه هم محرم دیگری است.

* مثال: 1. رشوه ای که وکیلی برای خیانت به موکل خودش می گیرد؛ مثلاً کسی را وکیل کرده اند که جنسی را بخرد. وکیل باید جنس را به قیمت عادلانه اش بخرد، در حالی که به او رشوه می دهند تا جنس را گران تر از قیمت واقعی اش بخرد یا مأمور خرید اداره ای است و کسی به این مأمور پول می دهد تا در فاکتور، گران تر از آن مقداری که هست، بنویسد. یا در مناقصه ای به عامل فروش رشوه می دهد تا جنس را به او بفروشد. در حالی که خریداری که به قیمت بیشتر بخرد هم وجود دارد. یا به مأمور مالیات رشوه می دهد تا از مقدار مالیات کم کند و مثلاً به جای 100 میلیون، 50 میلیون بنویسد: تمام این موارد رشوه در امر حرام و خیانت در امانت است.

(مکاسب محرّمه، ج 188، ص 3)

2. رشوه دادن، برای گرفتن حقّ مسلم دیگری؛ مثلاً کسی که در امتحان کنکور رتبه

پایینی آورده، رشوه دهد تا نامش را در بین رتبه های برتر بگنجانند که لازمه اش این است که يك نفر يك پله از رتبه خود تنزل کند یا از ورود به دانشگاه محروم شود. تفویت حق او بشود. یا در مسابقه ورزشی به داور رشوه دهند تا برنده را بازنده و بازنده را برنده اعلام کند که این ظلم است.

(مکاسب محرمه، ج 188، ص 3)

(ب) رشوه برای انجام دادن کاری؛ چه حلال باشد و چه حرام، که به دو صورت است:

يك - يك عمل حلالی است که هم از راه حرام به دست می آید و هم از راه حلال؛ مثلاً ورود در مناقصه یا مزایده ای که راشی می خواهد این کار به هر صورت ممکن انجام گیرد و می گوید: «می خواهم این جنس را برای من بخری یا بفروشی؛ چه از طریق قانونی و چه غیر قانونی.»

(مکاسب محرمه، ج 188، ص 7 و ج 189، ص 3)

دو - خود عمل، احتمال دارد حلال یا حرام باشد. لکن راشی می خواهد آن عمل محقق شود؛ مثلاً می گوید: «این خانه یا این جنس را برای من به دست بیاور.» در حالی که احتمال دارد واقعاً ملك خودش باشد و احتمال هم دارد که ملك دیگری باشد؛ یعنی امری است محتمل بین حرام و حلال که برای آن رشوه می دهد.

(مکاسب محرمه، ج 189، ص 2)

(ج) رشوه بر امری که مرتشی موظف به انجام دادن آن است.

(د) بذل رشوه و اخذ آن به فساد منتهی شود. چه موظف به انجام دادن آن باشد و چه نباشد؛ مثلاً انسان به مأمور حکومتی که وظیفه اش ارائه خدمات است، رشوه دهد تا همان خدمات را به او بدهد؛ مثلاً مأموری که موظف است کاری را انجام دهد، برای انجام دادن آن کار، رشوه بگیرد و اگر رشوه نگیرد، آن را انجام نمی دهد. [\(1\)](#)

(مکاسب محرمه، ج 189، ص 5)

ص: 53

1- . دو فساد در اینجا وجود دارد: یکی فساد آن مأمور، و دوم فساد نظام اجتماعی. اینکه مأموری احساس کند می تواند برای انجام دادن وظیفه اش، رشوه بگیرد، خود موجب فساد این مأمور است و از اعظم فسادهاست و از فساد مردم عادی نیز بالاتر است. فساد دیگر، فساد در کارهاست؛ زیرا هرگاه در تشکیلات حکومتی رشوه رایج شد، دیگر خدمات به راحتی به مردم نمی رسد؛ چون همه برای انجام کار، منتظر رشوه اند. بنابراین به کسانی که می توانند رشوه بدهند خدمت رسانی می شود و آنان که نمی توانند رشوه بدهند، از خدمات محروم می شوند؛ هرچند آن کار فی نفسه عمل حرامی نباشد و از خدمات معمولی باشد. (مکاسب محرمه، ج 189، ص 5)

پولی که کمپانی ها و شرکت ها به خریدار اجناسشان برای تشویق می پردازند

وقتی کسی از کمپانی ها و شرکت های بزرگ خرید عمده می کند، مبلغی را به حساب وی واریز می کنند و فرقی هم نمی کند چه کسی و برای کجا خرید می کند؟ در واقع می خواهند این شخص را برای خرید همیشگی از آنها تشویق کنند: آیا این عمل رشوه و حرام است؟

در چنین موردی یکی از دو نوع تعامل وجود دارد:

الف) فردی از طرف اداره وکیل خرید است؛ مثلاً وزارت آموزش و پرورش، شخص خبره ای را که خارج از محیط اداره است وکیل می کند تا هزار تن کاغذ برای اداره تهیه کند و دستمزدی هم به او می دهد. ← در این صورت اگر مشتری از شرکتی که خرید کرده، تشویقی بگیرد، این مال اشکال ندارد.

(مکاسب محرمه، ج 190، ص 3)

ب) گاه مأمور اداره عامل خرید است و اداره برای کارهای گوناگون، موظفینی دارد. از جمله این موظفین، کسی است که مأمور خرید نیازمندی های اداره است ← در این صورت نیز اگر مأمور اداره پولی بگیرد، اشکالی ندارد. اما آن وجه تشویقی برای اداره است نه آن مأمور؛ زیرا او هم جزو این اداره و نماینده این اداره است.

(مکاسب محرمه، ج 190، ص 4)

نکته

اگر فروشنده بگوید که من کاری ندارم شما از طرف جایی مأمور خریدی، یا برای خودت خرید می کنی، در هر حال من این پول را به حساب شما می ریزیم، در این صورت هم تصرف در آن پول حرام است؛ چون مشتری واقعی آن اداره است، نه این مأمور. بنابراین نه گرفتنش برای آن اداره، به عنوان رشوه، حرام است و نه تصرف آن اداره در این پول حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 190، ص 5)

ص: 54

فرق بین رشوه و هدیه

رشوه آن مال یا شبهه مالی است که در مقابل انجام یا ترك كاری داده می شود؛ مثلاً گاه برای صدور حکمی یا کسب مقامی رشوه می دهند و گاه برای سکوت کردن و بر ملا نکردن حقی. بنابراین در معنای رشوه، معاوضه با انجام کار یا ترك كاری مندرج است.

اما در هدیه اصل بر این است که این مال یا شبهه مال، به طور مجانی به طرف مقابل اعطا شود؛ هر چند هر عمل عاقل همراه با غرضی عقلایی است و در هدیه دادن هم چنین است؛ مثلاً به همسر، فرزند یا خویشاوندانش به خاطر محبتی که به آنها دارد، هدیه می دهد یا اینکه می خواهد خیرش را به دیگری برساند.

گاهی هدیه دادن از روی محبت نیست، بلکه به خاطر امری معنوی، هدیه می دهد؛ مثلاً به مؤمنی به خاطر ایمان او، یا به عالمی به خاطر علم او هدیه می دهد. بنابراین غرض و هدف از دادن این هدیه، تجلیل از علم یا تقوای آن فرد است.

گاهی هم غرض این است که محبت کسی را به خود جلب کند تا اگر زمانی به او محتاج شد،

نیازش برطرف شود. اینجا هم مال را مجانی می دهد، اما غرض او از این بذل مال این است که کاری در حقش انجام شود. اما چون این پول در مقابل آن کار نیست و مجاناً داده می شود، در اینجا هم رشوه نیست.

(مکاسب محرمه، ج 191، ص 2)

هدیه صوری

گاهی صورت امر هدیه، ولی باطن آن رشوه است؛ مثل کسی که شب قبل از صدور حکم پرونده اش، هدیه ای را به قاضی اعطا کند و بگوید این را برای مخارج خانواده و گشودن گره زندگی تان به شما هدیه کردم؛ چراکه هر دو می دانند این پول در برابر حکم فرداست یا مثلاً جنسی قیمتی مثل الماس یا طلائی را برای خانم قاضی هدیه می برد. این کار اگرچه ظاهرش هدیه است، باطن آن رشوه است؛ چراکه در حقیقت برای قاضی است. اینها مسلماً رشوه و حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 191، ص 4)

حکم هدیه به قاضی

اشاره

اگر اعطا واقعاً به قصد هدیه باشد؛ یعنی در آن مقابله ملاحظه نشده باشد، حکم آن تابع قصد مُهدی (1) و مُهدی الیه (2) است، و چون مُهدی الیه همیشه قصد مُهدی را نمی داند، بنابراین حکم او همیشه با مُهدی یکی نیست. از این رو بحث هر يك جداگانه مطرح می شود.

1. حکم هدیه با توجه به قصد مُهدی:

الف) قصد مُهدی حکم و قضاوت قاضی نیست؛ مثلاً چون مرد مؤمنی است یا از خویشاوندان اوست، به وی هدیه می دهد ← دادن و گرفتن این هدیه اشکالی ندارد.

(مکاسب محرمه، ج 191، ص 4)

ب) غرض مهدی يك غرض فاسدی است؛ مثلاً می خواهد محبت قاضی را به خود جلب کند تا حکم به نفع او صادر شود ← دادن و گرفتن این هدیه حرام است، هر چند منجر به نتیجه هم نشود.

(مکاسب محرمه، ج 191، ص 5)

ص: 56

2. حکم هدیه با توجه به قصد مَهْدی الیه:

اشاره

الف) مَهْدی الیه عالم به قصد مَهْدی است:

یک - قاضی هدیه را قبول می کند با این قصد که طبق نظر و میل مَهْدی رفتار کند ← این هدیه قطعاً حرام است. (مکاسب محرمه، ج 3، ص 193)

دو - قاضی قصدش این است که پول را از او بگیرد و کار خلافی انجام ندهد ← با توجه به حرمت دادن هدیه، گرفتن آن نیز بر قاضی، به دلیل اعانت بر اثم حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 194، ص 3 و 4)

ب) مَهْدی الیه جاهل یا غافل از قصد مَهْدی است ← گرفتن هدیه برای قاضی اشکال ندارد، اما بذل آن برای دهنده هدیه حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 194، ص 5)

مالکیت مَهْدی الیه یا مرتشی نسبت به هدیه یا رشوه

با توجه به اینکه رشوه معامله فاسد است، بنابراین در ملک مرتشی نیز داخل نمی شود. در هدیه، در مواردی که از لحاظ حکم مثل رشوه است، مال به مَهْدی الیه منتقل نمی شود؛ یعنی تا عین این مال باقی است، همچنان در ملک مَهْدی و راشی است و می بایست به او برگردد.

(مکاسب محرمه، ج 194، ص 6)

ضمان مرتشی در صورت تلف شدن مال

در صورت تلف شدن مال، ذمه مرتشی به عوض که مثل یا قیمت است - مشغول می شود. فرقی هم ندارد که تلف، با تفریط باشد یا بدون تفریط؛ چون ید، ید امانی نیست.

(مکاسب محرمه، ج 195، ص 3)

وظیفه دستگاه های مسئول

در صورتی که تقاضای رشوه از طرف قاضی باشد، شخص وظیفه دارد به عنوان نهی از منکر، به مسئولان گزارش دهد و آنها هم وظیفه دارند درباره صحت و سقم این گزارش رسیدگی کنند. بررسی مسئولان نیز باید به گونه ای باشد که موجب اطمینان شود؛ حتی اگر پول هایی را علامت گذاری کرده و به آن شخص بدهند تا به قاضی بدهد، صرف اینکه این پول از دست این شخص که مدعی رشوه گیری قاضی است، به دست قاضی برسد، دلیل نمی شود که این قاضی را به

عمل ارتشاء متهم کرد. بلکه باید معلوم شود که واقعاً به قصد رشوه گرفته است یا به عنوان دیگر؛ چراکه ممکن است این فرد با قاضی دشمنی داشته و در عین حال طلبی هم داشته و با این کار در حقیقت طلب خود را داده باشد و قاضی هم به قصد طلب خودش، آن را بگیرد. یا قاضی از او قرض خواسته و او پول علامت گذاری شده را به قاضی قرض بدهد. پس در چنین موردی باید گزارش، قابل وثوق و اعتماد باشد.

(مکاسب محرمة، ج 197، ص 3 و 4)

ص: 58

اشاره

اجرت قضای قاضی باید از بیت المال تأمین شود. از این رو نمی تواند از طرفین دعوا اجرتی بگیرد؛ چه اجرت بر اصل قضا باشد و چه بر مقدمات و مؤخرات قضا.

(مکاسب محرمة، ج 198، ص 7 و ج 202، ص 3)

فرق بین رشوه و اجرت

اجرت حقی است که مستأجر باید به عامل و اجیر، در قبال کاری که برایش انجام می دهد، بپردازد؛ مثلاً در مورد قضاوت، قاضی به طرفین دعوا بگوید: من برای قضاوت پول می گیرم. و هر دو قبول می کنند که هزینه قضاوت را بین خودشان تقسیم کنند، یا یکی از آنها که داعی قوی تری دارد، پول را می دهد، یا فرد ثالثی برای رفع اختلاف بین اینها، آن پول را به قاضی می دهد؛ این اجرت است. یعنی قرار دادن پول در مقابل قضاوت به حق.

اما اگر قاضی اجرتش را از دستگاه قضایی یا بیت المال می گیرد و راشی نگران باشد که قاضی حکم به ناحق بدهد، به همین دلیل پولی به او بدهد و از او بخواهد که به حق حکم کند، در اینجا این پول در مقابل آن عملی نیست که او انجام می دهد، بلکه چیزی اضافه بر آن است. در واقع او

می خواهد کیفیت آن حکم را با این پول تأمین کند، نه اصل حکم را؛ یا می خواهد جلوی به دام رشوه افتادن قاضی یا غرض ورزی در امر قضا را بگیرد.

پس رشوه با اجرت فرق می کند؛ هر چند در هر دو به قاضی پول داده می شود و هر دو هم طالب حکم به حق اند؛ چراکه پولی که قاضی در اجرت می گیرد، امری معمول و متعارف است. ولی در مورد رشوه، از آنجا که قاضی از بیت المال ارتزاق می کند، مأموریت دارد که این قضاوت را انجام دهد و قضا وظیفه اوست. در حالی که راشی رشوه می دهد تا مطمئن شود که حکم به حق صادر شود.

(مکاسب محرمه، ج 198، ص 3)

مبحث چهارم: معامله محاباتی

اشاره

مبحث چهارم: معامله محاباتی (1)

همیشه رشوه ای که به قاضی داده می شود، از قبیل پول و جنس نیست؛ گاهی با قاضی معامله ای می شود که متضمن سود فراوان برای جلب نظر اوست؛ مثلاً جنسی را ارزان تر از قیمت بازار به قاضی می فروشد. البته باید این تفاوت قیمت جنس با بازار به طور واضح مشخص باشد. یا جنس قاضی را به چند برابر قیمت واقعی آن می خرد.

در معامله محاباتی فرقی نمی کند که قاضی فروشنده باشد یا خریدار، یا معامله بیع باشد یا اجاره یا...؛ مثلاً قاضی را برای مشاوره حقوقی و امثال آن به چند برابر اجرت عملش اجیر کنند.

(مکاسب محرمه، ج 204، ص 2)

معامله محاباتی چند صورت دارد:

1. قصد او از این معامله همان محابات "یعنی رانت دادن" است.

* مثال: فرض کنید قاضی به انگشتی خیلی علاقه مند باشد و فروشنده نیز چنانچه قصد تغییر حکم قاضی را نداشت، برای فروش آن انگشت با وی وارد معامله نمی شد. ولی برای اینکه حکم قاضی را جلب کند، این معامله را انجام می دهد. در این صورت اصل

ص: 60

1- معامله محاباتی، یعنی معامله ای که در ضمن آن، یکی از متعاملین نسبت به دیگری يك محابات و ملاحظه ای انجام بدهد؛ مثلاً قیمت را کم بگیرد، یا جنس را بیشتر و بهتر از آنچه در مقابل قیمت است بدهد. (مکاسب محرمه، ج 204، ص 2)

معامله به عنوان محاباتی است، اگر چه جنس را به قیمت هم بفروشد.

2. اصل معامله محاباتی نیست؛ فرض کنید طرف دعوا شغلش فروش ملك و ماشین باشد. اما زمانی که قاضی به عنوان مشتری پیش او می آید، این جنس را ارزان تر از آنچه به دیگران می دهد، به او بدهد. فرض کنید خانه 50 میلیونی را به او 20 میلیون بفروشد. قصد او از این ارزان فروشی این است که در حکم قاضی تأثیر بگذارد. بنابراین قصد معامله را دارد، اما آن محاباتی به خاطر جلب حکم قاضی به نفع خود است.

3. نوع سوم مانند نوع دوم، اصل معامله را قصد دارد، ولی محاباتی آن در مقابل حکم قاضی نیست و با قاضی هم شرط نکرده است که این سود را در مقابل آن حکم بدهد. بلکه می خواهد دل قاضی را نسبت به خود نرم، و محبت او را به خود جلب کند تا اگر به خاطر پرونده ای به قاضی مراجعه کرد، قاضی طبق میل او حکم دهد.

4. معامله صوری است و در واقع می خواهد پولی را به دست قاضی برساند. ولی چون از پیامدهای برملا شدن این قضیه می ترسد، معامله ای صوری انجام می دهد.

در سه قسم اول، قصد جدی برای معامله وجود دارد، منتها این قصد در هر سه قسم ناشی از غرض محاباتی است، نه اینکه اصلاً قصد جدی معامله را ندارد. ولی در این قسم اصلاً قصد معامله وجود ندارد.

معامله در همه این اقسام حرام و باطل است.

(مکاسب محرمة، ج 204، ص 2-6)

نکته

افعال نیز ممکن است مانند اعیان، مصداق رشوه باشد؛ مثلاً در صورتی که جنس گران بها یا کمیابی در اختیار شما باشد و قاضی نیز چشمش به دنبال آن باشد و بخواهد به قیمت هم بخرد، نه ارزان تر، و شما راضی نباشید این جنس را به کسی بفروشید، در صورتی که آن را حتی به همان قیمت واقعی به قاضی بفروشید، در اینجا مال به طریق محاباتی به قاضی منتقل نمی شود، بلکه نفس این معامله و این عمل، محاباتی و رعایت حال قاضی است و رشوه محسوب می شود.

(مکاسب محرمة، ج 205، ص 3)

اشاره

گفتار دهم: سب مؤمن (1)

تعریف: سب در جایی است که کسی را به امر قبیحی بنامند که در آن اهانتی وجود دارد، یا او را بدان خطاب کنند یا عمل زشتی را به او نسبت دهند؛ مثل بعضی فحاشی‌ها که در آنها قصد نسبت دادن عمل زشت به صورت جدّی نیست تا مصداق قذف (2) باشد، اما کسی را به عمل یا صفت قبیحی منسوب می‌کنند؛ مثلاً به کسی نسبت بخل یا خساست می‌دهند. یا او را به پستی منتسب کرده و مثلاً "گدازاده" می‌نامند، یا او را به نام حیوانی صدا می‌کنند، یا در صورتی که به نقص جسمانی مبتلا باشد، به شکل زشتی بیان کنند؛ مثلاً را با به نام کور یا چلاق صدا می‌زنند. چنانچه این تعبیرات در عرف، شتم و تحقیر محسوب شود، سب و دشنام است.

(مکاسب محرّمه، ج 210، ص 10)

نسبی بودن امور قبیحه

قبح امری نسبی است؛ یعنی در شرایط مختلف متفاوت است؛ مثلاً در عرف ما گفتن سگ،

ص: 62

1- دشنام دادن به مؤمن

2- قذف یعنی نسبت حرام به کسی دادن؛ مانند نسبت زنا.

دشنام بزرگی است. اما نسبت به کسانی که سگ را با خودشان به حمام می برند و می شویند و با آنان هم خواب و همسفره می شوند، ممکن است سب نباشد.

(مکاسب محرمه، ج 211، ص 2)

حرمت سب و دشنام

سب و دشنام مؤمن، خواه شیعه و خواه غیر شیعه، حرام است. اما سب کافر در صورتی که ظلم به او باشد، حرام است و اگر ظلم محسوب نشود، مکروه است. مگر در جایی که لازم باشد کفار را هجو کنند.

(مکاسب محرمه، ج 212، ص 7 و ج 213، ص 3)

موارد استثناء از حکم حرمت

1. بدعت گزار(1)؛ چه بدعت گزار در اصول باشد و چه در فروع:

الف) در صورتی که دشنام به این افراد، سبب منزوی شدن آنها شود، به گونه ای که نتوانند در ایمان مؤمنان اثر بگذارند، دشنام و سب آنها واجب است.

ب) اگر در جایی سب این افراد اثر عکس گذارد، این سب حرام است؛ مانند اینکه به بدعت گذاری دشنام دهند و او در مقابل، متش مظلومانه به خود بگیرد و باعث شود عده ای بگویند که این دشنام از بی منطقی است.

(مکاسب محرمه، ج 215، ص 2)

2. دشنامی که مسبب(2) به عنوان جواب و از باب تقاص به سب(3) می دهد؛ به شرطی که همان دشنام یا مثل آن دشنام داده شود، نه بیشتر یا غلیظتر.

(مکاسب محرمه، ج 216، ص 7)

3. اهانت و دشنام دادن متجاهر به فسق، در همان فسقی که به آن تجاهر می کند؛ به شرطی که به قصد نهي از منکر باشد؛ یعنی دشنام می دهد تا به این وسیله او را از آن منکر باز دارد.

(مکاسب محرمه، ج 214، ص 6)

ص: 63

1- . بدعت به این معناست که چیزی که مسلماً از دین است، نفی کند، یا چیزی که از دین نیست، وارد دین کند و فرقی نمی کند که این بدعت، در فروع باشد یا در اصول. همچنین فرقی نمی کند در اصول اساسی باشد یا در اصولی که اعتقاد به آن ملاک کفر و ایمان نیست؛

مثل بسیاری از مبانی اعتقادی که جزو اصول دین یا مذهب به حساب نمی آیند. لکن جزو اعتقاداتند. (مکاسب محرمه، ج 215، ص 2)

2- . دشنام داده شده

3- . دشنام دهنده

در حرمت دشنام، حضور مخاطب شرط است؛ چه مخاطب همان فرد مسبب باشد و چه غیر او. بنابراین اگر انسان در خلوت که مخاطبی ندارد، دشنامی به دیگری بدهد، حرام نیست.

(مکاسب محرمه، ج 216، ص 7)

حرمت معامله

امروزه یکی از کارهای اساسی در جنگ های روانی دنیا، اکتساب به سب است؛ مثلاً روزنامه نگاری را برای فحاشی به جناحی اجیر می کنند یا به شاعری پول می دهند که دیگری را هجو کند. از آنجا که سب مومن حرام است، معامله ای هم که بر این اساس است نیز حرام و باطل است.

(مکاسب محرمه، ج 210، ص 3)

ص: 64

گفتار یازدهم: غیبت

مقدمه:

یکی از کسب های حرام، کسب از راه غیبت است؛ مثل اینکه به مقاله نویسی پول دهند تا شخصیتی را رسوا کنند یا خطیبی پول بگیرد بالای منبر، کسی را مفتضح کند و امر مستور وی را برملا سازد. این کسب به غیبت است.

(مکاسب محرمه، ج 329، ص 3)

غیبت از محرمات کبیره است. از این رو اگر غیبت کننده توبه نکند، از عدالت (1) ساقط می شود.

(مکاسب محرمه، ج 328، ص 3)

مبحث اول: تعریف غیبت

اشاره

غیبت به معنای بیان عیب مستور کسی در غیابش به قصد مذمت و انتقاص است.

توضیحی در مورد قیود معتبر در تعریف:

1. عیب محسوب شدن آن امر

اشاره

بیان امری که ناشایست نیست، بلکه پسندیده است، ولی مستور است و بیان آن باعث ناراحتی

ص: 65

1- . اگر عملی از محرمات صغیره باشد، نه از محرمات کبیره، با يك بار انجام دادن آن، از عدالت نمی افتد. بلکه اگر اصرار بر این صغیره کرد، از عدالت می افتد. اما اگر از محرمات کبیره باشد، با يك بار انجام دادن از عدالت ساقط می شود. (مکاسب محرمه، ج 327، ص

صاحب امر می شود، غیبت محسوب نمی شود؛ هر چند آن را در مقام تنقیص بگویند؛ مثلاً می گویند: «فلانی ملتزم به مستحبات است و شب ها از دو ساعت پیش از اذان صبح، خود را به نماز و عبادت مشغول می کند و روزها چُرت می زند!» یا مثلاً می گویند: «فلانی هر چه داشت، به فقرا داد و جیب خودش را خالی کرد.» در چنین مواردی حتی اگر در مقام انتقاص هم بیان شود، چون از نظر شرع و عرف ناروا نیست، غیبت محسوب نمی شود، هر چند طرف مقابل راضی به بیان آن نباشد.

(مکاسب محرمه، ج 349، ص 4)

البته ممکن است در مواردی عنوان دیگری بر آن صدق کند که موجب حرمت آن شود. فرض کنید يك مأمور اطلاعاتی در جایی نفوذ کند و اگر بفهمند که اهل نماز و عبادت است، مصلحت بزرگی را از دست بدهد. یا او را در معرض خطر قرار دهد. گاهی امر مستوری پسندیده است، ولی به طور طبیعی انسان دوست ندارد دیگران بفهمند؛ مثل علاقات و ارتباطات زناشویی افراد. در چنین مواردی افشای آن حرام است، ولی غیبت نیست؛ مثلاً بگویند: «این زن و شوهر هر وقت به هم می رسند، به هم اظهار محبت و عشق می کنند.»

پس اگر عناوین دیگری بر آن مترتب شد، مثل عنوان ایداء، در معرض خطر قراردادن یا بر ملا کردن اسراری که دوست ندارند آن اسرار فاش شود، این کار حرام است، اما غیبت نیست.

(مکاسب محرمه، ج 349، ص 4)

محدوده عیبی که در صدق غیبت شرط است

ذکر هر عیب و نقصی از انسان غایب، غیبت است؛ اعم از اینکه آن عیب و نقص در دین او باشد یا در دنیای او، صفتی از صفات او باشد یا فعلی از افعال او یا کلامی از او صادر شده باشد، یا در خلقت و جسم او.

(مکاسب محرمه، ج 340، ص 5)

ذکر عیب متعلقات شخص (نه خود شخص)

ذکر عیب و نقص در متعلقات انسان دو نوع است:

1. در واقع ذکر عیب متعلق، ذکر عیب از خود شخص است ← غیبت محسوب می شود.

2. ذکر عیب متعلق، ذکر عیب از خود شخص نیست ← غیبت نیست.

مانند اینکه گفته شود: «لباس های او کهنه و کثیف است، یا خودروی او قراضه است» که با

این جملات ممکن است قصد تنقیص به خود شخص را داشته باشد؛ مثلاً قصدش این است که بگوید وی آدم کثیفی است و به نظافت اهمیت نمی دهد یا آدم بخیلی است که پولش را برای خودروی بهتری هزینه نمی کند. ولی اگر ذکر سوء متعلقات شخص، برگشتش به ذکر سوء خود شخص نباشد، غیبت نیست.

(مکاسب محرمه، ج 340، ص 5)

2. مستور بودن عیب

اشاره

معیار و ملاک صدق غیبت، عبارت است از کشف امر مستور. اگر مستور باشد، گفتن آن غیبت است. اما اگر ظاهر باشد، صدق غیبت نمی کند.

(مکاسب محرمه، ج 334، ص 8)

مراد از ستر و کشف در اینجا، ستر و کشف برای خصوص مخاطب نیست. بلکه ستر و کشف عرفی است. مستور عرفی آن است که معمولاً کسی از آن عیب خبر ندارد یا بیشتر مردم اطلاعی ندارند. و مکشوف عرفی آن است که مردم معمولاً می دانند این شخص دچار این عیب یا نقص است؛ اگرچه عده ای هم بی اطلاع باشند.

(مکاسب محرمه، ج 335، ص 5)

بنابراین ذکر امری که مستور عرفی است، به طور مطلق غیبت است و همچنین ذکر امری که مکشوف عرفی است - یعنی اغلب مردم می دانند، ولی يك عده ای هم خبر ندارند - حتی نزد کسانی که اطلاع ندارند هم غیبت نیست.

(مکاسب محرمه، ج 336، ص 10)

قدر متیقن از ستر و کشف، ستر و کشف در همان محیط و جامعه است

مقصود از ستر و کشفی که موجب جواز یا عدم جواز ذکر عیب می شود، ستر و کشف در همان محیط و جامعه است. بنابراین جایز نیست انسان آن عیب را در محیطها و شهرهای دیگر، یا در وسایلی از قبیل روزنامه، رادیو و سایت که امکان انتشار فراوانش وجود دارد، افشا کند.

(مکاسب محرمه، ج 336، ص 10)

تقلید از لهجه های مختلف

تقلید از لهجه های مناطق مختلف، در صورتی که برای تمسخر و استهزاء باشد، در حرمت آن هیچ شکی نیست؛ اگرچه غیبت نیست؛ چون این لهجه خاص، امر مستوری نیست. علاوه بر اینکه اصلاً عیب نیست؛ از این رو غیبت نیست. اما اگر از روی تمسخر و استهزاء باشد، حرام است و فرقی

ص: 67

هم نمی کند که لهجه عمومی منطقه ای را تقلید کند، یا شخص خاصی را. تنها تفاوت در این است که اگر غرض او تقلید لهجه عمومی باشد، این اهانت به همه آن جمعیت می شود که طبعاً آثار خاص خودش را دارد؛ مثلاً اگر بخواهد استحلال (1) کند، بایستی از یکایک آنها حلالیت بطلبد. اما آنجایی که یک نفر باشد، از یک نفر استحلال می کند. ولی اگر تقلید لهجه برای تمسخر نیست، حرام نیست.

(مکاسب محرمة، ج 347، ص 3)

3. قصد انتقاص

چنانچه عیب کسی را در غیاب او بگویند، لکن نه به قصد انتقاص و مذمت، در این صورت غیبت محسوب نمی شود.

(مکاسب محرمة، ج 330، ص 9)

توضیح: نقطه مقابل قصد انتقاص داشتن، نداشتن قصد انتقاص است و این اعم است از اینکه قصد نصح داشته باشد، مثل اینکه به پدری گفته شود: «فرزند تو، دچار این مشکل، گناه یا عادت بد است» یا اینکه قصد نصح ندارد. ولی قصد انتقاص هم ندارد؛ مثل اینکه موضوع حرف مربوط به این شخص نیست. این عیبی که ذکر می کند، در ضمن بیان موضوع و مقصود دیگری است؛ مثل اینکه می خواهید بگویند فلانی آدم مستحق است و می شود به او زکات داد؛ در مقام بیان این معنا می گویند: «پدرش هم که این فرزند واجب النفقه اوست، به او پول نمی دهد!» این را در مقام عیب جویی پدر نمی گویند. بلکه این عیب در مقام بیان یک مقصود دیگری ذکر می شود. گاهی هم این عیب مربوط به خود این شخص است، اما باز قصد انتقاص نیست؛ مثل اینکه جنایتی، اتفاق افتاده است و آن را به زید نسبت می دهند. شما برای دفاع از زید می گویند: «این آدم آن قدر ترسو است که اصلاً وارد یک چنین میدانی نمی شود و ممکن نیست دستش را به خون کسی آلوده کند!» این عیب جویی از اوست، ولی نه در مقام نصح است و نه در مقام انتقاص. این هم غیبت محسوب نمی شود.

(مکاسب محرمة، ج 333، ص 2)

ص: 68

مبحث دوم: شرایط تحقق غیبت یا حرمت آن

1. معین بودن مغتاب

اشاره

1. معین بودن مغتاب (1)

مغتاب باید معین باشد. بنابراین اگر به گونه ای ذکر عیب شود که مغتاب بین چند نفر مردد شود، صدق غیبت نمی کند؛ چه آنجایی که تردید بین افراد محصور باشد، مانند اینکه گفته شود یکی از برادرهای خسرو شراب خوار است و چه غیر محصور باشد، مانند اینکه بگوید در مجلس هزار نفری يك نفر شراب نوشید. هر چند اگر مردد بین افراد محصور باشد، حکم حرمت غیبت را دارد.

(مکاسب محرمة، ج 346، ص 9 و 10)

مغتاب جماعتی است (نه يك فرد)

اگر ذکر سوء از جماعتی باشد نه از يك فرد؛ مثل اینکه گفته شود این خانواده همه شان شراب خوار هستند، غیبت است.

(مکاسب محرمة، ج 347، ص 2)

ص: 69

2. غیبت شونده از جهت رشد در حدی باشد که درک می کند.

الف) غیبت طفل

اگر طفل ممیز باشد (1)، بدگویی از او غیبت و حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 349، ص 6)

اما طفل غیر ممیز، مثلاً بچه دو ساله ای که ملتفت نیست و از غیبت متأثر نمی شود، غیبت او حرام نیست.

(مکاسب محرمه، ج 349، ص 10)

ب) غیبت مجنون

مجنون نیز به مجنون ممیز و غیر ممیز تقسیم می شود؛ مجنون غیر ممیز، مجنونی است که هیچ نمی فهمد و غیبت از او در حکم غیبت طفل غیر ممیز است. اما مجنونی که می فهمد و از شنیدنش متأثر و ناراحت می شود، در حکم طفل ممیز است.

(مکاسب محرمه، ج 349، ص 11)

3. مسلمان بودن مغتاب

حرمت غیبت به مسلمان اختصاص دارد؛ چه امامی اثناعشری باشد و چه غیر امامی. مگر فرقه هایی که محکوم به کفرند؛ مثل غلات و نواصب.

(مکاسب محرمه، ج 350، ص 11)

4. عدم شرط کراهت

غیبت حرام است؛ چه مغتاب از ذکر عیب کراهت داشته باشد و چه نداشته باشد.

(مکاسب محرمه، ج 343، ص 11)

5. وجود سامع

اشاره

در صدق غیبت، وجود شنونده شرط است؛ چه شخص معینی را خطاب کند یا با صدای بلند بگوید تا دیگری هم بفهمد.

1- . ممیز در اینجا به این معناست که بفهمد از او بدگویی می کنند و از این بدگویی متأثر شود و چنانچه از او تعریف و ستایش کنند، خوشحال شود. (البته ممیز در بعضی ابواب دیگر، ضابطه دیگری دارد.) (مکاسب محرمه، ج 349، ص 6)

سامعی که وجودش کالعدم است

اگر سامع وجود دارد، اما وجودش کالعدم است، مثل وجود نداشتن است و حکم غیبت محرم را ندارد.

* مثال: 1. اگر مادری نزد بچه شیرخواره اش از کسی بدگویی کند، این بچه وجودش در حکم عدم است و شنیدنش در حکم نشنیدن.

2. غیبت کردن در مقابل انسان ناشنوا؛

3. انسان به زبانی سخن گوید که شنونده نفهمد؛ مثلاً غیبت کننده با زبان عربی در مقابل کسی که با این زبان آشنا نیست از دیگری بدگویی کند.

4. گاهی انسان به گمان اینکه شنونده ای هست، صحبت می کند، در حالی که کسی نیست؛ مثل نابینایی که می پندارد نزد او کسی است، در حالی که تنهاست یا مثل زمانی که انسان با تلفن صحبت می کند و متوجه نیست که تلفن قطع شده است.

(مکاسب محرمه، ج 348، ص 10)

سامع کودک ممیز یا مجنون است

اگر شنونده پسر بچه ممیز است یا مجنون است که مغمور نیست؛ دیوانه ای است که حرف می زند، کار می کند و تصمیم می گیرد؛ نه دیوانه ای که هیچ چیز نفهمد، اینجا نیز صدق غیبت می کند.

(مکاسب محرمه، ج 349، ص 2)

6. عدم شرط ذکر سوء به لسان

اشاره

چنانچه با اشاره دست، عیب کسی بیان شود، مثلاً کم عقل بودن کسی را بفهمانند؛ این اشاره غیبت محسوب می شود. یا با کاریکاتور، بخل یا سارق بودن کسی را بفهمانند یا در کتابی نوشته شود؛ هرچند این کتاب هم اکنون خواننده ندارد، اما چند سال دیگر منتشر شده، خواننده پیدا می کند، این هم غیبت است.

(مکاسب محرمه، ج 347، ص 7)

همچنین در مواردی که انسان با پیامک، وبلاگ، نامه یا فیلم عیب کسی را بیان کند، مثلاً با دوربین خطای کسی را ضبط کند و سپس در جایی نشان دهد، این هم غیبت است.

(مکاسب محرمه، ج 387، ص 3)

فرقی نمی کند که انسان آشکارا از کسی بدگویی کند، یا با کنایه؛ مثلاً بگوید: «ما دچار این مشکل نمی شویم، مال حرام نمی خوریم یا در مال وقفی تصرف نمی کنیم» و همه بفهمند مرادش فلانی است. این هم مصداق ذکر سوء است و به همین دلیل غیبت و حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 348، ص 2)

ص: 72

اشاره

مراد از استماع غیبت این است که کسی غیبت را گوش کند، نه اینکه تصادفاً کلمه ای به گوشش برسد که به آن سماع گویند. فرق نمی کند این گوش دادن همراه با رضایت باشد یا بدون رضایت.

گاهی انسان دوست ندارد غیبت کسی را بشنود، اما گوش می دهد. این هم استماع است؛ چون از روی اختیار است. همچنین فرقی نمی کند که این مستمع، مخاطب غیبت کننده باشد یا نباشد؛ مثل اینکه دو نفر غیبت کسی را کنند و نفر سوّمی به سخنان آنان گوش دهد یا کسی در مجلسی غیبت کرده و صدای او را ضبط کرده اند و کسی آن را بشنود. این هم استماع غیبت است.

(مکاسب محرّمه، ج 357، ص 4)

استماع غیبت مطلقاً حرام است؛ حتی در موردی که غیبت کردن برای غیبت کننده حرام نیست؛ مثل آنجایی که غیبت کننده مُکرّه یا طفل است. اما استماع برای مستمع حرام است.

(مکاسب محرّمه، ج 363، ص 7)

موارد استثنای از حکم حرمت استماع

1. غیبت کردن از این شخص برای مستمع حلال باشد؛ مثل اینکه مغتاب کسی باشد که فسق

علنی کند و غیبت کننده و مستمع، هر دو این مطلب را می دانند. پس همچنان که برای غیبت کننده حلال است که غیبت او را بکند، برای شنونده هم حلال است که غیبت را بشنود.

(مکاسب محرمه، ج 363، ص 9)

2. در صورت تظلم مظلوم که غیبت جایز است، استماع آن نیز اشکال ندارد.

(مکاسب محرمه، ج 363، ص 10)

3. مستمع مکره بر استماع است. فرض کنید کسی غیبت می کند، دیگری هم می شنود. اما شنونده در وضعیتی است که نمی تواند از مجلس بلند شود یا رد کند؛ مثلاً غیبت کننده، سلطان جائری است که اگر این مستمع رد غیبت کند، یا از مجلس بلند شود، مورد غضب او قرار می گیرد. بنابراین با اکراه می نشیند و می شنود.

(مکاسب محرمه، ج 362، ص 6)

وظایف مستمع غیبت:

1. وجوب رد غیبت

اشاره

رد غیبت، یعنی نفی آن نسبتی که غیبت کننده به غیبت شونده می دهد؛ مثلاً وقتی گفته می شود: "فلانی مال ناحق خورده"، بگوییم: "از کجا معلوم، شاید معامله کرده یا شاید حلال بوده است." اگر هم به گونه ای است که نمی شود آن را توجیه کرد، مثلاً بگوید: "بشر جایز الخطاست یا ممکن است تاکنون توبه و استغفار کرده باشد."

نکته اساسی این کار در این است که چون زندگی، بر پایه روابط اجتماعی است، بدبینی و بدگمانی های افراد باعث تیره و تار شدن فضای جامعه می شود. از این رو باید رد غیبت کرد و اصل را بر صحت عمل افراد گذاشت.

(مکاسب محرمه، ج 364، ص 3)

نکته

کسی که استماع غیبت نکرده است، ولی اطلاع پیدا می کند که دیگری غیبت کرده، رد بر او واجب نیست. یا کسی که سامع قهری است، مثلاً همین طور که عبور می کند، غیبتی را می شنود، رد برای او واجب نیست. اما کسی که گوش می کند، برای او واجب است که رد کند.

(مکاسب محرمه، ج 363، ص 8)

اشاره

بر مستمع غیبت واجب است از غیبت نهی کند.

(مکاسب محرمه، ج 364، ص 4)

مواردی که نهی از غیبت واجب نیست

اگر انسان می داند که این غیبت، برای غیبت کننده حلال است، نهی واجب نیست؛ چراکه او منکری انجام نمی دهد. همچنین اگر مستمع شك کند که عمل غیبت کننده حلال است یا نه، مثلاً کسی نزد شما از فردی غیبت می کند و شما احتمال می دهید که او مظلوم واقع شده است و به این وسیله شکوا می کند، اما یقین ندارید، اینجا نهی واجب نیست؛ زیرا وقتی احتمال دادید که ممکن است این عمل حلال باشد، پس موضوع نهی احراز نمی شود. بنابراین نهی واجب نیست. اما ردّ، واجب و استماع آن نیز حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 364، ص 6 و ج 366، ص 5)

یا مثلاً کسی که گمان می کند دیگری در حق او ظلمی کرده و غیبتش را می کند، چون می پندارد که مظلوم واقع شده، به حسب حکم ظاهری، این غیبت حلال است؛ اگرچه مغتاب مستحق غیبت و بدگویی نیست.

گاهی ممکن است که مغتاب ظلمی کرده باشد، ولی از روی اکراه بوده است. بنابراین مرتکب حرام نشده است؛ چون مکره بوده است.

(مکاسب محرمه، ج 366، ص 5)

نکته

چنین نیست که در همه موارد غیبت های مجاز، غیبت شونده مستحق غیبت بوده باشد تا عمل این شخص حلال واقعی باشد. پس شنیدن این غیبت جایز نیست، و ردّ آن نیز واجب است.

(مکاسب محرمه، ج 366، ص 6)

وجوب استحلال و استغفار

اگر غیبت شونده زنده است و امکان استحلال از او می باشد، باید از او طلب مغفرت و بخشش کند و اگر در قید حیات نیست یا امکان استحلال از او نیست، برایش استغفار نماید.

(مكاسب محرمة، ج 372، ص 10)

ص: 75

1. فاسق متجاهر

اشاره

مراد از متجاهر این است که شخص، ابایی نداشته باشد از اینکه مردم گنااهش را ببینند یا بفهمند؛ مثل کسی که آشکارا شراب می نوشد. البته اطلاع مردم به این معنا نیست که لازم باشد همه مردم بدانند؛ همین که عده ای از مردم می دانند، او هم ابایی ندارد که همه مردم هم بدانند، این معنای متجاهر به فسق است.

(مکاسب محرمة، ج 374، ص 4)

مسئله

الف) غیبت کسی که تجاهر به فسق می کند، فقط در همان گناهی که تجاهر کرده، جایز است و نمی توان تمام اسرار و گناهان او را فاش کرد.

(مکاسب محرمة، ج 376، ص 5)

ب) غیبت شخص فاسق مصرّ، اگر تجاهر به فسق نکند، جایز نیست.

(مکاسب محرمة، ج 377، ص 10)

ج) اگر شخصی گناهی را آشکارا انجام دهد، ولی برای آن توجیهی بیاورد، مثل اینکه شراب می خورد، ولی می گوید به تجویز دکتر است:

يك - اگر شخص مطمئن شود که این عذر موجه است ← غیبت جایز نیست؛ زیرا می داند عمل او حرام نبوده، پس جهر به حرام هم واقع نشده است.

(مکاسب محرمه، ج 377، ص 4)

دو - اگر شخص این عذر را نپذیرد و بداند که عامل، دروغ می گوید ← غیبت این شخص جایز نیست؛ زیرا این شخص لایبالی نیست؛ چرا که برای گناه خود عذر می آورد و پیداست که نمی خواهد مردم ببینند و بدانند که او مرتکب فسق می شود. لذا توجیه می کند و می گوید: "من فسقی انجام نمی دهم."

(مکاسب محرمه، ج 377، ص 5)

سه - انسان شك می کند آیا این عامل، متجاهر است یا متجاهر نیست؛ یعنی نمی دانیم آیا عذر او صحیح است یا اینکه بهانه می آورد ← غیبت حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 377، ص 10)

2. تظلم مظلوم

اگر به شخصی ظلمی شده است، آن شخص می تواند نزد دیگران شکایت و تظلم کند و آن ظلمی را که به او شده، نقل نماید. البته مقصود آنجایی است که ظلم صورت گرفته در خفا انجام گرفته شده باشد؛ زیرا چنانچه این ظلم آشکارا انجام شده باشد، به سبب تجاهر، غیبت جایز است.

(مکاسب محرمه، ج 378، ص 4 و ج 379، ص 3)

3. تراحم بین دو حکم

اشاره

هرگاه بین حرمت غیبت و حکم دیگری تراحم واقع شود، به گونه ای که مصلحت آن حکم مهم تر از مصلحت ترك غیبت، یا مهم تر از مفسده غیبت باشد، در اینجا آن حکم مقدم می شود.

(مکاسب محرمه، ج 373، ص 4)

نکته

در تراحم دو حکم زمانی غیبت جایز می شود که دو مطلب احراز شود:

الف) وجوب امر دیگر؛

ب) ملاك آن امر، اقوی از ملاك حرمت غیبت باشد و در واقع، اهمیت آن بیشتر از اهمیت

ص: 77

حرمت غیبت باشد یا حداقل احتمال اهمیت آن داده شود؛ در حالی که این احتمال در مورد حرمت غیبت داده نمی شود.

(مکاسب محرمه، ج 380، ص 1)

بعضی از موارد تراحم بین دو حکم

1. در مقام مشورت (نُصح مستشیر)

اشاره

کسی درباره امری با شما مشورت می کند و این امر مستلزم غیبت از فرد دیگری است؛ مثلاً کسی در مورد خواستگار دخترش با شما مشورت می کند، اگر بخواهید به او مشورت بدهید و نصیحت کنید، ناچارید از خواستگار غیبت کنید. یا کسی می خواهد با دیگری شراکت مالی داشته باشد و با شما مشورت می کند. یا شخصی در نظر دارد فردی را در منصب مهمی بگمارد و با شما مشورت می کند. در اینجا لازم است که از آن شخص غیبت کنید.

(مکاسب محرمه، ج 380، ص 2)

وجوب نصیحت

اگر می دانید شخصی در کاری که قصد انجام آن را دارد، آسیب خوردنش حتمی است، اینجا واجب است خیرخواهی کرده، او را راهنمایی کنید و از آسیب او جلوگیری کنید. خواه از شما راهنمایی بخواهد و خواه نخواهند.

(مکاسب محرمه، ج 380، ص 10 و ج 381، ص 11)

اقوا بودن ملاک نصح

چنین نیست که در همه موارد، ملاک وجوب نصیحت، از ملاک حرمت غیبت اقوا باشد. از این رو گاه در تراحم بین وجوب نُصح و حرمت غیبت، حرمت غیبت مقدم می شود و گاه وجوب نصح؛ مثلاً فردی که در امر ازدواج مشورت می کند، چنانچه طرف مشورت از ظالم و جائز و فاسق بودن آن فرد مطلع باشد، باید نُصح کند و صفات او را بگوید؛ در غیر این صورت ظلم بزرگی کرده و خسارت جبران ناپذیری بر مشورت کننده زده است. پس در اینجا، ملاک نصیحت اقواست. بنابراین در جایی که امر دائر است بین امساک بیان حقایق، و گرفتار کردن مسلمانی در دام بلا (بلای دنیوی یا اخروی)، و گفتن حقیقت و ذکر صفت يك فرد فاسق و فاجر، در این صورت غیبت مجاز است.

(مکاسب محرمه، ج 382، ص 6)

اشاره

اگر کسی موجب اشاعه و رواج فساد در جامعه باشد، انسان برای اینکه جلوی فساد را بگیرد، جایز است از او غیبت کند؛ مثلاً کسی مطلبی را که از دین نیست، در دین وارد می کند و مردم را به آن دعوت می کند. در حالی که مردم نمی دانند اینها بدعت و خلاف حقایق الهی است و به دین مربوط نیست؛ اگر با غیبت از او، جلوی فساد گرفته شود، غیبت واجب است.

(مکاسب محرمه، ج 385، ص 4)

نکته

فساد اعم است از فساد در عقیده و فساد در عمل؛ مثل اینکه کسی نهادی را به طور مخفیانه برای اغوا و ترویج شهوات و فساد مردم تشکیل دهد؛ مثلاً در کار توزیع سی دی های محرک شهوت بین افراد باشند؛ این نوع اشاعه فساد، فساد در عمل است، نه عقیده.

(مکاسب محرمه، ج 385، ص 4)

اهمیت ملاک از بین بردن ماده فساد

از نظر فهم متشرعه واضح است که اهمیت و ملاک منع از فسادی که در جامعه در حال انتشار است و افرادی را گرفتار خود می کند، اقوای از ملاک حرمت و منع غیبت يك شخص است؛ کسی که می خواهد عده ای را به هلاکت بیندازد، ذکر گناه او اگرچه فی نفسه - چنانچه ملاحظه این معنا نبود - حرام بود، اما بدون شك منع از عمل او که مخرب و مفسد است، قطعاً اقواست از اینکه انسان بخواهد غیبت او را نکند.

(مکاسب محرمه، ج 385، ص 5)

نکته

لازمه اینکه ملاک وجوب قطع ماده فساد، اقوی از حرمت غیبت است، این است که دایره جواز غیبت در این مورد وسیع باشد. این چنین نیست که فقط غیبت او در خصوص فسادش جایز باشد. بلکه غیبت او به هر کیفیتی که موجب قطع ماده فساد شود، جایز است؛ مثلاً این شخص مفسد کسی است که رفتار شهوانی یا رفتار سیاسی خائنانه ای دارد. اگر اینها افشا شود، مردم از کنارش پراکنده می شوند و حرف بدعت آمیزش را گوش نمی کنند. این غیبت ها نیز جایز است.

البته چون مسئله، مسئلهٔ اهمّ و مهمّ است، باید این ملاك در دایرهٔ جواز غیبت هم رعایت شود؛ یعنی اگرچه از بین بردن مادهٔ فساد اهمّ از غیبت است، امّا اگر فرض کردیم که غیبت او با يك کلمه موجب قطع مادهٔ فساد می شود، دیگر دو کلمه نمی شود گفت؛ یعنی اولویت و اقواییت ملاك، موجب می شود که همان مقدار غیبتی که با آن می شود قطع مادهٔ فساد کرد، جایز شود، نه بیشتر از آن.

(مکاسب محرّمه، ج 385، ص 10)

3. جرح شهود و روات

اشاره

اگر شاهی در دادگاهی به ادای شهادت قیام کرده است و شما می دانید که این شاهد، فاسق است، اینجا اگر فسق او را بیان کردید، این غیبت محرّم نیست و از حکم غیبت استثناء شده است.

(مکاسب محرّمه، ج 386، ص 3)

همچنین اگر کسی حدیثی را از شخص ثقه ای نقل کند و شما می دانید که ناقل، شخص فاسق یا دروغگو و جُعّال است، اینجا غیبت این شخص اشکالی ندارد. حتی ممکن است گاهی در هر دو مورد واجب باشد که بگویید این شخص ثقه و متحرّز از کذب نیست.

(مکاسب محرّمه، ج 386، ص 3)

اهمیت قضاء و روایت

اهمیت قضاء و محکمهٔ عدل الهی در اسلام به گونه ای است که اگر حادثه ای در شُرْف اتفاق افتادن باشد و این حادثه، محکمه را خراب کند و قضای الهی را مخدوش کند، دفع این حادثه و برطرف کردن مفسده اش، اولی است از اینکه از شخصی که به نظر ما فاسق است، ذکر سوء کنیم. از این رو اگر انسان بفهمد که این شاهد یا حتی خود قاضی فاسق است و شرط عدالت را ندارند، غیبت او برای حفظ طهارت ساحت قضا جایز است.

(مکاسب محرّمه، ج 386، ص 4)

مسئله روایت نیز همین طور است. درست رسیدن آنچه از ائمه (ع) است، اهمیتش خیلی بالاتر از این است که ما شخصی را جرح کنیم؛ مثلاً اگر فردی نقل حدیث می کند و شما هم می دانید که دروغگو و جُعّال است، اگر این مطلب را نگوئید، سلسلهٔ سند احادیث و نقل مآثورات از ائمه (ع) متزلزل می شود. بنابراین در اهمّ بودن آن شکی نیست.

البته جواز جرح راوی در صورتی است که عدم اعتنای به نقل این آدم جاعل و کذاب، متوقّف بر جرح او باشد. گاهی همین که بگویید: "ما وثاقت این شخص را نمی دانیم" یا بگویید: "کسی او

را توثیق نکرده است"، در ردّ آن روایات کافی است؛ در عین حال که جرح هم نیست. در این موارد غیبت جایز نیست. اما اگر راه منحصر باشد به اینکه انسان جرح کند، قطعاً جرح جایز است.

(مکاسب محرّمه، ج 386، ص 5)

4. دفع ضرر از مغتاب (غیبت شونده)

اشاره

اگر غیبت موجب دفع ضرر از غیبت شونده شود، غیبت او جایز است؛ به شرط آنکه ضرری که با غیبت دفع می شود، اهمّیتش بیشتر از کشف ستر آن عیب باشد.

گاهی انسان با غیبت و کشف ستر مؤمنی که ممکن است این کشف ستر برایش مهم باشد، ضرر کوچکی را از او دفع کند؛ مثلاً پول مختصری را می خواهند از او بگیرند، برای اینکه جلوی این کار را بگیرد، غیبت بزرگی از او می کند و می گوید: "دیشب ایشان گدایی رفته بود". این برای مؤمن اهانت بزرگی است. بنابراین باید اهمّیت ضررها و کشف عیوب را ملاحظه کرد و هر کدام اهمّیت بیشتر داشت، آن را مقدم کرد.

(مکاسب محرّمه، ج 386، ص 7)

نکته

غیبت، مسئله مهمّی است؛ چراکه از گناهان کبیره است. پس نباید برای غیبت کردن، سعی کنیم وجهی از این وجوه را برای خودمان درست کنیم؛ زیرا برای خروج از این حکم (حرمت غیبت)، لازم است انسان به طور قطع مجوزی داشته باشد.

(مکاسب محرّمه، ج 386، ص 10)

گفتار دوازدهم: کذب

مقدمه

یکی از کسب های حرام، کسب از طریق کذب و دروغ است. در گذشته اکتساب از راه کذب، کمتر وجود داشت. اما در زمان ما این معنا وجود دارد. امروزه عده ای در دنیا از طریق دروغ گفتن نان می خورند! دروغ و شایعه پردازی، در دنیا کار رایجی است. بعضی از روزنامه نگارها، وبلاگ نویس ها یا کسانی که در رسانه های صوتی و تصویری کار می کنند، دروغ می سازند و بابت آن پول می گیرند. این يك معامله ای است که اگر بخواهیم بگوییم این معامله حرام است، لازمه اش این است که دروغ گفتن حرام باشد.

(مکاسب محرمه، ج 402، ص 2)

مبحث اول: معنای کذب و صدق

اشاره

معنای صدق، مطابقت خبر با واقع، و کذب، عدم مطابقت خبر با واقع است. مقصود از مطابقت و عدم مطابقت خبر با واقع این است که اگر مراد متکلم از این کلام، با واقع مطابق بود، خبر صدق است و اگر مراد متکلم از این خبر، مطابق با واقع نبود، خبر کذب است. نه اینکه تنها ظاهر کلام - بدون توجه به مراد متکلم - اگر مطابق با واقع باشد، صدق، وگرنه کذب است.

(مکاسب محرمه، ج 404، ص 3)

توضیح: گاهی متکلم مطلبی را می گوید که آنچه از ظاهر کلام او فهمیده می شود، غیر از مراد اوست. اگر آن مراد، مطابق با واقع بود، این کلام صدق است؛ هرچند ظاهر کلام، مخالف با واقع باشد؛ مثل توریه. در توریه مراد متکلم مطابق با واقع است. اما ظاهر کلام او مطابق با واقع نیست. لذا چون مراد، مطابق با واقع است، کلام صدق می شود. اما اگر مراد، مخالف با واقع بود، کلام کذب می شود.

(مکاسب محرمه، ج 402، ص 5)

مثلاً کسی می پرسد: "آقا منزلند؟" و شخص پشت در به نقطه خالی اشاره می کند و می گوید: "آقا اینجا نیست." مراد او این است که آقا در این نقطه خالی نیست. اما آنچه مخاطب می فهمد، این است که آقا در خانه نیست؛ این خلاف واقع و توریه است. یا کسی از شما چیزی می خواهد و شما می گوئید: «چیزی در دستم نیست». مراد شما این است که در این دستی که ملاحظه می کنید، چیزی نیست، اما مخاطب چنین می فهمد که منظور شما این است که اصلاً پولی ندارید. پس اگر مراد گوینده مطابق با واقع بود، کلام صدق می شود؛ هرچند ظهور کلام مخالف با واقع باشد.

(مکاسب محرمه، ج 403، ص 3)

مطلبی در مورد توریه

1. با توجه به اینکه توریه کذب نیست، استعمال توریه در غیر موارد ضرورت هم جایز است.

(مکاسب محرمه، ج 404، ص 6)

2. در جواز توریه فرقی نیست بین آن لفظی که به تنهایی قابل استعمال در مراد متکلم است، مثل همین مثال هایی که بیان شد و آن لفظی که به تنهایی قابل این نیست که در معنای مراد به کار برود. مثل این که بگوئید: "الاعی را دیدم"؛ الاعی قابل این نیست که در معنای کندذهن به کار برود، مگر با قرینه. ولی با این وجود توریه جایز است.

(مکاسب محرمه، ج 404، ص 7)

تعبیرات مبالغه آمیز و استعمالات مجازی

اگر کسی بگوید: "من هزار مرتبه به فلانی تذکر داده ام"، این مبالغه است و یقیناً مراد هزار مرتبه نیست. بلکه مقصود این است که مکرر به او گفته ام. پس اگر این حرف مطابق با واقع باشد، یعنی مکرر به او گفته باشد، این دروغ نیست. همچنین در مجازگویی؛ مثل اینکه بگوئید: "شیری

در میدان جنگ تیراندازی می کرد" یا در کنایات، آنجایی که جمله ای را می گویند و لازم آن را قصد می کنید که معنای کنایه است؛ مثلاً بگویید: "فلانی همیشه در خانه اش باز است" که مراد، کرم و سخاوت و مهمان نوازی اوست. (نه این که واقعاً همیشه در خانه اش باز باشد.) این اخبار خلاف واقع نیست؛ زیرا در تحقق عنوان کذب، شرط، عدم تطابق مراد با واقع است؛ چون مراد شما در اینجا از آن مبالغه که گفتید "هزار مرتبه"، تکرار است، و این تکرار هم مطابق با واقع است، بنابراین خبر صدق است. همچنین در سایر مثال ها. البته اگر برای کنایه یا مجاز، قرینه ای باشد مستمع همین معنا را می فهمد. اما اگر قرینه ای نباشد، مراد را درست نمی فهمد. اما در هر دو صورت کذب نیست.

(مکاسب محرمه، ج 405، ص 5)

توضیحاتی در مورد مفهوم کذب

1. قوام کذب به قول و لفظ نیست

مفهوم کذب متقوم به قول و لفظ نیست؛ یعنی اگر می گوئیم فلانی دروغ می گوید، لازمه اش این نیست که حتماً تلفظ به دروغ کند. بلکه اگر دروغ را بنویسد یا با اشاره دروغی را بگوید، این هم کذب است؛ مثلاً در جواب کسی که می پرسد: "زید کجاست؟" بدون اینکه سخنی بگوید، اشاره کند اینجاست، درحالی که اینجا نیست. این هم کذب است. همچنین است اخبار با نصب علائم: فرض کنید ورودی کوچکی ای علامت ورود ممنوع بگذارند، درحالی که از طرف راهنمایی، منعی برای ورود به کوچکی نشده باشد، این هم دروغ و کذب است.

(مکاسب محرمه، ج 405، ص 6)

2. خود خبر موصوف به صدق و کذب می شود، نه لوازم آن.

اشاره

آنچه مصداق صدق و کذب واقع می شود، خود خبر است، نه لازمه خبر. گاهی يك خبر، چه موافق واقع و چه مخالف واقع، لوازمی دارد. این چنین نیست که ما بگوییم اگر آن لوازم، موافق واقع بود، آن هم صدق است و اگر مخالف واقع بود، کذب است. بلکه خود خبر است که به صدق یا کذب بودن، موصوف می شود؛ مثلاً گاهی اوقات انسان خبر می دهد که امروز جمعه است. لازمه اینکه امروز جمعه باشد، این است که فردا شنبه است، پس فردا یکشنبه است، دیروز پنجشنبه بود، روز قبلش چهارشنبه بود و... حال اگر کسی به دروغ بگوید امروز جمعه است، این شخص يك

دروغ گفته است، نه بی نهایت دروغ. اگر بگوییم لوازم خبر هم به صدق و کذب متصف می شود، معنایش این است که این فرد اگر به دروغ گفت امروز جمعه است، این يك دروغ است، دروغ دیگر اینکه فردا شنبه است، دروغ دیگر این است که پس فردا یکشنبه است و تا آخر. پس لوازم خبر جزو مصادیق صدق و کذب نیست.

(مکاسب محرمه، ج 405، ص 8)

لوازم انشائات

انشاء قابل صدق و کذب نیست؛ مثلاً وقتی می گوید: "برو"، این صدق و کذب ندارد. صدق و کذب مربوط به اخبار است. ولی بعضی انشائات لوازمی دارد که اخبار است؛ مثلاً وقتی به کسی می گوید: "شما در فلان جا درس بگویید" معنایش این است که شما به این درس عالم هستید. پس این انشاء متضمن يك اخبار است. حال اگر این اخبار، مخالف با واقع بود، این را نمی شود گفت کذب است یا صدق.

(مکاسب محرمه، ج 405، ص 8)

البته اگر از آن انشاء یا خبر، لازمه آن اراده شده باشد و آن اراده هم اراده جدی باشد، در صورتی که موافق با واقع نباشد، این کذب است؛ مثل اینکه در حضور جمع به کسی بگویید: "شما چرا رساله نمی دهید؟! قصدتان هم این است که اخبار کنید این آقا مرجع تقلید، مجتهد یا اعلیٰ. اگر این قصد را از این انشاء دارید، هر چند با زبان دیگری اعلام شده است، این قابل صدق و کذب است.

(مکاسب محرمه، ج 405، ص 10)

3. به شوخی مطلب کذبی را گفتن

شوخی کذب و دروغ دو صورت دارد:

1) گاهی خبری خلاف واقع می دهد و مقصودش از آن خبر این است که افراد را بخنداند؛ مثلاً به کسی می گویند: "شما امروز ناهار منزل فلانی مهمان هستید" و مخاطب آنجا می رود و می بیند خبری نیست! عده ای که این صحنه را می بینند یا بعد از مراجعه آن فرد متوجه می شوند، می خندند. در این اخبار، هزلی وجود ندارد، بلکه خبر خلاف واقعی داده می شود. لکن مقصود این است که مخاطب، این خبر را جدی بگیرد و به دنبال آن برود. این مسلماً حرام است؛ چراکه گوینده خبری داده و قصد واقع هم نموده است. لکن خلاف واقع است؛ مثل بقیه دروغ ها. البته در

ص: 85

دروغ‌های دیگر انگیزه‌های دیگری است و در این دروغ، انگیزه مزاح است. این دروغ با دروغ‌های دیگر هیچ تفاوتی نمی‌کند و حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 418، ص 3)

2) در نوع دوم از انواع هزل، خبر کذبی داده نمی‌شود، بلکه خود کذب، شوخی و هزل است؛ مثل لطیفه و متل‌هایی (1) که بین مردم متداول است؛ مثلاً از زبان حیوان یا از زبان شاگرد و استاد یا پدر و پسر چیزی را نقل می‌کنند که خلاف واقع هم است؛ این نوع از هزل حرام نیست.

(مکاسب محرمه، ج 418، ص 5)

حکایات و قصه‌ها نیز شبیه همین شوخی‌هاست که اینها در مقام هزل نیست؛ مثلاً رمان‌های طولانی، ممکن است هزار بار از قول شخصیت‌های داستان مطلبی را نقل کنند. این هم ملحق به هزل است. بنابراین از جهت کذب بودن حرام نیست؛ هرچند ممکن است از جهت دیگری، حرام شوند؛ مثل جایی که مفسده‌ای به دنبال داشته باشد.

(مکاسب محرمه، ج 418، ص 9)

4. خلف وعده

خلف وعده دو صورت دارد:

الف) در مورد وعده‌ای که می‌دهد، می‌داند تخلف می‌کند ← کذب محسوب می‌شود.

ب) نمی‌داند تخلف می‌کند ← کذب محسوب نمی‌شود.

(مکاسب محرمه، ج 406، ص 5)

ص: 86

1- . همان جُك به تعبیر فرنگی

گفتار دوازدهم: کذب

مبحث دوم: حکم کذب

حرمت کذب و کبیره بودن آن

حرام بودن مطلق دروغ و کذب از ضروریات فقه است؛ چه دروغ کوچک و بی اهمیت باشد و چه بزرگ و تأثیرگذار. اما کبیره بودن این گناه در صورتی است که کذب در امر دین و دروغ بستن به خدا و پیامبر (ص) باشد؛ یا کذبی باشد که مفسد فراوانی بر آن مترتب است، و الا کذب از گناهان صغیره است. مثل اینکه از کسی پرسند: "شما فلانی را ندیدید؟" جواب می دهد: "نه". در حالی که آن شخص را نیم ساعت پیش دیده است. این دروغ، اهمیتی ندارد.

(مکاسب محرمه، ج 415، ص 8)

تأثیر عملی کبیره یا صغیره بودن کذب

اگر کذب از گناهان کبیره باشد، يك بار گفتن آن، موجب سقوط انسان از عدالت می شود. اما اگر از کبائر نباشد، در صورت اصرار بر آن موجب سقوط از عدالت می شود.

(مکاسب محرمه، ج 408، ص 11)

ص: 87

1. اضطرار

اضطرار یعنی اینکه انسان در شرایطی باشد که ناچار شود دروغ بگوید؛ مثلاً مالی را پیش شما به امانت گذاشته اند و ظالمی با اصرار و تهدید بگوید باید این مال را به من بدهی! شما هم می‌گویید: "این مال پیش من نیست."

(مکاسب محرمه، ج 419، ص 3)

در این مورد فرقی نمی‌کند که شخص برای دفع ضرر، امکان توریه داشته باشد یا نداشته باشد.

(مکاسب محرمه، ج 424، ص 3)

2. اصلاح بین اشخاص و گروه‌ها

اگر بین اشخاص یا گروه‌هایی اختلافی وجود دارد، جایز است برای رفع این اختلاف و ایجاد صلح بین آنان، دروغ گفت.

(مکاسب محرمه، ج 426، ص 3)

اما گفتن دروغ برای انجام کار صلاح دیگری غیر از اصلاح بین مردم، جایز نیست. مگر آنکه آن امر بسیار مهم باشد؛ مانند اینکه امتی با این دروغ از شرك نجات پیدا کند. همچنان که حضرت ابراهیم (ع) برای بیداری يك امت چنین کرد.

(مکاسب محرمه، ج 427، ص 14)

3. وعده دروغ به زن و فرزند

مقصود از جواز وعده کذب به زن و فرزند این نیست که خانواده‌ها با دروغ اداره شود و فضای محیط خانواده، فضای دروغ و بی‌اعتمادی باشد. بلکه چیزی است در جهت تقویت و تحکیم خانواده. با توجه به اینکه در شریعت اسلام، اداره مالی خانواده به عهده مرد است و زن تکلیفی ندارد؛ گرچه اموال و درآمدی هم داشته باشد. در چنین فضایی چنانچه زن و دیگر اعضای خانواده درخواست‌هایی داشته باشند که مرد نتواند پاسخ‌گوی آن باشد، برای اینکه فضای حاکم بر خانواده تلخ نشود، می‌تواند به دروغ وعده‌هایی بدهد و در زمان مناسب بگوید: "متأسفانه برای انجام آن، شرایط مهیا نشد."

(مکاسب محرمه، ج 428، ص 3 و 10)

اشاره

اگر کسی فردی را برای نمامی اجیر کند، این معامله حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 454، ص 6)

معنای نیمیمه

نیمیمه آن است که قولی را از کسی پیش کسی ببرد و آن کسی که قول را پیش او بردید، همان کسی است که آن قول درباره او گفته شده است؛ مثل اینکه زید نزد شما از عمرو بدگویی می کند و شما عین کلام او را به عمرو می گوید.

(مکاسب محرمه، ج 455، ص 7)

فرقی ندارد که نمام و سخن چین قصد فساد و فتنه داشته باشد یا خیر! در هر صورت کار او در جهت فساد و افساد است؛ یعنی جهت خیری در آن وجود ندارد، نیت خیری در او نیست و به قصد خیر این کار انجام نمی گیرد.

(مکاسب محرمه، ج 455، ص 7)

اشاره

قمار به معنای بازی ای است که در آن رهان(1) هست.

(مکاسب محرمه، ج 387، ص 6)

اعمّ از اینکه آن بازی با آلات قمار(2) باشد، مثل نرد و ورق و... یا آنچه از جمله این آلات نیست، ولی با آن قمار می کنند، مثل گردو، منچ و....

(مکاسب محرمه، ج 393، ص 5)

پس معنای قمار متوقف بر دو امر است:

1. بازی باشد.

2. بین مسابقه دهندگان برد و باخت پولی باشد.

(مکاسب محرمه، ج 398، ص 3)

با توجه به اینکه وسیله بازی ممکن است از آلات مخصوص قمار باشد یا غیر آن، مسئله دو صورت پیدا می کند:

ص: 90

1- پول یا مالی که در برد و باخت به دست می آید. (مکاسب محرمه، ج 395، ص 8)

2- آلات قمار چیزهایی است که برای قمار ساخته شده است. بنابراین اگر با چیزی قماربازی کنند، ولی آن چیز برای قمار ساخته نشده باشد، به آن آلات قمار نمی گویند؛ چنان که آلات لهو؛ یعنی آن چیزهایی که برای لهو ساخته شده است. بنابراین اگر کسی با چند لیوان موسیقی لهوی نواخت، نمی شود گفت که لیوان یکی از آلات لهو است؛ همچنین قمار با گردو، گردو را جزو آلات قمار نمی کند.

(مکاسب محرمه، ج 395، ص 3)

1. بازی با آلات قمار

الف) بازی با آلات قمار و با رهن است؛ یعنی ما به ازائی هم در میان است؛ مثل اینکه سر پول ورق بازی کنند و آن کسی که برنده می شود، پول را برمی دارد. خواه این پول را بازنده بدهد، یا دیگری ← این صورت، قمار و حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 388، ص 10)

ب) بازی با آلات قمار، ولی بدون رهن است؛ مثل ورق بازی بدون شرطبندی ← این صورت نیز با اینکه قمار نیست (چون بدون رهن است) حرام است؛ زیرا بازی با آلات قمار مطلقاً حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 390، ص 11)

2. بازی با غیر آلات قمار

اشاره

الف) گاهی این بازی با رهن و شرطبندی است:

يك - قسمی که بر آن عنوان لعب و بازی صدق نمی کند، بلکه به آن مسابقه گفته می شود؛ مثلاً درباره کسانی که زورآزمایی می کنند، گفته نمی شود مشغول بازی اند. بلکه می گویند مسابقه می دهند. همچنین اگر مسابقه شنا، دو و... دهند، عرفاً به آن بازی اطلاق نمی شود، بلکه از آن به مسابقه تعبیر می شود. ← این صورت صدق قمار نمی کند؛ چون از مقومات قمار این است که بازی باشد. اما بنا بر احتیاط واجب، حکم قمار را دارد و حرام است. مگر در اسب سواری و تیراندازی

(مکاسب محرمه، ج 392، ص 7 و ج 395، ص 8، 6 و 11)

دو - نوعی که از آن به بازی تعبیر می شود؛ مثل گردوبازی یا دوزبازی، که به غیر آلات قمار است و از طرفی هم در آن، راهننه یعنی برد و باخت پولی وجود دارد. ← این قسم بازی قمار، و حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 392، ص 10)

ب) لعب یا مسابقه بدون رهن است؛ یعنی بازی ای است به غیر آلات قمار و بدون راهننه. یا مسابقه ای است که برای آن رهن و پولی قرار نداده اند؛ مثل مسابقه اسب سواری یا دو یا بقیه مسابقات دیگری که وجود دارد؛ از قبیل خط، مغالبه در شعر و امثال اینها. ← این قسم هیچ اشکالی ندارد و حرام نیست.

(مکاسب محرمه، ج 396، ص 6)

در مسابقاتی که از موارد الحاق حکمی به قمار است، مثل اینکه دو نفر با هم قرار می‌گذارند باری را بردارند و هرکس توانست، فلان مبلغ از دیگری بگیرد، اگرچه به این موارد موضوعاً قمار صدق نمی‌کند، اما بنابر احتیاط محکوم به حرمت است. این حکم در صورتی است که آن پولی که در میان گذاشته می‌شود، بین خود مسابقه دهندگان باشد. لذا اگر شخص ثالثی این مال را می‌دهد، قمار صدق نمی‌کند و حرام نیست.

* مثال: کسی می‌گوید: هر کدام از شما دو نفر یا چند نفر بیشتر توانستید بدوید یا زیر آب بمانید، این مبلغ را به او خواهم داد. بنابراین از جیب مسابقه دهندگان مالی خارج نمی‌شود تا به جیب دیگری داخل شود، بلکه مال را فرد ثالث می‌دهد. مثل مسابقاتی که در دنیا متداول است؛ مثلاً به تیم برنده جایزه ای داده می‌شود. این موارد صدق قمار نمی‌کند و حرام نیست (1).

(مکاسب محرّمه، ج 398، ص 2)

همچنین اگر مسابقه ای وجود ندارد؛ مثلاً شخصی می‌گوید: "هرکس توانست برای من این کار را انجام دهد، فلان مقدار پول به او می‌دهم." اینجا مسابقه ای بین افراد نیست. در واقع نوعی جعاله است. اینجا به طریق اولی اشکالی ندارد.

(مکاسب محرّمه، ج 398، ص 8)

حکم مالی که از قمار به دست می‌آید

مالی که از طریق قمار محرّم به دست می‌آید - اعمّ از آنچه موضوعاً و حقیقتاً قمار است و آنچه موضوعاً قمار نیست، اما در حکم قمار است - تصرف در آن حرام است. پس اگر خود آن مال باقی است، باید آن را به صاحبش رد کند و اگر تلف شده است، در صورتی که از مثلیات است، مثل آن را، و اگر قیمی است، قیمت آن را باید بدهد. (2)

(مکاسب محرّمه، ج 397، ص 3)

بازی با آلات قمار از طریق کامپیوتر

بازی های کامپیوتری که با آلات قمار تصویری انجام می‌گیرد، به دو صورت است:

ص: 92

- 1- زیرا همچنان که بیان شد، قمار متوقف بر این است که اولاً: بازی و لعب باشد و حال آنکه مسابقات، بازی نیستند؛ ثانیاً: بین مسابقه دهندگان برد و باخت باشد. (مکاسب محرّمه، ج 398، ص 2)
- 2- توضیح مثلی و قیمی در بحث شرکت بیان می‌شود.

1. اگر بازی بین دو طرف یا بیشتر است، مثلاً دو نفر پهلوی هم نشسته اند، یا از طریق اینترنت در خانه خود مشغول بازی قمار هستند ← قمار محسوب می شود و حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 398، ص 8)

2. اگر این بازی طرفی ندارد و شخص با کامپیوتر بازی می کند، مثلاً نرم افزاری است که شخص با آن بازی نرد یا پاسور می کند که البته در آن برد و باخت نیست ← اگرچه بازی با آلات قمار بدون برد و باخت هم حرام است، ولی چون باید حداقل دو نفر با هم بازی کنند، نه اینکه شخص با خودش بازی کند، این بازی اشکالی ندارد.

(مکاسب محرمه، ج 398، ص 10)

افرادی که در مسابقه شرکت ندارند و روی مسابقه ای شرط بندی می کنند

اگر کسانی که شرط بندی می کنند، در مسابقه شرکت نکرده اند، بلکه دیگران مشغول مسابقه هستند و این افراد بین خودشان شرط بندی می کنند، با توجه به اینکه رکن قمار این است که عملی بین متقامرین از مقوله لعب و بازی باشد، و حال آنکه اینجا بازی نمی کنند، بلکه نتایج بازی را حدس می زنند، این قمار نیست. بنابراین حرام هم نیست؛ هرچند احتیاط در ترك آن است.

(مکاسب محرمه، ج 399، ص 4 و 6)

همچنین در بعضی باشگاه ها افرادی که می خواهند شرط بندی کنند، بلیط می خرند، چنانچه حدس آنها از برد و باخت اشتباه بود، تنها مبلغ آن بلیط را از دست می دهند و اگر درست بود، جایزه معین شده را می گیرند. این نوع دوم هم حرام نیست (1).

(مکاسب محرمه، ج 399، ص 6)

اما نسبت به حکم وضعی، این معامله، شرعی نیست. بنابراین تمليك و تملك آن پول مشکل است. بله، اگر بعداً با یکی از عقود شرعی، مثل هبه یا صلح تمليك کند، اشکال ندارد.

(مکاسب محرمه، ج 399، ص 7)

ص: 93

1- . برای اینکه احتمال دارد پولی که این شخص از قبل می دهد، پول بلیط ورود در این پیش بینی و حدس نتیجه باشد؛ مانند پولی که برای ورود به هر باشگاه یا نمایشگاه ابتدائاً می گیرند. اگر به این معنا بگیریم، پرداخت این پول در مقابل آن حدس و پیش بینی نادرست قرار نمی گیرد؛ یعنی خسارت در مقابل آن نیست. بنابراین اشکالی نخواهد داشت. یا به خاطر حدس غلط، پولی می پردازد که ملحق به آن صورت اول است که حرمت تکلیفی ندارد؛ هرچند احتیاط در ترك آن است. (مکاسب محرمه، ج 399، ص 6)

امروزه یکی از انواع قمار این است که اشخاص پیش از ورود به قمارخانه پول می دهند. بعد شخص واردشونده، ژتون، بلیط یا پولی را به دستگاه می اندازد. این دستگاه با ترتیبی خاص حرکت می کند و شماره ای را نشان می دهد. سپس به صاحب آن شماره پول می دهند. و اگر شماره دیگری بیاید، برنده نیست. این هم قمار است که در قمارخانه های معروف دنیا رایج است، ولی قمار مصطلح شرعی نیست؛ چون گفتیم قمار متوقف است بر اینکه بازی بین دو نفر باشد. درحالی که این، نوعی بخت آزمایی است. اما در عرف ما به آن قمار می گویند و این نوع نیز بنا بر احتیاط واجب، حرام است؛ مال هم به تملك برنده در نمی آید.

(مکاسب محرمه، ج 400، ص 5 و 7)

بخت آزمایی

1. خرید بلیط بخت آزمایی که درآمد آن برای کار خیر نیست، در دنیا متداول و معروف است. روی این بلیطها شماره هایی ثبت می شود و آن را به اشخاص می فروشند و قرعه کشی می کنند. سپس همه پول ها یا مقداری از آن را بین افرادی که قرعه به نام آنها درمی آید، تقسیم می کنند. این کار تشویقی برای خرید این بلیطها، به امید رسیدن به پول کلان است. ← بنا بر احتیاط واجب حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 401، ص 4)

این معامله از جهت حکم وضعی صحیح است. لذا این ورق ملك خریدار می شود و آن پول هم ملك آن مؤسسه یا شرکت فروشنده می شود.

(مکاسب محرمه، ج 401، ص 6)

پولی که برنده دریافت می کند، حتی در صورتی که معامله حرمت تکلیفی نداشته باشد، حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 401، ص 8)

2. اگر برای شرکت مردم در کار خیر، قبض هایی صادر کنند و در قبال مبلغی به مردم بدهند و برای تشویق آنها قرعه کشی کنند و هدیه ای هم بدهند، چنین عملی موضوعاً خارج از مسئله بلیط بخت آزمایی است؛ زیرا معامله ای که انجام می گیرد، بین این ورق و این پول نیست. بلکه نوعی صدقه و انفاق است. یعنی برای يك کار خیری پولی می دهد، و رسید این پول، کاغذی است که به او می دهند. بنابراین در اینجا بیعی انجام نمی گیرد.

این کار بدون شك عمل حلال و تعاون در خیر است. جایزه ای هم که به او می دهند، قطعاً

حلال است. حتی اگر انگیزه خرید این اوراق تنها برای رسیدن به آن جایزه باشد؛ مثل جوایزی که بانک‌ها برای تشویق مشتریان پس‌انداز قرض‌الحسنه می‌دهند؛ این هم اشکالی ندارد. بنابراین در اینجا نه حرمت تکلیفی دارد، نه معامله‌ای شده که بگوییم باطل است و نه آن پولی که به عنوان جایزه می‌گیرد، اشکال دارد.

(مکاسب محرمه، ج 401، ص 10)

ص: 95

گفتار پانزدهم: غش

مبحث اول: معنای غش

اشاره

هر معامله ای که در جنس عوضین - اعم از ثمن و مثنی -، فریب و خدعه ای باشد، غش است.

(مکاسب محرمه، ج 233، ص 7)

شرایط تحقق غش

1. جهل گیرنده و علم دهنده

اشاره

قوام غش به این است که دهنده جنس مغشوش، عالم به مطلب و گیرنده جاهل باشد. بنابراین اگر دهنده، جاهل باشد، یا گیرنده عالم اعم از اینکه دهنده عالم باشد یا جاهل - غش محسوب نمی شود و معامله صحیح است. حرمت تکلیفی هم برای آن دهنده وجود ندارد؛ مثل اینکه می داند در بازار شیر خالصی که در آن آب نباشد، وجود ندارد و با این حال آن را می خرد، این معامله غش نیست.

چنانچه دهنده و گیرنده هر دو به مغشوش بودن جنس جاهل باشند، اینجا هم معامله اشکالی ندارد.

(مکاسب محرمه، ج 235، ص 7)

گاهی خریدار می داند که مال مغشوش است و با اینکه رضایت قلبی به انجام معامله ندارد، ناچار است آن را بخرد. (1) این نوع معامله غش محسوب نمی شود. اما فروشنده عمل محرم انجام داده است؛ نه از باب غش، بلکه از باب ظلم.

* مثال: شخصی به دارویی احتیاج دارد که این دارو فقط دست يك نفر است. آن فرد هم به بیست برابر قیمت می فروشد و طرف مقابل چاره ای جز خرید آن ندارد. این معامله صحیح است؛ چون رضای معاملی وجود دارد. اما برای فروشنده حرام است؛ چون کار او ظالمانه است.

(مکاسب محرمه، ج 236، ص 3)

2. مستور بودن خدیعه ای که در جنس انجام گرفته

اشاره

تصرفی که برای خدیعه و فریب انجام می گیرد، باید مستور باشد. لذا اگر مشهود باشد، غش محسوب نمی شود.

* مثال: الف) گندمی که می فروشد، به میزان قابل توجه با جو یا خاك مخلوط شده است و این چیزی نیست که شخص با نگاه کردن به آن متوجه نشود.

ب) اگر ماشینی به عنوان صفر کیلومتر فروخته شود و خریدار ببیند که رنگ قسمتی از ماشین رفته و نشان دهد که ماشین قبلاً استفاده شده است، این نوع تصرف که از طرف بایع یا مشتری در باب بیع، یا موجر و مستأجر در باب اجاره صورت می گیرد، که تصرف کاملاً مشهودی است، صدق غش نمی کند و به آن، معامله غش آمیز نمی گویند. بنابراین معامله باطل نیست.

(مکاسب محرمه، ج 235، ص 8)

تصرف مستور دو حالت دارد که هر دو حالت نیز غش محسوب می شود:

1. مستوری که با اندك دقت و اختباری قابل تشخیص است؛ مانند اینکه میوه خوب را بالای

ص: 97

1- در باب بیع مضطر، ممکن است رضای قلبی نباشد. اما رضای معاملی باشد؛ چون رضای قلبی غیر از رضای معاملی است. گاهی خریدار قلباً راضی به معامله نیست و برای او این کار سخت است. اما چاره ای ندارد. بنابراین رضای معاملی هست. (مکاسب محرمه، ج

236، ص 2)

ظرف و جنس پست تر را زیر آن قرار می دهند. اگرچه این مطلب با نگاه اول فهمیده نمی شود و مستور است، اما مستوری است که با اندک اختباری معلوم می شود.

2. مستوری که با اختبَار اندک معلوم نمی شود. بلکه یا خود آن غش کننده و بایع بایستی بگوید که این جنس مغشوش فیه است یا اهل خبره و متخصصین بفهمند؛ مانند اینکه قطعات يك ماشین را عوض کنند.

(مکاسب محرّمه، ج 236، ص 4)

نکته

در تحقق غش فرقی نمی کند چیزی که سبب غش در معامله شده، از طرف دهنده به وجود آمده باشد یا از طرف شخص ثالث یا عیب مربوط به خود شیء باشد؛ مانند برنج بدپختی که بایع موقع فروش، آن را اعلام نمی کند.

(مکاسب محرّمه، ج 240، ص 3)

3. قصد خدعه و فریب

اگر در مورد عیب خفی - چه عیبی که با اختبَار فهمیده می شود و چه عیبی که فهمیده نمی شود - فروشنده قصد فریب داشته باشد، این غش در معامله بوده و حرام است. اما اگر در همین عیب خفی قصد فریب و تلبیس وجود نداشته باشد - هرچند عیب، عیب خفی است - غش در معامله نبوده و حرام نیست. اما در عیب جلی، چه قصد تلبیس باشد و چه نباشد، غش در معامله نیست.

(مکاسب محرّمه، ج 241، ص 3)

انواع غش در معامله

1. غش به خلط و مزج

یعنی این جنسی که مورد معامله است، خواه ثمن باشد یا مثنمن، با چیزی ممزوج شود. این ممزوج شدن به دو صورت است:

الف) چیزی را به غیر جنس خودش ممزوج می کنند؛ مثل اینکه گندم را خاك آلود می کنند تا وزن گندم را زیاد کنند. یا شیر را با آب مخلوط می کنند.

ب) خلط و مزج به همان جنس است، لکن نوع پست تر آن؛ مثلاً روی ظرفی، خرماي مرغوب

وزیر آن خرمای نامرغوب می چیند. یا در ماشین یا وسیله برقی، کسی جزء صحیح را برمی دارد و جای آن جزء معیوب می گذارد. یا قطعه ای را که از آلیاژ بهتری است، برمی دارد و قطعه ای با آلیاژ پست تر می گذارد که این یک نوع خلط و مزج، از قبیل خلط گندم مرغوب با گندم نامرغوب است.

(مکاسب محرمة، ج 234، ص 5)

2. عیبی را در متاع مخفی کردن

در این قسم از غش، عیبی از مشتری مخفی می شود؛ مثلاً اتومبیلی را برای فروش رنگ می زنند. یا تودوزی آن را تعویض می کنند تا طرف دیگر گمان کند اتومبیل نو است. یا یک جنس معیوب را به صورت سالم جلوه می دهند.

(مکاسب محرمة، ج 234، ص 6)

3. تصرفی که کمیت جنس را زیاد می کند

مثلاً چرمی که با وزن فروخته می شود، در محل مرطوبی می گذارد تا وزنش زیاد شود یا کلاف ابریشم را می گذارند در جایی که مرطوب و سنگین شود. این هم یکی از انواع غش است.

(مکاسب محرمة، ج 234، ص 10)

4. ذکر صفت مرغوب فیه برای آن جنسی که این صفت را ندارد

مثلاً اتومبیلی را که به طور متعارف، فلان مقدار مصرف بنزین آن است، می فروشد، اما به دروغ مقدار کمتری را ذکر می کند. یا اسبی را به عنوان اسب مسابقه می فروشد، در حالی که این صفت مرغوب در او نیست. یا جنسی است که اگر از فلان کارخانه باشد، مرغوب تر است، او جنس کارخانه نامرغوب را به جای جنس کارخانه مرغوب می دهد.

در این قسم، اگر بنای خریدار بر این است که جنس دارای این صفت را بخرد، بی تردید غش است.

(مکاسب محرمة، ج 234، ص 6)

5. شیئی را می دهد به جای شیئی که در ماهیت با آن متفاوت است.

مانند این که مذهب را به جای ذهب می دهد؛ مثلاً روی مس آب طلا می کشد و آن را به عنوان طلا می فروشد. یا به جای گل طبیعی، گل مصنوعی می فروشد. این قسم نیز جزو غش محسوب می شود.

(مکاسب محرمة، ج 235، ص 11)

گفتار پانزدهم: غش

مبحث دوم: حکم معامله مغشوش

اشاره

غش حرام است و فرقی نمی کند که مغشوش مسلمان باشد یا کافر. البته کافر حربی (1) از حکم حرمت مستثناست.

(مکاسب محرمه، ج 243، ص 10)

آیا غش علاوه بر حرمت، باعث بطلان معامله هم می شود یا خیر؟

معامله دو صورت دارد:

1. معامله بر امر کلی واقع می شود ← معامله صحیح است و مشتری می تواند جنس معیوب را به او برگرداند و جنس صحیح را از او بخواهد.

* مثال: مشتری پنجاه کیلو برنج می خواهد و نوع برنج را نیز معین می کند. فروشنده هم پنجاه کیلو برنج به او می فروشد. چنانچه این برنج مغشوش باشد، با توجه به اینکه معامله بر پنجاه کیلو برنج کلی واقع شده است، نه بر این برنج خاص، و غش، در مصداق و فرد آن کلی انجام گرفته است، از این رو معامله صحیح است. لکن مشتری

ص: 100

1- . مقصود از کافر حربی در اینجا کسی است که با ما در حال جنگ است. (مکاسب محرمه، ج 243، ص 10)

می تواند این جنس معیوب را بدهد و جنس صحیح را از او بخواهد؛ چون آنچه در ذمه بایع واقع شده و باید به مشتری بدهد، جنس سالم است نه جنس مغشوش.

(مکاسب محرمه، ج 244، ص 2)

2. معامله بر جنس خارجی خاصی واقع می شود و بایع به عیب آن مبیع آگاه است. این قسم چند حالت دارد:

الف) آن چیزی که مبیع خارجی است و متعلق عقد بیع است، در حقیقت و ماهیت خود، با آنچه مشتری گمان کرده است، متفاوت است؛ مثل اینکه بگوید این انگشتر طلا را به تو می فروشم، در حالی که نقره است. ← این معامله باطل است.

ب) تغییر و اختلاف، وصفی است که در ماهیت شیء تأثیر نمی گذارد و بودن و نبودنش ماهیت را تغییر نمی دهد، اما در عین حال آن وصف در خود مبیع تأثیر دارد؛ یعنی مقوم مبیع است. ← معامله باطل است.

(مکاسب محرمه، ج 249، ص 2)

* مثال: بایع به شخصی که می خواهد اسب مسابقه بخرد، می گوید: "این اسب مسابقه را به فلان قیمت می فروشم". در حالی که اسب مسابقه نیست. مشتری چیزی را می خواهد که دارای این خصوصیت باشد و غیر از این را اصلاً نمی خواهد. در اینجا هم معامله باطل است.

(مکاسب محرمه، ج 244، ص 6)

ج) اختلاف در صفتی است که از نظر مشتری مقوم مبیع نیست. بلکه يك صفت کمالیه ای برای این مبیع است. ← بیع صحیح است و مشتری خیار فسخ دارد.

* مثال: اسبی را برای سفر یا برای سواری می خواهد و شرط می کند که این اسب در سنین مثلاً سه تا پنج ساله باشد. بعد از معامله معلوم می شود مثلاً بیست ساله است. آنچه مفقود است، يك صفت کمالی است. این يك خصوصیت زایده ای بر مبیع است. معامله در این شق صحیح است، ولی مشتری به خاطر تخلف وصف، خیار دارد.

(مکاسب محرمه، ج 249، ص 3)

د) غش با مخلوط کردن متاع به غیر جنسش یا به جنس نامرغوب و پست تر از همان جنس؛ به گونه ای که در متاع عیب محسوب شود؛ مثل اینکه شیر را با آب یا روغن خوب را با روغن نامرغوبی مخلوط کنند ← معامله صحیح است، لکن مشتری خیار دارد. در اینجا خیار، خیار عیب

است. در اختیار عیب می تواند فسخ کند و می تواند امضا کند؛ یا با ارش یا به غیر ارش؛ یعنی یا تفاوت قیمت را بگیرد یا نگیرد.

(مکاسب محرّمه، ج 249، ص 3)

ه - غش به صورت نقص در جنس و متاعی که مرکب از اجزایی است، به گونه ای که ترکیب و هیئت اجتماعیّه اجزاء، در مالیت مبیع دخالت دارد. در چنین مبیعی، ناقصش را به جای کامل می فروشد. ← این غش سبب بطلان معامله است.

* مثال: مشتری یک جفت کفش یا گوشواره ای را به فلان مبلغ می خرد. سپس می بیند یک لنگه است. در اینجا خصوصیت هیئت اجتماعیّه، مقوم مبیع است. یقیناً قصد مشتری از خرید، مطلق جنس کفش یا گوشواره نیست، بلکه گوشواره یا کفشی است که قابل استفاده باشد.

(مکاسب محرّمه، ج 249، ص 3)

و) غش به صورت نقص در جنسی که مرکب از اجزایی است، لکن این ترکیب و هیئت اجتماعیّه اجزاء، دخالتی در ماهیت آن ندارد؛ مثل اینکه یک تن گندم را می خرد و مثلاً صد کیلوی آن خاک است. خاک کم متعارف است و غش محسوب نمی شود. اما اگر زیاد باشد؛ مثلاً به میزان صد کیلو، غش است. ← معامله در آن مقدار موجود بدون حق خیار، صحیح است. و نسبت به آن مقداری که وجود ندارد (صد کیلو) معامله باطل است.

(مکاسب محرّمه، ج 249، ص 5)

بله اگر برای مشتری، این مقدار خاص خصوصیت دارد، که چنانچه از آن مقدار به او کمتر بدهند، برایش ارزشی ندارد، مثلاً دارویی که اگر میزان خاصی باشد تأثیرگذار است، چنانچه فروشنده کمتر از این مقدار به او بدهد، فایده ای ندارد، در این صورت نیز معامله صحیح است و مشتری حق خیار دارد.

(مکاسب محرّمه، ج 249، ص 2)

اشاره

تعریف: نجش یا نجش به معنای تحریک کردن و برانگیختن مشتری به خرید کالا است و به دو صورت است:

1. بالا بردن قیمت کالا از طرف کسی که قصد خرید آن را ندارد؛ برای اینکه شخصی که می خواهد آن را بخرد، اغراء به جهل شود و به قیمت بالاتر بخرد.

* مثال: کسی می خواهد اتومبیلی را که مثلاً پنج میلیون تومان می ارزد، بخرد. شخص دیگری با آن فروشنده توطی می کند و می گوید: "عجب اتومبیلی! من آن را هفت میلیون از شما می خرم". در حالی که واقعاً قصد خرید ندارد. به این نجش گویند.

2. تعریف کردن از يك كالایى نه به عنوان اینکه می خواهد بخرد، بلکه می خواهد دیگری را ترغیب به خرید آن کالا کند؛ مثلاً از اتومبیل تعریف های غیر واقعی کند.

(مکاسب محرمه، ج 445، ص 6)

توضیحاتی در مورد معنای نجش

1. خدعه و فریب در تحقق نجش

قوام نجش در باب معاملات، به خداع و تغریر است. اگر خدعه ای در بین نباشد، نجش صدق نمی کند.

(مکاسب محرمه، ج 446، ص 5)

یعنی مدح متاع مطرح شده برای این است که جوسازی کنند و در این فضا مشتری را به تصمیم گیری وادارند و فریب دهند. یا آنجا که کسی وانمود می کند مشتری است و می گوید: "این جنس را به صد واحد می خرم" در حالی که قیمتش مثلاً پنجاه واحد است، او قصدش خداع و تغیر است.

(مکاسب محرّمه، ج 446، ص 5)

2. مواطنه در تحقق نجش شرط نیست

در صدق نجش، لازم نیست حتماً مواطنه ای باشد؛ یعنی شرط نیست کسی که به عنوان مشتری خودش را جا می زند، قبلاً با مالک متاع، تَوَاطُّؤُ کرده باشد یا اگر از جنس تعریف می کند، تَوَاطُّؤُ کرده باشد. فرض کنید علی دلش می خواهد که احمد این جنس را بخرد؛ به فروشنده هم کاری ندارد، لذا طوری جوسازی می کند که احمد این جنس را بخرد. در اینجا نجش صدق می کند؛ چون کار او مبنی بر خدیعه و تغیر است. پس برای صدق عنوان نجش مواطنه شرط نیست. بله، صورت مواطنه، صورت روشن و واضح نجش است.

(مکاسب محرّمه، ج 446، ص 5)

البته بحث ما در باب مکاسب محرّمه صورت مواطنه است؛ چون فرض این است که می خواهیم بگوئیم چون نجش حرام است، پس معامله واقع بر نجش هم حرام است. معامله واقع بر نجش این است که شخصی، با فردی دیگر - یا به نحو اجاره یا به هر نحو دیگر - تَوَاطُّؤُ کنند که او این کار را انجام دهد. می خواهیم بگوئیم این اجاره و معامله باطل و حرام است. بنابراین اگرچه قوام نجش به تَوَاطُّؤُ نیست، اما آن نجشی که در اینجا مورد بحث است، نجشی است که با تَوَاطُّؤُ باشد.

(مکاسب محرّمه، ج 446، ص 6)

حرمت معامله ای که بر نجش واقع می شود

معامله ای که بر اساس نجش انجام می گیرد، حرام است؛ یعنی وقتی حسن به علی می گوید: "توقیمت جنس را بالا ببر، تا من بتوانم این جنس را به مشتری به قیمت بالا بفروشم" در واقع حسن، علی را برای نجش، اجیر می کند. این اجاره، هم حرام و هم باطل است.

اما آن معامله ای که از طریق نجش انجام می گیرد (معامله ای که بین بایع و مشتری ثالث انجام می گیرد، که فریب خورده نجش است) صحیح است.

(مکاسب محرّمه، ج 445، ص 8)

حرمت نجش به خاطر انطباق عناوین محرمه بر آن است

نجش به خاطر انطباق عناوین محرمه بر آن، مانند اضرار مؤمن یا غش، حرام است؛ مثلاً اگر بر اثر این کار، مشتری کالا را به دو برابر قیمت واقعی بخرد، ضرر می کند. پس عمل ناجش اضرار به غیر است و اضرار به مؤمن، حرام است. یا خدعه با مؤمن است و از این جهت حرام است. بنابراین، به خاطر انطباق این عناوین کلیه، حرمت نجش ثابت می شود، نه اینکه نجش فی نفسه حرام باشد؛ ولو اضرار نرساند؛ مثلاً اگر نجش انجام بگیرد، ولی مشتری ضرر نکند، اگرچه به دو برابر قیمت هم بخرد؛ برای او اضرار نیست؛ مانند اینکه احتیاج مبرم به آن کالا دارد. پس مواردی وجود دارد که خود مشتری به هر دلیلی به خرید آن مبیع به بیش از قیمت اقدام می کند؛ مانند مزایده هایی که انجام می گیرد؛ مثلاً شخصی می گوید: "این جنس را به 100 تومان می خرم" و شخص دیگری می خواهد مزایده را ببرد و می داند که این کالا 90 تومان می ارزد، اما چون مشتری با قیمت بالاتری دارد، می گوید 110 تومان می خرم. این از موارد نجش خارج است؛ چون در اینجا خدعه و تغریر وجود ندارد. بنابراین حرام نیست.

(مکاسب محرمه، ج 446، ص 10)

موارد شك در صدق نجش

مواردی که انسان نمی داند نجش صدق می کند یا نه، حرام نیست.

(مکاسب محرمه، ج 446، ص 11)

ص: 105

اشاره

بحث از غنا در باب مکاسب این است که ببینیم معامله با غناء چگونه است؟ مثل اینکه کسی را برای آواز خوانی یا نوازندگی اجیر کنند. یا کسی جنسی را به دیگری بفروشد و ثمن آن را خوانندگی یا نوازندگی قرار دهد. بحث این است که آیا این معامله جایز است یا محرم؟ و آیا معامله صحیح است یا باطل؟ لکن برای اینکه بتوانیم به حرمت معامله حکم کنیم، باید اول حرمت غنا معلوم شود.

(مکاسب محرمة، ج 250، ص 3)

مبحث اول: معنای غنا

اشاره

غنا به دو معنا استعمال می شود:

1. معنای عام غناء (معنای لغوی): غنا عبارت است از هر آنچه به شکل آواز ادا شود. ارکان آواز عبارت است از: کشیدن صدا با برخی زیر و بم ها و فراز و فرودهای آوایی، که به آن ترجیع (1) می گویند.

(مکاسب محرمة، ج 278، ص 4)

ص: 106

1- . ترجیع به معنای چهچه زدن نیست. بلکه به معنای تکان دادن صدا در حلق و حنجره است. گاهی انسان صدا را بدون ترجیع و یکنواخت از اول تا آخر ادا می کند و گاهی وسطش را تکانی می دهد و فراز و فرودی به صدا می دهد. این ترجیع است. (مکاسب محرمة، ج 277، ص 10، س 5 و ج 278، ص 4، س 12)

توضیح: بیان مطلب گاه به نحو تکلم است؛ مثل حرف زدن، و گاه با تکیه به صوت به نحو آواز است؛ مثل کسی که روی منبر، با تکیه به صوت حرف می زند. یا کسی که با خودش زمزمه می کند. یا کودکی که آواز می خواند؛ این معنای عام غنا است.

(مکاسب محرمه، ج 278، ص 4)

2. معنای خاص غنا (معنای عرفی): معنای دیگر برای غنا در استعمالات رایج، آواز به نحو خاص است. آوازی که با زیر و بم، قاعده و قانون و اسلوب خاصی خوانده می شود. این هم استعمال دیگر برای غناست که معادل فارسی آن خوانندگی است؛ مغنی یعنی خواننده، ولی به هر کسی که صدایش را بلند کند و آواز بخواند خواننده نمی گویند.

(مکاسب محرمه، ج 278، ص 6)

این معنا نزد مردم روشن است؛ زیرا خوانندگی و آوازخوانی مفهومی عرفی است؛ مثلاً کسی به مؤذن، آوازخوان نمی گوید؛ با اینکه غنای به معنای اول بر اذان هم صدق می کند. همچنین مردم کسی که قرآن را با صوت معمولی یا با زمزمه می خواند، آوازخوان نمی گویند. بنابراین غنای به معنای دوم، بر این نحو خواندن صدق نمی کند، اما معنای اول بر آن صدق می کند؛ چون دارای ترجیح است. پس این دو معنا به این کیفیت قابل تفکیک از هم است.

(مکاسب محرمه، ج 279، ص 3)

آنچه محل بحث است غنای به معنای دوم است.

(مکاسب محرمه، ج 280، ص 3)

به دلیل اینکه غنا، اگرچه به معنای لغوی هم استعمال می شود، اما در استعمال رایج عرف، جز معنای دوم به ذهن متبادر نمی شود؛ یعنی این معنای دوم، آن قدر در بین مردم و استعمالات مردم رایج است که وقتی این کلمه به کار می رود، ذهن مستمع اصلاً به آن معنای اصلی متوجه نمی شود.

(مکاسب محرمه، ج 283، ص 8)

قیودی که متقوم مفهوم غنای به معنای دوم نیست.

برای اینکه این معنا قابل تمییز باشد و بتوانیم در موارد مشکوک آن را جدا کنیم، بعضی از قیود سلبی را بیان می کنیم و این قیود را از غنا سلب می کنیم.

(مکاسب محرمه، ج 283، ص 4)

1. صوت نیکو: آوازخوانی و صدق معنای غناء، متقوم به صدای خوب نیست. بعضی از آوازخوان ها صدایشان خوب است، بعضی صدایشان متوسط و بعضی صدایشان بد است. آوازخوانی بر همه اینها صدق می کند، ولو صدا بد باشد.

(مکاسب محرّمه، ج 283، ص 5)

2. انطباق با دستگاه های موسیقی: انطباق با دستگاه های موسیقی، ملاک و مناط صدق و

ص: 107

عدم صدق آوازخوانی نیست. به خاطر اینکه هر صوتی که از حنجره انسان خارج می شود، ولو غناء هم نباشد، با یکی از مقامات موسیقی همراه است؛ یعنی هر صدایی که مدّ و ترجیعی دارد (غنا به معنای اول) حتماً داخل در یکی از دستگاه های موسیقی است. مثلاً آذان استاد مؤذن زاده بر اساس یکی از مقام های دستگاه موسیقی است. پس ملاك، انطباق با دستگاه های موسیقی نیست.

(مکاسب محرّمه، ج 280، ص 10)

3. اطراب به معنای طرب انگیز بودن: مقوم معنای غناء طرب انگیز بودن نیست.

(مکاسب محرّمه، ج 281، ص 4)

توضیح: سه معنا برای طرب بیان شده است:

الف) طرب به معنای فرح یا شدت فرح است.

ب) طرب به معنای حالت خفتی است که در انسان از فرح یا از حزن حاصل می شود. انسان وقتی خرسند و خوشحال می شود، يك حالت سبکی و خفتی در خود احساس می کند. عین همین خفت در حالت حزن هم هست. وقتی انسان از يك حادثه ای غمگین می شود، يك حالت خاصی، از قبیل بی تابی و ناآرامی در خود احساس می کند؛ به این حالت خفت و ناآرامی طرب می گویند.

در معنای اول، طرب، مخصوص فرح است، اما بنابر معنای دوم، مشترك بین فرح و حزن است.

ج) طرب، آن خفتی است که در روح حاصل می شود. البته نه هر خفتی، بلکه آن حالت اوج ناآرامی و بی قراری را طرب می گویند؛ خواه این بی قراری ناشی از فرح باشد یا ناشی از حزن.

(مکاسب محرّمه، ج 281، ص 3)

مفهوم غناء متقوم به اطراب به معنای طرب انگیز بودن نیست. چه طرب به معنای خصوص فرح و چه اعم از فرح و حزن یا به معنای حالت بی قراری و بی تابی باشد؛ بر آوازخوانی غناء صدق می کند، اعم از اینکه مطرب باشد یا مطرب نباشد.

(مکاسب محرّمه، ج 283، ص 4)

گاهی غنا و آوازخوانی اطراب شأنی دارد، و گاهی ندارد. در مورد اطراب فعلی نیز واضح است که خیلی از موارد اصلاً طربی به وجود نمی آورد. بسیاری از آوازه ها که انسان برای خودش می خواند، نه در خود او و نه در دیگری هیچ طربی ایجاد نمی کند. اطراب شأنی هم ایجاد نمی کند، خیلی از انواع خواندن ها هست که ممکن است در دل اثر گذارد و انسان خوشش بیاید، اما این خوش آمدن غیر از آن خفتی است که در اثر شدت فرح یا حزن ایجاد می شود. پس با اینکه غنای عرفی بر آن

صدق می کند، این حالت اطراب در آن نیست.

(مکاسب محرّمه، ج 281، ص 5)

4. متناسب با مجالس اهل لهو و فسوق: آوازخوانی در مجالس لهو و فسوق با آوازخوانی در غیر مجالس لهو و فسوق تفاوتی ندارد. ممکن است شخصی غزلی از حافظ بخواند و شنوندگان به عالم معنا توجه کنند و ممکن است همین شخص در مجلس دیگری همین آواز و همین غزل را بخواند و دیگران کف بزنند و برقصند. بنابراین مقوم معنای غناء این نیست که مخصوص مجالس لهو و فسوق یا متناسب با مجالس لهو باشد.

(مکاسب محرّمه، ج 283، ص 4)

5. نظم موسیقایی داشتن: هر صدایی که از حنجره انسان خارج بشود که همان معنای لغوی غنا بر آن صدق کند و مدّ و ترجیع داشته باشد - خارج از یکی از اشکال موسیقایی نیست؛ لکن نظم موسیقایی چیز دیگری است. نظم موسیقایی این است که کسی آهنگی را طبق دستگاه و مقامی شروع کند و به روال صحیح آن تا آخر آواز پیش ببرد؛ این را می گویند نظم موسیقایی که اگر خلاف این رفتار کند، اهل موسیقی آن را زشت می شمرند. البته این مطلب در عرف های مختلف، متفاوت است: در موسیقی ایرانی به یک صورت، و در موسیقی عربی به گونه دیگر است؛ هرچند مقامات در همه دنیا یکسان است، آواها از این مقامات گوناگون خارج نیست. اما نظم موسیقایی در جاهای مختلف، متفاوت است. پس نظم موسیقایی غیر از این است که این آهنگ و آواز بر بخشی از این دستگاه های موسیقی تطبیق کند.

غنا مقوم به این نیست که حتماً نظم موسیقایی داشته باشد. ممکن است کسی دو گونه آواز بخواند: یکی آوازی که گفته می شود بر طبق ضابطه و نظم و میزان خوانده و دیگری آوازی که می گویند خارج خوانده است؛ یعنی از آن نظم موسیقایی خارج شده است. بنابراین نظم موسیقایی هم جزو مقومات حدّ غنا نیست.

(مکاسب محرّمه، ج 283، ص 5)

6. تقارن آواز با آلات موسیقی: شرط صدق غنا این نیست که حتماً با ساز همراه باشد؛ همچنان که این آلات موسیقایی غالباً - نه همیشه - بدون چنین آوازی نواخته نمی شود. بیشتر کسانی که آلات موسیقی را به کار می برند، آنها را با آواز به کار می برند. البته گاهی هم از آنها بدون آواز استفاده می شود.

(مکاسب محرّمه، ج 282، ص 7)

7. مقارن بودن با کلام: صدق غنا متوقف بر داشتن کلام نیست. غناء می تواند با کلام باشد و می تواند بدون کلام باشد؛ یعنی همین شخصی که آواز می خواند، گاهی طبق این آواز شعری را می خواند و

گاهی هم فقط زمزمه می کند، بدون اینکه کلامی با آن همراه باشد.

(مکاسب محرمه، ج 283، ص 7)

8. باطل بودن کلام: باطل بودن کلام هم دخالتی در مفهوم غنا ندارد. ممکن است غنا، کلام حق باشد، یا باطل. در هر دو صورت آوازخوانی و غنا صدق می کند. بنابراین اگر کسی با همین دستگاه ها و شیوه خاصی که به آن آوازخوانی می گوئیم، شعر خوب، حدیث یا نوحه ای بخواند، این غناست و اگر هم شعر باطل و شهوت انگیز بخواند، آن هم غناست.

(مکاسب محرمه، ج 283، ص 7)

همه این امور، اخصّ از مفهوم غناست و مفهوم غنا متقوم به اینها نیست. بنابراین مراد از غنا در استعمالات، همین چیزی است که ما در فارسی از کلمه آوازخوانی یا آوازه خوانی، با این خصوصیتی که ذکر شد، می فهمیم.

(مکاسب محرمه، ج 283، ص 7)

ص: 110

اشاره

غنا که عبارت است از آواز خوانی، در صورتی که مضل عن سبیل الله باشد، حرام است. بنابراین دو گونه غنا داریم: يك غنا، غنای حلال است که غیر لهوی مضل است. يك غنا، غنای حرام است و آن عبارت است از غنای لهوی مضل.

(مکاسب محرمة، ج 284، ص 5)

توضیحی در مورد قیود مؤثر در غنای محرم:

1. ملهی بودن

لهو عبارت است از: آن چیزی که انسان را سرگرم کند و از امری غافل نماید.

(مکاسب محرمة، ج 259، ص 9)

البته نمی توان گفت هر لهوی حرام است، بلکه لهوی که موجب اضلال مردم باشد، حرام است.

(مکاسب محرمة، ج 259، ص 10)

مثلاً انسان که اشتغال ذهنی دارد یا مصیبتی بر او وارد آمده، یا گرفتاری و نگرانی دارد، با شنیدن آوازی سرگرم شده، از آن ناراحتی و خیالات غافل می شود. یا با تماشای فیلمی از چیزهای دیگر غافل می شود. این آهنگ و فیلم لهو است، اما حرام نیست.

(مکاسب محرمة، ج 259، ص 9)

2. اضلال عن سبيل الله

اضلال به معنای گمراه شدن از صراط مستقیم است؛ اعم از انحراف از عقیده یا عمل صحیح.

(مکاسب محرمه، ج 261، ص 3)

اضلال اعتقادی: یعنی انسان را نسبت به معارف دینی دچار تردید و شبهه کند و حالت بی تفاوتی در انسان به وجود آورد که در بسیاری از موارد غناء، این معنا وجود دارد.

(مکاسب محرمه، ج 296، ص 5)

مثلاً کسی سرگرم به این ملامتی می شود و به تدریج ذهنیات او عوض می شود؛ چه بسا اتفاق می افتد، وقتی انسان در حالت عادی است، براساس گرایش های روحی و فکری اش با مسجد، مؤمنین و با فضای دینی سر و کار دارد و يك عقاید و گرایش روحی و فکری نسبت به دین دارد و وقتی در امور لهوی غرق شد، به تدریج آن عقاید عوض می شود و انسان را منحرف می کند. پس اضلال عن سبيل الله یعنی اضلال در اصول و در عقاید.

(مکاسب محرمه، ج 285، ص 11)

اضلال عملی (اضلال در عمل و در فروع): یعنی انسان را به محرم وادارد، یا در او حالت بی مبالاتی نسبت به گناه به وجود آورد. در حقیقت یکی از خطرات بزرگ غنا و موسیقی مضل همین است که انسان را نسبت به حقایق بی اعتنا، و نسبت به گناه بی تفاوت می کند.

(مکاسب محرمه، ج 296، ص 5)

نکاتی در مورد اضلال:

الف) نحوه اضلال در غنا

ممکن است ضلال غنا به سه نحو باشد:

يك - مضمون کلمات آن موجب گمراهی شود؛ مانند اینکه مضمون آوازی، انسان را به شراب خواری یا بی حجابی بکشاند، یا اینکه از عمل خیری باز دارد یا موجب شود اعتقادات حق جایشان را به اعتقادات باطل دهد.

(مکاسب محرمه، ج 286، ص 4)

دو - آهنگ به گونه ای باشد که انسان را به گناه وادارد؛ مثل آهنگی که اختصاص به رقص محرم داشته باشد. یا آوازی که انسان را به شهوت وادار می کند.

(مکاسب محرمه، ج 286، ص 4)

سه - اوضاع و احوال و شرایط گوناگون دیگر موجب اضلال است؛ مثلاً در خواننده خصوصیتی

ص: 112

است که إلهاء عن سبيل الله می کند؛ مانند اینکه خواننده، زنی باشد که با وضع و حالش موجب گمراهی شود؛ هرچند اشعارش گناه آفرین نباشد یا لحن و آهنگش آهنگ معمولی باشد. اما چون خصوصیت او، به گونه ای است که خواندن او موجب تحريك شهوت و افتادن به گناه است، موجب اضلال می شود.

(مکاسب محرمة، ج 286، ص 4)

(ب) معیار در حرمت، اضلال شأنی است نه فعلی

گاهی آوازی برای کسی مضرّ عن سبيل الله است، اما برای دیگری نه؛ چراکه ممکن است تقوا و مراقبتش زیاد باشد و این چیزها در او اثر نگذارد یا اینکه زیاد شنیده و برایش عادی شده باشد؛ یعنی برای او مهیج و محرک نباشد. یا به دلیل دیگری باشد. بنابراین افراد مختلف اند. آیا حکم غناء نسبت به این گونه افراد مختلف است؟

در شمول حرمت نسبت به این دو شخص و بین این دو حالت تفاوتی نیست. نمی توان گفت که اضلال در مورد کسی که فعلاً تحقّق پیدا می کند، حرام و در مورد کسی که فعلاً تحقّق پیدا نمی کند، حلال است.

(مکاسب محرمة، ج 296، ص 5)

قیودی که در معنای غنای محرّم دخیل نیست:

1. طرب انگیز بودن: طرب انگیز بودن، نه تنها مقوم مفهوم غنا نیست، بلکه ملاك حرمت غنا هم نیست؛ یعنی این حالت نفسانی و خفتی که از شنیدن غنا برای انسان حاصل می شود، مطلقاً ملاك حرمت نیست. گاهی دیدن بعضی مناظر در نفس انسان بیش از حالت فرح، غنا ایجاد طرب می کند و گاهی بعضی مناظر حالت حزنی ایجاد می کند که از هر غنای حزن انگیزی تأثیرش بیشتر است.

(مکاسب محرمة، ج 316، ص 10)

گاهی روضه خوانی با روضه اش چنان مستمع را از حال طبیعی خارج می کند که او بی اختیار خودش را می زند. این همان طرب است. یا گاهی لطیفه ای تعریف می شود و چنان روی شنونده اثر می گذارد که نمی تواند خود را کنترل کند و به شدت می خندد. پس نه خود این طرب حرام است، نه به طریق اولی صوتی که چنین حالتی را ایجاد کند، حرام است.

(مکاسب محرمة، ج 315، ص 9)

2. ریتم تند داشتن: ریتم تند شاخص غنای محرّم نیست.

(مکاسب محرمة، ج 318، ص 7)

3. قصد تفریح: اگر غنا لهوی شد، شنیدن آن، چه به قصد تفریح باشد و چه نباشد و چه به قصد پرکردن اوقات فراغت باشد و چه نباشد، حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 316، ص 8)

4. شدت و ضعف تأثیر غنا در لهویت: اگر یکی از عناصر تشکیل دهنده غنا که عبارت است از صوت، کلام و خواننده، موجب لهو شد، این غنا حرام است. بنابراین، کمتر یا بیشتر تأثیر داشتن یکی، یا تأثیر نداشتن دیگری، تأثیری در آن مجموع محصل ندارد.

(مکاسب محرمه، ج 316، ص 8)

5. عدم تأثیر انگیزه: اگر غنای لهوی باشد، محرم است؛ چه خواننده با انگیزه غنا و لهو بخواند و چه بدون آن.

(مکاسب محرمه، ج 316، ص 9)

مرجع برای تشخیص مصداق غنای حرام از غیر حرام

تشخیص این موضوع، مثل سایر موضوعات، با عرف است؛ یعنی بعد از آنکه به این نتیجه رسیدیم که غنای محرم عبارت است از غنای لهوی مضلّ عن سبیل الله، تشخیص مصداق خارجی آن و اینکه آیا این آوازی که اجرا می شود، لهو مضلّ عن سبیل الله است یا نه، امری عرفی است.

گاهی علاوه بر تشخیص عرف (عرف عام)، تشخیص و احراز شخص مکلف هم لازم است؛ مثلاً اگر خوانندگی یا نوازندگی در دستگاه موسیقی خاصی به تشخیص عرف، لهوی مضلّ باشد و انسان را به گناه تشجیع کند، اگر مکلف نمی داند که این غناء در همان دستگاه است یا نه، یعنی در تطبیق مصداق خارجی با آن موضوع که عرف تشخیص داده، شك کند، اینجا طبعاً تشخیص با خود مکلف است. اگر مکلف تشخیص داد که این صوت مصداقی است برای همان موضوع محرم که عرف تشخیص داده بود، حرام می شود و اگر شك کرد، بنا را بر حلّیت می گذارد.

(مکاسب محرمه، ج 317، ص 4)

آیا صوت مرقص، مناط در حرمت غنا است؟

یکی از موارد واضح لهو مضلّ عن سبیل الله، صوتی است که شأناً مرقص (1) باشد.

(مکاسب محرمه، ج 320، ص 3)

لهوی بودن، منحصرأً از آهنگ لهوی یا مضمون کلام لهوی ناشی نمی شود. بلکه شرایط و اوضاع و احوال، ملاسبات و مقارنات، در اینکه صوتی لهوی یا غیر لهوی باشد، تأثیر می گذارد؛ مثلاً اگر کسی در مجلس دینی، غزلی از حافظ خواند و سپس همین غزل را در مجلسی با حضور زنان نامحرم و با برنامه های فسق و فجور اجرا کرد، در مورد اول این آواز، لهوی مضل نیست، ولی در مورد دوم است؛ چراکه فضا آنجا به گونه ای است که آواز، آواز لهوی می شود. این مطلب را می توان به کلّ کشور تعمیم داد؛ چون رادیو و تلویزیون مربوط به کلّ کشور است، نه مجلس خاص. اگر فضای عمومی کشور به گونه ای بود که به لهوی بودن این آهنگ کمک کرد، این می شود غنای لهوی و حرام و اگر به گونه ای بود که به لهوی بودن این غناء، کمک نکرد، غنای لهوی نیست؛ اگرچه در هر دو صورت همان غنا باشد.

(مکاسب محرّمه، ج 288، ص 9)

مثلاً در جمهوری اسلامی که همه چیز در جهت دین و خداست و فضا، فضای اسلامی است و جهت گیری دولت و آحاد ملت، به طور عام دینی است با فضای طاغوتی و اشرافی گری و حکومت فاسد و رجال حکومتی فاسق که به تبع آن مردم هم نسبت به مسایل دین بی قید و لابلالی اند، فرق می کند؛ یعنی فضا در لهوی بودن یا لهوی نبودن این آواز یا این صدا تأثیر می گذارد.

(مکاسب محرّمه، ج 288، ص 8)

وظیفه مکلف هنگام شك

اگر نمی دانیم این آوازی را که آواز خوان می خواند، مصداق غنای لهوی مضلّ است یا نه، بنا را بر حلیت غنا می گذاریم.

(مکاسب محرّمه، ج 296، ص 8)

مسئله

1. غنای محرم در تلاوت قرآن و مراثی امام حسین (ع)

هر آوازی که لهوی باشد، محرم است. چه در آواز مرثیه باشد، چه تلاوت قرآن و در مورد قرآن، حرمت آن مضاعف است؛ زیرا استخفاف و توهین به قرآن است.

(مکاسب محرّمه، ج 290، ص 6 و ج 293، ص 9)

2. غنای محرم در مجالس عروسی

در حرمت غنا فرقی بین مجلس عروسی و غیر عروسی نیست؛ یعنی اگر در مجلس عروسی هم غنایی بخواند که لهو مضلّ عن سبیل الله باشد، این محرم است. اما اگر غنایی می خواند که لهو مضلّ عن سبیل الله نیست، حرام نیست.

(مکاسب محرّمه، ج 295، ص 11)

3. استمتاع مرد از همسرش باعث حلّیت غنای محرم نمی شود.

چنانچه مرد بخواهد از زوجه خود متمتّع شود، به اینکه او برایش غنای حرام بخواند، جایز نیست.

(مکاسب محرّمه، ج 325، ص 5)

4. غنا از گناهان کبیره است.

(مکاسب محرّمه، ج 259، ص 3)

ص: 116

اشاره

1. حضور در مجلس غنا حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 262، ص 4)

2. استماع غنا حرام است. حتی اگر در آن مجلس هم حضور نداشته باشند.

(مکاسب محرمه، ج 262، ص 5)

3. تعلیم و تعلم غنا، به معنای فراگیری قواعد آن، حرام نیست. مگر اینکه آنچه اجرا می کند، مصلّ عن سبیل الله باشد که این مطلب مربوط به فراگیری دستگاه ها نیست. بلکه مربوط به ایجاد آهنگ هاست.

توضیح: قواعد عبارت است از همین دستگاه های موسیقی که به آن مقامات می گویند. یادگیری این دستگاه ها به این است که فرضاً اگر بخواهید در دستگاه شور یا همایون آواز بخوانید، بگویند در آمد، اوج یا فرود آن، چنین و چنان است. این یادگیری اشکال ندارد.

با یادگیری این مقامات، نوبت به تولید آهنگ می رسد. آن کسی که این مقامات را فرا گرفته است، با ذوق خود می تواند یکی از این آهنگ ها را تهیه کند. غالباً این موارد، یاد گرفتگی نیست. بلکه با ذوق و هنر خودش این آهنگ را می سازد که ممکن است آهنگ لهوی مصلّ باشد یا غیر لهوی.

(مکاسب محرمه، ج 299، ص 3)

4. مزدی که در ازای آوازخوانی دریافت می شود، در صورتی که غنای حلال یا موسیقی حلال باشد، اشکال ندارد. و اگر غنای حرام باشد مزد آن نیز حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 321، ص 8)

سؤالاتی در این زمینه

1. آیا صحیح است غناء را حلال و شعبه خاصی از آن را حرام بدانیم؟

جواب: اشکال ندارد. البته نباید چنین تعبیر کرد که "غنای حلال است"؛ چراکه چنین تعبیری گمراه کننده است. بلکه گفته شود غنایی که چنین خصوصیتی دارد، حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 315، ص 7)

2. اگر زنی بدون عشوه گری در جمع مردان غناء بخواند و از نظر عرف مفسده ای در پی نداشته باشد، حکمش چیست؟

جواب: چنانچه خوانندگی زن در جمع مردان که طبعاً مراد، مردان بیگانه و نامحرم است، موجب تحریک شهوت، ربه و افتادن در گناه شود، غنای لهنوی محرم است که هم برای خواننده حرام است و هم برای شنونده.

(مکاسب محرمه، ج 321، ص 9)

دو نکته نسبت به سؤال

شرط عدم تحریک شهوت که در سؤال فرض شده، تقریباً تحقق ناپذیر است؛ چگونه ممکن است زنی خوش صدا، آوازی بخواند و مردها دل هایشان متوجه پروردگار باشد و ذکر بگویند و مفسده ای برایشان ایجاد نشود. این خیلی بعید است و عادتاً چنین چیزی تحقق نمی یابد. بله اگر شرط سؤال کننده تحقق یافت، حرام نیست. اما چرا انسان حکم به عدم حرمت چیزی بدهد که به طور طبیعی و عادی اتفاق نمی افتد.

ضمناً در سؤال تعبیر عشوه گری به کار رفته است؛ به این معنا که اگر عشوه گری نکنند، شهوت انگیزی نخواهد شد. در حالی که چنین نیست؛ گاهی ممکن است آن زن عشوه گری هم نکند، اما در عین حال تحریک شهوت کند. پس ملاک، عشوه گری نیست، تحریک شهوت است.

(مکاسب محرمه، ج 321، ص 9)

3. گوش کردن به صدای زن از طریق ضبط صوت یا فیلم چه حکمی دارد؟

جواب: چنانچه صوت، صوت لهوی باشد، حرام است و در غیر این صورت حرام نیست. صوت زن خصوصیتی ندارد. این فرق می کند با آن زنی که در حضور مرد می خواند؛ چراکه از نوار پخش می شود. شناختن و نشناختن آن زن هم تأثیری در حکم ندارد.

(مکاسب محرمه، ج 321، ص 10)

4. نوحه خوانی و مرثیه سرایی زنان که مستلزم رسیدن صدای آنها به نامحرم است، چه حکمی دارد؟

جواب: در مناط حرمت، فرقی بین اقسام غنا نیست؛ چه غنای عرفی که آوازخوانی است و چه غنای لغوی که شامل نوحه خوانی و روضه خوانی و... است. مناط حرمت این است که لهوی باشد، و الا صوت ممدود مُرَجَّع زن، به خودی خود حرام نیست. ولی اگر به جهتی، مثل زن بودن خواننده یا جهات دیگر، این صدا جنبه لهوی برای آن مستمع پیدا کرد، حرام می شود.

(مکاسب محرمه، ج 322، ص 3)

5. اجرای کنسرت توسط خوانندگان زن در جمع زنان یا در جمع زنان و مردان داخل یا خارج کشور چه حکمی دارد؟

جواب: آن حالتی که معمولاً در تك خوانی زن برای مرد ایجاد می شود، در اینجا ضعیف است؛ یعنی آن مناط حرمتی که در آنجا وجود داشت، آن حالت تحریک شهوت و ریبه، در خواندن های دسته جمعی ضعیف است و به وجود نمی آید. گاهی در تلویزیون نشان می دهند که عده ای زن با حجاب کنار عده ای مرد ایستاده اند و صدای زنان در صدای مردان گم است. بنابراین آن خصوصیت صوت زنی که تنها در مقابل مردها می خواند، در اینجا وجود ندارد. اگر این چنین باشد، اشکال ندارد. بله، اگر آن هم موجب تحریک شهوت و ریبه شود، آن هم حرام است. پس امر دائر مدار آن مناط است.

(مکاسب محرمه، ج 321، ص 10)

ص: 119

اشاره

تعریف: موسیقی در محاورات عمومی به دو معنا به کار می رود:

1. موسیقی عبارت است از فن ترکیب اصوات، به گونه ای که مستمع از آن خوشش بیاید. بنابراین هر صوتی که در آن، کیفیت زیر و بم های صدا و شدت و ضعف هایی که به صوت داده می شود، موجب شود که مستمع از آن لذت ببرد، به آن موسیقی می گویند؛ چه از حنجره انسان خارج شود، چه از آلات موسیقی و چه از حنجره حیوانی؛ مثل نغمه بلبل یا قناری. حتی گاهی گوینده ای در کلام معمولی خود زیر و بم، و شدت و ضعفی ایجاد می کند که تبدیل به موسیقی می شود.

(مکاسب محرمه، ج 315، ص 3)

2. معنای دیگری که در عرف برای موسیقی ذکر می کنند، همان صداهای برخاسته از سازهاست.

(مکاسب محرمه، ج 315، ص 4)

البته مقصود از صدا، صدای متعارف خود آن ساز است. نه اینکه کسی فقط به طور نامنظم به سیم ها و تارهای آن زخمه و مضراب بزند. بنابراین مراد از صدای ساز این است که نوازنده ای حرفه ای این را بنوازد.

(مکاسب محرمه، ج 299، ص 7)

معیار حکم حرمت آلات موسیقی:

اگر با آلات موسیقی، صوت لهوی مضلّ عن سبیل الله نواخته شود که موجب انحراف فکری و

عقیدتی، یا افتادن در گناه شود که به اصطلاح ضلالت عملی است، مثل صدایی که تحریک شهوت کند، یا انسان را از عمل واجب غافل کند، این موسیقی حرام است.

(مکاسب محرّمه، ج 313، ص 10)

قید "مناسب مجالس لهو و فسق و فجور" در حرمت آلات موسیقی

معیار در حرمت موسیقی، لهوی مضلّ بودن است. اما با توجه به اینکه معمولاً آنچه مناسب مجلس لهو است، صوت لهوی است، بنابراین می توان گفت صوت لهوی، یا به تعبیر دیگر، صوت مناسب مجالس لهو، اگر از سازها تولید شود، حرام است. البته تشخیص آن با عرف است.

(مکاسب محرّمه، ج 313، ص 11)

برخی مصادیق لهو محرّم:

1. صدای این آلات، محرک شهوت باشد.

2. محرک و موجب انجام حرامی باشد؛ یعنی این صدا طوری باشد که انسان را به کار حرامی وادارد.

3. صوتی که انسان را از انجام واجبی باز می دارد؛ مثلاً جاذبه صوت باعث ترك جهاد، طلب رزق، تحصیل علم و... شود. این صوت جزو همان لهو محرّم است.

4. اصوات و آهنگ هایی که حالت بی مبالاتی به دین را به انسان القاء می کند و او را از فضای دین خارج می کند، مصداق لهو مضلّ عن سبیل الله است.

(مکاسب محرّمه، ج 314، ص 6)

5. صوت مرقّص؛ این صوت مصداق اتمّ و اظهر صوت لهوی مضلّ عن سبیل الله است.

(مکاسب محرّمه، ج 318، ص 10)

به طور کلی می توان گفت: هر آهنگ و صوتی که فضا را به سمت بی مبالاتی نسبت به دین، گناه و بی توجهی به تکلیف شرعی بکشاند، حرام است.

اگر آهنگی در تلویزیون پخش شود، این فضا، فضای گستره امواج تلویزیونی است و اگر در اتاق اجرا شود، طبعاً گستره اش به همان اندازه است؛ یعنی تأثیر شانی آن در این دو جافرق می کند. ممکن است يك چیزی در نقطه مشخصی حرام نباشد، اما وقتی گستره عظیمی پیدا کرد، حرام شود. بنابراین، گرچه در رادیو و تلویزیون هم صدای این آلات پخش می شود، نباید اشکال

اینها دیده شود؛ چراکه نفس ملاحظه اشکال این آلات، فضا را لهوی می کند؛ یعنی در ایجاد فضای لهو تأثیر دارد. بنابراین باید به همین اندازه جلوییش را گرفت.

(مکاسب محرّمه، ج 314، ص 7)

پس معیار این است که این صوت به هر نحو، ایجاد لهو کرد، محرّم است.

(مکاسب محرّمه، ج 314، ص 7)

نکته

معیار در امور ذکر شده شأیت است. یعنی لزومی ندارد شنونده بالفعل چنین آثاری داشته باشد. بلکه اگر طبیعت این آواز محرک شهوت، یا بازدارنده از انجام واجب یا باعث بر محرّم باشد، حرام است.

(مکاسب محرّمه، ج 314، ص 6)

نمونه ای از مصادیق بارز غیر لهوی

چنین نیست که این آلات، همه جا مضلّ عن سبیل الله باشند یا صوتشان لهوی باشد. مواردی هم قطعاً لهوی نیست؛ مثلاً طبل یا شیپوری که در میدان جنگ می زنند، یا ضربی که در زورخانه ها می زنند، که قوام و انتظام این ورزش باستانی هم به این ضرب مرشد است، این اصوات لهوی نیست.

(مکاسب محرّمه، ج 307، ص 6)

خرید و فروش آلات لهو و تعلیم و تعلّم آن

اگر آلات لهو از آلات مشترک بین موسیقی محلّ و محرّم است، ساختن آنها حرام نیست.

(مکاسب محرّمه، ج 319، ص 4)

بله، در جایی که شرط استفاده حرام از آن شود، در این صورت معامله، حرام و باطل است.

(مکاسب محرّمه، ج 320، ص 6)

تعلیم و تعلّم این آلات، چنانچه به وسیله آهنگ های لهوی مضلّ است، حرام است؛ زیرا در اینجا تعلیم عملی است، نه تئوریک. لذا اگر این موسیقی که با آن تعلیم می دهد، از نوع حرام باشد، این تعلیم و تعلّم حرام است. البته نه از باب اینکه تعلیم حرام است، بلکه از باب اینکه خود این عمل حرام است. بنابراین تعلیم و تعلّم فی نفسه حرام نیست.

خرید و فروش این آلات و سایر معاملات هم تابع همین مطلب است؛ یعنی چنانچه به عنوان آلات مشترك فروخته می شود، مثل بقیه
آلات مشترك بین محرم و محلل است که اگر شرط

ص: 122

استفاده حرام یا قصد استفاده حرام در آن نیست، اشکال ندارد. ولی اگر می‌داند که استفاده حرام خواهد شد، در صورتی که این بیع اعانت و کمک بر آن محسوب شود، حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 320، ص 8)

ترویج موسیقی

هر چیزی که پدیده موسیقی را در جامعه رایج، و آن را عادی سازی کند، ترویج محسوب می‌شود. با توجه به اینکه در زمان ما موسیقی لهوی بر غیر لهوی غلبه دارد، باید جلوی ترویج آن را گرفت؛ زیرا وقتی این امر در جامعه رواج پیدا کرد، حرام نیز در جامعه گسترش می‌یابد.

(مکاسب محرمه، ج 323، ص 4)

اگر زمانی رسید که موسیقی حرام مطلقاً در جامعه وجود نداشت، یعنی موسیقی دان‌های متدینی پرورش یافتند که آثار هنری آنها غیر لهوی و حلال، بلکه مقرب الی الله شد، آن وقت تشکیل آموزشگاه و نمایشگاه اشکال ندارد. اما امروز این گونه نیست و وضع موسیقی کشور، نامطلوب است؛ یعنی موسیقی لهوی مضل بر موسیقی غیر لهوی غلبه دارد. بنابراین در این شرایط ترویج موسیقی جایز نیست.

(مکاسب محرمه، ج 320، ص 11)

آیا تعلیم و تعلم موسیقی، از مصادیق ترویج موسیقی است؟

تعلیم و تعلم موسیقی، ترویج موسیقی نیست. اما اگر تعلیم و تعلم شایع و رایج شد، مثلاً در شهرهای مختلف، در هر خیابان شهر، آموزشگاه‌های موسیقی دایر باشد و تبلیغات فراوان برای جذب جوانان شود، این حالت مسلماً ترویج است و هر چیزی که موجب ترویج موسیقی شود، محل اشکال است.

بنابراین مسئولان کشور در این زمینه مسئولیت سنگینی ندارند و حتی کسانی هم که احساس می‌کنند با آموزشگاه‌های مختلف، ترویج به وجود می‌آید، آنها هم مسئول اند.

(مکاسب محرمه، ج 322، ص 3)

نمایشگاه آلات غنا

آنچه مسلم است این است که ترویج موسیقی و غنا در جامعه، با توجه به اینکه مصداق‌های حرام آن بر مصداق‌های حلال غلبه دارد، جایز نیست. بنابراین در معرض قرار دادن این آلات و

تشکیل نمایشگاه ادوات موسیقی، عنوان ترویج باطل صدق می کند. از این رو تشکیل نمایشگاه موسیقی جایز نیست.

(مکاسب محرّمه، ج 320، ص 9)

سوالات

1. نمایش دادن ابزار و آلات و سازهایی که از آن موسیقی می نوازند، از سیمای جمهوری اسلامی چه حکمی دارد؟

جواب: نشان دادن این آلات در تلویزیون، نوعی عادی سازی و ترویج این آلات است. با توجه به اینکه استعمال لهوی اینها بر استعمال غیر لهوی شان غلبه دارد، یعنی جنبه حرامش از جنبه حلالش بیشتر است، بنابراین ترویج حرام، و لهو است و نباید کاری کرد که محرمات در جامعه عادی، و برای مردم کوچک و سبک شود. البته این عنوان ثانوی است؛ عنوان اولی نیست.

(مکاسب محرّمه، ج 321، ص 5)

2. نواختن و آموزش موسیقی لهوی و غنای لهوی به قصد کارشناسی یا آشنایی شاگردان چه حکمی دارد؟

جواب: اجرای موسیقی محرم و لهوی به هر قصدی که باشد، حرام است؛ چه به قصد تعلیم و چه تعلم و آشنایی.

(مکاسب محرّمه، ج 322، ص 4)

3. حکم فراگیری موسیقی (آهنگسازی، نوازندگی و خوانندگی) به قصد استفاده شخصی در کنار سایر کارهای زندگی یا گذراندن اوقات فراغت چیست؟ (فرض کنیم شخص قصد ندارد برای دیگران این کار را انجام دهد. بلکه می خواهد برای استفاده در خلوت خودش یاد بگیرد.)

جواب: چنانچه موسیقی لهوی محسوب نشود و مستلزم ترویج هم نباشد، اشکالی ندارد.

(مکاسب محرّمه، ج 322، ص 4)

4. استفاده از موسیقی غربی، به گونه ای که در شنونده ایجاد گرایش به فرهنگ غرب کند، چه حکمی دارد؟

جواب: موسیقی غربی با موسیقی غیر غربی، از لحاظ مناسبت حرمت، فرقی ندارد. مناسبت حرمت در همه اینها یک چیز است. اما اگر موجب گرایش به فرهنگ غرب هم شود، این یک عنوان ثانوی است. اگر فرض کنیم موسیقی غربی ای وجود داشته باشد که لهوی نباشد، یعنی فی نفسه مناسبت

حرمت در آن نباشد، اما گرایش به فرهنگ غرب ایجاد کند، به خاطر این عنوان ثانوی، حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 323، ص 2)

5. با توجه به این که یکی از وظایف دستگاه های تبلیغاتی و رسانه ای، معرفی خوب ها و بدها به منظور تشویق به خوبی ها و نهي از بدی هاست، با توجه به این، اجرا، نمایش و پخش موسیقی حرام به قصد معرفی و بالا بردن بینش مردم برای جلوگیری بهتر از مفسد بعدی چه حکمی دارد؟

جواب: موسیقی لهوی مصدّل بی شك حرام است. این انگیزه که ما بخواهیم مردم را به نوع موسیقی حرام آشنا کنیم، دلیل بر جواز عمل نمی شود.

(مکاسب محرمه، ج 323، ص 3)

6. آیا می توان مصرف موسیقی حرام را برای امری مهم تر، همچون مقابله با هجوم فرهنگی و سیاسی غرب برای مدتی یا برای مردم منطقه ای جایز دانست؟

جواب: این تشخیص، تشخیص غلطی است؛ اینکه تصور کنیم حرامی را مدتی در جامعه رواج دهیم، به خیال اینکه بعد از مدتی، آن را جمع می کنیم و آن تهاجم فرهنگی هم انجام نمی گیرد، از خطاهای فاحش است. متأسفانه گاهی بین اهل فرهنگ نیز چنین تدبیرهای غلطی دیده می شود.

(مکاسب محرمه، ج 323، ص 4)

7. اجرای موسیقی حلال یا پخش آن از صدا و سیما در روزهای سوگواری چه حکمی دارد؟

جواب: اگر عرفاً از این عمل، هتک فهمیده شود، مسلماً حرام است؛ مثلاً اگر شب عاشورا آهنگی پخش شود که در فرهنگ عمومی مردم، هتک حرمت تلقی شود، این موسیقی حرام است. اما اگر هتک حرمت تلقی نشود، فی نفسه امر محرّمی نیست. اگرچه بهتر است تا جایی که امکان دارد، این چیزها را از ساحت مراسم دینی دور کنند.

(مکاسب محرمه، ج 323، ص 5)

8. بعضی از رادیوهای فارسی زبان که از سوی بیگانگان هدایت می شوند، با برقراری ارتباط با مخاطبان داخل کشور، اقدام به پخش آهنگ های درخواستی می کنند که بیشتر مربوط به دوره طاغوت است؛ شنیدن این آهنگ ها در نظام اسلامی چه حکمی دارد؟

جواب: چنانچه موسیقی لهوی است، فرقی نمی کند که انسان آن را در جمهوری اسلامی بشنود یا در غیر جمهوری اسلامی، در مسجد بشنود یا در خیابان؛ موسیقی لهوی حرام است.

(مکاسب محرمه، ج 323، ص 6)

9. ارائه نوحه ها همراه با آهنگ های موزون به صورت زنده یا نوار کاست چه حکمی دارد؟

جواب: صرف موزون بودن، یعنی منطبق بودن بر یکی از آهنگ ها و الحان موسیقی، به هیچ وجه مناط حرمت نیست. بلکه مناط لهوی بودن آن است که مصل عن سبیل الله باشد. اگر آهنگی، لهوی مصل باشد، چه در نوحه و روضه باشد و چه در غیر روضه، حرام است. نوحه و روضه بودن موجب نمی شود که از حرمت خارج شود.

(مکاسب محرمه، ج 317، ص 10 و 11)

10. آیا گوش دادن موسیقی به منظور مداوا موجب حلیت آن می شود؟

جواب: خیلی از عقلای عالم تصور می کنند موسیقی برای زندگی، مانند هوا و آب ضروری است؛ این مطلب صحیح نیست؛ هر چند برای بعضی بیماری ها به کار می رود و شفا بخش است. ولی این دلیل نمی شود که موسیقی حلال شود. بلی استعمال این حرام در صورت اضطرار جایز است؛ مثل استعمال خمر برای مرض. اگر بیماری این خمر را استعمال کرد، دلیل بر حلیت خمر نیست! معنایش این است که این عمل محرم برای این شخص خاص جایز است، نه اینکه به طور مطلق جایز باشد.

(مکاسب محرمه، ج 299، ص 9)

11. آیا حکم سازهای دستی و الکترونیکی، ایرانی و غربی، با هم فرق دارد؟

جواب: خیر، فرنگی یا ایرانی بودن، قدیمی یا جدید بودن، دستی یا الکترونیکی بودن فرقی ندارد؛ مناط حرمت و حلیت در همه آلات موسیقی یکسان است.

(مکاسب محرمه، ج 318، ص 10)

بعضی گمان می کنند موسیقی فرنگی، حرام و موسیقی اصیل ایرانی، حلال است. در حالی که چنین نیست، بلکه گاهی به عکس است.

(مکاسب محرمه، ج 313، ص 6)

12. حکم زدن دایره در عروسی چیست؟

جواب: فرقی بین عروسی و غیر عروسی نیست؛ چون دایره از آلات موسیقی است؛ چه حلقه دار باشد و چه بدون حلقه. لذا اگر کیفیت زدن آن، لهوی باشد، حرام است؛ چه در عروسی باشد و چه در غیر عروسی و اگر غیر لهو باشد، چه در عروسی باشد و چه غیر عروسی، حلال است.

(مکاسب محرمه، ج 321، ص 3)

13. گاهی خانم ها در مجالس عروسی با ظرفی مانند تشت یا قابلمه موسیقی می زنند، موسیقی با این وسایل چه حکمی دارد؟

جواب: هیچ فرقی بین این وسایل و دف نیست. کسانی هستند که، ظرف های شیشه ای را با

محتوای آب متغیر پهلوی هم می گذارند و با وسیله ای روی آن می زنند، در این صورت هم فرقی نمی کند و این همان موسیقی است. اگر آهنگ، آهنگ لهوری باشد، حرام است و اگر غیر لهوری باشد، حرام نیست. بنابراین فرقی بین آلات لهور حقیقی و آنچه به جای آلات لهور استفاده می شود، نیست.

(مکاسب محرمه، ج 321، ص 4)

ص: 127

معنای رقص و فرق آن با حرکات ورزشی

رقص عبارت است از حرکتی که بر اساس لعب و بازی به اندام می دهند. لذا اگر بر اساس لعب نباشد، بلکه بر اساس نظم دارای غایت و هدف باشد، رقص نیست؛ مثل اجرای کاتا در ورزش های رزمی که اگرچه زیباست، اما رقص نیست. یا حرکات ژیمناستیک یا نرمش های زورخانه ای. بنابراین مقوم مفهوم رقص، لعب بودن حرکات است.

(مکاسب محرمة، ج 324، ص 2)

رقصی حرام است که مظهر لهو باشد

هر رقصی حرام نیست، بلکه آن رقصی که مظهر لهو است، حرام است.

(مکاسب محرمة، ج 25، ص 5)

مصادیقی از رقص لهوی و غیر لهوی

1. تبدیل کردن جلسه عروسی یا غیر عروسی زنانه به جلسه رقص، به گونه ای که یکی پس از دیگری بلند شود و مفصلاً برقصد، این رقص محل اشکال است. لذا احتیاط واجب این است که این نوع رقص انجام نگیرد؛ حتی در مجالس زنانه. (آنجایی که مستلزم حرام، یا مهبج شهوت، یا در مقابل نامحرم باشد، بحث دیگری است؛ چه زن در بین زنان، چه مرد در بین مردان). پس، از

مواردی که اثر لهویت در آن بارز است، این است که در مجلس زنانه در رقصیدن زنان اغراق کنند؛ به طوری که مجلس را به مجلس لهو تبدیل کنند؛ این محل اشکال است و به احتیاط واجب، حرام است.

اما اگر مثلاً در مجلس زنانه به خواهر داماد یا خواهر عروس اصرار می کنند که حرکتی کند و بنشیند، با اینکه رقص هم صدق می کند، اما این رقص حرام نیست.

2. لهویت رقصیدن مرد در مقابل مردان روشن تر است؛ چون رقص زن در مجالس زنانه متعارف است؛ به خصوص در مجالس عروسی، که خیلی جنبه لهویت آن محسوس نیست. اما رقصیدن مرد در بین مردان، از مصادیق لهو است.

بنابراین رقصی که به طور قطع از مصادیق لهو است، مثل همان مثال هایی که بیان شد، بنابر احتیاط حرام است. اما رقص هایی که از این قبیل نباشد، مثل رقص زن در مقابل شوهر، لهو مضلّ نیست. همچنین رقص زن در مجالس زنانه، به گونه ای که صدق عنوان لهو نکند، حرام نیست، والله العالم.

(مکاسب محرّمه، ج 325، ص 6)

نکته

رقصی که مستلزم حرام یا مهیج شهوت یا در مقابل نامحرم باشد، حرام است.

(مکاسب محرّمه، ج 325، ص 6)

ص: 129

گفتار بیستم: کمک به ظالم

اشاره

کمک به ظالم دو فرض دارد:

1. کمک به ظالم در ظلمی که می کند:

اشاره

هر چیزی که از نظر عرف، کمک به ظالم محسوب شود، حرام است؛ چه کمک مستقیم باشد، مانند اینکه ظالمی بخواهد فردی را شلاق بزند و کسی به او کمک کند، مثلاً شلاق به دستش دهد، یا این مظلوم را نگه دارد تا او کتک بزند. این کمک مستقیم است، و چه کمک غیر مستقیم باشد؛ مثل اینکه ظالم در اثنای کار ظالمانه اش، تشنه شود و شما به او آب دهید تا تشنگی اش فرو نشیند و به ظلمش ادامه دهد.

از مصداق های متداول و رایج امروزی، کمک تبلیغاتی است؛ مثل تبلیغ برای کشتن شیعیان. یا مثل اینکه کسی در فکر ترور باشد و دیگری با نقشه کشیدن او را راهنمایی کند. این هم کمک به ظالم است.

همچنین اگر عده ای بخواهند جلوی ظلم را بگیرند و دیگری کار ظالم را توجیه کند؛ مثل فتوا به جواز قتل حضرت سیدالشهداء (ع)، همه اینها معونه محسوب می شود؛ چون عرف اینها را کمک به ظلم می داند.

(مکاسب محرمة، ج 447، ص 8)

در حرمت کمک به ظالم فرق نمی کند که ظالم در محیط اجتماعی ظلم کند، مثل حاکم یا مدیر ظالم، یا در محیط کسب و کار ظلم کند، یا در محیط خانواده، مثل شوهری که به زنش ظلم می کند یا برادری که به برادر یا خواهرش ظلم می کند و...؛ یاری کردن ظالم در همه این موارد حرام است.

(مکاسب محرمة، ج 448، ص 4)

2. کمک به ظالم در غیر ظلم

چنان که بیان شد، مراد از ظالم در قسم اول، مطلق ظالم است. اما در قسم دوم، ظالم به معنای خاص است، نه مطلق ظالم؛ زیرا اگر بگوییم که اعانت این اشخاص حتی در مباحات هم حرام است، نظام معاش به هم خواهد ریخت؛ چراکه ممکن است از هر کسی در زمانی، ظلمی سرزند. پس مراد از ظالم در این قسم، ظالمی است که پیشه و شیوه کار او ظالمانه است؛ مثل حاکمان جور و عوامل و یادی آنها. یا سارقان و کسانی که کارشان ظلم است و غیر ظلم از آنها سر نمی زند، مگر به ندرت.

(مکاسب محرمة، ج 449، ص 3)

آنچه حرام است این است که کمک به نحوی باشد که یا مستقیماً به ظلم او کمک کند، یا غیر مستقیم.

(مکاسب محرمة، ج 451، ص 8)

مثلاً به گونه ای به او کمک شود که در جامعه آبرومند، و کارهای او از طرف مردم موجه شود. یا اطلاعات امنیتی به او کند. یا به او کمک های مالی کند. یا به نحوی با او همکاری کند که قدرت و شوکت او توسعه یابد. اینها کمک مستقیم به ظلم نیست؛ چون معلوم نیست این دستگاہ اطلاعاتی همیشه ظلم کند. حتی ممکن است هرگز ظلم نکند. اما موجب تجهیز این ظالم می شود که این تجهیز و تقویت ظالم و گسترش شوکت و حکومت ظالم، زمینه را برای ظلم او فراهم می کند. این نوع کمک نیز حرام است.

(مکاسب محرمة، ج 454، ص 3)

اشاره

تصویر که شامل نقاشی و مجسمه سازی می شود، یکی از مباحث مطرح در زمان ماست که با توجه به ذی روح بودن یا نبودن آن، به چهار دسته تقسیم می شود:

1. تصویر مجسم و جاندار باشد.
 2. مجسم، ولی غیر جاندار باشد.
 3. غیر مجسم و جاندار باشد؛ مثل نقاشی انسان و حیوان.
 4. غیر مجسم و غیر جاندار باشد؛ مثل نقش درخت و امثال آن.
- حلیت صورت چهارم واضح است.

(مکاسب محرمه، ج 148، ص 2 و 4)

ساخت، حفظ و خرید و فروش تصویر جاندار

تصویر، اعم از مجسم و غیر مجسم فی نفسه، حرمتی ندارد، مگر آنکه با ملازماتی که ممنوع است، همراه باشد که به خاطر این ملازمات حرام خواهد شد؛ مانند تصویری که ممکن است انسان را با خطر کفر و شرک مواجه کند یا صوری که در آن تهتر جنسی وجود دارد؛ مثل تصاویر زنان و مردان عریان.

(مکاسب محرمه، ج 152، ص 7 و ج 156، ص 10)

1. مجسمه سازی و نقاشی، حتی از حیوان یا انسان با هیئت کامل، به خودی خود حرام نیست؛ مگر اینکه فرهنگ ضد دینی را ترویج کند.
2. مرمت و بازسازی تابلوهای هنری حتی اگر مربوط به سایر ادیان، مثل مسیحیت و... یا مشتمل بر نقش حضرت عیسی و مریم (ع) باشد، جایز است؛ به شرط آنکه موجب باطل یا گمراهی یا هر گناه دیگری نگردد.

(اجوبه الاستفتائات، س 1229)

3. خالکوبی حرام نیست. به شرط آنکه ترویج فرهنگ غیراسلامی نشود. وضو و غسل آن هم صحیح است.

(اجوبه الاستفتائات، س 1228)

4. معامله مجسمه جایز است؛ مگر عنوان حرام دیگری در کار باشد.

ص: 133

اشاره

ربا از گناهان کبیره بوده و حرمت آن از ضروریات دین است. از امام رضا (ع) نقل شده است:

اعْلَمُ بِرَحْمَتِكَ اللَّهُ أَنَّ الرِّبَا حَرَامٌ سَحَتْ مِنْ الْكِبَائِرِ وَمِمَّا قَدْ وَعَدَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ فَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَى لِسَانِ كُلِّ نَبِيٍّ وَفِي كُلِّ كِتَابٍ (1)

خدا رحمت کند! بدان که ربا حرام و از گناهان کبیره است و از چیزهایی است که خداوند به آن وعده عذاب داده است. پس پناه می برم به خدا از ربا، و ربا را همه پیامبران و همه کتب آسمانی حرام کرده اند.

اقسام ربا

1. ربای قرضی: بحث ربای قرضی، در بحث قرض خواهد آمد.
2. ربای معامله ای: معامله ای که شرایط ذیل در آن باشد، ربوی است.

شرایط ربای معامله ای

1. عرفاً يك جنس در مقابل چیزی از همان جنس معامله شود.

ص: 134

2. جنس مورد نظر، وزن کردنی یا پیمانانه کردنی باشد. به خلاف آنچه با مشاهده یا شمردن فروخته می شود.

3. جنس فروخته شده کمتر یا بیشتر از عوض آن باشد.

توضیحاتی در مورد هم جنس بودن عوضین

1. گندم و جو از يك جنس است. بنابراین فروش صد كيلو گندم در عوض پنجاه كيلو جو، ربا و حرام است. اما در باب زکات، این دو از يك جنس نیست تا نصاب یکی با دیگری تکمیل شود.

2. هر اصلی با آن چیزی که از آن به دست می آید، از يك جنس محسوب می شود؛ مانند کنجد و روغن آن، شیر و پنیر یا دوغ، خرما یا انگور و سرکه آن، و همچنین دو چیزی که از يك اصل به دست می آید، يك جنس محسوب می شود؛ مانند پنیر و کشک.

3. شیر گاو و شیر گوسفند از يك جنس نیست؛ چون از دو نوع حیوان گرفته می شود. همچنین گوشت گوسفند با گوشت گاو از دو جنس است. لذا می توان دو كيلو گوشت گاو یا شیر آن را در عوض يك كيلو گوشت یا شیر گوسفند خریداری کرد.

4. در صورتی که اصل از چیزهای وزن کردنی یا پیمانانه کردنی باشد، ولی چیزی که از آن به دست آمده شمردنی باشد یا به عکس، تقاضل یکی بر دیگری جایز است؛ مثلاً فروش يك كيلو پنبه یا کتان در عوض دو پیراهن.

جدول مثال های معامله ربوی

1. ربا حرام است و اضطرار و ناچاری دلیل جواز معامله ربوی نیست و مقایسه آن با خوردن مردار در حال اضطرار صحیح نیست. (1622)
2. معامله ربوی باطل است؛ یعنی هر يك از متعاملین مالك آن چیزی که در معامله ربوی به دست آمده، نمی شوند و باید آن را به مالکش برگردانند.
3. تفاوت در مرغوب و نامرغوب بودن موجب جواز تفاضل در مقدار نمی شود. لذا جایز نیست يك کیلو گندم مرغوب در عوض دو کیلو گندم نامرغوب معامله شود.
4. اگر هر دو جنس به يك وزن باشد یا در چیزهایی که پیمانه ای است به يك حجم باشد، اما مشتری یا فروشنده شرط کند طرف مقابل کاری برای او انجام دهد، حکم ربا را دارد.
5. ملاک در وزنی یا پیمانه ای بودن جنس، شهر معامله است. لذا در شهری که این چنین نیست، ربا نیست.
6. ربا اختصاص به بیع ندارد و شامل معاملات دیگر هم می شود.
7. ربا بین پدر و فرزند (چه پسر و چه دختر) و همچنین بین زن و شوهر اشکال ندارد. اما بین مادر و فرزند جایز نیست. (1624)

* تمرین

1. آیا در صورت رضایت طرفین، معامله ربوی جایز است؟
2. ملاک در وزن یا پیمانه ای بودن هر جنس چیست؟
3. شرایط ربای معامله ای را بیان کنید.
4. آیا ربا در غیر معاملات نیز وجود دارد؟
5. حکم ربا چیست؟
6. در معامله کردن روغن حیوانی و پنیر، چرا باید شرایط ربوی نبودن لحاظ شود؟

1. شرایط جنس و عوض آن

اشاره

الف) مقدار آن (وزن، پیمانه، شماره و مانند اینها) به هر نحوی که متداول و متعارف است، معلوم باشد؛ مگر موارد به خصوصی.

ب) قابل تحویل باشد. بنابراین فروختن اسی که فرار کرده صحیح نیست؛ مگر اینکه مشتری بتواند آن را بگیرد.

ج) مشخص بودن جنس و عوض و همچنین مشخص بودن خصوصیات که در جنس یا عوض وجود دارد که به واسطه آن خصوصیات، میل مردم به معامله فرق کند.

د) کسی در جنس یا عوض آن حقی نداشته باشد؛ مثلاً در گرو و رهن کسی نباشد.

ه -) بنا بر احتیاط، مبیع از اعیان (جنس) باشد؛ هر چند اگر منفعت، عمل یا حق هم باشد اشکال ندارد. و عوض (ثمن) جایز است منفعت، عمل یا حق قابل نقل و انتقال باشد؛ مانند حق تحجیر یا اختصاص. اما حق قابل اسقاط و غیر قابل نقل، مانند حق شفعه و خیار، محل اشکال است.

مسئله

وقف قابل خرید و فروش نیست؛ مگر مواردی که در بحث وقف بیان می شود. (1522)

الف) بلوغ (1)

الف) بلوغ (1)

معامله با بچه نابالغ باطل است؛ هرچند ممیز و با اذن ولی او باشد. مگر آنکه مبیع از چیزهای کم ارزشی باشد که معامله آن برای بچه ها متعارف است. یا اینکه بچه فقط واسطه ای است که پول را به فروشنده و جنس را به خریدار می رساند یا به عکس.

ب) عقل

دیوانگی

مسئله

صرف اینکه طبق معاینات پزشکی کسی درك و هوش پایینی داشته باشد، موجب نمی شود از تصرف در اموالش منع شود. بلکه همین که عرفاً عاقل باشد، کافی است. (1892)

ج) ممنوع از تصرف نبودن

يك - سفیه نبودن:

سفیه کسی است که مال خود را در کارهای بیهوده ای که هیچ غرض عقلایی ندارد، مصرف می کند. گفتنی است که سفیه غیر از دیوانه است. در مورد صاحب اختیاران سفیه (اولیای تصرف) در بخش های بعدی (2) سخن به میان خواهد آمد.

دو - مفلس (ورشکسته اقتصادی) نبودن

منظور از مفلس از نظر شرعی کسی است که اموال او - به جز آنچه مورد نیاز و در شأن اوست،

ص: 140

1- . علائم بلوغ در جلد اول رساله آموزشی (درس اول - بحث تقلید) بیان شده است.

2- . درس 37 (اولیاء تصرف)

از قبیل مسکن، اتومبیل، لوازم منزل و... - در حدی نیست که بتواند بدهی هایش را بپردازد و طلبکاران نیز به حاکم شرع شکایت کرده اند و حاکم او را ورشکسته اعلام نموده و از تصرف در اموالش منع کرده است.

(د) قصد جدی داشتن

اشاره

منظور آن است که به شوخی یا در خواب یا سهوی یا بدون قصد، معامله نکرده باشند.

استفتاء

اگر کسی ادعا کند که به شوخی معامله کردم و شرعاً نتواند در دادگاه ثابت کند، ادعای او پذیرفته نمی شود.

ه - مجبور نبودن (اختیار)

اگر شخص از طرف يك قدرت دیگری تهدید شود یا تحت فشار قرار گیرد تا معامله ای کند، و این شخص برای دفع ضرر یا حرج، این معامله را انجام دهد، چنین معامله ای باطل است؛ مگر اینکه بعد از برداشته شدن اجبار و اکراه، اجازه آن را بدهد. این تهدید ممکن است در مورد وابستگان انسان یا اموال، آبرو و جان باشد و انسان به خاطر رفع تهدید، مجبور به پذیرش معامله شود.

توضیح:

1. هر اجباری معامله را منوط به اجازه شخص مجبور نمی کند، بلکه اگر اجبار کردن او به حق باشد، معامله نافذ است؛ مثلاً اگر اجبار از طرف دولت یا به حکم حاکم در مورد فروش خانه یا لوازم آن به حق باشد، خرید این خانه و وسایل آن توسط دیگران جایز است. (1475)

2. اگر کسی از روی ضرورت چیزی را فروخت، حتی زیر قیمت، این معامله صحیح و نافذ است. ولی دیگران از نظر اخلاقی نباید از این موقعیت سوء استفاده کنند. (1477)

لذا مجبور بودن یا نبودن در این فصل به معنای آنچه در بین مردم رایج است، نیست.

1. آیا قیمت معامله را می توان حین معامله قطعی نکرد؟ توضیح دهید:
2. اگر نتوان جنس را به مشتری تحویل داد، چه باید کرد؟
3. شرایط کلی جنس و عوض را نام ببرید.
4. توضیح دهید در چه شرایطی دیوانگی مانع تصرف در اموال می شود؟
5. منظور از قصد جدی در معامله چیست؟
6. سفیه کیست و چه تفاوتی با دیوانه دارد؟
7. شرایط کلی فروشنده و خریدار را بیان کنید.
8. در چه صورتی با وجود مجبور بودن شخص، معامله او نافذ است؟
9. آیا معامله کسی که به دارویی نیاز دارد و به علت گرانی فراوان آن، تمایلی به خرید آن ندارد، اما برای نجات جان بیمارش آن را می خرد، نافذ است یا داروخانه باید رضایت او را جلب کند؟
10. اگر شخصی به خاطر تهدید جانی یا مالی، مجبور به فروش ملکش شود و مشتری نیز آن را به شخص ثالث بفروشد و او نیز به فرد چهارم، آیا مالک اول حق دارد اعلام عدم رضایت کند؟

(و) مالك يا صاحب اختيار بودن

اگر کسی مالك اصلی یا صاحب اختیار مال نباشد و آن مال را به عنوان مبیع یا ثمن در معامله ای قرار دهد، با توجه به کلی و جزئی بودن عوضین، احکام خاصی دارد:

يك - مبيع مال غير است:

اشاره

اول - مبيع کلی است؛ مثلاً مشتری ده کیلو برنج می خواهد و مشخص نمی کند کدام ده کیلو را می خواهد و فروشنده موقع تحویل، مال غیر را به او تحویل دهد:

فروشنده از طرف خودش معامله را انجام می دهد. ← معامله نافذ است و اگر از جنسی که اختیار آن را ندارد به مشتری بدهد، صاحب اصلی می تواند آن را از طرفین معامله، هر کدام که بخواهد، مطالبه کند. اما فروشنده باید جنس را با آن مشخصات معین شده، به مشتری بدهد.

فروشنده از طرف مالك این معامله را انجام می دهد، در حالی که اذن هم ندارد. ← در صورتی که مالك اجازه ندهد، معامله باطل است.

دوم - مبيع جزئی است (جنس مشخص و معینی مثل این کتاب، این ماشین، این خانه). ← صحت معامله منوط به اجازه صاحب اصلی است که اگر اجازه دهد، نافذ می شود.

در صورتی که صحت معامله متوقف بر اذن مالک باشد:

1. گرفتن عوض را هم توسط فرد فضولی اجازه دهد. ← چیزی از مشتری نمی تواند مطالبه کند.

2. اجازه ندهد ← مالک می تواند عوض را از مشتری مطالبه کند.

یعنی اگر مالک اصلی، علاوه بر امضای اصل معامله، رضایت دهد که پول جنس او به شخص فضولی داده شود، مالک نمی تواند به مشتری بگوید پول مرا پرداخت کن. اما اگر فقط اصل معامله را اجازه داده است، می تواند از مشتری پول جنس را طلب کند.

مسئله

اگر شخصی مال دیگری را بدون اجازه مالک بفروشد و پول آن را صرف احتیاجات خود کند و پس از گذشت زمان زیادی بخواهد عوض آن را به صاحب مال بدهد، باید به ترتیب ذیل عمل شود:

1. اگر مالک بعد از اجازه بیع، اجازه قبض ثمن را هم بدهد ← باید همان مبلغی را که به عنوان ثمن (مثلاً پول) از مشتری گرفته، به مالک بدهد و اگر تلف شده، مثل یا قیمت آن را بپردازد.

2. اگر مالک، اصل فروش را رد کند:

الف) برگرداندن عین مال به مالک اصلی ممکن است ← باید مشتری یا هر کسی که مال در دست اوست، همان را به مالک برگرداند.

ب) برگرداندن عین مال به مالک اصلی ممکن نیست ← باید مشتری یا هر کسی که مال دست اوست، مثل یا قیمت مال را به مالک برگرداند.

نکته

بنابر احتیاط واجب باید تورّم را هم حساب کنند و در مورد آن با هم توافق نمایند. (1483)

برای مثال در مسئله فوق، اگر مالک دو سال بعد از این ماجرا مطلع شد و اجازه داد، در این صورت فروشنده فضولی نباید فقط همان قیمت دو سال پیش که مثلاً صد هزار تومان بوده، بپردازد. بلکه با محاسبه تورّم باید توافق نمایند که مبلغی بیشتر، به مالک پرداخت شود.

در بیشتر موارد، چیزی که مقابل جنس خریداری شده (ثمن معامله) پرداخت می شود نیز کلی است؛ مثلاً فروشنده می گوید صد گرم پنیر هزار تومان است؛ چنین نیست که فروشنده یا خریدار اسکناس هزار تومانی خاصی در نظر داشته باشند. بلکه هر هزار تومانی که پرداخت شود، کافی است. البته مواردی هم هست که جنس فروخته شده جزئی است؛ مثل فروش ماشین معینی در مقابل فلان زمین معین.

نکته

اکنون ابتدای همین درس را (قسمت الف) مروری کنید و به جای کلمه "جنس یا مبیع" لفظ "ثمن" را و به جای "مشتري" کلمه "فروشنده" و به جای فروشنده "مشتري" قرار دهید؛ همان احکامی که در آن قسمت بیان شد، در اینجا نیز همان حکم جاری است.

* مثال 1: اگر کسی زمینی را با عین مال شخص دیگری خریده باشد، در صورتی که صاحب مال، معامله را اجازه دهد، بیع از طرف او واقع می شود و خریدار حقی در آن ندارد و اگر اجازه ندهد، بیع باطل است. (1482)

این مسئله در استفتاء فوق در مورد معامله جزئی است. "عین مال شخص دیگری" آن است که مثلاً زمین به خصوصی یا اتومبیل سواری و امثال آن باشد.

اکنون به ادامه مثال توجه کنید:

* مثال 2: برخلاف زمانی که زمین را برای خودش و در ذمه بخرد و سپس پول آن را از مال شخص دیگری بدهد، در این صورت زمین، ملك خود او خواهد بود. ولی پول آن را به فروشنده بدهکار است و ضامن مال شخصی که پول او را به فروشنده داده است نیز می باشد. بر فروشنده هم واجب است آنچه به عنوان قیمت زمین در اول معامله دریافت کرده، به مالك اصلی آن برگرداند. (1482)

شك در مالك بودن يا صاحب اختيار بودن فروشنده يا خريدار

معامله چیزی را که شك داریم فروشنده یا مشتری صاحب اختیار آن است یا نه⁽¹⁾، صحیح است؛ چون این مال هم اکنون در دست اوست. البته اگر بعداً ثابت شود که مثلاً این مال دزدی بوده، باید از صاحب اصلی آن کسب تکلیف کرد و در صورت عدم اجازه، آن را به او برگرداند و اگر از بین رفته، مثل یا قیمت آن را بازگرداند. (1528) و (1522) و (1521).

* مثال: يك شرکت تعاونی زمینی را بین اعضا تقسیم نموده و پول آن را از اعضا گرفته و مدعی است که از فلان شخص خریده است. اگر آن شخص ادعا کند که تعاونی بدون رضایت او چنین تصرفی کرده است، در اینجا کسانی که زمین را تحت سلطه دارند (مثلاً تعاونی) اگر مدعی اند که معامله شرعی بوده و یقین بر خلاف آن وجود ندارد، اشکالی در تصرف و تقسیم آن اراضی نیست. (1546)

چند مثال برای مال مشکوک

ادعای مالکیت به تنهایی چیزی را ثابت نمی کند، بلکه در دعاوی، مدعیان باید دلیل محکمه پسند، مانند دو شاهد عادل و... ارائه نمایند و الا ادعای آنان اثری ندارد.

* مثال 1: اگر کسی مدعی شود که جنس فروخته شده، مال او بوده است و باید برای فروشش از او اجازه می گرفتند، این ادعا بدون ثابت شدن در محکمه اثری ندارد؛ زیرا فروشنده نسبت به جنس سلطه داشته و باید شخص مدعی دلیل اقامه کند؛ نه فروشنده. (1881)

* مثال 2: صرف اینکه سند رسمی به نام کسی باشد، دلیل بر مالکیت شرعی او نیست. لذا اگر فردی سند رسمی زمینی را به نام فرزندش صادر کند، ولی هنوز در اختیار پدر است، پس از به سن بلوغ رسیدن فرزند، وی نمی تواند مدعی شود که زمین مال پدرم نیست و مال خودم است. (1882)

* مثال 3: اگر زمین یا جنسی به حکم حاکم شرع (مجتهد جامع الشرايط) یا مطابق مقررات

ص: 146

1- . مثلاً احتمال زیادی وجود دارد که این مال دزدی باشد.

جمهوری اسلامی از مالک قبلی گرفته شود یا معلوم نباشد که قبلاً مالک داشته یا نداشته، تصرف در آن زمین ارتباطی به مالک قبلی یا دیگر مدعیان نخواهد داشت و ساخت مسجد و نماز در آن جایز است. (1884)

* تمرین

1. معامله کلی چه تفاوتی با معامله جزئی دارد؟

2. اگر در معامله کلی، مبیع کلی باشد و از مال دیگری، بدون اجازه وی، به مشتری جنس داده شود، چه باید کرد؟ آیا معامله نافذ است؟

3. يك مثال برای معامله ای که فقط ثمن معامله کلی باشد، بیان کنید.

4. اگر در معامله جزئی مالک اصلی، معامله فضولی را اجازه ندهد، چه باید کرد؟

5. آیا سند رسمی دلیل مالک بودن شرعی افراد است؟ در چه صورتی مالک شرعی خواهد بود؟

6. حکم زمین های مصادره ای پس از انقلاب چیست؟

اشاره

در فقه شیعه، افرادی ممنوع از تصرف در اموال خود هستند که اصطلاحاً به آنان محجور گفته می شود. افراد محجور عبارت اند از:

1. كودك غير بالغ (صغير)

2. سفیه (کسی که مال خود را در کارهای بیهوده و غیر عقلایی صرف می کند).

3. دیوانه

4. مفلس (ورشکسته اقتصادی)

کسانی که حق تصرف در اموال افراد مذکور را دارند، عبارت اند از:

1. ولی كودك غير بالغ:

پدر و جد پدری و در نبود آنان، قیمی که با وصیت آنان مشخص شده، ولی است و در صورت مشخص نشدن قیم، ولایت با حاکم شرع است و در غیر این موارد، با مؤمنین است و احتیاط واجب باید عادل باشند.

2. ولی سفیه:

الف) اگر از دوران کودکی سفیه بوده و با همان حال بالغ شده ← حکم آن مانند کودک غیر بالغ است.

ب) بعد از بلوغ سفیه شده ← حاکم شرع ولی اوست.

3. ولی دیوانه:

الف) عارض شدن جنون، قبل از بلوغ است ← حکم کودک غیر بالغ را دارد.

ب) عارض شدن جنون، بعد از بلوغ است ← ولایت با حاکم شرع است. لکن احتیاط آن است که پدر و جد پدری نیز موافقت کنند.

4. ولی ورشکسته:

حاکم شرع با شرایط مفصلی که در کتب فقهی آمده است، ولی اوست.

جدول اولیای تصرف

آنچه بیشتر به آن می پردازیم، ولایت کودک نابالغ است که بیشتر از موارد دیگر دارای کاربرد است: (1493) و (1491)

ص: 149

نحوه تصرف اولیاء در اموال صغیر:

1. پدر و جد پدری: تصرفات آن دو نباید مفسده ای برای کودک داشته باشد؛ هرچند احتیاط مستحب رعایت مصلحت نیز می باشد.
2. قیم: باید تصرفات او مصلحتی را برای کودک داشته باشد.
3. حاکم شرع: تصرفات او باید مصلحتی برای کودک داشته باشد؛ هرچند احتیاط آن است به تصرفی اکتفا شود که اگر انجام ندهد، موجب ضرر به کودک می شود.

حکم تصرفات در اموال کودک نابالغ

1. توسط ولی یا قیم شرعی:
الف) تصرف مجاز ← نافذ است.
ب) عدم رعایت تصرف مجاز ← حرام و باطل است و حاکم باید آنان را منع کند.
2. توسط غیر ولی یا قیم شرعی:
الف) با اجازه ولی یا قیم شرعی:
یک - تصرف مجاز ← نافذ است.
دو - عدم رعایت تصرف مجاز ← حرام و باطل است و حاکم در صورت اطلاع باید آنان را منع کند.
ب) بدون اجازه ولی یا قیم شرعی:
یک - تصرف مجاز ← حرام است، اما با اجازه ولی یا قیم یا خود کودک بالغ غیر محجور، معاملات قبلی نافذ است.
دو - عدم رعایت مصلحت ← حرام و باطل است.

وظایف ولی

1. ولایت بر صغار به معنای لزوم تسلیم اموالشان به ولی و محرومیت آنان از استفاده از اموال تا رسیدن به سن بلوغ نیست. بلکه به معنای لزوم نظارت ولی بر آنان و اموالشان و مسئولیت او درباره حفظ اموالشان است و تصرف در اموال آنان هم موقوف بر اذن اوست و بر ولی هم واجب

است که از اموال صغار به مقدار نیاز و شأنشان به آنان بپردازد. (1513)

2. ولی یا قیم کودک نابالغ وظیفه ندارد اموال وی را به کار بیندازد تا برای کودک سودآور باشد و اگر چنین کرد، همه درآمد حاصل، متعلق به کودک است و فقط اجرت این کار را می تواند بردارد. (1486)

3. ولی یا قیم حق ندارد از حقوق مالی کودکان نابالغ صرف نظر، یا مالی از آنان را تزییع کند.

4. به دست آوردن مال برای صغیر بر عهده ولی یا قیم نیست، اما لازم است اموال او را حفظ کند و تصرفات وی به مصلحت کودک یا عدم مفسده (بنابر آنچه توضیح داده شد) باشد. (1499)

عزل ولی توسط حاکم شرع:

عدالت، شرط ولایت پدر و جد پدری بر طفل نیست. ولی اگر برای حاکم شرع، هرچند با قرائن حالیه، ثابت شود که پدر یا جد پدری باعث ضرر برای طفل خواهند شد، باید آنها را عزل نموده و از تصرف در اموال منع کند. (1501)

همچنین اگر حاکم شرع بفهمد که استمرار سرپرستی قیم شرعی به ضرر کودک است، عزل او بر حاکم شرع واجب است. (1498)

نکات:

1. در صورت نبود پدر یا جد پدری برای تعیین قیم شرعی کودکان، باید به اداره سرپرستی مراجعه کرد و مادر یا دیگران نمی توانند، خود، این کار را انجام دهند.

2. کودک نابالغی که ولی یا قیم شرعی او، چیزی از اموال او را معامله کرده اند یا تصرف نموده اند و به مصلحت کودک هم بوده، بعد از بلوغ حق رد کردن معاملات آنها را ندارد. (1485)

3. کسانی که ولی یا قیم شرعی صغیر نیستند، حق هیچ گونه استفاده ای از اموال صغیر را ندارند؛ مگر با اذن ولی یا قیم شرعی او و رعایت مصلحت صغیر. (1489)

* مثال: فرض کنید مردی با همسر شهیدی ازدواج می کند، آیا تصرف در اموال فرزند شهید، مثل حقوق و مزایای بنیاد شهید، توسط این مرد جایز است؟

پاسخ: تصرف در اموال مخصوص فرزندان صغیر، اعم از اینکه برای مصرف هزینه های خود آنان باشد یا برای استفاده دیگران، هرچند به مصلحت کودکان باشد،

باید به اذن ولی شرعی آنان صورت گیرد. (1489)

4. اموالی که به کودکان نابالغ هدیه می دهند، در صورتی در ملك این کودکان شرعاً وارد می شود که ولی یا قیم شرعی آنان، این هدایا را برای کودکان قبول کنند. بنابراین تصرف دیگران هم منوط به اذن ولی یا قیم است. (1490)

به نمونه های ذیل توجه کنید:

1. مصرف اموال صغیر در هزینه های مجلس ترحیم پدر حرام است؛ هرچند ارثیه باشد. مگر آنکه به مصلحت کودک باشد (مثلاً برای حفظ آبروی او لازم باشد).

2. نگرفتن دیه از قاتل پدر بچه صغیر و گذشت از او یا نگرفتن دیه از بیمه، حرام است. مگر مصلحت بالاتری در کار باشد. (1492)

توجه

گاهی مصلحت کودک اقتضا می کند که با اموال او تجارت کنند و گاهی اقتضا می کند که تجارت نکنند.

ولایت در تصرف اموال صغیر با حق حضانت و نگه داری آنان متفاوت است؛ مثلاً ممکن است حق حضانت با مادر باشد و ولی کودک، مثلاً پدر بزرگ یا دیگری باشد.

* تمرین

1. ولی کودک نابالغ کیست؟

2. در چه صورتی ولایت سفیه با حاکم شرع است؟

3. مؤمنین در چه صورتی ولایت دارند؟

4. تصرف ولی در اموال نابالغ در چه صورتی نافذ است؟

5. در چه صورتی تصرف در اموال نابالغ، حتی بدون مصلحت وی، باطل نخواهد بود؟ آیا در این صورت گناهی هم صورت گرفته است؟

6. مهمانی رفتن در منزل افرادی که پدر و جد آنها فوت کرده و نابالغ اند چه حکمی دارد؟

ص: 152

گفتار سوم: انواع خرید و فروش (1)

اشاره

خرید و فروش با توجه به زمان تحویل ثمن و مثن به یکی از صور ذیل است:

1. نقد: معامله ای است که در آن پس از معامله، طرفین حق دارند جنس و عوض را از یکدیگر مطالبه کنند.
2. نسیه: خریدار می تواند جنس را مطالبه کند، اما برای عوض آن (مثل پول) مدت تعیین شده است.
3. سلف (پیش خرید): مشتری ملزم است عوض بپردازد که بعد از مدتی جنس را تحویل بگیرد؛ مثلاً بگوید: "این پول را می دهم که 6 ماه بعد فلان جنس را بگیرم". این معامله عکس نسیه است.
4. صرف: یعنی طلا-را در مقابل طلا یا نقره، یا اینکه نقره را در مقابل نقره یا طلا بفروشند. در این معامله باید در همان مجلس معامله، جنس و عوض تحویل داده شود.
5. کالی به کالی: ثمن و مثن هر دو نسیه باشند و موجود نباشند.

1. نقد و نسیه

اشاره

اگر در معامله شرط نشده باشد که مشتری ثمن را پس از مدتی از زمان معامله بپردازد، باید

ص: 153

ثمن به صورت نقد پرداخت شود. لذا فروشنده پس از تحویل جنس، حق مطالبه ثمن را دارد. اما اگر برای پرداخت ثمن، مدت تعیین شده باشد، بر مشتری لازم نیست ثمن را قبل از فرارسیدن مدت بپردازد؛ حتی اگر بایع آن را طلب کند.

احکام معامله نقد و نسیه

1. اگر مشتری ثمن را در زمان مشخص شده تحویل دهد، فروشنده حق ندارد تحویل نگیرد و اگر زودتر از زمان مقرر پرداخت کند، بر فروشنده واجب نیست بپذیرد.

2. اگر مشتری ثمن را در زمان مشخص شده تحویل ندهد، فروشنده حق فسخ معامله را ندارد. مگر در ضمن معامله شرط کند که حق فسخ دارد.

3. مدت تعیین شده در معامله نسیه باید کاملاً معلوم باشد و احتمال زیاده و نقصان در آن نباشد؛ مثلاً اگر بگویند وقتی حسن از مسافرت بیاید پول را می‌دهم، معامله باطل است؛ چون معلوم نیست چه زمانی می‌آید. (1595)

4. در معاملات نمی‌توان این گونه عمل کرد که پس از معامله به مشتری بگوییم می‌توانی ثمن را دیرتر تحویل دهی به شرط آنکه مقدار بیشتری بپردازی؛ زیرا این عمل ربا و حرام است. اما عکس آن اشکال ندارد؛ به این معنا که با توافق مشتری زمانی زودتر از زمان تعیین شده در قرارداد را برای تحویل ثمن معین کرد و مشتری ملزم به پرداخت مقدار کمتری باشد. (در واقع مقدار بخشیده شده از ثمن صلح یا ابراء می‌شود). (1592)

*

مثال 1: فرض کنید علی اتومبیلی را از حسن خریده و در مقابل، چك يك ساله به مبلغ هشت میلیون تومان تحویل داده است. اگر بعداً حسن با علی توافق کنند که مبلغ هفت میلیون (یعنی کمتر از مبلغ چك) از علی دریافت کند و چك علی را قبل از يك سال به او برگرداند، اشکالی نخواهد داشت.

توجه: فروش چك مدّت دار به دیگری به کمتر یا بیشتر از مبلغ در چك جایز است و اشکال ندارد آنچه اشکال دارد و جایز نیست این است که مبلغی از کسی قرض بگیرد و در برابر آن چك مدّت دار به مبلغ بیشتر از مبلغ قرض به او بدهد این عمل قرض ربوی است و حرام است اگرچه بعید نیست اصل قرض صحیح باشد.

* مثال 2: فرض کنید علی اتومبیلی را از حسن خریده و در مقابل، چك يك ساله به مبلغ هشت میلیون تومان به او تحویل داده است. اگر در تاریخ مقرر چك وصول نشد و موجودی علی کمتر از این بود، حسن نمی تواند از علی جریمه بگیرد.

5. اگر کسی جنسی را نسبه بخرد و همان را به فروشنده نقدی بفروشد، اشکال ندارد. مگر آنکه در ضمن معامله اول شرط کرده باشد که "نسیه می خرم به شرط آنکه از من نقد بخری". البته اگر معامله صوری و برای فرار از ربای قرضی باشد، در هر صورتی حرام و باطل است.

* تمرین

1. سه نوع از معاملات را به اعتبار زمان پرداخت ثمن و مثنی توضیح دهید.

2. آیا بایع می تواند در معامله نسیه، از مشتری بخواهد ثمن را زودتر پردازد و در عوض 10٪ از ثمن تعیین شده را کم کند؟

2. بیع صرف و سلف

اشاره

فروش طلا در مقابل طلا، نقره در مقابل نقره، و طلا در برابر نقره یا به عکس را بیع صرف می نامند.

شرایط صحت بیع صرف

الف) ربا نباشد؛ یعنی اگر طلا در مقابل طلا، و نقره در مقابل نقره فروخته می شود، وزن ثمن و مضمن باید یکسان باشد. اما اگر طلا در مقابل نقره معامله شود، تفاوت وزن طلا و نقره اشکال ندارد.

ب) تقابض در مجلس عقد صورت گیرد؛ یعنی در صحت بیع صرف (نه سایر معاملات مثل صلح و...) شرط است که هر یک از طرفین، پیش از جدا شدن، طلا یا نقره را تحویل طرف مقابل دهد. (1602)

* مثال: اگر علی مقداری طلا به حسن بدهکار باشد و حسن آن طلب را در مقابل نقره به علی بفروشد و نقره ها را بگیرد (پیش از جدا شدن از هم) اشکال ندارد و تقابض محقق شده است. (یعنی طلب خود را به خود بدهکار فروخته است)

احکام بیع صرف

1. اگر طلا- یا نقره به همراه غیر طلا- و نقره در مقابل طلا یا نقره به همراه غیر طلا و نقره فروخته شود و همه طلا یا نقره قبل از تفرق قبض نشود، معامله در مقدار قبض نشده باطل است.

* مثال: اگر 100 گرم طلا به همراه 20 گرم الماس، در مقابل 200 گرم نقره به همراه 100 گرم عقیق فروخته شود، اما همه 100 گرم طلا و 200 گرم نقره تحویل نشود، معامله طلا و نقره باطل است.

2. اگر طلا و نقره فروخته شده در بیع صرف، پس از تفرق طرفین معلوم شود اصلاً طلا یا نقره نبوده است ← معامله باطل است.

* مثال: اگر 100 گرم طلا در مقابل 200 گرم نقره فروخته شود و بعد از جدا شدن طرفین، معلوم شود مثلاً 200 گرم نقره در حقیقت فلز برنج است، معامله باطل است.

3. اگر طلا یا نقره فروخته شود و پس از جدایی طرفین معلوم شود که قسمتی از آن نقره یا طلا نبوده است ← نسبت به مقداری که طلا یا نقره نبوده، معامله باطل است و در مورد بقیه نقره و طلا، طرف مقابل حق فسخ دارد.

* مثال: اگر 100 گرم طلا در مقابل 200 گرم نقره فروخته شود و بعد از قبض هر کدام و تفرقشان، معلوم شود 10 گرم از طلای مذکور مس است، معامله نسبت به 90 گرم طلا (در مقابل 180 گرم نقره) صحیح، و مشتری نسبت به ده گرم باقی مانده، حق فسخ دارد.

3. بیع سلف (سلم)

اشاره

بیع سلف عبارت است از خرید شیء کلی به صورت مدت دار در مقابل ثمن نقدی (عکس نسبه).

اصطلاحات:

1. مُسَلِّم: مشتری

2. مُسَلَّم: ثمن (آنچه در مقابل جنس فروخته شده، می پردازند)

ص: 157

3. مُسَلَّمٌ اليه: فروشنده

4. مَسَلَّمٌ قِيه: مبيع (جنس فروخته شده)

شرایط بیع سلف:

1. در سلف باید جنس و وصف مبيع ذکر شود؛ به گونه ای که برطرف کننده جهالت باشد. یعنی خصوصیات آن (مثلاً برنج طارم درجه 1) کاملاً ذکر شود.

2. در مجلس عقد حتماً قبض و تحویل ثمن انجام گیرد و اگر قسمتی از ثمن تحویل داده شود، معامله نسبت به بقیه باطل است. (1599) و (1597)

* مثال: اگر يك تن برنج صدری درجه 1 به قیمت دو میلیون تومان به صورت سلف فروخته شود، اما يك میلیون تومان فقط در مجلس قرارداد پرداخت شود، معامله نسبت به نیم تن برنج باطل است؛ یعنی فروشنده فقط مکلف است نیم تن برنج به مشتری تحویل دهد.

دو نکته

الف) در صورتی که قسمتی از ثمن تحویل داده شود، فروشنده نسبت به قسمت صحیح معامله (ثمن تحویل گرفته شده) حق فسخ دارد. (1599)

* مثال: در مثال قبلی فروشنده می تواند بگوید معامله را فسخ کردم و در این صورت، حتی لازم نیست نیم تن برنج هم تحویل دهد. لذا باید يك میلیون تومان را پس دهد.

ب) ثمن می تواند طلبی باشد که مشتری از بایع قبلاً داشته و در زمان معامله موعده آن رسیده است.

* مثال: در مثال 4 مشتری به جای دو میلیون تومان، می تواند طلبی را که قبلاً از فروشنده به مبلغ حداقل دو میلیون تومان داشته، به عنوان ثمن در نظر بگیرد.

3. اگر مبيع از چیزهایی است که وزن کردنی، پیمانه ای یا شمردنی است، به همان نحو وزن، پیمانه و شمارش باید تعیین مقدار شود.

* مثال: اگر مثلاً برنج را پیش خرید می کنیم، باید معلوم باشد چند کیلوگرم برنج می خریم؛

چون برنج وزن کردنی است.

4. زمان تحویل مبیع باید کاملاً معلوم باشد.

5. شهری که مبیع تحویل داده می شود باید بنا بر احتیاط معلوم شود؛ مگر آنکه از قرائن روشن باشد که شهر به خصوصی مورد نظر است.

6. در زمان تعیین شده برای تحویل مبیع، باید عادتاً تحویل جنس مقدور باشد. (با توجه به زمان و مکان مشخص شده برای تحویل جنس)

فروش جنسی که پیش خرید شده

فروختن چیزی که انسان قبلاً پیش خرید کرده:

الف) هنوز موعد تحویل گرفتن آن نشده است ← معامله دوم باطل است.

ب) پس از رسیدن موعد تحویل گرفتن، فروش دوم صورت بگیرد ← معامله صحیح است؛ هرچند هنوز فروشنده دوم از فروشنده اول قبض هم نکرده باشد.

دو نکته

1. مشتری در معامله سلف فقط موظف است همان مبیع با صفات قرار داده شده بین طرفین را تحویل بگیرد؛ البته اگر جنسی مصداق مبیع بوده ولی با ویژگی بهتر، لازم است مشتری قبول کند. (1597)

* مثال: اگر مشتری یک تن برنج مرغوب را پیش خرید کند و هنگام تحویل، برنج نامرغوب یا با وزنی بیشتر یا کمتر از وزن تعیین شده به او بدهند، واجب نیست آن را تحویل بگیرد. اما اگر جنس مرغوب تر از آن برنجی که قرار گذاشته اند، تحویل مشتری شود، باید آن را قبول کند.

2. اگر موعد تحویل مبیع سپری شد و بایع از تحویل جنس (به دلیل فقر، نبود کالا و...) عاجز بود ← برای مشتری خیار فسخ است. (یعنی مشتری می تواند معامله را فسخ و ثمن را مطالبه کند)

ص: 159

1. بیع صرف را تعریف کنید.
2. تقابض در مجلس عقد به چه معناست؟
3. آیا احکام صرف در غیر بیع هم جاری است؟
4. در چه صورتی در صرف، معامله باطل می شود؟
5. در چه صورتی حق فسخ در بیع صرف وجود دارد؟
6. بیع سلف چیست؟
7. شرایط صحت بیع سلف چیست؟
8. در چه صورتی در بیع سلف، خیار فسخ برای مشتری وجود دارد؟
9. آیا چیزی که پیش خرید شده را می توان فروخت؟
10. چه تفاوت هایی بین صرف و سلم وجود دارد؟
11. آیا مشتری موظف است جنس مرغوب تر را در سلف تحویل بگیرد؟ چرا؟

اشاره

تعریف: اگر یکی از دو شریک سهم خود را به شخص سومی بفروشد، شریک دیگر در شرایطی می تواند آن سهم را از مشتری بگیرد. لذا باید آنچه را مشتری به عنوان ثمن معامله، به فروشنده داده، بپردازد و مشتری حق ممانعت ندارد. این حقی که شریک در این روند داراست، حق شفعه می نامند و صاحب این حق را شفیع گویند.

شرایط حق شفعه

1. مال مورد نظر قابل نقل نباشد، مثل زمین، درخت و... و در عین حال قابل تقسیم هم باشد.

مسئله

اگر چیزی منقول باشد، مثل لباس، حیوان و... یا غیر منقولی باشد که قابل تقسیم نیست، مثل درخت، نهر یا راه های باریک ← بنا بر احتیاط با رضایت مشتری و شریک، این کار انجام شود؛ یعنی از طرفی مشتری رضایت بدهد و سهم فروخته شده به او را به شریک (شفیع) برگرداند و ثمن را دریافت کند و از طرفی شریک رضایت مشتری را جلب کند.

2. حق شفعه در مورد سهم مشاع است. بنابراین اگر سهم هر یک تفکیک و مشخص شده

باشد و یکی از دو شریک سهم جدا شده خود را بفروشد، شریک دیگر حق شفعه ندارد. مگر آنکه شراکت آن دو در خانه باشد و بعد از شراکت به نحو مشاع، سهم هر یک تفکیک شود. سپس یکی از دو شریک سهم خود را از این خانه به شخص ثالث بفروشد. در این صورت برای شریک دیگر، حق شفعه ثابت است. همچنین اگر از ابتدا سهم هر یک از این خانه تفکیک شده باشد، ولی این خانه راه مشترک داشته و یکی از این دو شریک سهم تفکیک شده خود را با راه مشترک به شخص ثالث بفروشد، برای شریک دیگر حق شفعه ثابت است. اما اگر راه را بفروشد این حق برای شریک نیست.

3. شرکا هر یک از نظر شرعی مالک عین یا دارای اختیار باشند (حتی در اعمال حق شفعه). (1633)

نکته

با توجه به بند 3، وکیل مالک یا ولی شرعی، مثل پدر یا جد پدری هم می تواند برای صغیر در دادوستد ملک (1)، اعمال حق شفعه کند و بلکه در مواردی واجب است چنین کند؛ مثلاً اگر ولی بچه صغیر مصلحت را در اعمال حق شفعه ببیند، واجب است آن را اعمال نماید؛ مثلاً اگر زمینی بین دو نفر (پسر 8 ساله و برادر 25 ساله اش) مشترک باشد. برادر بزرگ تر سهم خود را به شخصی به نام خسرو می فروشد، چون خسرو تجاوزگر است و سهم پسر 8 ساله را تصویب می کند، باید پدر بچه از حق شفعه بچه 8 ساله اش استفاده کند و از اموال بچه سهم مشاع برادر بزرگ تر را از خسرو پس بگیرد و ثمن او را پس دهد.

4. انتقال سهم با فروش باشد نه سایر معاوضات، مثل هدیه و... (1633)

* مثال: اگر دو نفر ملک یا موقوفه ای را اجاره کنند، سپس یکی از آن دو حق خود را از طریق صلح یا اجاره به شخص ثالث واگذار کند، مستأجر دیگر حق شفعه ندارد. (1633)

5. شرکا دو نفر باشند، نه بیشتر. (1636)

6. شفیع (کسی که می خواهد سهم مشاع را از مشتری پس بگیرد) باید قادر به پرداخت ثمن باشد؛ مگر مشتری راضی به صبر کردن شود.

ص: 162

1- . البته در حدی که مالک حتی حقوقی مثل حق شفعه را هم به او واگذار کرده باشد.

7. شفیع باید هنگام پس گرفتن سهم مشاع، ثمن مشتری را همراه داشته باشد. بنابراین اگر هنگام پس گرفتن سهم مشاع از مشتری عذر بیاورد که الآن پول (ثمن) همراهش نیست:

الف) اگر در همان شهر پول دارد ← تا سه روز مهلت دارد

ب) اگر در شهر دیگر پول دارد ← تا سه روز به اضافه مدت زمانی که طول می کشد تا پول را از آن شهر به مقصد منتقل کند فرصت دارد.

در هر صورت اگر ثمن را در مدت مقرر حاضر نکرد، حق شفعه ندارد.

8. اگر مشتری مسلمان باشد، شفیع نیز باید مسلمان باشد.

9. پس از اطلاع از فروش به مشتری، شفیع از آن زمان حق پیدا می کند؛ اگرچه پس از مدت طولانی از بیع بوده باشد.

مسئله

پس از اطلاع، شفیع بدون دلیل نمی تواند در اعمال حق شفعه کوتاهی و کندی کند؛ مثلاً اگر امروز متوجه شد شریکش سهم مشاع خود را به دیگری فروخته و الآن می تواند از حق شفعه استفاده کند، باید آن را اعمال کند و آن را به فردا نیندازد؛ مگر آنکه عذری داشته باشد که باعث شود استفاده از این حق به تأخیر بیافتد؛ مثل اینکه به خاطر مسافرت و عدم دسترسی، نتواند این حق را اعمال کند.

10. شفیع می تواند سفیه باشد. اگرچه در موردی که ممنوع از تصرف است، اذن ولی نیاز دارد. همچنین می تواند صغیر یا مجنون باشد. اما متولی اخذ مال؛ یعنی ولی آنان، غیر از پدر یا جد، باید مصلحت شفیع را رعایت کنند. در مورد پدر و جد، رعایت عدم مفسده کافی است.

11. شریک که فروشنده است، ولی شرعی شفیع نباشد؛ مثلاً پدر بچه صغیر اگر با بچه در زمینی شریک باشد و سهم خود را به فردی فروخته، نمی تواند به عنوان ولی شفیع (1) اعمال حق شفعه کند. همچنین اگر شریک، وکیل مطلق (2) شریک دیگر باشد، نمی تواند برای موکل خودش اعمال شفعه کند.

ص: 163

1- . شفیع اینجا بچه صغیر است.

2- . یعنی حق اعمال شفعه را هم از طرف موکلش دارد.

نکته:

تبعیض در حق شفعه وجود ندارد یعنی یا همه سهم شریک را می خرد یا از همه چشم پوشی می کند.

موارد سقوط حق شفعه

1. معامله شریک با مشتری به هر دلیلی به هم بخورد؛ مثلاً فسخ شود.
2. شفیع حق خود را اسقاط کند؛ مثلاً بگوید از حقم گذشتم.
3. از ظواهر حال و قرائن عرفاً فهمیده شود که شفیع قبل از معامله با شخص ثالث، راضی به آن بوده است.
4. کل سهم مشاع فروشنده قبل از اعمال شفعه، تلف شود.
5. شفیع قبل از اعمال خیار شفعه خود، سهمش را بفروشد.
6. ابتدا خرید سهم مشاع به شریک پیشنهاد داده شود و او رد کند.

مسئله

1. اگر مشتری قبل از استفاده شریک از حق شفعه، در مبیع تصرف کرد و آن را به دیگری فروخت، شفیع می تواند با اعمال حق شفعه، مبیع را از مشتری اول بگیرد که در این صورت معامله دوم باطل است و اگر از مشتری دوم بگیرد، معامله دوم نیز صحیح است.

* مثال: اگر علی سهم مشاعی از زمینی را از حسن، که شریک حسین است، بخرد و قبل از آنکه حسین مطلع شود یا قبل از اینکه فرصت پس گرفتن آن سهم را از او داشته باشد، آن را به دیگری بفروشد، حسین حق دارد این سهم زمین را پس بگیرد و علی هم اگر پولی بابت فروش زمین از خریدار گرفته، باید پس بدهد.

2. شفیع باید قیمت و ثمن معامله را بداند و اگر به مشتری بگوید "با هر قیمتی خریدی به من پس بده" اعمال شفعه باطل است و نیاز به اعمال شفعه صحیح مجدد است.

3. حق شفعه ارث برده می شود. بنابراین:

الف) اگر همه ورثه اخذ به شفعه و اعمال شفعه کرده اند ← در مال فروخته شده به

مشتری به نسبت سهم الارث حق دارند.

ب) اگر برخی اخذ به شفعه را اعمال کرده اند ← باید بنا بر احتیاط واجب، بین مشتری و ورثه ای که حق شفعه را اعمال نموده اند، مصالحه شود و رضایت طرفینی به دست آید؛ یعنی رضایت مشتری جلب شود و مشتری نیز رضایت ورثه را جلب کند.

* تمرین

1. حق شفعه چیست؟
2. آیا در اشیای منقول حق شفعه وجود دارد؟
3. شرایط حق شفعه چیست؟ (3 مورد)
4. اگر مشتری مسلمان باشد، آیا شفیع می تواند مشرک باشد؟
5. آیا سفیه می تواند شفیع باشد؟
6. اگر چند نفر در زمینی شریک باشند و دو نفر آنان سهم خود را بفروشند، آیا بقیه حق شفعه دارند؟ چرا؟
7. موارد سقوط حق شفعه کدام است؟

گفتار پنجم: خيارات (1)

اشاره

تعريف: حق به هم زدن معامله را خيار يا اختيار فسخ گویند. البته در مواردی، فقط حق گرفتن تفاوت قیمت وجود دارد و گاهی هر دو حق محفوظ است که در خيار عیب به آن اشاره خواهد شد.

خيارات عبارت اند از:

اشاره

1. خيار مجلس
2. خيار غبن
3. خيار شرط
4. خيار تدليس
5. خيار تخلف شرط
6. خيار عیب
7. خيار شرکت
8. خيار رؤیت
9. خيار تأخیر
10. خيار حیوان
11. خيار تعدّر تسليم

1. خیار مجلس

تا زمانی که طرفین معامله از مجلس معامله متفرق نشده اند، می توانند معامله را فسخ کنند.

* مثال: شخصی ساختمانی را خریده و به فروشنده بیعانه هم داده است. فروشنده بعد از سه ساعت اقدام به فسخ معامله کرده و از تحویل ساختمان جلوگیری می کند:

الف) اگر بعد از جدا شدن از مجلس، معامله را فسخ کرده و هیچ خیار دیگری هم نبوده ← فسخ اثری ندارد.

ب) قبل از جدا شدن از مجلس معامله را فسخ کرده ← صحیح است. (1552)

توضیح: با فرض وجود سایر شرایط صحت بیع، پرداخت بیعانه یا عدم آن، اثری در خیار مجلس ندارد و همین که معامله صورت بگیرد، تا زمانی که متفرق نشده باشند، خیار مجلس وجود دارد؛ اگرچه چیزی هم رد و بدل شده باشد.

2. خیار غبن

اشاره

اگر خریدار یا فروشنده در معامله فریب خورده باشد، یعنی خریدار بیش از قیمت واقعی جنس را پرداخته یا فروشنده کمتر از قیمت واقعی فروخته باشد، در این حالت خیار غبن وجود دارد؛ یعنی شخص مغبون حق به هم زدن معامله را دارد.

توضیح: تفاوت قیمت گاهی در عرف قابل مسامحه است. بنابراین خیار غبن وجود نخواهد داشت. اما اگر تفاوت قیمت، از نظر عرف قابل مسامحه نباشد و عقلاً به آن اعتناء کنند، در این صورت با فرض ناآگاهی طرف مقابل و فریب خوردن وی، خیار غبن وجود دارد.

احکام مربوط به خیار غبن

1. معیار قیمت زمان معامله است؛ یعنی اگر مشتری پرداخت قیمت جنس را از زمان آن به تأخیر بیندازد و قیمت جنس نسبت به روز معامله افزایش یابد، این امر باعث ثبوت خیار غبن برای فروشنده نمی شود و معیار خیار غبن، وجود غبن و ضرر نسبت به روز معامله است. البته اگر مشتری پول را در زمانی بپردازد که تورم حاصل شده، باید افزایش تورم را نیز با مصالحه و رضایت فروشنده بپردازد.

در جدول فوق به دلیل تفاوت فاحش بین قیمت های روز معامله و بازار در ردیف های 1 و 4، خیار غبن هست، اما در ردیف های 2 و 3 به دلیل عدم تفاوت فاحش، خیار غبن نیست.

2. باید مغبون بودن شخص ثابت شود و ادعای صرف بر فریب خوردن و متضرر شدن، دلیل محکمی نیست.

* مثال: زمینی به مبلغی فروخته شد و فروشنده ادعای مغبون شدن در این معامله را دارد. ← تا زمانی که ثابت نشده به قیمتی (فاحش یا قابل توجه) کمتر از قیمت زمان فروش، معامله صورت گرفته، خیار غبن وجود ندارد. (1559)

3. حتی اگر شخص مغبون غیر مسلمان باشد، خیار غبن وجود دارد. (1562)

4. با فرض اینکه خریدار یا فروشنده اطمینان کنند که مغبون شده اند:

الف) اگر طرف مقابل سخن او را می پذیرد ← مدعی می تواند فسخ کند، ولی نمی تواند تفاوت قیمت را پس بگیرد و در عین حال معامله را با برجا بداند. لذا فقط یا حق فسخ یا قبول معامله غبنی را دارد. مگر آنکه طرفین معامله راضی به پرداخت تفاوت قیمت باشند.

ب) اگر طرف مقابل سخن او را نمی پذیرد ← مراجعه به حاکم شرع می شود.

5. در خیار غبن، تبعیض جایز نیست؛ یعنی یا کل معامله را فسخ می کند یا کل آن را می پذیرد.

* مثال: وحید خانه ای را به خسرو فروخته و بعد از رد و بدل کردن ثمن و مثنی، خریدار ادعای مغبون شدن در معامله را کرده و آن را فسخ می نماید. اما از آن زمان به دلایل مختلف از تخلیه خانه و گرفتن پول خود، اجتناب می کند و بعد از دو سال مدعی است که معامله را در نصف خانه فسخ کرده و در حال حاضر نصف پول را مطالبه می کند:

الف) اگر کل معامله را فسخ نموده است ← مالک خانه نخواهد بود و در این دو سال

حق استفاده از خانه را نداشته است. (البته در مواردی که غبن مغبون ثابت شود.)

ب) اگر قسمتی از معامله را فسخ کرده است ← فسخ بی اثر است و حق گرفتن قسمتی از پول را ندارد. (1563)

6. صرف مراجعه شخص مغبون به طرف مقابل، فسخ معامله محسوب نمی شود. مگر این که بگوید من فسخ کردم یا هر لفظی که این معنا را برساند. البته لازم نیست در حضور طرف مقابل فسخ کند. بلکه تنها و بدون حضور افراد و در تنهایی هم می تواند فسخ کند.

7. اگر شخص مغبون فسخ کند، دیگر مالک نخواهد بود و واجب است مال را به طرف مقابل برگرداند. (1565)

* مثال: پس از گذشت يك هفته از خرید خانه ای، خریدار می فهمد که مغبون شده است. از این رو به فروشنده مراجعه می کند تا فسخ کند. اما فروشنده موافقت نمی کند و اکنون که خانه گران شده فروشنده تقاضای فسخ نموده ولی خریدار زیر بار نمی رود و می گوید با گرفتن مبلغی بیشتر حاضر به فسخ هستم ← با توجه به اینکه خریدار واقعاً معامله را فسخ نموده، دیگر مالک آن خانه نیست و حق ندارد پول بیشتری بگیرد و از زمان فسخ مدت زمانی را که هر يك بدون رضایت دیگری، در ثمن و مثنی تصرف داشته اند ضامن می باشند.

8. اگر پس از مطلع شدن از غبن، از حق فسخ استفاده نکند، در صورتی که نمی دانسته حق فسخ دارد یا اینکه می دانسته، اما به دلیلی عقلانی فسخ کردن را تاخیر انداخته است، خیار فسخ باقی است.

9. اگر در ضمن عقد معامله، شرط شود که هر يك از طرفین در صورت پشیمانی از معامله، مبلغی را به طرف مقابل بپردازد یا عقد، مبنی بر این قرار منعقد شود و اتفاقاً معلوم شود که یکی از طرفین مغبون شده است، در اینجا استفاده از خیار غبن جایز است و لازم نیست مبلغی به طرف مقابل بپردازد. (1564)

* مثال: وحید زمینی را به مساحت 1000 متر مربع می فروشد و معلوم می شود که واقعاً 1100 متر مربع بوده است. در این صورت اگر در معامله:

الف) کل زمین فروخته شده، اما مثلاً متری 500 تومان ← معلوم می شود به قیمت

قابل توجهی ارزان تر فروخته، لذا فروشنده حق به هم زدن معامله را دارد.

ب) زمین متری فروخته شده، نه کل زمین (فقط 1000 متر مربع فروخته شده) ← این فروشنده می تواند قیمت 100 متر مربع اضافه را بگیرد یا فسخ کند. (1557) و (1560)

* تمرین

1. منظور از اختیارات در مبحث معاملات چیست؟
2. پنج مورد از اختیارات را ذکر کنید.
3. خیار مجلس چیست؟
4. اگر يك كافر اهل كتاب كه محارب نیست، مغبون شود، آیا خیار غبن دارد؟
5. در صورت نزاع بین خریدار و فروشنده در مغبون شدن طرف مقابل چه باید کرد؟
6. آیا استفاده از خیار غبن باید فوراً انجام شود یا حق تأخیر در اعمال آن وجود دارد؟

ص: 170

3. اختار شرط

اشاره

حق فسخی است که یکی از طرفین معامله برای خود در عقد، قرار می دهد؛ یعنی در ضمن معامله ای شرط می شود که فروشنده یا خریدار یا هر دو یا شخص ثالثی تا مدت معینی، حق بر هم زدن معامله را داشته باشد.

نکته

جایز است برای فروشنده حق فسخ قرار داده شود که اگر ثمن را یا مانند آن را تا زمان معینی برگرداند، بتواند معامله را فسخ کند که اصطلاحاً به آن بیع اختار می گویند.

فروش مبیع قبل از پایان مدت اختار

مبیع بعد از تحقق بیع اختاری تا زمانی که فسخ نشده، ملک مشتری است و فروشنده تا معامله اول را فسخ نکرده، حق فروش مجدد آن را به فرد دیگر ندارد و مشتری می تواند بعد از پایان مهلت اختار، آن را به فرد دیگری بفروشد؛ هر چند هنوز آن را قبض نکرده باشد؛ مشروط بر اینکه فروشنده معامله را در مدت اختار فسخ نکرده باشد. (1566)

* مثال: اگر خانه ای به 100 میلیون تومان فروخته شود، به شرط آنکه اگر فروشنده تا شش ماه پول آن را به مشتری پس داد، بتواند معامله را فسخ کند، در اینجا مشتری پس از سپری شدن شش ماه و پس نیاوردن پول توسط فروشنده و عدم فسخ وی، حق دارد خانه را به دیگری بفروشد.

توجه: اگر فروشنده فقط برای خودش حق فسخ قرار دهد و مقصودش این نباشد که باید مبیع را تا پایان مدت خیار، حفظ کنی؛ در این صورت حق فروش مبیع برای خریدار وجود دارد.

4. خیار تدلیس

زمانی که خریدار یا فروشنده مال خود را بهتر از آن چه هست، نشان دهد، به گونه ای که قیمت مال در نظر مردم ارزشمندتر شود، طرف مقابل حق فسخ دارد.

5. خیار تخلف شرط

اگر فروشنده یا خریدار شرط کند که کاری را انجام دهد یا شرط کند جنسی را که تحویل می دهد، طور مخصوصی باشد و به آن عمل نکند، طرف مقابل حق فسخ دارد؛ به چند مثال توجه کنید:

* مثال 1: اگر مشتری شرط کند که طی دو ماه همه پول را بپردازد و تا این مدت حق فسخ هم داشته باشد، ولی پس از 7 ماه کالا را برگردانده و فروشنده هم آن را پذیرفته، به شرط آنکه درصدی از پول به سبب تأخیر او کم شود تا خسارتی به فروشنده وارد نشود. ← مشتری بعد از گذشت مدت خیار، حق فسخ و پس دادن کالا را ندارد و همچنین نمی تواند فروشنده را ملزم به قبول فسخ کند. اما جایز است بر اقاله (1) توافق کنند. ولی فروشنده نمی تواند قبول اقاله را مشروط به کسر درصدی از پول کند و در صورتی که با کم کردن از پول مشتری اقاله کند، باطل است. (1567)

* مثال 2: اگر در ضمن عقد شرط کنند یا عقد مبتنی بر این باشد که خریدار مالیات ها را بپردازد و خریدار به این شرط عمل نکرده است ← حق فسخ وجود دارد. (1569)

ص: 172

1- . اقاله توافق طرفین بر فسخ معامله است.

* مثال 3: قطعه زمینی خریداری شده با این شرط که اگر قانوناً نتوان زمین را ثبت رسمی کرد یا زمین در طرح شهرداری قرار گیرد، برای مشتری حق فسخ وجود داشته باشد ← حق فسخ برای مشتری ثابت است. (1570)

* مثال 4: وحید آپارتمانی را به خسرو فروخت به شرط آنکه اگر خسرو در روز مقرر در دفتر اسناد رسمی برای ثبت سند و پرداخت مابقی قیمت آپارتمان حاضر نشود، وحید حق فسخ معامله و فروش آن را به شخص دیگری داشته باشد. ← در این حالت در صورت عدم حضور خسرو در دفتر اسناد رسمی، وحید حق فسخ معامله و فروش آپارتمان به دیگری را دارد. (1556)

6. خیار عیب

اشاره

اگر در جنس یا عوض آن عیبی باشد، خواه در حین عقد بوده باشد یا پس از عقد و قبل از تحویل، می توانند معامله را بر هم زنند یا تفاوت قیمت را بگیرند.

در سه صورت زیر اگر خریدار یا فروشنده بفهمد مال عیبی دارد فقط می تواند تفاوت قیمت را بگیرد:

الف) بعد از معامله تغییری در مال بدهد که مردم بگویند مانند زمان تحویل نیست.

ب) بعد از معامله معلوم شود مال معیوب است، اما فقط حق برهم زدن معامله را ساقط کرده باشند.

ج) بعد از تحویل گرفتن مال، عیب جدیدی ایجاد شود (به جز در حیوان که تا سه روز می تواند برگرداند).

در چهار صورت اگر خریدار بفهمد مالی معیوب است، نه حق فسخ دارد و نه حق گرفتن تفاوت قیمت:

الف) موقع خریدن، عیب مال را بداند.

ب) پس از معامله بفهمد، اما به عیب مال راضی شود.

ج) در وقت معامله بگوید: "اگر مال عیبی داشت پس نمی دهم و تفاوت قیمت هم نمی گیرم."

د) فروشنده در وقت معامله بگوید: "این مال را با هر عیبی که دارد می فروشم."

1. اگر فروشنده هنگام معامله عیب کالا را معین کند و بگوید با این عیب می فروشم، ولی بعداً معلوم شود که در زمان عقد عیب دیگری هم داشته، خریدار می تواند به خاطر این عیب دوم از حق فسخ یا گرفتن تفاوت قیمت بهره ببرد.

* مثال: اگر بعد از معامله آشکار شود که ثبت رسمی این ملک به نام دیگری ممنوع است، یعنی سند زده نمی شود و این امر عرفاً عیب برای آن جنس یا ملک محسوب گردد، طرف مقابل خیار عیب دارد. (1553) اما اگر طرف مقابل ممنوعیت ثبت سند را می دانسته، دیگر حق خیار عیب ندارد. (1554)

2. اگر معامله کلی باشد، چه مبیع (جنس فروخته شده) و چه ثمن (مال پرداخت شده برای خرید)، خیار عیب در آن راه ندارد و فقط طرف مقابل را می توان ملزم کرد که جنس سالم تحویل دهد.

* مثال: اگر از برنج فروشی 100 کیلوگرم برنج درخواست شود و فروشنده هم 100 کیلو برنج از انبارش بیاورد تا تعهد خود را ادا کند (معامله روی این 100 کیلوگرم مشخص صورت نگرفته، بلکه روی 100 کیلوگرم کلی بوده) و سپس معلوم شود که برنج ها معیوب اند، در این مورد خریدار خیار عیب ندارد و فقط می تواند از فروشنده 100 کیلوگرم برنج سالم مطالبه کند.

* تمرین

1. بیع شرط چیست؟

2. خیار عیب در چه مواردی وجود دارد؟

3. چه شرطی، تخلف از آن موجب خیار تخلف شرط می شود؟

4. در چه مواردی خیار عیب، با وجود اینکه عیب در جنس قبل از معامله بوده است، ساقط می شود؟

5. در چه صورتی در خیار عیب انسان فقط حق گرفتن ارزش را دارد؟

6. خیار تدلیس را توضیح دهید.

7. خیار شرط چه تفاوتی با خیار تخلف شرط دارد؟

ص: 175

7. خیار شرکت

اگر معلوم شود که مقداری از جنس فروخته شده مال دیگری است، یعنی شریک دارد، اگر صاحب آن مقدار (شریک فروشنده) به آن معامله راضی نشود، خریدار می تواند معامله را به هم بزند یا پول آن مقدار را از فروشنده بگیرد. این مسئله در مورد جنسی که مشتری به فروشنده تحویل داده نیز صادق است.

8. خیار رویت

اشاره

اگر خریدار یا فروشنده، جنس و کالای مورد نظر خود را دیده باشد یا طرف مقابل خصوصیات جنس معینی را که طرف دیگر ندیده به او بگوید و معلوم شود آن گونه که او گفته، نبوده است یا آن را برخلاف آنچه قبلاً دیده، بیابد؛ می تواند معامله را به هم بزند.

نکته

خیار شرکت و رویت در معاملات کلی وجود ندارد.

* مثال: 100 کیلوگرم برنج دم سیاه با مشخصات بو، اندازه و رنگ خاص خریده شده است،

اما نه 100 کیلوگرم مشخص. بلکه فروشنده ویژگی های فوق را بیان کرد و برای انجام تعهدش، برنجی را از انبار آورد که آن خصوصیات را ندارد، در اینجا خیار وجود ندارد و فقط از فروشنده حق مطالبه برنج با خصوصیات توافق شده هست.

9. خیار تأخیر

اشاره

اگر مشتری ثمن معامله (مثلاً پول) را که نقدی بوده با تأخیر بدهد یا اصلاً ندهد، با شرایط زیر خیار تأخیر وجود دارد و فروشنده حق فسخ معامله را دارد:

الف) تا سه روز ندهد.

ب) فروشنده نیز جنس را تحویل نداده است.

ج) اجازه تأخیر یکی از عوضین هم در قرارداد قید نشده یا عقد مبنی بر آن نبوده باشد.

نکته

در اجناسی که اگر يك روز بماند فاسد می شود، مثل برخی میوه ها و سبزی ها، به جای سه روز تأخیر، حق خیار فسخ تا قبل از خراب شدن کالا است.

* مثال 1: اگر مثلاً ساعت سه بعد از ظهر سبزی یا میوه به کسی فروخته شود و خریدار تا شب پول آن را نیاورد و سبزی یا میوه را هم تحویل نگرفته باشد، فروشنده می تواند معامله را فسخ کند و آن را به دیگری بفروشد.

* مثال 2: شخصی خانه ای را از فردی به قیمت معینی خریده، اما پول آن را نداده و خانه نیز تحویل مشتری نشده است و شرط تأخیر هم نشده تا مشتری حق تأخیر داشته باشد. لذا در اینجا پس از سه روز از زمان معامله حق فسخ معامله برای طرف مقابل (فروشنده) وجود دارد. اما این چنین نیست که معامله، خودبه خود باطل باشد. (1555)

10. خیار حیوان

اشاره

خریدار حیوان تا سه روز بعد از معامله می تواند معامله را فسخ کند.

الف) اگر تصرف مشتری در حیوان به گونه ای باشد که نوعاً دلالت بر رضایت مشتری داشته باشد، خیار حیوان ساقط می شود؛ مثل اینکه به حیوان نعل بزند یا آن را رنگ کند.

ب) اگر حیوان در این مدت تلف شد، بیع باطل است.

11. خیار تعذر تسلیم

اشاره

اگر فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد، مثلاً اسبی را که فروخته، فرار کند، مشتری می تواند معامله را به هم بزند.

نکته

به جز موارد مذکور از انواع خیارات، طرفین باید به معامله ملتزم باشند و حق به هم زدن آن را ندارند و صرف پشیمانی یکی از طرفین، موجب حق فسخ نمی شود. (1578) و (1574)

همچنین اگر در ضمن عقد، تمام خیارات اسقاط شده باشد، دیگر طرف مقابل از هیچ حق خیاری برخوردار نخواهد بود. (1575)

* تمرین

1. خیار حیوان برای بایع است یا مشتری؟ مدت آن چقدر است؟
2. اسقاط تمام خیارات در چه صورت اثر شرعی دارد؟
3. خیار تأخیر در مورد سبزیجات به چه نحوی می تواند اعمال شود؟
4. در موارد فاسد نشدنی، در چه صورتی خیار تأخیر وجود دارد؟
5. خیار رؤیت را توضیح دهید.
6. آیا در معاملات کلی خیار رؤیت، خیار شرکت و خیار تأخیر وجود دارد؟

اشاره

پس از عقد معامله هر يك از طرفین باید عوض را به طرف مقابل تسلیم کند؛ مگر شرط تأخیر شده باشد. لذا اگر یکی از آنان یا هر دو تأخیر کند، او را مجبور می کنند که عوض یا جنس را تسلیم کند.

مسئله

فروشنده یا خریدار می توانند ضمن عقد معامله شرط کنند که تا مدت معینی، آن چه در دست دارند تحویل طرف مقابل ندهند و از آن بهره مند باشند؛ مثلاً فروشنده خانه مسکونی بگوید تا يك ماه خودم در این منزل ساکن باشم و پس از آن خانه را تحویل دهم.

تسلیم و قبض هر چیزی بر حسب خودش است.

اشیای فروخته شده بر دو نوع است:

1. غیر منقول: قبض و اقباض زمانی است که تخلیه کامل توسط طرف مقابل صورت گرفته باشد؛ به این صورت که از مال رفع ید کرده و در تصرف، به مالک جدید اذن بدهد و موانع را برای استفاده از آن برطرف کند؛ مانند زمین، درخت.
2. منقول: قبض آن به این است که آن را در اختیار خود بگیرد؛ مانند ماشین، حیوان.

1. در منقولات، آن کسی که تخلیه کامل را انجام داده، وظیفه شرعی خودش را انجام داده است. اما اگر طرف مقابل هنوز آن را تحویل نگرفته باشد، احکام قبل قبض را دارد که به آن اشاره خواهد شد.

2. به جز تسلیم کردن باید تفریغ هم صورت بگیرد؛ مثلاً اگر بایع صندوقچه یا خانه ای را فروخته و موانع آن را هم برای استفاده مشتری برطرف کرده و به اصطلاح تخلیه کامل را انجام داده، باید وسائلی را که در خانه یا صندوق داشته نیز تخلیه کند؛ چون خانه یا صندوق شرعاً ملک مشتری است و بایع اجازه ندارد وسایل خود را در آن باقی گذارد.

3. در نکته 2 بیان شد که "تفریغ" واجب است. حال اگر مثلاً چیزهایی در خانه یا آن صندوقچه وجود دارد که خالی کردن خانه یا صندوقچه از این چیزها موجب وارد شدن خسارت به خانه یا صندوقچه می گردد، باید خسارت را جبران کند و به طرف مقابل بپردازد و اگر محصولی است که وقت درو کردن آن نرسیده، باید با هم مصالحه کنند؛ یعنی مثلاً فروشنده مقداری اجاره به مشتری بدهد؛ زیرا زمین فروخته شده به مشتری را اشغال کرده است. از طرفی مشتری هم به نحوی رضایت دهد و تا زمان دروی محصول مصالحه کنند.

احکام تلف قبل و بعد قبض

1. قبل قبض:

اشاره

الف) تلف کل جنس ← از جیب بایع رفته است و از طرفی نمائات برای مشتری است.

* مثال: وحید گوسفند به خصوصی را به خسرو فروخته است و قبل از آن که به خسرو تحویل دهد، تلف می شود. در اینجا معامله باطل است و ثمن معامله، اگر به وحید داده شده، باید به خسرو برگردد و از طرفی شیر، پشم و... آن از زمان معامله تا زمان تلف شدن، همه برای خسرو است.

ب) تلف قسمتی از جنس ← معامله نسبت به مقدار تلف شده، خودبه خود فسخ شده است و به همان نسبت ثمن معامله به مشتری برگردانده می شود و مشتری درباره مقدار تلف نشده نیز حق

فسخ دارد.

* مثال: وحید 10 کیلوگرم برنج بخصوصی (یعنی جزئی نه ده کیلوگرم کلی) به خسرو به قیمت 20 هزار تومان می فروشد، اما قبل از تحویل 2 کیلوگرم آن از بین می رود یا کسی دو کیلوگرم آن را سرقت می کند. با توجه به اینکه هر کیلوگرم برنج 2 هزار تومان قیمت دارد، وحید باید 4 هزار تومان از 20 هزار تومان گرفته شده را به خسرو برگرداند. و علاوه بر این، خسرو حق دارد معامله را نسبت به مابقی برنج ها فسخ کند و 16 هزار تومان بقیه را هم پس بگیرد. همچنین می تواند به معامله پایبند باشد و 16 هزار تومان را در ازاء 8 کیلو برنج به وحید بدهد.

ج) معیوب شدن جنس ← طرف مقابل خیار عیب دارد.

* مثال: فرض کنید در مثال قبل، به جای از بین رفتن دو کیلوگرم از برنج ها، کل آن معیوب شود، ولی هنوز ارزش کمی دارد. در این حالت خسرو می تواند معامله را فسخ کند. ولی اگر به معامله راضی شود، حق ندارد چیزی از وحید به عنوان خسارت بگیرد.

نکته

در مثال فوق در صورتی حق گرفتن خسارت وجود ندارد که فروشنده در حفظ و نگهداری جنس کوتاهی یا زیاده روی نکرده باشد و الا اگر معیوب شدن جنس مستند به وحید باشد خسرو حق گرفتن خسارت دارد.

2. بعد قبض:

هر تلف شدن یا معیوب شدن بعد از قبض، از مال تحویل گیرنده به حساب می آید و لذا در مثال های قبل، مشتری باید خسارت را تقبل کند. مگر در مورد خیار حیوان و خیار مجلس و شرط در صورتیکه فقط برای مشتری باشد که از مال بایع حساب می شود.

احکام فوق همگی برای احکام معامله جزئی است (1).

ص: 181

1. خانه ای که فروخته شده، قبض کردن آن چه زمانی محقق می شود؟
2. در اشیای غیر منقول، اگر پیش از آنکه مشتری آن را کاملاً تحویل بگیرد تلف شدند، خسارت از مال مشتری است یا فروشنده؟
3. منظور از وجوب تفریح چیست؟ مثال بزنید.
4. محصولی که در زمین است، آیا پس از فروش زمین باید فوراً فرو شود؟ حکم آن را بیان کنید.
5. در حالت قبل قبض، چه فرقی بین تلف شدن قسمتی از جنس و معیوب شدن جنس وجود دارد؟

اشاره

تعریف: رضایت و سازش بین دو یا چند نفر بر اینکه عین یا منفعتی را تملیک دیگری کند یا حق خود یا دینی را که طرف مقابل بر عهده دارد، اسقاط نماید.

احکام صلح

1. اگر چه نتیجه عقد صلح، بیع یا اجاره یا هبه و... است اما عقد مستقلی است. لذا احکام و شرایط سایر عقود را ندارد.

مصالحه ای که مثل بیع است (مصالحه بر يك جنسی در مقابل عوض)، خیار مجلس، خیار حیوان و خیار تأخیر ندارد. حق شفعه نیز در آن راه ندارد؛ چون اینها از ویژگی های بیع است، نه مصالحه. همچنین اگر مصالحه در مورد طلا و نقره باشد، لازم نیست مثل بیع صرف، حتماً قبض و تحویل قبل از جدا شدن طرفین، در مجلس عقد باشد.

مصالحه ای که مثل هبه است (مصالحه بر يك جنسی بدون عوض)، قبض مال لازم ندارد و بدون قبض مال، آن مال در ملك شخص مقابل وارد می شود. در حالی که در هبه (هدیه) آن مال حتماً باید به طرف مقابل تحویل داده شود تا شرعاً در ملك او در آید.

2. صیغه خاصی نمی خواهد بلکه هرچه تسالم طرفین را برساند و عرف آن را متوجه شود، کافی است.

3. از عقود لازم است؛ یعنی طرفین حق فسخ ندارند، مگر اینکه یکی از اسباب خیار (مثل خیار تخلف شرط، نه مثل خیار مجلس یا تأخیر که مختص بیع است) وجود داشته باشد. حتی در هبه جایز، اگر به صورت صلح اجرا شود، عقد لازم است. در حالی که خود هبه، اگر تحت عنوان مصالحه نباشد، از عقود جایز است، مگر در موارد استثنا. (1793) و (1799)

4. اگر مصالحه بدون اذن مالک اصلی صورت گیرد، فضولی محسوب می شود و منوط به اجازه مالک اصلی است؛ چنانچه در بیع چنین است. (1800)

5. در مصالحه لازم نیست حتماً عوض در کار باشد، بلکه شخص مصالح (مصالحه کننده) می تواند در عقد مصالحه، بدون درخواست عوض، چیزی را تملیک متصلح (طرف مقابل)، نماید.

6. طرفین مصالحه باید بلوغ، عقل، قصد، اختیار و عدم حجر داشته باشند. (1793)

مسئله

اگر کسی پس از مصالحه مدعی شود که قصد او حین عقد به صورت جدی نبوده؛ مثلاً بگوید شوخی یا سهوی بوده است، سخنش پذیرفته نمی شود. (1796)

7. آن غرری که در بیع موجب بطلان معامله است، خدشه ای به مصالحه وارد نمی کند.

* مثال: اگر اتومبیلی را بدون دانستن خصوصیات آن، از نظر مدل و رنگ و حتی بدون دیدن آن بخریم، معامله باطل است. اما اگر به صورت مصالحه و توافق باشد، ایرادی ندارد.

8. اگر در مصالحه بدهکار مقدار بدهی را بداند، ولی از آنجا که طلبکار جاهل به آن است به مقدار کمتر از حقی که به او تعلق دارد صلح نماید، مقدار زائد برای بدهکار حلال نیست، مگر آنکه به طلبکار اعلام، و او را راضی نماید. همچنین است موردی که بدهکار اجمالاً بداند که طلب مزبور، بیش از مال مصالحه شده است.

* مثال: وحید از خسرو طلبکار است، اما با خسرو چنین به توافق می رسند که با پرداخت 100 هزار تومان توسط خسرو به وحید، قضیه فیصله یابد. اما بعداً وحید درمی یابد که طلب او 150 هزار تومان بوده است. در اینجا باید خسرو 50 هزار تومان به وحید برگرداند. مگر آنکه وحید به آنچه دریافت کرده، راضی باشد؛ حتی اگر از طلبش، کمتر باشد.

9. در مصالحه نیز با حرام است (اگر یقین به تفاوت وزن یا پیمانانه داشته باشیم).

10. اگر کسی اموال خود را با دیگری مصالحه کند تا از پرداخت دیون خود به طلبکاران فرار کند، بنابر احتیاط واجب صلح او نافذ نیست؛ به خصوص اگر امید به دست آوردن اموال دیگر برای پرداخت بدهی های خود را نداشته باشد. (1794)

11. جایز نیست متصلح از شروطی که در ضمن عقد صلح به آنها ملتزم شده، تخلف نماید و در صورت تخلف از شرط، مصالح می تواند عقد صلح را فسخ کند.

* مثال 1: شخصی مالی را با دیگری مصالحه کرده با این شرط که فقط متصلح از آن استفاده کند. در این صورت جایز نیست متصلح آن مال را بدون اجازه مصالح، به فرد سومی بدهد و اگر چنین کند، مصالح می تواند معامله را فسخ نماید. (1799)

* مثال 2: پدری در زمان حیات خود تمام اموالش را با پسرش مصالحه کرده (تملیک کرد) به این شرط که پس از وفاتش، پسر به هر یک از خواهران مبلغی بپردازد و خواهران نیز راضی شده اند. ← این صلح اشکال ندارد. لذا بعد از مرگ پدر، مالک غیر از آن چیزی است که باید به خواهرانش بپردازد. و عدم رضایت سایر ورثه اثری ندارد. (1797)

* تمرین

1. صلح چیست و چه تفاوتی با فروش دارد؟
2. آیا در صلح حق فسخ برای طرفین وجود دارد؟
3. کدام یک از اختیارات در صلح وجود دارد؟
4. آیا صلحی که مثل هبه است عقد لازم است یا جائز؟
5. "مصلح علیه" چه چیزهایی می تواند باشد؟
6. مصالحه کردن اموال برای فرار از بدهی به دیگران چه حکمی دارد؟

گفتار اول: اقسام اجاره و شرایط آن

اجاره دو قسم است:

الف) اجاره اشیائی که ارزش مالی دارند؛ اگر چه اندک باشد.

ب) اجاره يك شخص؛ مثل اینکه کارمند یا کارگر اجیر شود؛ یعنی قرار گذاشته که در مقابل کار مشخصی، حقوقی دریافت کند.

نکته

هر لفظ یا عملی که مقصود را برساند برای انعقاد عقد اجاره کافی است.

شرایط موجر و مستأجر

بلوغ، عقل، قصد، اختیار و محجور نبودن (مثلاً مفلس یا سفیه نباشد). (1642)

شرایط مالی که مورد اجاره واقع می شود

1. تعیین کردن؛ لذا اگر کسی بگوید یکی از خانه هایم را اجاره دادم، باطل است.

2. معلوم بودن: با مشاهده یا ذکر اوصافی که رغبت ها به سبب وجود یا عدم آن اوصاف تغییر می کند.

* مثال: اگر مستأجر، خانه ای را بدون آنکه آن را ببیند و اوصافش را (1) بشنود، اجاره کند، این اجاره باطل است.

3. قدرت تحویل دادن وجود داشته باشد

* مثال: اجاره اتومبیلی که گم شده است و قابل تحویل نیست، باطل می باشد.

4. امکان بهره مندی از آن باشد.

5. عین آن مال با استفاده کردن باقی بماند.

* مثال: چیزهای خوردنی یا هیزم اجاره داده نمی شود. همچنین زمینی که آب به آن نمی رسد، برای زراعت، اجاره داده نمی شود؛ مگر آنکه آب باران کافی باشد؛ چراکه چیزهای خوراکی و هیزم با استفاده کردن از آن تمام می شود و زمین بدون آب هم برای زراعت قابل بهره برداری نیست.

6. اجاره دهنده مالک یا صاحب اختیار شرعی آن باشد.

7. انتفاع بردن از آن جایز باشد.

شرایط منفعت مورد نظر در مال الاجاره

1. مباح باشد؛ اجاره دادن مغازه برای نگه داری یا فروش شراب یا اجاره دادن کامیون برای حمل شراب، حرام و باطل است.

2. مالیت و ارزش داشته باشد، هرچند اندک؛ یعنی به گونه ای باشد که عقلاء برای آن، بذل مال کنند.

3. اگر مالی که اجاره داده شده منافع متعددی دارد، باید در عقد اجاره، نوع منفعتی که اجاره کننده می خواهد از آن بهره مند شود، تعیین شود.

* مثال: اگر اتومبیلی اجاره داده می شود، باید معلوم باشد برای مسافركشی یا حمل بار یا منظور دیگری است.

4. مدت اجاره معلوم باشد؛ مثلاً در مواردی مقدار کار مشخص گردد. (مثلاً خیاطی لباس معین با مدل به خصوص، یا اجاره خانه برای مدت يك سال تمام).

ص: 187

1- . مقصود اوصاف مربوط به عین مستأجره است که در رغبت مردم تأثیر می گذارد.

شرایط اجرت

اجرت معلوم و مقدار آن مشخص و معین باشد؛ اگر مکیل (1) یا موزون (2) یا معدود (3) است، باید معلوم باشد که چند پیمانانه یا چند کیلوگرم یا چند عدد است و اگر از چیزهایی است که باید دیده شود و مشاهده گردد یا اینکه وصف کردن آن کافی است، باید به ترتیب مشاهده یا وصف شود.

نکته

اجرت می تواند موارد ذیل باشد:

1. يك شیء مشخص: این انگشتر؛
2. يك چیز کلی در ذمه مستأجر: هزار تومان؛
3. يك عمل: يك روز برای موجر بارکشی کردن؛
4. منفعت: يك ماه اجاره ماشین و بهره مندی از آن؛
5. حق قابل انتقال: حق استفاده از وام.

گفتار دوم: احکام اجاره

اشاره

1. عقد اجاره عقدی لازم است؛ یعنی طرفین، حق بر هم زدن آن را ندارند؛ مگر اینکه اسباب شرعی آن وجود داشته باشد. (1648) و (1658)
 2. تمام اختیارات جز خیار مجلس، خیار حیوان و خیار تأخیر در عقد اجاره می تواند وجود داشته باشد.
 3. اگر چیزی که اجاره داده شده توسط مالک آن به فروش برسد، اجاره به قوت خود باقی است. (1650)
- البته اگر مشتری جاهل باشد که مثلاً خانه قبلاً به کسی اجاره داده شده یا اینکه می دانسته اجاره داده شده، اما نمی دانسته مدت زمان اجاره طولانی است، حق فسخ دارد.

ص: 188

1- . پیمانانه ای

2- . وزن کردنی

4. اجاره جزء مشاع جایز است. اما بدون اذن شرکا نباید به مستأجر تحویل داده شود.

5. اجیر شدن برای واجبات عینی و کفایی باطل است؛ مگر واجبات کفایی که برای حفظ نظام جامعه و احتیاج مردم لازم است؛ مثل پزشک، مهندس و....

6. در کارهایی می توان برای نایب شدن اجیر شد که نیابت در آن مشروع باشد؛ مثلاً اجیر شدن برای انجام نمازهای واجب انسان زنده، جایز نیست.

7. اگر کاری به کسی محول شود و قرینه ای بر مجانی بودن آن نباشد، کارگر می تواند اجرت المثل آن کار را مطالبه کند؛ مگر در دلش مجانی کار کردن را قصد کرده باشد که در این صورت مستحق اجرت نیست؛ هر چند موجد قصدش دادن اجرت بوده باشد. (1657)

8. اجاره دادن شیء اجاره شده به دیگری (مستأجر دوم) توسط مستأجر اول، در صورتی جایز است که موجد، شرطی مغایر آن نکرده باشد و قرینه ای هم در میان نباشد که بفهماند حق چنین کاری برای مستأجر وجود ندارد. همچنین کسی که برای کاری اجیر شده، در صورتی که برای او شرط مباشرت در کار، نشده باشد و قرینه ای هم بر آن دلالت نکند، جایز است که در آن کار، فرد دیگری را اجیر نماید.

*** حکم بیشتر یا کمتر بودن اجرت اجاره دوم از اجاره اول**

حکم زیادتی یا نقصان اجاره دوم از اجاره اول، با توجه به مورد اجاره، متفاوت است:

1. مورد اجاره خانه یا دکان است ← در اجاره دادن مجدد، نمی توان مقدار اجرت را بیشتر تعیین کرد، مگر در دو صورت:

الف) کاری روی آن انجام دهد؛ مثلاً خانه را نقاشی کند.

ب) اجرت معامله دوم از جنس دیگری غیر از جنس اجرت اجاره معامله اول تعیین شود.

2. مورد اجاره فردی است که برای کاری اجیر شده است؛ مانند اینکه فردی برای دوختن لباس اجیر شده ← در اجیر کردن مجدد فرد دیگر، نمی توان مقدار اجرت را کمتر تعیین کرد، مگر اینکه قسمتی از کار را، هر چند کم باشد، انجام داده باشد.

3. مورد اجاره غیر از موارد بالا است ← اشکال ندارد؛ چه اجرت کمتر از اجرت اجاره اول باشد و چه بیشتر.

* مثال 1: اگر خانه ای در مقابل يك ميليون تومان، يك ساله اجاره شود. مستأجر می تواند آن را به مدت يك سال به دیگری در مقابل يك تن برنج اجاره دهد (با اینکه يك تن برنج مثلا 3 ميليون تومان ارزش دارد) یا در مقابل هشت صد هزار تومان.

* مثال 2: کسی در مقابل 100 هزار تومان برای کاری اجیر شود، نمی تواند دیگری را اجیر کند که این کار را در مقابل دستمزدی کمتر از 100 هزار تومان انجام دهد؛ مگر آنکه قسمتی از کار را انجام داده باشد.

نکته

اگر مستأجری نصف خانه را به همان قیمت اجاره کل اجاره دهد، چون به قیمت بالاتر معامله نشده، جایز است. همچنین اگر نصف مدت اجاره اول به دیگری اجاره دهد (به کل قیمت اجاره اول) جایز است.

* تمرین

1. اجاره چند قسم است؟ توضیح دهید.
2. سه شرط از شرایط مالی را که مورد اجاره واقع می شود، بیان کنید.
3. شرایط موجر و مستأجر کدام است؟
4. شرایط منفعت مورد نظر در مال الاجاره چیست؟
5. اجرت در عقد اجاره چگونه باید معلوم باشد؟
6. حکم اجاره دادن شیء اجاره شده به مسأجر دوم چیست؟ در چه صورت جایز است؟
7. حکم اجیر شدن در واجبات کفایی چیست؟

اشاره

اجاره از عقود لازم است که فسخ نمی شود؛ مگر در موارد زیر:

1. یکی از خیاراتی که در باب بیع مطرح است - به جز خیار مجلس، حیوان و تأخیر - وجود داشته باشد.

* مثال: 1. خیار تخلف شرط: یعنی موجر یا مستأجر ضمن عقد اجاره شرطی کند و طرف مقابل از آن تخلف کند؛ مثلاً موجر شرط کند از ملك او فقط استفاده مسکونی شود، نه تجاری؛ یا متعلق اجاره کاری باشد که قابل انجام بوده و اجیر کننده شرط کرده در زمان به خصوصی انجام شود. اما اجیر کوتاهی کرده یا اصلاً انجام این کار در آن مدت زمان غیر ممکن بوده است. در این صورت طرف مقابل حق فسخ دارد.

2. خیار عیب: عیبی که موجب نقص در منافع باشد، پیش از اجاره در شیء اجاره داده شده وجود داشته و مستأجر نمی دانسته ← شیء اجاره داده شده:

الف) عین مشخصی است؛ مثلاً ماشین مشخصی را اجاره داده اما معیوب و غیر قابل استفاده است ← حق فسخ وجود دارد.

ب) کلی است ← موجر باید بدل آن را بدهد و اگر ممکن نیست ← حق فسخ وجود دارد؛ مثلاً اگر ماشینی با مشخصات کلی و مدل معلوم، اجاره شود و اجاره دهنده ماشینی که به ظاهر با آن

مشخصات کلی، منطبق است را تحویل دهد و معلوم شود معیوب است ← موجر باید يك ماشین سالم با همان مشخصات را تحویل دهد و اگر چنین کاری غیر ممکن بود، می توان اجاره را فسخ کرد.

اما اگر اجرت پرداختی معیوب باشد:

الف) جزئی است ← حق فسخ وجود دارد.

ب) کلی است ← بدل آن داده شود و اگر ممکن نیست ← می توان فسخ کرد.

2. تقایل: دو طرف قرارداد توافق به بر هم زدن و فسخ معامله کنند.

3. شیء اجاره داده شده غصب شود:

الف) اگر غصب پیش از قبض و تحویل گرفتن از موجر باشد:

يك - اجاره گیرنده فسخ می کند ← اجرت المسمی را از موجر می گیرد.

دو - اجاره گیرنده امضاء می کند ← اجرت المثل را از غاصب می گیرد.

ب) بعد قبض باشد: اجاره صحیح است و فقط می تواند اجرت المثل را از غاصب بگیرد؛ چه اجرت المثل به میزان اجرت المسمی باشد و چه کمتر یا بیشتر از آن.

* مثال: اگر خانه ای به مدت يك سال اجاره شود، اما پیش از تحویل غصب شود. مستأجر می تواند اجاره را فسخ کند و مبلغ پرداختی را پس بگیرد و از طرفی می تواند اجاره را فسخ نکند (امضا کند) و در این صورت می تواند از غاصب اجاره واقعی این منزل را در مدتی که غصب کرده، بگیرد؛ مثلاً اگر خانه ای را ماهی 100 هزار تومان اجاره کرده است. در حالی که اجاره واقعی آن 150 هزار تومان در ماه است (1)، می تواند در صورت امضای معامله، به میزان مدتی که غاصب غصب نموده، ماهی 150 هزار تومان از غاصب بگیرد.

* مثال: در مثال فوق اگر غصب وقتی انجام شود که خانه را تحویل گرفته است، در این صورت حق فسخ اجاره را ندارد و فقط اجرت المثل را می تواند از غاصب مطالبه بگیرد.

4. اگر کسی که ولی است، ملك صغیر، یا خود صغیر را برای کارگری با در نظر گرفتن

ص: 192

1- 150 هزار تومان اجرت المثل نام دارد و 100 هزار تومان اجرت المسمی نام دارد.

مصلحت وی، اجاره دهد و پیش از انقضای مدت اجاره، صغیر مذکور، بالغ رشید (غیر سفیه) گردد، این بالغ رشید می تواند اجاره را فسخ کند. مگر مصلحت لازمه ای در قبل رشد بوده باشد که سبب شده مدت اجاره به همان مقداری باشد که ولی بچه معین کرده است. به گونه ای که کمتر از آن مدت خلاف آن مصلحت لازمه قبل رشد بوده باشد.

* تمرین

1. دو مورد از مواردی را که حق فسخ در اجاره وجود دارد، بیان کنید.
2. عیبی که موجب نقص در منافع چیزی می گردد، در صورتی که شیء اجاره داده شده جزئی باشد، چه حکمی دارد؟
3. در سؤال قبل در چه صورت معامله به قوت خود باقی است؟
4. بر فرض کلی بودن اجرت، اگر اجرت پرداخت شده معیوب باشد، چه باید کرد؟
5. آیا بچه صغیری که ولی اش، ملک او را اجاره داده، پس از بالغ شدن، حق فسخ اجاره را دارد؟
6. يك مثال برای خیار تخلف شرط در اجاره بیان کنید.
7. اگر شیء اجاره داده شده غصب شود، چه حکمی دارد؟ در چه صورتی حق فسخ دارد؟

اشاره

اگر برخی از شرایطی که در شرایط موجر و مستأجر، مال مورد اجاره، منفعت مورد نظر و شرایط اجرت بیان شد، وجود نداشته باشد، اجاره باطل است؛ برخی از موارد بطلان اجاره عبارت اند از:

1. اسباب بطلان در اجیر شدن

الف) متعلق اجاره کاری غیر قابل اجراست.

ب) فوت اجیر؛ مگر آنکه کار مورد نظر را به ذمه گرفته بوده که در این صورت دین می شود. لذا پس از مرگ، از اموال او دینش اداء می شود.

2. اسباب بطلان اجاره دادن اشیا

اشاره

الف) با فوت موجر یا مستأجر، اجاره باطل نمی شود؛ مگر آنکه ملکیت موجر نسبت به منفعت آن، محدود به زمان حیاتش باشد.

* مثال 1: وصیت شده که منفعت خانه ای برای حسن باشد، ولی تا زمانی که او زنده است. لذا اگر حسن خانه را اجاره دهد با مرگ او اجاره باطل می شود. مگر آنکه بعد از مرگ او افرادی که مالک منفعت می شوند، اجازه اجاره را بدهند.

* مثال 2: بطن سابق (1) ملك موقوفه را اجاره داده اند، اما قبل از اتمام مدت اجاره فوت کرده اند، اما بطن لاحق اجازه اجاره را دادند؛ در این صورت اجاره باقی است. البته اگر متولی وقف، طبق مصلحت وقف و بطون لاحق، موقوفه را اجاره داده، اجاره حتی با موت بطن سابق هم باقی است و اجازه بطن لاحق لازم نیست.

ب) اگر شیء اجاره داده شده، به دلیل عذرهای عمومی، قابل استفاده نباشد، اجاره باطل است. اما اگر به خاطر بیماری مستأجر یا هر دلیلی که مربوط به مستأجر است، وی نتواند از شیء اجاره شده بهره مند شود، اجاره باقی است. (1645)

* مثال: اگر برای رفتن به جایی ماشینی اجاره شود و سپس برفی بیاید که نتوان آن مسیر را رفت، یا راه بسته شود، اجاره باطل می شود.

ج) تلف شدن شیء اجاره داده شده، به گونه ای که نتوان انتفاع مورد قرارداد را استیفاء نمود:

یک - قبل از قبض ← اجاره باطل است.

دو - بعد از قبض و قبل از آنکه انتفاعی از آن ببرد و فرقی نیست که قبل از زمان اجاره باشد یا بعد از آن ← اجاره باطل است.

توضیح: گاهی پیش از شروع مدت اجاره، مثلاً منزل مورد نظر تحویل داده می شود، اما پیش از شروع مدت اجاره خانه از بهره برداری ساقط می شود؛ باز اجاره باطل است.

سه - در اثنای بهره مندی از شیء مورد اجاره ← اجاره در باقی مدت باطل است و مدت سپری شده همراه بهره مندی را با نسبت سنجی روی اجرت المسمی حساب می کنند.

* مثال 1: اگر خانه به طور کامل ویران شود و از هر منفعتی ساقط گردد یا حیوان سواری تلف شود، اجاره باطل می شود.

* مثال 2: خانه ای ماهی 100 هزار تومان، یک ساله اجاره شده، اما پس از 2 ماه به دلیل زلزله کلاً ویران شده است. ← $200 * 100$ 200 هزار تومان ← مستأجر فقط مبلغ 200 هزار تومان باید به موجر بدهد و اگر اضافه تر داده، می تواند پس بگیرد.

ص: 195

1- . منظور از بطن سابق این است که واقف، اگر مالی را بر عده ای وقف کند و بگوید پس از این عده فلان عده دیگر جایگزین شوند، به گروه اول بطن سابق و به گروه دوم بطن لاحق می گویند؛ مثلاً وقف کردم بر فرزندانم و پس از آن بر نوه هایم.

* زمان تسلیم اجرت

1. اجاره مال (عین) ← به محض تحویل دادن عین (مثل خانه) مستأجر باید کل اجرت را بپردازد؛ مگر شرطی غیر آن در ضمن عقد اجاره بوده باشد.

2. اجاره عمل (کسی اجیر شده کاری انجام دهد) ← پس از اتمام عمل، طرف مقابل وظیفه دارد اجرت را بپردازد؛ مگر شرطی خلاف این در ضمن عقد شده باشد.

* مثال 1: اگر خانه ای را اجاره کرده ایم، باید کل مبلغ اجاره يك سال را در همان روز تحویل خانه، بپردازیم؛ مگر شرط شده باشد ماهانه پرداخت شود.

* مثال 2: اگر کسی را اجیر کرده باشیم تا خانه ای را نقاشی کند، نقاش نمی تواند پیش از اتمام عمل، اجرت را مطالبه کند. مگر ضمن قرارداد با نقاش قرار گذاشته باشیم که مثلاً نصف آن را در ابتدای کار و ربع آن را در روز دوم و بقیه را در روز بعد پرداخت کنیم که در این صورت باید طبق آنچه شرط شده است، عمل شود.

* تمرین

1. دو مورد از اسباب بطلان در اجیر شدن را بیان کنید.

2. در چه صورتی اگر اجیر بمیرد، از اموال اجیر به موجر پرداخت می شود؟

3. اگر شیء اجاره داده شده، بدون کوتاهی مستأجر، از بهره برداری ساقط شود چه باید کرد؟

4. اگر شیء اجاره داده شده بلافاصله بعد از قبض، تلف شود چه حکمی دارد؟

5. در اجاره دادن يك ملك (زمین) زمان تسلیم اجرت چه زمانی است؟

اشاره

تعریف: شرکت عبارت است از اینکه چیزی (عین، دین، منفعت و حق) مشترکاً برای دو نفر یا بیشتر باشد.

در جدول فوق چیزهایی که طبق تعریف، موجب شراکت می شود، ذکر شده و در مقابل آن مشخص گردیده که هر يك از این اسباب شراکت، موجب شراکت در چه چیزهایی خواهد بود. اکنون به توضیحات زیر توجه فرمایید:

ص: 197

ارث:

همان طور که بیان شد، تمام موارد شرکت، اعم از عین، دین، منفعت و حق، به سبب ارث محقق می شود؛ مثال:

1. عین: زمینی به ورثه رسیده است و همگی در آن شریک اند.
2. دین: میت طلبی دارد و این طلب را بدهکاران باید به ورثه بپردازند. لذا ورثه در این دین شریک اند.
3. منفعت: مثلاً میت در زمان حیاتش خانه ای را اجاره کرده که بعد از مرگ به ورثه می رسد و ورثه در منافع این خانه شریک اند.
4. حق: مثلاً حق خیار در معامله میت (در زمان حیاتش) به ورثه می رسد. (1)

عقد ناقل:

دو یا چند نفر با هم، با یک قرارداد، مثل بیع یا اجاره، صاحب اختیار عین، حق یا منافع چیزی گردند؛ مثال:

1. عین: دو نفر زمینی را با هم می خرند.
 2. دین: دو یا چند نفر به واسطه یک عقد (مثل حواله، بیع و...) مشترکاً مالک دین فرد یا افرادی شوند.
- * مثال: فرض کنید حسن بابت کالایی که از حسین خریده چک داده است. اکنون دو نفر از طلبکاران حسین آمده اند و حسین با توافق خود آنها و بنابر احتیاط واجب، با توافق حسن، آنها را به حسن حواله می دهد؛ یعنی باید طلبشان را از حسن وصول کنند. در اینجا این دو نفر مشترکاً مالک دین حسن به حسین هستند و وقتی این چک وصول شود، مال این دو خواهد بود.
3. منفعت: دو یا چند نفر، به واسطه یک عقد (مثل اجاره) مشترکاً مالک منافع شیء یا کالایی

ص: 198

1- . برای نمونه می توانید به آخرین مسئله بحث شفعه مراجعه کنید.

شوند؛ مثل اجاره يك منزل توسط دو نفر.

4. حق: دو یا چند نفر مشترکاً با هم حقی را خریداری یا مصالحه کنند؛ مثلاً چند نفر حق امتیاز گرفتن وام را از فردی بخرند.

حیازت:

حیازت به معنای جمع آوری و به دست آوردن است. اگر دو یا چند نفر با هم و هم زمان چیزی را به دست آورند، در آن چیز شریک می شوند؛ مثلاً دو نفر هم زمان سنگی قیمتی بیابند و با هم روی آن دست گذارند.

با توضیح فوق روشن می شود که با حیازت فقط در عین مال (و نه منافع یا دین یا حق) شراکت حاصل می شود.

امتزاج:

اشاره

امتزاج و مخلوط شدن بین اشیا و اموال به صورت های زیر است:

1. امتزاج بین دو مایع که عرفاً قابل تمیز و تشخیص نیست؛ مثل آب با آب، روغن بادام با روغن گردو و... ← شرکت واقعی حقیقی
2. امتزاج بین دو جامد نرم که عرفاً قابل تمیز و تشخیص نیست؛ مثل آرد گندم با آرد جو ← شرکت ظاهری واقعی
3. امتزاج بین دو جامد غیر نرم همجنس ریز که عرفاً قابل تمیز و تشخیص نیست؛ مثل گندم با گندم ← شرکت ظاهری حکمی
4. امتزاج بین دو جامد غیر نرم غیر همجنس ریز؛ مثل گندم با خشخاش ← عدم شرکت ← مصالحه کنند
5. امتزاج بین دو جامد غیر نرم همجنس درشت؛ مثل گردو با گردو ← عدم شرکت ← مصالحه کنند
6. امتزاج بین قیمیات؛ مثل لباس ها وگوسفندها ← عدم شرکت ← مصالحه کنند یا با قرعه کشی مالشان را جدا کنند.

1. قیمیات، یعنی چیزهایی که افراد آن دقیقاً مثل هم نیستند؛ مثلاً گوسفند این گونه نیست که مثل داشته باشد؛ یعنی دقیقاً مانند آن وجود داشته باشد؛ زیرا گوسفندان هر قدر هم شبیه به هم باشند، باز تفاوت دارند. اما مثلاً گندم، برنج، یک نسخه کتاب از کتابی که مثلاً 2000 تیراژ چاپ شده و امثال آن، مثلی هستند.

2. در بندهای 4، 5 و 6 شراکت و احکام آن وجود نخواهد داشت و طرفین باید با هم به توافق برسند.

3. شرکت به سبب امتزاج فقط در عین است و شامل دین، منفعت و حق نمی شود.

تشریک:

تشریک آن است که کسی شخصی را در مال خود شریک کند؛ این شراکت چه در عین مال باشد و چه در دینی که از دیگران طلب دارد و چه در اجاره و منافع مال و چه در حقی از حقوق خود؛ مثل حق خیار (غبین، حیوان، تاخیر و...)

روش آن به این نحو است که به شخص دیگر بگوید: تو را شریک کردم (مثلاً به اندازه ثلث) البته در مورد حقوق، شراکت به اندازه کسر مشاع به این معنا خواهد بود که در ثلث ثمن یا مبیع حق داری.

گفتار دوم: شرکت عقدیه (عنان):**اشاره**

عبارت است از عقد بین دو یا چند نفر مبنی بر اینکه معامله ای را با مال مشترکشان انجام دهند و در سود و زیان به میزان مورد توافق با هم سهیم باشند. این شرکت را شرکت عقدی یا عنان گویند.

عقد فوق به دو صورت محقق می شود: یا روی مالی که بین هر دو مشترک است (و این اشتراك به دلیل ارث یا حیازت یا عقد ناقل یا امتزاج یا تشریک می باشد) عقدی را واقع می کنند یا اینکه از همان اول مالشان را به قصد اینکه در اکتساب و معامله شریک باشند، ممزوج می کنند.

مبحث اول: شرایط شرکت عقدیه

در شرکت عقدیه نیز مانند سایر عقود مالیه، بلوغ، عقل، قصد و اختیار و عدم حجر معتبر است.

مبحث دوم: شرکت های عقدی باطل

اشاره

در اقسام سه گانه ذیل شرکت باطل است و طرفین با هم شریک نخواهند بود:

1. شرکت اعمال (شرکت ابدان): عقدی است بین حداقل دو نفر مبنی بر این که اجرت عمل و کارکرد هر کدام مشترک بین هر دو باشد؛ چه عمل آن دو یکی باشد و چه مختلف باشد.

* مثال: دو نفر با هم قرار بگذارند خیاطی کنند و اجرت، بین آن دو مشترک باشد یا یکی خیاطی، و دیگری تجارت کند شرکت باطل است و هرکس مالک اجرت خود است؛ نه بیشتر و نه کمتر.

مسئله

اگر دو نفر با یک قرارداد و عقد واحد برای کاری واحد با اجرت معینی استخدام شوند یا هر دو همزمان چیزی را حیات کنند و به دست آورند ← مشارکت در اینجا محقق است و مانند شرکت ابدان نیست. اولی شرکت عقد است؛ یعنی در اجرت شریک اند و دومی حیات است و در آنچه به دست آورده اند، به نسبت کاری که کرده اند، شریک اند و اگر نسبت کارکرد هر یک معلوم نبود، بنا بر احتیاط باید مصالحه کنند.

2. شرکت وجوه: عقدی است بین دو نفر یا بیشتر، که مالی ندارند، اما اعتبار و آبرو دارند و هر کدام تجارت می کنند تا حاصل تجارت بین آنها مشترک باشد.

3. شرکت مفاوضه: عقدی است بین دو نفر یا بیشتر، مبنی بر اینکه هر چه کسب می کنند یا به آنها می رسد (مثل ارث، وصیت و...) یا هر خسارتی که به هر کدام می رسد، از جیب هر دو باشد.

* تمرین

1. شرکت را تعریف کنید.
2. اسباب شرکت را نام ببرید و مختصر توضیح دهید:
3. شراکت ارثی در حق را با مثال تصویر کنید.
4. شرکت وجوه را توضیح دهید.
5. شرکت عقدیه چیست؟
6. آیا اگر دو نفر با يك عقد برای کاری استخدام شوند، شرکت ابدان است؟

ص: 202

اشاره

شرکت عقدی فقط در اموال (چه نقد و چه نسبیه) صحیح است که به آن شرکت عنان می گویند.

شرط صحت شرکت عنان:

در این شرکت، رأس المال (سرمایه) هر دو شریک ممزوج است؛ به گونه ای که مانع تشخیص و تمییز از هم است؛ فرقی نمی کند این امتزاج موجب شراکت مزجی شود یا خیر.

نکته

در اجناسی که امتزاج آنان مانع تمیز و تشخیص آنها از هم نیست، بنابر احتیاط باید از سایر اسباب شرکت برای تأمین این شرط، از شرایط صحت شرکت عنان کمک گرفت؛ مثلاً ممکن است ارث باشد یا حیازت یا تشریک.

* مثال 1: فرض کنید دو نفر با هم شریک باشند و با سرمایه مشترک تجارت کنند و در سود و زیان مشارکت داشته باشند. در اینجا فرض کنید سرمایه یکی چرم است و دیگری پارچه که دو جنس متغایرند؛ در اینجا چون امتزاج این دو سرمایه مانع تمیز و تشخیص

آن دو از هم نیست، باید به نحو دیگری امتزاج حاصل شود؛ مثلاً از "تشریک" کمک گرفت؛ یعنی یکی به دیگری بگوید من تو را به میزان مثلاً 10 درصد در مال خود (چرم) شریک کردم و دیگری هم بگوید من تو را به میزان مثلاً 20 درصد در مال خود (پارچه) شریک کردم. اکنون پارچه و چرم بین هر دو مشترک است و نمی توان مشخص کرد کدام قسمت پارچه یا چرم برای نفر اول است یا دوم ← زمینه برای شرکت عنان فراهم شده و می توانند با این سرمایه ها تجارت کنند و هر کس سهم خود را طبق قراردادی که منعقد می شود، بردارد.

* مثال 2: دو نفر با سرمایه مشترک در مکانی که سرقفلی آن نیز بین این دو نفر مشترک است، تجارت می کنند. پس از مدتی یکی از آنها، پس از محاسبه سود و زیان، سرمایه و سود سهم خود را می گیرد و جدا می شود. اما شریک دیگر به تجارتش در این مکان ادامه می دهد. در این حالت، نفر اول حق مطالبه ای از نفر دوم ندارد؛ چون مجرد شراکت در ملک یا سرقفلی محل تجارت، برای اشتراک در تجارت و سود حاصل از آن کافی نیست. بلکه ملاک آن اشتراک در سرمایه تجارت است و نفر دوم که تسویه حساب کرده، فقط نسبت به سهم خود از محل تجارت، حق گرفتن اجاره بها را از نفر دوم دارد. (1712)

مبحث چهارم: احکام شراکت

اشاره

1. هیچ یک از شرکاء، بدون اذن شریک دیگر، مجاز به تصرف در اموال نیست و فقط طبق آنچه سایر شرکاء اجازه تصرف داده اند، حق تصرف وجود دارد؛ مثلاً بیع نسبی جایز نیست، مگر قرینه ای بر رضایت شرکاء نسبت به آن وجود داشته باشد. (1700) و (1703)

* مثال 1: اگر برخی از شرکاء بدون رضایت سایر شرکاء، ملک مشاعی را بفروشند، معامله فقط نسبت به سهم کسانی که این کار را کرده اند صحیح و نافذ است و نسبت به سهم شرکای دیگر، متوقف بر اجازه آنان است. (1701)

* مثال 2: اگر به شریکی اجازه داده شود که در خانه مشاع سکونت کند، برای او این سکونت

جایز است و حتی می تواند زن و فرزند خود را نیز در آنجا ساکن کند؛ چون لازمه اذن سکونت در خانه، این است که برای خانواده اش هم تصرف در خانه جایز باشد و همچنین آنچه متعارف از آمدن مهمان است.

2. در تمام شراکت ها با هر سببی که بوده باشد (ارث، حیات و...) اگر یکی از شرکاء قصد جدا کردن سهم خود را دارد و دیگران مخالفت می کنند، شخص می تواند به حاکم شرع مراجعه کند. (1705)

مسئله

هیچ يك از شرکاء حق ندارند مانع جدا شدن شريك ديگر از شراکت شوند. همچنین نمی توانند به دلیل ترس از اینکه اگر یکی از شرکاء اموالش را دریافت کند، آنها را در راه شر و گناه مصرف می کند، مانع حق او شوند. بلکه فقط وظیفه نهی از منکر دارند. (1713)

3. در شرکت عقدی، شرکاء به نسبت سهم سرمایه خود در سود و زیان شريك اند. ولی اگر شرط کرده باشند یکی بیشتر از سهم سرمایه خود از سود حاصله برخوردار باشد، صحیح است. (1709)

4. شريك امین است. بنابراین اگر بدون تفریط (کوتاهی و عدم محافظت از سرمایه) یا زیاده روی مال تلف شود، ضامن نیست و لذا اگر شريك منکر تفریط یا زیاده روی شود، با قسم خوردن در محکمه سخنش پذیرفته می شود.

5. عقد شرکت از عقود جایز است (از قراردادهایی نیست که طرفین ملزم باشند آن را فسخ نکنند. بلکه حق فسخ وجود دارد). حتی اگر در ضمن عقد شرکت شرط کرده باشند تا زمان به خصوصی (مثلاً 2 ماه دیگر) حق بر هم زدن عقد شرکت برای شرکاء وجود نداشته باشد، باز حق فسخ برای شرکاء وجود دارد. مگر اینکه مصالحه ای انجام گرفته باشد یا چنین شرطی در ضمن يك عقد لازم (مثلاً يك بیع بدون خيار یا اجاره) انجام شده باشد. بلکه اگر در ضمن عقد جایزی شرطی کند، مادامی که عقد باقی است وفای به آن واجب است.

1. شرط صحت شرکت عنان چیست؟
2. در اجناسی که امتزاج رافع تمیز میسر نیست، برای شراکت چه باید کرد؟
3. شرکاء در سرمایه اشتراکی تا چه حدی مجاز به تصرف اند؟
4. در مواردی که یکی از شرکاء یا عده ای از آنان، مخالف تقسیم سهم سایر شرکاء هستند، تکلیف چیست؟
5. آیا شرکاء در شراکت، حق بر هم زدن شراکت را دارند؟
6. آیا با زائل شدن عقل، شراکت باطل می شود؟

گفتار اول: تعریف رهن

اشاره

تعریف: رهن آن است که بدهکار مالی را نزد طلبکار بگذارد تا اگر طلب او را نداد، از آن مال طلب خود را به دست آورد.

آنچه امروزه به عنوان رهن منزل یا مغازه به مالک پرداخت می شود و بدین سبب مقداری از اجاره بها را کم می کنند، رهن نیست و در حقیقت قرضی است که به مالک منزل داده می شود و اگر این قرض دادن به شرط آن باشد که منزل مذکور اجاره داده شود یا از بهای اجاره مبلغی کسر گردد، ربا و حرام است. ولی اگر مالک، منزل یا مغازه اش را به مبلغ کمتری اجاره دهد، به شرط اینکه مستأجر مبلغی را به او قرض دهد، اشکالی ندارد.

اصطلاحات:

رهن یا مرهون: آن مالی که گرو گذاشته می شود.

راهن: گرو گذارنده

مرتهن: گرو گیرنده

ص: 207

مبحث اول: شرایط راهن و مرتهن

اشاره

1. بلوغ
2. عقل
3. قصد
4. اختیار
5. عدم ممنوعیت راهن از تصرف (عدم حجر): مثل سفاهت، ورشکستگی

مسئله

ولی طفل و ولی مجنون می تواند با رعایت مصلحت و منافع طفل یا مجنون برای آنها چیزی را رهن بگذارد یا رهن بگیرد.

مبحث دوم: شرایط تحقق رهن و صحت آن

اشاره

1. صیغه رهن: هر لفظی که غرض و مقصود از رهن را برساند و از جانب راهن و مرتهن بر زبان آورده شود، صیغه رهن نام دارد و هر کاری که مانند لفظ، غرض فوق را می رساند نیز کافی است.
- * مثال: احمد صد هزار تومان از حسن طلبکار است، از این رو درخواست گرو کرده و حسن نیز انگشتر خود را نزد احمد می گذارد. با این کار عقد رهن محقق شده است.
2. قبض و اقباض: در تحقق شرعی رهن لازم است گرویی (رهن) تحویل مرتهن داده شود یا اگر از قبل دست مرتهن بوده، راهن به او اذن دهد که در دستش به عنوان رهن باقی بماند.

مسئله

1. رهن اگر مال مشاع باشد باید با اجازه شريك، تحویل مرتهن داده شود و اگر بدون اجازه او انجام گیرد، معصیت کرده، اما قبض صورت گرفته است.

ص: 208

* مثال: اگر دو نفر در اتومبیلی شریک باشند و یکی از شرکاء نیز مبلغی را به علی بدهکار باشد و سهم مشاع خود را از اتومبیل، به عنوان گروه به علی دهد، اگر بدون اذن شریکش باشد، معصیت کرده، اما سهم مشاع فوق شرعاً حکم رهن را دارد و احکام آن مترتب خواهد شد؛ مثلاً فرد بدهکار حق ندارد سهم مشاع خود را به کسی بفروشد؛ چون در رهن است و از علی باید اجازه بگیرد.

2. آنچه در قبض و اقباض لازم است تحقق یابد، قبض و اقباض ابتدایی است؛ یعنی لازم نیست رهن نزد مرتهن باقی بماند. بلکه اگر بدون اجازه مرتهن از دست مرتهن خارج شود، عقد رهن باطل نمی شود و آثار و احکام آن باقی است؛ هرچند اگر بدون اجازه مرتهن بوده باشد، معصیت صورت گرفته است.

* تمرین

1. رهن چیست؟
2. رهن کامل خانه مسکونی آیا رهن است؟ حکم آن چیست؟
3. راهن و مرتهن چه شرایطی باید داشته باشند؟ آیا اگر کسی از روی تهدید ظالمی رهن بگذارد، صحیح است؟
4. آیا مال طفل صغیر را می توان رهن گذاشت؟ با چه شرایطی شرعاً امکان پذیر است؟
5. مثالی برای رهن بدون صیغه رهن بیان کنید. حکم این رهن چیست؟
6. اگر مالی از قبل، دست مرتهن بوده و اکنون توسط راهن می خواهد آن را در اختیار مرتهن قرار دهد، آیا قبض و اقباض جدید لازم است؟
7. آیا رهن باید تا زمان پرداخت بدهی نزد طلبکار بماند؟

اشاره

1. عین باشد: مثلاً منفعت خانه نمی تواند گروبی محسوب گردد. اما طلب یا دینی که قبض نشده، می تواند گروبی باشد و قبض آن هم به قبض مصداق آن است.
2. مملوکی باشد که فروش آن صحیح باشد: مثلاً شراب یا مال غیر (بدون اذن مالک) نباشد.
(توضیح: شراب شرعاً قابل تملك نیست و مال غیر قابل فروش نیست).
3. امکان قبض آن باشد: مثلاً پرندۀ ای که در هوا پرواز می کند و غالباً بر نمی گردد، نباشد.
4. معین بودن گروبی (حداقل از نظر ارزش مالی یا نوع مال).
از آنجا که موارد اول و سوم نیازی به توضیح بیشتر ندارد، لذا به توضیح بند دوم و چهارم می پردازیم.

مملوك بودن گروبی

در این زمینه نکات قابل توجهی به شرح ذیل وجود دارد:

الف) گرو و رهن گذاشتن چیزی که مالک آن نیستیم، منوط به اجازه مالک آن است. بنابراین اگر مال دیگری را بدون رضایت او به عنوان رهن نزد طلبکار بگذاریم، در صورت اظهار عدم رضایت مالک آن، رهن باطل است و اگر اظهار رضایت و عدم رضایت نکرده، منتظر اظهار نظر او

می شویم تا حکم رهن مذکور معلوم شود.

* مثال: با اجازه صاحب خانه می توان خانه را برای بدهی خود رهن گذاشت. (1687).

ب) لازم نیست خود بدهکار مالک رهن باشد. بلکه حتی اگر دیگری بدون اجازه بدهکار یا حتی با وجود نهبی بدهکار اقدام به گرو گذاشتن مال خود نزد طلبکار کند، عقد رهن صحیح است.

ج) اگر شخصی برای بدهکار مال خود را نزد طلبکار رهن بگذارد، دیگر حق انصراف از این کار و تجدید نظر برای او باقی نمی ماند؛ مگر با رضایت طلبکار، یعنی مرتهن.

د) اگر طلب کار (یعنی شخص مرتهن) مال رهن را که با اجازه و رضایت مالک آن به عنوان رهن نزد او بود، بفروشد، در صورتی مالک حق مطالبه از بدهکار را دارد که بدهکار خودش این مال را جهت گرو گذاشتن، عاریه گرفته باشد. مقدار مبلغ مطالبه به شرح ذیل است:

1. حداقل مساوی قیمت بازار فروخته شده ← قیمت فروخته شده را مطالبه می کند.

2. کمتر از قیمت بازار فروخته شده ← قیمت بازار را مطالبه می کند.

* مثال: اگر علی خانه اش را برای دوستش رضا (به خاطر بدهی رضا) نزد طلبکار (حسین) گرو گذارد و پس از سر رسید مقرر، رضا نتواند بدهی اش را بپردازد، حسین حق فروش خانه علی را دارد تا طلب خود را از پول حاصل از فروش خانه وصول کند. اما اگر به درخواست رضا این خانه در اختیار رضا قرار گرفت تا او آن را گرو گذارد و اتفاق فوق رخ داد و حسین این حق را پیدا کرد که خانه را بفروشد، اگر قیمت واقعی خانه در بازار مسکن 100 میلیون تومان بوده و خانه کمتر فروش رفته، علی حق مطالبه 100 میلیون را دارد و اگر بیشتر فروش رفته است (مثلاً 120 میلیون)، علی حق مطالبه 120 میلیون را دارد.

معین بودن گرویی

مرهون نباید مبهم باشد. لذا اگر گفته شود یکی از این دو به عنوان رهن گذاشته می شود، صحیح نیست. بنابراین آنچه به عنوان رهن نزد طلبکار نهاده می شود باید به صورت یکی از گزینه های زیر معین باشد:

1. هم عین آن مشخص باشد و هم ارزش مالی آن.

2. اگر عین آن مجهول است، ارزش مالی آن معلوم باشد: مثلاً مالی در صندوق است و نمی دانیم چیست، اما ارزش آن معلوم است.

3. اگر ارزش مال مجهول است، جنس و نوع مال معلوم باشد: مانند مالی که تمام خصوصیات آن برای ما مشخص است، اما نمی دانیم در بازار چقدر می ارزد.

* تمرین

1. شرایط مرهون چیست؟

2. آیا اگر چیزی را که مالک و صاحب اختیار آن نیستیم، رهن بگذاریم، رهن باطل است؟

3. آیا شخص ثالث می تواند برای بدهکار، نزد طلبکار، از اموال خود رهن قرار دهد؟ آیا اجازه بدهکار لازم است؟

4. اگر رهن پشیمان شود، آیا می تواند رهن را پس بگیرد؟ در صورتی که رهن شخص ثالث باشد، چگونه است؟

5. اگر رهن شخص ثالث باشد و مرتهن مال رهن را بفروشد، آیا رهن می تواند از بدهکار مطالبه ای داشته باشد؟ در چه صورتی می تواند؟

6. ملاک در معلوم بودن گروبی چیست؟

ص: 212

مبحث چهارم: شرایط دین یا مالی که برای آن گرو قرار داده اند

اشاره

طلب (دین) باید برگردن بدهکار باشد؛ اگر چه به صورت مدّت دار. لذا رهن قرار دادن در مقابل طلبی که هنوز به عهده بدهکار نیامده، موجب تحقّق عقد شرعی رهن نمی شود.

* مثال: حسن در مقابل صد هزار تومان قرضی که ماه آینده از علی دریافت خواهد کرد، امروز انگشتر خود را رهن قرار می دهد ← رهن باطل است؛ چون حسن به علی بدهکار نیست.

استفتاء:

سؤال: شخصی زمین خود را نزد فرد دیگری رهن گذاشته تا مبلغ معینی را از او قرض کند، ولی مرتّهن عذر آورده که مبلغ مذکور را ندارد و به جای آن، ده رأس گوسفند به صاحب زمین داده است. اکنون دو طرف قصد دارند رهن را آزاد کنند و هر يك از راهن و مرتّهن مال خود را بردارند. ولی مرتّهن اصرار دارد که عین ده رأس گوسفند به او برگردانده شود، آیا شرعاً چنین حقی دارد؟

جواب: رهن باید در برابر دین ثابت و محقّق باشد، نه دین و قرضی که بعداً محقّق می شود. لذا زمین و گوسفندان باید به مالک آنها برگردانده شوند. مگر آنکه بعد از قرض گرفتن گوسفندان این رهن انجام بگیرد. با توجه به اینکه گوسفند جزو قیمیات است، نه مثلیات، راهن باید قیمت را

همچنین مالی که مضمون است، یعنی طرف مقابل شرعاً ضامن است و باید مثل یا قیمت آن را بپردازد، می توان برای آن رهن قرار داد.

* مثال: اگر حسن مالی را غصب کند و 100 هزار تومان به عنوان رهن برای آن نزد صاحب مال بگذارد، این رهن از نظر شرعی صحیح است.

* تمرین

1. دینی که برای گرو قرار می دهند، باید چه شرایطی داشته باشد؟

2. چه مالی است که برای ضمان آن، می توان گرو قرار داد؟

ص: 214

گفتار سوم: شرایط جواز فروش رهن (گرویی)

1. قبل از اجل (قبل از سررسید زمان پرداخت بدهکاری):

الف) رهن به گونه ای باشد که قبل از اجل دین، فاسد می شود:

یک - اگر در عقد رهن تصریح شده (قرینه ای باشد) که قبل از فاسد شدن و از بین رفتن رهن، حق فروش وجود دارد ← رهن صحیح است و مراحل زیر باید به ترتیب طی شود:

اول - فروش توسط راهن

دوم - فروش توسط مرتهن به وکالت از راهن

سوم - حاکم شرع مجبورش می کند.

چهارم - خود حاکم شرع می فروشد.

پنجم - خود مرتهن می فروشد و در هر صورت، قیمت آن به عنوان رهن قرار می گیرد.

دو - اگر شرط شود تا مدت مشخص شده، حق فروش رهن را ندارد یا نسبت به فروش و عدم آن مطلق باشد و قرینه ای دال بر فروش وجود نداشته باشد ← چون زودتر از فروش، رهن فاسد می شود، رهن باطل است.

ب) رهن به گونه ای است که قبل از اجل دین، فاسد نمی شود، اما به طور اتفاقی در معرض فاسد شدن قرار گرفت ← رهن صحیح است، اما قبل از فساد، حق فروش وجود دارد و ثمن فروش رهن، به عنوان رهن قرار می گیرد.

2. پس از اجل (سررسید زمان پرداخت بدهی رسیده است):

اشاره

وقتی زمان دریافت بدهی فرا رسید و راهن بدهی را نپرداخت، مراحل زیر انجام می شود:

الف) اگر مرتهن از طرف راهن در فروش گروبی وکیل است ← می فروشد و در این مورد نیازی به مراجعه به راهن نیست.

ب) اگر مرتهن وکیل نیست ← درخواست طلب خود می کند ولو با فروش رهن یا توکیل او در فروش رهن (مرتهن به راهن می گوید خودت رهن را بفروش و طلب من را بپرداز).

ج) اگر بند 1 و 2 حاصل نشد ← حاکم مجبور می کند؛ مگر آنکه مرتهن بترسد بدهکار یا ورثه بدهکار، دین را انکار کند و رهن از دستش خارج شود؛ که در این صورت خودش می فروشد.

توضیح:

گاهی مرتهن به دلیل اینکه بینة مورد قبولی برای اثبات دینش ندارد، می بیند اگر برای فروش مال رهن به حاکم شرع مراجعه کند، بدهکار یا ورثه او، طلبکار بودن مرتهن را انکار می کنند و طبق قانون، اصل آن است که کسی از دیگری طلبی ندارد و در اینجا هم مرتهن شاهی ندارد تا ثابت کند طلبکار است و این مال به عنوان گرو نزد اوست. در این حالت می تواند بدون اجازه از حاکم شرع خودش رهن را بفروشد و طلب خود را وصول کند.

د) حاکم وجود ندارد یا امکان اذن از او نیست ← می فروشد

نکته

در تمام موارد مذکور در صورت فروش مال مرهون، اضافه آن در دست او امانت شرعی است؛ یعنی باید مازاد را به راهن برگرداند.

* مثال: شخصی خانه خود را برای گرفتن وام نزد بانک رهن می گذارد. سپس قبل از پرداخت بدهی خود، فوت می کند. و ورثه صغیر او نمی توانند همه قرض را بپردازند. در نتیجه

بانک اقدام به توقیف و مصالحه خانه مزبور می کند. با توجه به آنکه قیمت آن چندین برابر مبلغ بدهی است، مقدار زیادی متعلق به ورثه است. (1684)

نکته

اگر با فروش قسمتی از رهن، طلب طلبکار (مرتهن) وصول می شود، نباید تمام رهن را فروخت مگر آنکه:

1. فروش قسمتی از رهن، موجب ضرر به مالک اصلی باشد.

2. فروش قسمتی از رهن، به خاطر نبودن مشتری ممکن نباشد.

* تمرین

1. آیا رهن را می توان قبل از سررسید پرداخت بدهی فروخت؟

2. در چه شرایطی برای فروش رهن، باید به حاکم شرع رجوع کرد؟

3. در چه شرایطی خود مرتهن بدون وکالت از راهن یا اجازه از حاکم، رهن را می تواند بفروشد؟ توضیح دهید.

4. در چه مواردی ثمن فروش رهن، خود به عنوان رهن است و حکم رهن را دارد؟

5. آیا اگر با فروش قسمتی از رهن، طلب مرتهن وصول شود، حق فروش تمام رهن وجود دارد؟ توضیح دهید:

6. اگر پس از سررسید پرداخت بدهی، بدهی پرداخت نشد، در چه صورتی (با وجود زیر بار نرفتن بدهکار) مرتهن می تواند به حاکم

مراجعه نکند و رهن را بفروشد؟

اشاره

رهن بدون اجازه مرتهن، حق تصرف در مرهون را ندارد. مگر اینکه تصرف وی به نفع مال رهن باشد؛ مثل آبیاری درختان یا علف دادن به گوسفندی که رهن قرار گرفته است؛ مشروط به اینکه این گوسفند یا درخت را از دست مرتهن خارج نکند.

تصرف رهن در رهن

اشاره

1. تصرف غیر ناقل: اگر رهن بدون اذن مرتهن در رهن تصرف غیر ناقل (1) کند، معصیت کرده و چیزی بر او نیست، مگر آنکه آن را تلف کرده باشد که در این صورت، ضامن قیمت آن است؛ یعنی اگر از بین رفت، قیمت واقعی رهن باید به عنوان رهن نزد مرتهن قرار گیرد.

2. تصرف ناقل: اگر تصرف ناقل انجام شود، باید در مورد صحت معامله از مرتهن اجازه گرفته شود. در صورت اجازه مرتهن، حکم صحت و بطلان رهن در فروش (بیع) و اجاره بدین نحو است:

الف) فروش: اگر مرتهن اجازه دهد ← رهن باطل است (یعنی مرتهن عملاً پذیرفته که این مال دیگر گرویی نباشد و به دیگری فروخته شود).

ص: 218

1- تصرف ناقل، یعنی معامله کند و آن را به ملك دیگری وارد کند. اما تصرف غیر ناقل، یعنی آن را به ملك دیگری داخل نکند، اما از آن استفاده کند.

ب) اجاره: اگر مرتهن اجازه دهد ← صحت رهن باقی است. (یعنی مرتهن فقط پذیرفته مال رهن اجاره داده شود، ولی نپذیرفته از گرویی بودن مال رهن خارج شود. لذا رهن به صحت خود باقی است.)

توجه: اگر قبل از معامله بیع، اجازه دهد، این نیز موجب بطلان رهن است.

* مثال 1: علی انگشترش را نزد حسن (طلبکار) به عنوان رهن قرار می دهد، اما علی این انگشتر را بدون اجازه حسن استفاده می کند و انگشتر گم می شود ← علی باید قیمت واقعی انگشتر را به حسن بدهد.

* مثال 2: علی در مثال قبل، انگشتر مذکور را به حسین (فرد ثالث) بدون اجازه حسن می فروشد یا در ازای يك ماه استفاده، هزار تومان اجاره می دهد:

الف) حسن فروش او را می پذیرد ← دیگر رهنی باقی نمی ماند.

ب) حسن اجاره او را می پذیرد ← هنوز انگشتر حکم رهن را دارد.

مسئله

1. مرتهن می تواند حتی گرویی را که از "مستثنیات دین" (1) است، برای گرفتن طلب خود، طبق آنچه در بخش "شرایط جواز فروش رهن" آمده است، به فروش برساند.

2. اگر راهن چندین طلبکار دارد و مفلس شده است، در این صورت شخص مرتهن نسبت به سایر طلبکارها در رهن احق است. بنابراین:

الف) اگر مال رهن بیشتر از حق مرتهن است ← بقیه رهن بین سایر طلبکارها تقسیم می شود.

ب) اگر مال رهن کمتر از حق مرتهن است ← بقیه حقتش را با سایر طلبکارها در سایر اموال راهن شریک است.

حقوق راهن و ورثه او

1. تمام منافع در طول رهن برای راهن است.

ص: 219

1- منظور از مستثنیات دین آن اموالی از بدهکار است که جزء ضروریات زندگی اوست؛ مثل خانه، اتومبیل و لوازم زندگی. این اموال را نمی توان برای رسیدن طلبکار به حق خود از بدهکار گرفت یا به فروش رساند.

* مثال: خانه ای که برای يك بدهی رهن گذاشته شده است، اگر اجازه داده شود یا اجازه داده شده باشد، اجازه بها متعلق به مالك آن (راهن) است، نه مرتهن.

2. آنچه بر رهن افزوده می شود، از نمائات متصله و منفصله (1)، متعلق به راهن است؛ هرچند نمائات متصله تابع رهن است و همچنین هر آنچه عرفاً داخل در رهن است که استفاده از آنها منوط به اجازه مرتهن است.

3. رهن حکم امانت را دارد. لذا اگر مرتهن در حفاظت آن کوتاهی کند، اگر تلف یا معیوب شود، ضامن است.

* مثال 1: وحید گوسفندی را در مقابل طلب خسرو از او، رهن می دهد تا پس از يك سال که بدهی اش را پرداخت نمود، گوسفند از گروبی بیرون آید. در طول این يك سال گوسفند بچه دار می شود و پشم های آن بلند می شود و چیده می گردد. این بچه گوسفند و پشم ها مال وحید است و خسرو حقی نسبت به آن ندارد.

* مثال 2: در مثال قبل، اگر خسرو در نگهداری گوسفند کوتاهی کند و عیبی بر آن وارد شود، مثلاً پایش آسیب ببیند، یا تلف شود، خسرو خسارت وارده را باید به وحید بپردازد.

تصرف مرتهن بدون اذن راهن در "رهن" (گروبی)

اشاره

1. تصرف غیرناقل: مرتهن اجازه منافع استفاده شده را ضامن است و در صورت از بین رفتن مال رهن، ضامن است.

2. تصرف ناقل: معامله فضولی است و باید از راهن بعد از آن اجازه گرفته شود:

الف) راهن فروش را اجازه دهد ← ثمن معامله، رهن قرار می گیرد، اما مال راهن است.

ب) اجازه را اجازه دهد ← همان رهن اولی باقی می ماند و اجازه برای راهن خواهد بود.

* مثال 1: علی انگشترش را به حسن (طلبکار) رهن می دهد، اما حسن بدون اجازه علی استفاده می کند و انگشتر گم می شود ← حسن باید قیمت انگشتر را به علی بپردازد و

ص: 220

1- . نمائات منفصله، مانند تولد بچه از گوسفند، میوه دار شدن درخت، افزایش پشم حیوان و... و نمائات متصله، مانند چاق شدن گوسفند و....

رهن باطل است.

* مثال 2: در مثال قبل فرض کنید يك خانه به عنوان رهن قرار داده شده و حسن بدون اجازه علی خانه را فروخته یا اجاره داده است:

الف) علی فروش را اجازه می دهد ← پول حاصل از فروش به عنوان رهن قرار می گیرد.

ب) علی اجاره را اجازه می دهد ← اجاره بها متعلق به علی خواهد بود و خود خانه هنوز در رهن هست.

مسئله

1. در صورت ظاهر شدن نشانه های مرگ مرتهن، امور ذیل بر او واجب می شود:

الف) در مورد رهن و مشخص کردن آن در بین اموالش به ورثه وصیت کند.

ب) تعیین راهن؛ یعنی بگوید کسی که این مال را رهن گذاشته است، چه کسی است.

ج) شاهد گرفتن بر مطالب بند 1 و 2

در غیر این صورت اگر رهن پس از مرگ مرتهن، با وجود پرداخت بدهی ها توسط راهن، به دست راهن نرسد، مرتهن ضامن است.

2. اگر نزد مرتهن، رهنی باشد و بمیرد. در صورتی که نمی دانیم آن رهن در ترکه او هست یا نه، و همچنین نمی دانیم که آن رهن در اثر کوتاهی تلف شده است. یا می دانیم رهن تا بعد از مرگ در اموال مرتهن بوده، ولی نمی دانیم هنوز باقی است یا آن را به مالکش برگردانده یا فروخته و پولش را برداشته یا بدون تقریط تلف شده است. ← چیزی بر عهده ورثه نیست.

3. با موت راهن یا مرتهن، عقد رهن به ورثه منتقل می شود. اما راهن اگر ورثه مرتهن را امین و مورد اعتماد نداند:

الف) اگر بر فرد خاصی متفق القول شدند و راهن یا وارث او و ورثه مرتهن او را قبول داشتند ← همان شخص رهن را به جای ورثه مرتهن در اختیار می گیرد.

ب) اگر بر فرد خاصی متفق القول نشدند

يك - حاکم شرع به هر فردی بخواهد رهن را در اختیارش قرار می دهد.

دو - حاکم شرع وجود نداشت، مؤمنین عادل به هر فردی بخواهند رهن را تحویل می دهند.

گفتار پنجم: یکی بودن رهن و تعدد مرتهن و بالعکس، با اشتراك در يك گروهی

اشاره

1. يك مال را می توان نزد دو مرتهن گذاشت؛ اما در صورتی که هر دو مرتهن توافق بر این مطلب کرده باشند. اگر قصد دو مرتهن از قبول این امر، فسخ رهن اول بوده باشد، مسلماً فقط رهن دوم به قوه خود باقی می ماند.

2. در صورتی که یکی از طلبکارها رهن را فسخ نماید، نسبت به بدهی خود حقی از رهن نخواهد داشت.

* مثال: فرض کنید خسرو به وحید و ناصر بدهکار است و با توافق وحید و ناصر خانه خود را نزد این دو رهن می گذارد. این کار شرعاً صحیح است؛ یعنی هر کدام از وحید و ناصر می توانند طبق توافق انجام شده طلب خود را از خسرو، در صورت پرداخت نکردن بدهی اش، با فروش خانه تأمین کنند. اما اگر وحید قبول کرد که رهن نزد او فسخ شود و خانه فقط به عنوان رهن بابت طلب ناصر از خسرو باشد، دیگر وحید حق فروش خانه را بابت وصول طلب خود ندارد.

3. اگر بدهکاران بیش از يك نفر باشند و همگی مشترکاً مالی را رهن گذاشته باشند، اگر هر کدام دین خود را ادا نمایند، رهن او از گروهی خارج می شود.

* مثال: فرض کنید دو نفر مشترکاً مالک خانه ای هستند و این افراد به وحید بدهکارند و هر دو این خانه را گرو نزد وحید قرار می دهند. اما فقط یکی از این افراد بدهی خود را می پردازد لذا فقط این فرد سهم مشاعش از خانه، از رهن خارج می شود؛ یعنی سهم نفر بدهکار دیگر، به عنوان رهن نزد وحید باقی می ماند.

4. اگر طلبکاران بیش از يك نفر بوده و همگی مشترکاً مالی از بدهکار، به عنوان رهن در اختیار داشته باشند (در يك عقد رهن):

الف) طلب هر کدام با دیگران مساوی است ← هر يك از طلبکاران (مرتهنین) به نسبت مساوی از مال رهن حق دارند.

ب) طلب هر کدام با دیگری متفاوت است ← هر يك به نسبت طلبشان، از مال رهن حق دارند.

* مثال: خسرو به وحید 100 هزار تومان و به ناصر 300 هزار تومان بدهکار است. موتورسیکلت خود را به عنوان رهن نزد وحید و ناصر قرار می دهد. اگر خسرو بدهی خود را به یکی از این دو نفر یا هر دو نپردازد سهم هر يك از این طلب کاران از موتور به نسبت طلبی که دارند می باشد.

5. اگر شخصی که بدهکار است، دو بدهی دارد که برای یکی از آنها چیزی را نزد طلبکار رهن گذاشته است، اما برای بدهی دوم رهنی قرار نداده است، اگر هر دو بدهی یکی است و به اندازه یکی از آنها به طلبکار بپردازد، اما نیت طلبی که در ازای آن رهن گذاشته را نکند، رهن آزاد نمی شود.

* مثال: خسرو در آبان و بهمن، هر يك، صد هزار تومان از وحید قرض گرفته است. اما بابت قرض اول اتومبیل خود را به عنوان رهن نزد وحید گذاشته است. در ماه اسفند 100 هزار تومان به وحید می دهد بدون آنکه نیت او ادای قرض اول باشد، در این حالت اتومبیل وی هنوز در رهن قرار دارد.

نکته

حکم تعدد طلبکار یا بدهکار برای مواردی است که از اول تعدد باشد؛ نه اینکه بعداً به دلیل موت راهن یا مرتهن، ورثه متعدد جایگزین آنان شوند.

* تمرین

1. نمائات رهن چیست؟ انواع آن را نام ببرید. حکم هر قسم از نمائات را از نظر رهن بودن بیان کنید.

2. امانی بودن رهن چه اثر عملی دارد؟

3. اگر مرتهن بدون اذن راهن، رهن را بفروشد چه حکمی دارد؟

ص: 223

4. اگر راهن بدون اذن مرتهن رهن را بفروشد چه حکمی دارد؟

5. وظیفه مرتهن در صورت ظاهر شدن نشانه های مرگ چیست؟

6. وظیفه ورثه مرتهن در مورد اموال میت چیست؟

ص: 224

اشاره

تعریف: وکالت یعنی واگذار کردن کاری به دیگری تا در زمان حیات او، آن کار را انجام دهد. عقد وکالت محتاج لفظ، نوشته یا عملی است که به این واگذاری دلالت کند؛ مثلاً بگوید: «تو وکیل من هستی» یا «این کار را به تو واگذار کردم» یا کالایی را تحویل دهد تا طرف مقابل بفروشد.

حتی اگر نوشته وکالت بعد از مدت طولانی به دست طرف مقابل برسد و او هم رضایت دهد، کافی است.

مسئله

اصل وکالت، بنابر احتیاط نباید معلق بر چیزی باشد. اما متعلق وکالت می تواند معلق باشد.

* مثال: الف) اگر حسن بیاید، تو را وکیل قرار می دهم ← باطل

ب) تو وکیل می که وقتی حسن بیاید، خانه ام را بفروشی ← صحیح

شرایط موکل و وکیل

1. بلوغ: اگر وکیل بچه ممیز باشد، کافی نیست، مگر در خواندن صیغه عقد (عقد بیع، نکاح، اجاره و...) و در مورد موکل نیز در مورد برخی امور که تصرفات او را جایز می دانیم، می تواند دیگری را وکیل کند.

ص: 225

* مثال: بچه ده ساله شرعاً می تواند وصیت کند که از ثلث اموالش در کارهای خیر مصرف شود. حال چنین فردی می تواند شخص دیگری را وکیل در وصیت کردن کند؛ یعنی وصیت کردن را به فرد دیگری واگذارد.

2. عقل: کسی که مجنون است، نه می تواند وکیل باشد و نه موکل.

3. قصد: سهوی یا اشتباهی یا در خواب نباشد.

4. اختیار: کسی او را مجبور نکرده باشد؛ مثلاً با تهدید به قتل یا تهدید به از بین بردن اموال، به گونه ای که اکراه محسوب شود.

5. عدم حجر: موکل (وکیل کننده) حق تصرف در مورد وکالت را داشته باشد. لذا شخص مفلس نمی تواند کسی را وکیل در فروش اموالش نماید. اما در وکیل چنین شرطی نیست.

مسئله

1. مسلمان بودن وکیل یا موکل شرط نیست. لذا حتی مرتد فطری هم می تواند وکیل باشد؛ مگر در کارهایی که انجام دادن آن توسط کافر صحیح نیست؛ مثل اینکه کافری برای گرفتن حقی از مسلمان یا مخاصمه با مسلمانان وکیل شود، اگر چه از طرف مسلمان وکیل باشد.

2. آنچه در مورد شرایط وکیل یا موکل بیان شد، هم ابتدائاً شرط است و هم در ادامه. لذا اگر در اثناء، یکی از شرایط از بین رفت، وکالت، بنا بر احتیاط واجب باطل می شود؛ مثل عارض شدن جنون، اغماء و....

بنابراین موارد بطلان وکالت عبارت اند از:

موت وکیل

موت موکل (اگر چه وکیل نداند)

عروض جنون اطلاق (1) بر وکیل یا موکل (بطلان وکالت در جنون ادواری احتیاط واجب است)

بنابراین احتیاط واجب عروض اغماء بر وکیل یا موکل

تلف شدن آنچه وکالت در مورد آن است؛ مثلاً در وکالت فروش خانه، خانه از بین برود.

ص: 226

1- . جنون اطلاق یا دائمی آن است که دیوانگی شخص مستمر است و به حالت عادی بر نمی گردد. در مقابل جنون ادواری است که گاهی شخص مجنون و گاهی عاقل است.

خود موکل کار مورد وکالت را انجام دهد؛ مثلاً در وکالت فروش خانه خود موکل خانه را بفروشد.

موکل کاری کند که با مورد وکالت منافات دارد؛ مثلاً در وکالت فروش خانه، موکل خانه را وقف کند؛ چرا که عملکرد دوم لغو وکالت است.

حجر موکل در مورد آن چیزی که وکالت داده است.

شرایط کارهای مورد وکالت:

1. آن کار برای وکیل و موکل شرعاً جایز باشد.

* مثال: شخص محرم، نه می تواند دیگری را وکیل در اجرای عقد نکاح یا خرید صید کند و نه می تواند خودش وکیل در چنین کارهایی گردد.

* مثال: وکالت در قمار و غصب و... جایز نیست.

2. آن کار از اموری باشد که موکل سلطنت شرعی بر آن داشته باشد.

3. در اموری باشد که وکیل، ولو در آینده، متمکن از انجام آن باشد؛ به این نحو که در ایجاد بستر اجرای وکالت نیز وکیل باشد؛ مثلاً شخصی وکیل در طلاق دادن زنی گردد. اما این زن همسر موکل نیست، ولی چون وکیل مذکور، وکیل در تزویج این زن است، وکالت برای طلاق صحیح است.

4. در اموری باشد که قابل واگذاری باشد؛ یعنی مباشرت در انجام آن شرط نشده باشد.

امور غیر قابل واگذاری عبارتند از:

1. عبادات بدنی: روزه، حج، زکات و... (هرچند نیابت در این اعمال صحیح است؛ مثل نیابت از شخص عاجز در حج و نیابت از میت در نماز و روزه)

2. قسم خوردن، لعان، ایلاء، شهادت دادن و اقرار کردن (لذا نذر و عهد، قابل توکیل اند.)

مسئله

وکالت در عبادات مالیه مانند زکات، خمس و کفارات، چه در جدا کردنش از مال و چه رساندن آن به مستحق، جایز است.

5. امر معینی باشد؛ اگر چه عام یا مطلق باشد؛ مثلاً بگوید: «در تمام امورم وکیل هستی» صحیح است، اما اگر بگوید: «در چیزی وکیل هستی» وکالت باطل است.

عزل وکیل

عقد وکالت عقد جایز است؛ یعنی قابل بر هم زدن است. لذا وکیل می تواند در حضور یا غیاب موکل، خودش را عزل کند و همچنین موکل می تواند وکیل را عزل کند. اما اگر وکیل پیش از رسیدن خبر عزلش (خبری که اطمینان می آورد) مورد وکالت را مقداری یا تماماً انجام دهد، کار او صحیح و نافذ است؛ چون عزل زمانی نافذ است که وکیل مطلع شود.

ضامن بودن وکیل

وکیل، امین است. لذا اگر در انجام کارهای وکالت افراط و تفریط نکند و چیزی تلف شود، ضامن نیست.

تخلف وکیل از محدوده اختیاراتش

وکیل باید مطابق با آنچه در عقد وکالت - صراحتاً یا با قرائنی در کلام یا با قرائن حال و مقام - وجود دارد، عمل کند و لذا معاملات خارج از محدوده فضولی است و منوط به اجازه موکل است.

* تمرین

1. چه فرقی میان معلق بودن متعلق وکالت و معلق بودن خود وکالت وجود دارد؟

2. پنج شرط موکل و وکیل را نام ببرید.

3. آیا بچه ممیز می تواند وکیل شود؟

4. آیا بچه ممیز می تواند موکل باشد؟

5. در چه صورتی غیر مسلمان می تواند وکیل باشد؟

6. سه مورد از موارد بطلان وکالت را نام ببرید.

7. چه اموری توکیل پذیر نیست؟

8. آیا وکیل ضامن مال موکل است؟ توضیح دهید.

اشاره

تعریف: وقف، نگه داشتن و حبس کردن عین مال و جلوگیری از انتقال آن به دیگری، به وسیله یکی از عقود؛ مانند بیع، صلح، هبه و قرار دادن منافع آن در جهتی که واقف آن را مشخص کرده است.

وقف فضیلت و ثواب زیادی دارد. امام صادق (ع) می فرمایند:

خَيْرُ مَا يُخَلَّفُهُ الرَّجُلُ بَعْدَهُ ثَلَاثَةٌ: وَلَدٌ بَارٌّ يَسْتَغْفِرُ لَهُ وَ سُنَّةٌ خَيْرٌ يُقْتَدَى بِهَا وَ صَدَقَةٌ تَجْرِي مِنْ بَعْدِهِ. (1)

بهترین چیزی که انسان از خود به یادگار می گذارد، سه چیز است: فرزند نیکوکاری که برای او استغفار کند، روش و سنت خوبی که مردم از او پیروی کنند، صدقه جاریه ای (2) که پس از مرگش جریان داشته باشد.

اقسام وقف (به اعتبار موقوف علیه):

1. وقف خاص: استفاده کنندگان از موقوفه، اشخاص، اقشار یا گروه خاصی اند؛ مثل وقف

ص: 229

1- . وسایل الشیعه/ج 19 اص 175

2- . صدقه جاریه به وقف تفسیر شده است.

چیزی برای امام جماعت مسجد یا دانشجویان یک دانشگاه.

2. وقف عام: استفاده کنندگان از آن مال، شخص یا گروه خاصی نیستند، بلکه وقف بر جهت و مصلحت عموم، مانند مساجد، پل ها و کاروان سراها، یا بر عنوان عام، مانند فقرا و ایتام است.

گفتار دوم: شرایط وقف

1. شرایط واقف (وقف کننده):

اشاره

از شرایط واقف بلوغ، عقل، قصد، اختیار و عدم حجر است.

* مثال: اگر واقف اکراه بر وقف شده باشد، تا زمانی که اجازه او به آن ملحق نشود، وقف صحیح نیست. (1999)

مسئله

لازم نیست واقف مسلمان باشد. (2000)

2. شرایط مال وقف شده:

اشاره

از اعیان باشد (نه از منافع یا دیون).

ملك وقف کننده باشد. (2024)

دارای منفعت حلال باشد (بر خلاف آلات قمار).

منفعت آن، متعلق حق غیر که مانع از تصرف است، نباشد. بنابراین واقف نمی تواند ملکی را که رهن داده، وقف نماید.

اصل مال، با استفاده از منافع آن، تمام نشده و به مقدار قابل توجهی باقی بماند. بنابراین وقف خوردنی و آشامیدنی، یا گل برای بوییدن صحیح نیست.

قابلیت ملکیت داشته باشد. بنابراین وقف شراب یا خوک صحیح نیست.

قابل تحویل باشد. لذا وقف حیوان فراری که امکان تحویل آن نیست، صحیح نیست.

برای منفعت حرام وقف نشده باشد. بنابراین وقف مکانی برای فروش شراب، یا برای استفاده فرق ضالّه باطل است. (2029)

مسئله

مال موقوفه لازم نیست بالفعل قابلیت انتفاع داشته باشد، بلکه اگر در معرض انتفاع هم باشد کافی است؛ مانند وقف درختی که دو سال دیگر ثمر می دهد.

3. شرایط موقوف علیهم (افرادی که مال برای آنان وقف شده) (2046)

معین باشند. بنابراین وقف چیزی برای یکی از دو مسجد یا یکی از دو نفر، صحیح نیست.

اگر وقف خاص است، در هنگام وقف، حداقل يك نفر از موقوف علیهم موجود باشند.

اگر وقف عام است، هنگام وقف، امکان موجود شدن موقوف علیهم باشد.

بنابراحتیاط واجب مرتد فطری یا کافر حربی نباشند.

4. شرایط کلی وقف

اشاره

انشاء وقف: در وقف نیت به تنهایی کافی نیست، بلکه انشاء وقف نیز لازم است. فرقی نمی کند انشاء وقف با لفظ و صیغه خاصی باشد یا هر فعلی که بر این معنا دلالت کند که به آن وقف معاطاتی گویند؛ مثلاً واقف زمینی را به عنوان مسجد بسازد و در اختیار عموم گذارد و گروهی هم در آن نماز بخوانند یا پلی برای عابرین بسازد و بعضی هم با اجازه واقف از آن عبور کنند، در تحقق وقف کافی است.

صیغه وقف لازم نیست عربی باشد و هر لفظی که دلالت بر انشاء وقف نماید، کافی است؛ مانند اینکه گفته شود «وقف»، یعنی وقف کردم یا «جعلته موقوفاً»، یعنی به عنوان موقوفه قرار دادم یا «هذا وقف»، یعنی این وقف است.

وقف نباید موقت و زمان دار باشد. بلکه باید دائمی باشد. (2037)

بنابر احتیاط واجب وقف، باید قطعی باشد؛ یعنی معلق و مشروط به شرطی نباشد.

وقف باید برای دیگران باشد، نه برای خود واقف (1996).

وقف قصد قربت لازم ندارد.

در وقف باید قبض صورت بگیرد. (در ادامه در مورد قبض مطالبی خواهد آمد)

اذن واقف در قبض شرط است.

در وقف عام و به خصوص در وقف خاص، بنابر احتیاط مستحب قبول از طرف موقوف علیهم لازم است. در وقف عام قبول بر عهده حاکم یا نماینده اوست.

در وقف مسجد، علاوه بر شروط ذکر شده، قصد عنوان مسجد نیز نیاز است. بنابراین اگر مکانی صرفاً برای عبادت و نماز مسلمانان وقف شود، وقف صحیح است. لکن مسجد محسوب نمی شود.

مسئله

واقف هنگام وقف می تواند شرط کند که هر زمان نیازمند شد، وقف به او برگردد که در این صورت، اگر واقف بمیرد و قبل از مرگ محتاج شده باشد، به عنوان ارث محسوب می شود و اگر محتاج نبوده است، به حالت وقف باقی می ماند.

کفتار سوم: قبض در وقف (2091)

1. وقف خاص:

هر کدام از طبقه موجودی که وقف برای آنان صورت گرفته، اگر مال موقوف را تحویل بگیرد، وقف نسبت به این شخص تحقق یافته است و کسانی که تحویل نگرفته اند، وقف در مورد آنان تحقق نیافته است.

2. وقف عام:

الف) عناوین کلیه (فقراء، ایتام و...):

اگر یکی از این افراد (فقراء، ایتام و...) مال وقفی را قبض کند و مستولی بر عین مال شود، کافی است.

ب) جهات عامه (مسجد، پل و...):

در این حالت، قیم و متولی تعیین شده توسط واقف (که در حین وقف تعیین کرده است) باید

قبض کند و اگر این دو نبودند، حاکم شرع باید قبض نماید؛ هرچند در مورد مسجد و مقبره، با خواندن يك نماز یا دفن يك میت با اذن واقف و به عنوان تسلیم و قبض، قبض محقق می شود.

مسئله

1. اگر واقف، ولی شرعی افرادی باشد که مال برای آنان وقف شده است، در این صورت صحت وقف متوقف به قبض جدیدی نیست. البته باید قصد قبض از جانب مولی علیه را داشته باشد.

2. در قبض و تحویل گرفتن موقوفه، فوریت لازم نیست.

3. اگر واقف قبل از قبض طرف مقابل بمیرد، وقف محقق نمی شود و مال موقوفه به عنوان ارث، به ورثه می رسد.

توضیحی در مورد بعض عبارات وقف

ص: 233

1. در وقف خاص، قبض وقف باید به چه صورتی باشد؟
2. شرایط موقوف علیهم را بیان کنید.
3. شرایط واقف را بیان کنید.
5. دو مورد از شرایط مال وقف شده را توضیح دهید.
6. آیا در وقف، صیغه خاصی لازم است؟
7. اگر قبل از قبض واقف بمیرد، حکم وقف چیست؟

1. متولی وقف:

اشاره

الف) برای واقف جایز است تولیت و نظارت وقف را برای خود قرار دهد یا به غیر واگذار نماید. این تولیت می تواند دائمی یا موقت باشد؛ همچنین به تنهایی یا با مشارکت دیگری انجام پذیرد.

ب) قرار دادن تولیت توسط واقف، باید هنگام ایقاع وقف باشد. در غیر این صورت حق تعیین تولیت پس از آن برای واقف وجود ندارد. البته عزل یا حق نصب تولیت در صورتی که واقف چنین حقی را در ضمن وقف کردن شرط کرده، اشکال ندارد.

* مثال: اگر واقف هنگام وقف کردن گفته باشد: این زمین را برای حسینیه با تولیت علی وقف کردم، به شرط آنکه هر وقت بخواهم او را عزل کنم و شخص دیگری را بگمارم، در این حالت واقف حق تغییر متولی را دارد.

ج) واقف نمی تواند برای مسجد تولیت قرار دهد. (2011)

د) واقف می تواند چند تولیت قرار دهد. (1996)

ه -) اگر واقف چیزی از منافع را برای متولی معین کند، همان اجرت عمل او خواهد بود؛ هر

چند کمتر از اجرت المثل باشد و اگر چیزی برای تولیت به عنوان دستمزد قرار نداده باشد، متولی می تواند اجرت این کار را مطابق آنچه معمول و متعارف است، از منافع وقف برداشت کند. (2001)

در صورتی که متولی توسط واقف مشخص نشده باشد:

1. وقف عام: حاکم شرع یا نماینده او متولی است. (2017)

2. وقف خاص:

الف) امور مربوط به مصلحت وقف و مراعات نسل های بعدی است ← حاکم شرع متولی است.

ب) امور مربوط به بهره ور کردن یا اصلاحات جزئی است ← خود موقوف علیهم متولی اند.

وظایف و محدوده اختیارات متولی

1. قبول کردن تولیت و سرپرستی وقف واجب نیست. اما اگر قبول کرد، بنابر احتیاط واجب نمی تواند خود را عزل کند و اگر خود را عزل کرد، بنابر احتیاط واجب باید به حاکم شرع مراجعه کند تا دوباره نصب شود. اما در عین حال در طول این مدت باز هم باید وظایفش را انجام دهد. (2013 و 2011).

2. اگر واقف وظیفه متولی را مشخص کرده باشد، طبق همان عمل می شود. اگر مطلق گذاشته و مشخص نکرده باشد، وظیفه اش همان چیزی است که متعارف است؛ از جمله اینکه تعمیر و اجاره وقف، گرفتن اجرت و تقسیم آن بین موقوف علیهم بر عهده اوست که همه این وظایف باید با مراعات مصلحت وقف انجام شود.

3. متولی نمی تواند تولیت را به دیگری واگذار کند؛ حتی با عجز از تصدی امور. مگر واقف چنین اختیاری را هنگام وقف کردن به او داده باشد یا اینکه واگذاری کار به دیگری به نحو توکیل باشد؛ یعنی متولی کسی را وکیل کند تا کارها را انجام دهد؛ به شرط آنکه شرط عدم توکیل نشده باشد. (2019 و 2014 و 2021)

4. متولی موقوفه حق ندارد کاری کند یا قانونی وضع کند که با مقتضای وقف در تعارض باشد. باید طبق آنچه واقف در هنگام وقف وضع کرده، عمل کند. (2004)

5. اگر چند نفر متولی وقف باشند، هیچ کدام (حتی اکثریت آنان) حق ندارد دیگری را عزل کند. مگر واقف برای آنان در هنگام وقف چنین اختیاراتی را قرار داده باشد. (2006)

6. متولی وقف باید مصالح وقف را در نظر بگیرد.

* مثال: اگر متولی طبق وقف نامه مجاز بود موقوفه را اجاره دهد، واجب است در تعیین مبلغ اجاره رعایت مصلحت و منفعت وقف را بنماید. در نتیجه اگر در تخفیف مبلغ اجاره، به سبب اوضاع و احوال خاص مستأجر یا اهمیت کاری که وقف برای آن اجاره داده می شود، نفع و مصلحت وقف باشد، اشکال ندارد و آلا جایز نیست. (2010)

نحوه اداره موقوفه توسط چند متولی

تولیت بیش از چند نفر به سه صورت متصور است:

1. تولیت برای هر يك از آنان مستقلاً قرار داده شده است ← در عمل و تصرف مستقل اند و بر هیچ يك از آنها لازم نیست در انجام امور وقف به دیگری مراجعه کنند و در این صورت، عمل شخصی که زودتر اقدام نموده، نافذ است. اگر یکی از آنها بمیرد یا از صلاحیت تولیت خارج شود، دیگری در تولیت وقف منفرد می شود.

2. تولیت بین آنان به صورت اجتماع است ← هیچ کدام نمی توانند به صورت مستقل عمل کنند. در این صورت اگر یکی از آنها بمیرد یا از صلاحیت تولیت خارج شود، بنابر احتیاط واجب، حاکم شرع شخص دیگری را جای او قرار می دهد تا با فرد دیگری که باقی مانده، تولیت را به عهده گیرند.

3. تولیت بعضی از امور به يك فرد و بعضی دیگر به دیگری واگذار شده است؛ مثلاً رسیدگی به وقف را به فردی و تقسیم منافع بین موقوف علیهم را به دیگری سپرده است. ← هر کدام در انجام وظایف تعیین شده مستقل می باشند.

مسئله

1. اگر واقف تولیت بعضی از امور موقوفه را به شخصی واگذار نماید و بقیه امور را مهمل گذاشته و مشخص نکرده باشد، در این صورت وقف نسبت به آن امور بدون متولی منصوب است که حکم آن در مسئله عدم تعیین متولی گذشت.

2. اگر چند نفر به عنوان متولی وقف نصب شده باشند، در صورتی که واقف، تولیت آنان را به

طور مطلق بیان کرده و قرآنی بر استقلال بعضی از آنان در اداره امور وقف وجود ندارد (حتی به این نحو نباشد که واقف گفته باشد رأی اکثریت متولیان ملاک است) در این صورت هیچ يك از متولیان حتی اکثریت آنان حق ندارند بدون رضایت سایر متولیان اقدام به کاری کنند. بلکه باید از طریق مشورت با هم و اتخاذ رأی واحد (نه اکثریت) با هم عمل کنند و اگر بین آنان نزاعی واقع شود، واجب است به حاکم شرع مراجعه کنند تا حاکم آنان را الزام کند تا با هم به توافق برسند. (2005)

3. اگر برخی متولیان مدعی شوند که برخی دیگر از متولیان خائن اند، واجب است مسئله را به حاکم شرع ارجاع دهند و متولیان خائن را از کار برکنار کنند. (2007)

عزل و نصب متولی

همان طور که قبلاً اشاره شد، نصب متولی طبق آنچه در ابتدای همین درس آمده، به عهده واقف است. اما عزل او در صورتی است که به مصلحت موقوفه عمل نکند یا خلاف وقف نامه عمل کند (یا به خاطر خیانت یا عدم توانایی)، که در این صورت حاکم شرع او را الزام به رعایت مصالح موقوفه می کند و در نهایت عزل می نماید. همچنین اگر واقف طبق وقف نامه شرایطی را برای عزل متولی بیان نموده، آنچه در وقف نامه ذکر شده نیز می تواند موجب عزل وی باشد.

2. ناظر وقف

اشاره

گاهی واقف شخصی را به عنوان ناظر وقف تعیین می کند و اختیاراتی را به او واگذار می کند و حتی حق دخالت در کارهای متولی را در وقف نامه برای او قائل می شود. به هر حال طبق آنچه برای ناظر در وقف نامه تعیین شده، ناظر دارای اختیاراتی خواهد بود.

مسئله

ناظر بنابر احتیاط واجب نمی تواند بعد از قبول نظارت، خودش را عزل کند؛ مانند متولی. (2013)

1. عزل متولی وقف در اختیار کیست؟
2. ناظر وقف کیست و چه اختیاراتی دارد؟
3. آیا ناظر وقف می تواند از نظارت وقف کناره گیری کند؟
4. آیا در جایی که چند نفر متولی وقف اند، برخی از آنها حق عزل دیگری را دارند؟ اکثریت آنها چگونه؟
5. دستمزد متولی از چه منبعی و چگونه تأمین می شود؟
6. اگر واقف در وقف خاص متولی انتخاب نکرده، متولی چه کسی خواهد بود؟

1. وقف عام:

الف) وقف بر جهات و مصالح عامه

(مانند مساجد، مشاهد مشرفه، مدارس و...):

يك - فروش و معامله عین موقوفه:

مطلقاً جایز نیست؛ حتی اگر خراب شود و از بهره برداری ساقط گردد. این حکم در غیر مساجد و مشاهد مشرفه احتیاط واجب است.
(2045)

* مثال: اگر شخصی زمین موقوفه ای را بدون مجوز شرعی بفروشد، معامله باطل است و فروشنده باید پولی را که از مشتری گرفته، برگرداند.

دو - فروش و معامله آلات و فرش ها و سایر متعلقات:

اول - امکان استفاده از آن وجود دارد(1)؛ مثل فرشی که برای زمین مسجد وقف شده، اما مسجد به فرش نیاز ندارد و به پرده ای برای گرم کردن مکان نیاز دارد؛ در این صورت باید فرش را به عنوان پرده استفاده کرد و نمی توان آن را فروخت.

ص: 240

1- هر انتفاعی حتی انتفاعی که مورد نظر واقف نبوده است.

دوم - علاوه بر عدم امکان انتفاع در آن محل، اگر موجب تلف شدن یا ضرر خوردن به این آلات و متعلقات گردد:

در محل مماثل دیگر (مثل مسجد دیگر) قابل استفاده است ← در آنجا استفاده شود.

در محل مماثل دیگر قابل استفاده نیست ← در مصالح عام المنفعه استفاده شود.

سوم - امکان استفاده از آن در هیچ محلی، حتی مصالح عمومی مردم نباشد و تنها راه بهره مندی از آن، به فروش آن باشد، به شرط آنکه ماندن آن موجب تلف شدنش شود:

با پول فروش آن در همان مسجد و اگر نشد در مسجد دیگر و الا در مصالح عامه مصرف شود.

چند استفتاء:

اشاره

سؤال 1: شخصی مقداری آهن و لوازم جوشکاری را برای ساخت مسجد در مکانی هدیه کرده و بعد از پایان کار، مقداری از آنها زیاد آمده است. آیا می توان مقدار زیاد آمده را برای سایر هزینه های مسجد با فروش آن و استفاده از پول حاصل هزینه کرد؟

جواب: فروش آن حرام است و باید برای تعمیر مساجد دیگر به کار رود و اگر شخص هدیه دهنده، این اموال را از ملك خود خارج نساخته و فقط اجازه استفاده آن را در مسجد مذکور داده، مازاد آن برای خودش است و اختیار آن در دست خود او خواهد بود. (2097)

سؤال 2: فردی مغازه خود را برای ایجاد صندوق قرض الحسنه وابسته به مسجد وقف کرده و از دنیا رفته و چندین سال، آن مکان بسته مانده و در معرض خرابی است. آیا می توان برای موارد دیگری استفاده کرد؟

جواب: اگر وقف محقق شده باشد، استفاده از آن محل باید (در صورت عدم امکان استفاده در آن مسجد) برای صندوق های قرض الحسنه مساجد دیگر باشد و اگر این هم ممکن نبود، در هر کار خیری استفاده شود (یعنی حق فروش نیست؛ مگر آنکه برای کارهای خیر دیگر نیز قابل استفاده نباشد). (2042)

سؤال 3: منبری که برای مسجد وقف شده، ولی به علت ارتفاع زیاد آن عملاً قابل استفاده نیست، آیا تبدیل آن به منبر مناسب دیگری جایز است؟

جواب: اگر با شکل خاص فعلی در این مسجد یا مساجد دیگر قابل استفاده نیست، تغییر شکل آن برای اینکه قابل استفاده شود، اشکال ندارد. (2094)

نکته

آنچه برای جواز فروش موقوفه بیان شد، وقتی است که انتفاع از آن منحصر در فروش موقوفه و استفاده از پول فروش باشد. اما در مورد سؤال فوق با تغییر شکل منبر، می توان از آن استفاده نمود. لذا حق فروش وجود ندارد.

ب) وقف بر عناوین عامه (فقراء، ایتام و...):

در این نوع وقف نیز، بیع مال موقوفه جایز نیست، مگر در موارد استثناء که در قسمت بعد، ذیل وقف خاص مطرح خواهد شد.

2. وقف خاص:

اشاره

در وقف خاص، فروش مال وقف شده جایز نیست، مگر در مواردی که استثناء است:

الف) خرابی که غالباً و عادتاً به حالت قبلی برنمی گردد و مال قابل انتفاع نباشد؛ مگر با فروش آن و استفاده از پول آن برای کسانی که مال برای آنان وقف شده ← فروخته می شود و با رعایت "الاقرب فالاقرب" نسبت به عین موقوفه چیزی خریداری شود که قابل انتفاع برای موقوف علیهم باشد. (2093)

ب) در صورت وجود سه شرط: از انتفاع قابل توجه خارج شود، امید برگشتن به حالت اولیه وجود نداشته باشد و با فروش آن بتوان چیزی خرید که منفعت آن قابل توجه باشد. ← فروخته می شود و الاقرب فالاقرب رعایت می شود.

ج) واقف شرط کرده باشد که اگر امری حادث شد، فروش موقوفه جایز باشد؛ مانند اینکه واقف شرط کند جواز فروش وقف را در صورت کم شدن منفعت موقوفه، یا زیاد شدن مخارج آن، یا وقوع اختلاف بین موقوف علیهم، یا به خاطر ضرورت و یا هر شرط دیگری نظیر این شروط ← با تحقق آن امر، موقوفه فروخته می شود.

د) بین صاحبان وقف (موقوف علیهم) اختلاف شدیدی پیش آید که از تلف شدن اموال و

جان ها ایمن نباشیم و راه حل مشکل، فقط فروش آن باشد ← فروخته می شود و پول آن بین موقوف علیهم تقسیم می شود. البته اگر رفع مشکل با صرف پول فروش در خرید چیز دیگری و وقف آن چیز برای موقوف علیهم ممکن است، پول فروش موقوفه باید در آن صرف شود.

نکته

متولی ای که از جانب واقف تعیین شده، متولی فروش وقف در صورت فوق است و در نبود او، حاکم شرع یا کسی که منصوب از جانب اوست، متولی این امر است.

به مثال های زیر توجه کنید:

* مثال 1: شخصی مقداری آب و زمین زراعی را وقف پسران خود نموده، ولی به علت کثرت اولاد و سنگینی کارهای کشاورزی و کمی محصول، کسی تمایل به زراعت در زمین ندارد و به همین دلیل وقف در آینده نزدیک خراب، و از قابلیت انتفاع خارج خواهد شد. ← تا زمانی که قابلیت انتفاع و استفاده در جهت وقف وجود دارد - اگرچه با اجاره دادن و مصرف اجاره در جهت وقف یا با تغییر کاربری آن و استفاده از زمین در مصرف غیر زراعی - حق فروش موقوفه وجود ندارد؛ مگر بهره برداری های مذکور در بالا هم مقدور نباشد، لذا فروخته می شود. اما در صورت امکان حتماً ملك دیگری خریداری شود، تا منافع آن در جهت وقف مصرف شود. (2093)

* مثال 2: شخصی کتابخانه اش را بر اولاد ذکورش وقف کرده، ولی هیچ يك از اولاد و نوه های او موفق به تحصیل و استفاده از آن نشده اند و مقداری از کتاب ها به مرور از بین رفته و بقیه در معرض تلف شدن است. ← کتابخانه باید در معرض کسانی که استفاده می کنند قرار گیرد و به هر حال حق فروش وجود ندارد. (2098)

اجاره موقوفه

1. اگر وقف منفعت باشد(1) ← اجاره آن جایز است؛ چه وقف خاص باشد و چه عام. همچنین چه

ص: 243

1- . غرض در این وقف، تحصیل منفعت و صرف آن در اموری است که در وقف بیان شده است؛ مانند اینکه مغازه ای را وقف مسجد می کنند.

بر عناوین عامه وقف شده باشد و چه جهات عامه؛ به دلیل اینکه مقصود، تحصیل منفعت از موقوفه و دادن آن به موقوف علیهم است؛ مانند مزرعه ای که واقف برای اولاد یا فقرای سید وقف کرده است.

2. اگر وقف انتفاع باشد (1) ← اجاره آن جایز نیست. (2052)

موقوفه نیازمند تعمیر

اگر موقوفه برای بقاء و استفاده از آن نیاز به تعمیر داشته باشد:

1. واقف برای موقوفه هزینه ای قرار داده است که صرف آن شود ← باید همان را مصرف کرد.

2. واقف هزینه ای قرار نداده است ← بنابر احتیاط واجب از منافع موقوفه برای تعمیر آن استفاده می شود.

3. چیزی که صرف تعمیر شود، وجود ندارد ← برای متولی جایز است قرض کردن با قصد اینکه آن قرض را از منافع موقوفه بپردازد؛ و یا با مال خود، موقوفه را تعمیر کند با قصد اینکه از منافع موقوفه، استیفاء کند. اگر قصد ادای قرض یا استیفاء از منافع موقوفه را نداشته باشد، بعد از آن نمی تواند از منافع موقوفه بردارد.

مسئله

1. در صورتی که بقای موقوفه متوقف بر فروش بعضی از وقف است، فروش آن بعض جایز است.

2. در صورت خرابی قسمتی از وقف، به گونه ای که مجوز بیع پیدا شود و قسمت دیگر هم برای تحصیل منفعت نیاز به تعمیر داشته باشد، باید به ترتیب زیر عمل کرد:

الف) با فروش قسمت خراب می توان موقوفه مشابه آن را خرید؛ این خود دو حالت دارد:

یک - از منافع قسمت محتاج به تعمیر، امکان تعمیرش هست ← بنابر احتیاط واجب پول فروش را باید صرف خرید موقوفه مشابه کرد و از منافع صرف تعمیر شود.

ص: 244

1- . غرض، تحصیل منفعت برای امر دیگر نیست. بلکه استفاده از همان موقوفه مدّ نظر است؛ مانند خانه ای که برای سکونت امام جماعت وقف شده است یا مدرسه ای که برای تحصیل محصلین وقف شده است.

دو - امکان تعمیر با منافع قسمت مزبور نیست ← پول فروش فقط می توان صرف تعمیر لازم (برای تحصیل منفعت، نه تعمیر برای بهتر شدن و زیاد شدن منفعت) کرد.

ب) با فروش آن نمی توان موقوفه مشابه خرید ← پول آن صرف تعمیر بقیه موقوفه می شود؛ چه تعمیر برای حصول منفعت باشد (تعمیر لازم) و چه برای زیاد شدن منفعت.

تغییر وقف

تغییر وقف، حتی توسط واقف هم جایز نیست؛ برای مثال، نمی توان مکانی را که به عنوان حسینیه وقف شده است، به مسجد تبدیل کرد. البته اگر وقف منفعت باشد، در صورتی که با این عنوان فعلی اش منفعتی ندارد یا منفعت آن بسیار اندک بوده، جایز است به عنوان دیگری که دارای منفعت است، تبدیل شود.

*** تمرین**

1. آیا می توان فرشی را که وقف مسجد است، فروخت؟

2. سه مورد از موارد استثنای حرمت بیع بر عناوین عامه و وقف خاص را بیان کنید.

3. در صورتی که موقوفه نیاز به تعمیر دارد، هزینه تعمیر آن چگونه تأمین می شود؟

4. در چه صورتی تغییر وقف جایز است؟

ص: 245

اشاره

در مورد غاصب یا هر کسی که خسارت به وقف، مستند به اوست، احکام ذیل وجود دارد:

1. اگر وقف خاص یا وقف منفعت (در وقف عام) باشد:

الف) به عین آن آسیبی برسد یا از بین برود ← ضامن عین موقوفه است. بنابراین ردّ عین در صورتی که موجود باشد و ردّ عوض آن در صورتی که تلف کرده باشد، واجب است.

ب) اگر منافع آن غصب شده باشد ← ضامن منافع است و ردّ عوض منافع استیفا شده و استیفا نشده هم واجب است. (2047)

نکته

اگر وقف تلف شده، باید عوض آنچه از بین رفته است در بدل وقف صرف شود؛ یعنی عین وقف دیگر با آن پول انجام شود و عوض منافع در همان مسیر وقف نامه صرف شود.

* مثال: اگر کسی ساختمانی را که طبق وقف می بایست اجاره آن صرف عزاداری امام حسین (ع) شود، خراب کند، باید در عوض، ساختمان دیگری وقف این کار کند.

2. وقف انتفاع (مصالح عامّه) باشد.

الف) مساجد، مقابر، زیارتگاه ها، پل ها و مانند آن ← اجرت آن را ضامن نیست و فقط اگر عین مسجد و زیارتگاه خسارتی ببیند، ضامن خسارت است و در بدل وقف صرف می شود. (2101)

ب) مدارس، حمام، کاروانسرا و مانند آن ← اجرت آن را ضامن است، مگر در همان مواردی که در وقف نامه تعیین شده، مورد بهره برداری واقع شده باشد. (اگرچه غاصبانه مورد بهره برداری واقع شده است.)

گفتار هفتم: معلوم نبودن جهت وقف

اشاره

اگر وقفی بودن چیزی محرز باشد، ولی جهت وقف معلوم نباشد، یعنی ندانیم در چه مسیری باید استفاده شود. (2057)

1. متولی خاصی دارد ← در نحوه تصرف، به او مراجعه می شود.

2. متولی خاصی ندارد ← به حاکم شرع مراجعه می شود.

نحوه مصرف درآمد شیئی که بین احتمالات مردد است:

1. قدر متیقن و قدر مشترکی در مورد مصرف آن وجود دارد؛ مثلاً احتمالات عبارت اند از فقراء، علماء، سادات و اهل فلان شهر ← بین فقراء عالم سید اهل فلان شهر مصرف می گردد. (یعنی فقرایی که هم عالم، هم سید و هم اهل فلان شهر باشند.)

2. قدر متیقنی وجود ندارد و احتمالات مختلف در افراد خاصی قابل جمع نیست؛ مثلاً بین مسجد و فقراء و حسینیه تردید داشته باشد.

الف) شبهه محصوره ← با قرعه، مورد مصرف معلوم می شود؛ مثلاً اگر قرعه به نام مسجد بیفتد، درآمد صرف مسجد می شود.

ب) شبهه غیر محصوره:

یک - در صورتی که بین عناوین یا اشخاص غیر محصوره باشد مثلاً فرزندان یکی از افراد ساکن مشهد که معلوم نیست این فرد کیست یا یکی از فقراء شهر مشهد که معلوم نیست کدام فقیر است یا فراموش کرده ایم. ← در حکم مجهول المالك است.

ص: 247

بنابراین به عنوان ردّ مظالم به فقراء صدقه داده می شود.

دو - بین جهات غیر محصوره است؛ مثلاً مردّد بین مسجد، زیارتگاه، پل و... باشیم ← در امور خیریه ای در همین موارد صرف می شود.

توضیح

1. منظور از شبهه محصوره آن است که قدر متیقنی در اینجا وجود خارجی ندارد تا اجاره بها صرف آن شود. اما محدود به موارد معدودی است؛ مثلاً می دانیم که یا باید صرف پزشکان منطقه شود یا صرف علمای منطقه، اما نمی دانیم مشخصاً کدام است؛ پزشکی هم که از علمای دین هم باشد در آن منطقه وجود ندارد. لذا قرعه می اندازیم.

2. منظور از شبهه غیر محصوره آن است که تعداد احتمالات زیاد است؛ مثلاً مرددیم که مورد مصرف اجاره بها پزشکان اند یا علمای دین یا فقرا و یا....

اثبات وقف بودن (2059)

صرف وجود وقف نامه اثبات کننده وقف بودن چیزی نیست. بلکه وقف به یکی از طرق زیر ثابت می شود:

1. کسانی که مال وقفی در دستشان است، اعتراف به وقف بودن آن نمایند و همچنین ورثه او بعد از مرگش اعتراف کنند.

2. قبلاً کسانی که مال در دستشان بوده با آن رفتار وقف را می کرده اند.

3. دو نفر عادل گواهی به وقفیت دهند.

4. با قرائن و شواهدی مثل شهرت به وقفیت، علم و اطمینان حاصل شود که وقف است.

* تمرین

1. حکم غصب منافع وقف خاص چیست؟

2. اگر وقف منفعت (در وقف عام) به طور کلی توسط غاصب تلف شود، وظیفه چیست؟

3. موارد اثبات وقف را بیان کنید؟

4. غصب مسجد چه حکمی دارد؟

5. غصب مدرسه وقفی چه حکمی دارد؟

6. اگر جهت وقف شیئی معلوم نباشد، اما وقف بودن آن قطعی باشد، چه باید کرد؟

ص: 249

اشاره

روایات فراوانی در استحباب صدقه و تشویق بر آن - به خصوص در اوقات ویژه، مثل جمعه، عرفه، ماه رمضان و بر طوائف مخصوص، مثل همسایگان و ارحام - وارد شده است تا آنجا که روایت است: لا صدقةَ و ذو رحمٍ محتاج.

تا زمانی که ارحام محتاج وجود دارد، (فامیل های نسبی)، صدقه به دیگران روا نیست.

شرایط صحت صدقه

1. قصد قربت

2. لفظ یا هر عملی که دلالت بر تملیک مجانی مال به طرف مقابل می کند.

3. تحویل دادن مال به طرف مقابل

احکام صدقه

1. بعد از تحویل صدقه به فقیر یا وکیل فقیر، برگشتن و انصراف از آن شرعاً ممکن نیست.

2. واسطه شدن برای رساندن صدقه به دیگری مستحب است. از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است:

مَنْ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ (عَنْ رَجُلٍ إِلَى مَسْكِينٍ) كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِهِ وَ لَوْ تَدَاوَلَهَا أَرْبَعُونَ أَلْفَ إِنْسَانٍ ثُمَّ

ص: 250

وَصَلَّتْ إِلَى الْمِسْكِينِ كَانَ لَهُمْ أَجْرٌ كَامِلٌ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى - لِلَّذِينَ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (1)

کسی که صدقه شخصی را به نیازمندی برساند، مانند صدقه دهنده اجر دارد و اگر صدقه در دست چهل هزار نفر بچرخد و سپس به فقیر برسد، برای هر چهل هزار نفر اجر کامل است....

3. آنچه به فقیر صدقه داده ایم کراهت شدید دارد که با یکی از عقود (مثل بیع، مصالحه) به ملک خود درآوردیم؛ یعنی همان را مثلاً از فقیر بخریم.

4. ردّ سائل مکروه است؛ اگرچه گمان داشته باشیم بی نیاز است. لذا مقداری اگر چه اندک، به او بدهیم.

5. درخواست صدقه و کمک بدون احتیاج، کراهت زیادی دارد. بلکه در صورت احتیاج نیز مکروه است.

مخفیانه یا علنی بودن صدقه

در روایت از پیامبر اکرم (ص) آمده است:

صَدَقَةُ السِّرِّ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ وَ تُطْفِئُ الْخَطِيئَةَ كَمَا يُطْفِئُ الْمَاءُ النَّارَ وَ تَدْفَعُ سَبْعِينَ بَاباً مِنَ الْبَلَاءِ. (2)

صدقه مخفیانه خشم پروردگار را خاموش می کند و گناهان را از بین می برد؛ همان گونه که آب آتش را خاموش می کند و هفتاد باب بلا را دفع می کند.

1. مواردی که سرّی دادن تأکید نشده است:

الف) دفع تهمت: یعنی برای اینکه در معرض تهمت قرار نگیریم، علنی صدقه بدهیم. (3)

ب) بخواهیم دیگران یاد بگیرند و اقتدا کنند.

2. علنی دادن صدقه افضل است ← در صدقات واجب، مثل خمس، زکات، فطریه.

3. در غیر موارد فوق ← صدقه مخفیانه و سرّی افضل است.

ص: 251

1- وسائل الشیعه، ج 9، ص 426

2- همان، ص 398

3- مثلاً برای اینکه متهم نشویم انسان بخیل یا خسیسی هستیم، صدقه را علنی می دهیم.

شرایط صدقه دهنده

1. بلوغ
2. عقل
3. عدم محجور بودن (سفيه یا ورشکسته نبودن)

شرایط افراد صدقه گیرنده

1. تمام صدقات را؛ چه واجب و چه مستحبی، به فرد هاشمی (1) می توان داد. ولی زکات (اعم از زکات مال و زکات فطره) را در صورتی می توان به هاشمی داد که پرداخت کننده خودش هاشمی باشد.
2. در صدقات مستحبی، فقر، ایمان یا اسلام صدقه گیرنده شرط نیست. لذا به غنی، کافر ذمی و سنی نیز می توان صدقه مستحبی داد. اما به کافر حربی و ناصبی (2) نمی توان صدقه داد.
3. موارد مصرف زکات واجب، فطره و خمس در بخش های مربوط به آنها آمده است.

* تمرین

1. در چه صورتی صدقه سرّی افضل است؟
2. در چه صورتی صدقه علنی افضل است؟
3. دو شرط فرد صدقه گیرنده را بیان کنید.
4. چهار شرط فرد صدقه دهنده را بیان کنید.
5. حکم ردّ سائل چیست؟ توضیح دهید.
6. درخواست صدقه چه حکمی دارد؟

ص: 252

-
- 1- کسی که نسبت به هاشم، جدّ پیامبر (ص) می رسد.
 - 2- دشمن اهل بیت (ع)

درس 62 فصل نهم وصیت (1)

گفتار اول: تعریف و اقسام وصیت

اشاره

تعریف: وصیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کاری انجام دهند یا بگویند بعد از مرگش چیزی از اموال او برای کسی باشد یا برای فرزندان خود قیم (سرپرست) مشخص کند.

چگونگی وصیت

1. با گفتار: یعنی وصیت خود را بیان کند.

2. با نوشته ای که مقصود وصیت خود را برساند.

3. با اشاره که مقصود را بفهماند.

نکته

موارد بالا در صورتی نافذ، و اجرای آن لازم است که عرف مردم از آن گفتار یا نوشتار یا اشاره همان را بفهمند که یکی یا برخی از نزدیکان و ورثه برداشت می کنند و در صورت نزاع در تفسیر وصیت، باید به دادگاه و حاکم شرع (مجتهد جامع شرایط) مراجعه کنند.

اقسام وصیت

1. تملیکی: وصیت کند چیزی از اموالش یا حقوق شرعی وی برای کسی باشد.

ص: 253

در وصیت تملیکی موصی (1)، موصی به (2)، موصی له (3) وجود دارند و گاهی توسط موصی وصی (4) نیز تعیین می شود.

* مثال: اگر کسی وصیت کند پس از مرگ يك ميليون تومان از اموال را به پسر عمویم یا سادات محل بدهید، این وصیت تملیکی است.

چند نکته

الف) تحقق وصیت و ترتب احکام آن متوقف بر قبول نیست؛ هر چند که در وصیت تملیکیه ای که برای اشخاص خاص است، تملك موصی له متوقف بر قبول اوست و به صرف وصیت موصی، موصی له قهراً مالك نمی شود.

ب) هر چیزی که دلالت بر قبول کند، کافی است و لازم نیست لفظ باشد؛ مانند اینکه موصی به را بگیرد و در آن تصرف کند.

ج) قبول می تواند در زمان حیات موصی یا بعد از مرگ او باشد.

د) اگر موصی له قبل از رد یا قبول موصی به، فوت کند، ورثه او، حق قبول یا رد کردن وصیت را از موصی له ارث می برند؛ چه موصی له در زمان حیات موصی بمیرد و چه پس از او. البته اگر قرینه ای باشد که موصی فقط شخص موصی له مورد نظرش بوده، نه ورثه او، دیگر ورثه موصی له این حق را ارث نمی برند. همچنین است اگر موصی له در زمان حیات موصی بمیرد و موصی از وصیت خود برگردد.

2. عهدی: وصیت کند که کارهایی برایش انجام شود؛ مثل امور کفن و دفن یا بجا آوردن حج یا نماز و روزه برای او.

در وصیت عهدیه، موصی، موصی به و وصی وجود دارند؛ یعنی در این نوع وصیت، موصی له وجود ندارد.

ص: 254

1- . وصیت کننده

2- . آنچه در مورد آن وصیت شده است.

3- . شخصی یا افرادی که به نفع آنان وصیت شده است.

4- . شخصی که انجام وصیت به او واگذار شده است.

در وصیت عهدیه، قبول کردن وصی برای نفوذ وصایت اوست و تأثیری در لازم الاجرا بودن وصیت و تحقق وصیت شرعی ندارد.

3. فکیه: وصیت به فك ملك، مانند اینکه وصیت کند برده ای را آزاد کنند.

گفتار دوم: موارد وجوب وصیت کردن

اشاره

در صورت ظاهر شدن نشانه های مرگ، واجب است درباره امور زیر اقدام شود و در صورتی که امکان انجام آن نباشد، وصیت نماید:

1. نماز و روزه های قضا شده: در صورتی که پسر دارد بر عهده پسر بزرگ اوست که نماز و روزه او را بعد از مرگ انجام دهد. لکن اگر می داند پسر بزرگ اشتباه انجام می دهد یا مورد اطمینان نیست، باید وصیت کند. همچنین است اگر اصلاً پسری ندارد که عهده دار این امور شود.

2. خمس و زکات و کفارات و سایر دیون: اگر اموالی از مردم نزد اوست، ولی نمی تواند بپردازد یا موقع دادن بدهی او نرسیده، چنانچه از خودش مال دارد، یا مال ندارد، ولی احتمال می دهد کسی به وصیت او عمل کرده و آنها را می پردازد، واجب است وصیت کند و بر وصیتش شاهد نیز بگیرد.

مسئله

اگر اموالی از مردم نزد اوست یا حقوق و وظایفی بر عهده دارد، اما می داند یا اطمینان دارد که بازماندگانش آن اموال را به صاحبانشان برمی گردانند و حقوق و وظایف او را ادا می نمایند، در این صورت رساندن اموال به صاحبانش و نیز وصیت کردن به آنها واجب نیست؛ هر چند که بهتر و احوط است که وصیت کند.

3. اگر حج واجبی بر عهده اش است (1) باید وصیت کند.

4. اگر فرزندانش نیاز به سرپرست دارند که بدون سرپرست، اموالشان یا خودشان از بین می روند، باید برای آنها قیم مورد اعتمادی قرار دهد؛ یعنی وصیت کند آن شخص مورد اعتماد سرپرستی آنها را پس از مرگ وی به عهده بگیرد.

ص: 255

1- . یعنی با اینکه مستطیع بوده، آن را انجام نداده است.

* تمرین

1. وصیت تملیکی و عهدی را توضیح دهید.
2. مواردی را که ممکن است ذکر آن در وصیت نامه لازم باشد، بیان کنید.
3. آیا وصیت باید به صورت محضری و قانونی باشد؟ توضیح دهید:

ص: 256

درس 63 فصل نهم وصیت (2)

گفتار سوم: شرایط وصیت

1. شرایط وصیت کننده

اشاره

الف) عاقل و بالغ باشد.

ب) از روی اختیار وصیت کند. (مست یا مثلاً مجبور نباشد)

ج) محجور نباشد. (سفیه یا ورشکسته نباشد)

این شرط در زمانی است که وصیت مربوط به مال باشد.

د) قاتل عمدی خودش نباشد. ولی اگر وصیت کند و بعد از آن خودکشی کند، وصیت نافذ است و باید اجرا شود.

نکته

اگر بچه ده ساله ای که خوب و بد را تشخیص می دهد، برای امور خیر وصیت کند، صحیح است؛ مانند وصیت به ساختن مسجد.

اگر کسی بعد از وصیت از هوش برود یا مجنون شود، نافذ است.

2. شرایط کسی که به نفع او وصیت شده (موصی له)

الف) هنگام وصیت زنده باشد یا اگر هنوز به دنیا نیامده، هنگام وصیت در شکم مادر باشد. (اگر

چه روح دمیده نشده باشد) به شرط آنکه زنده متولد شود. (1845)

ب) بنا بر احتیاط مرتد فطری (1) یا کافر حربی نباشد.

3. شرایط مال یا حق یا کار وصیت شده (موصی به)

اشاره

الف) وصیت تملیکی: می بایست دو شرط در آن لحاظ شود.

یک - مال یا حق، قابل انتقال باشد و فرقی نیست که عین باشد یا دین یا منفعت.

دو - دارای منافع حلال عقلایی باشد؛ مثلاً کسی که حق گرفتن وام مسکن را از بانک دارد، اگر طبق مقررات نتواند آن را به دیگری واگذار کند، نمی تواند وصیت کند که این حق، پس از مرگش، به برادر، فرزند یا دیگری برسد.

مسئله

لازم نیست در زمان وصیت حتماً عین مال موجود باشد. بلکه می تواند نسبت به اموالی که بعداً به وجود می آید، وصیت کند؛ مثل میوه های درخت و...

ب) وصیت عهدی:

یک - کار مشروعی باشد. لذا برای راهزنی یا کمک به ظالم یا تعمیر کلیسا و چاپ کتب گمراه کننده، نمی توان به وصیت عمل کرد و وصیت باطل است.

نکته

مشروع بودن نزد وصی ملاک است، نه وصیت کننده؛ چون او مجری است و مجری کار باید

ص: 258

1-1. مرتد: مسلمانی است که خدا یا رسول اکرم (ص) را انکار کند یا به طوری منکر یکی از ضروریات دین شود که انکار او به انکار رسالت برگردد. مرتد فطری: کسی که هنگام انعقاد نطفه او، پدر یا مادرش مسلمان بوده اند و خودش نیز مسلمان بوده و سپس مرتد شده است. مرتد ملّی: کسی که هنگام انعقاد نطفه او، پدر و مادرش کافر بوده اند و خود نیز پس از بلوغ اظهار کفر نموده، بعد مسلمان شده و سپس مرتد شده است.

آن را مشروع بدانند.

* مثال: اگر وصیت کند که پس از مرگش اعضای او اهدا شود یا از جسدش برای کالبدشکافی استفاده شود، در صورتی که هتك حرمت به مسلمان نباشد، باید به وصیتش عمل شود. (1841 و 1842)

دو - سفیهانه و عبث نباشد؛ مثلاً اگر کسی وصیت کند پس از مرگش، شب‌ها در هفت مسجد و امام زاده را بزنند، وصیتش باطل است.

سه - اگر وصیت کند که با وجود ولی، غیر ولی، امر تجهیز میت را به عهده بگیرد، احتیاط آن است که وصی از ولی اذن بگیرد و ولی هم به او اذن دهد.

4. شرایط وصی

اشاره

الف) مسلمان

ب) بالغ

ج) عاقل

د) مورد اعتماد

مسئله

1. وصی امین است؛ یعنی ضامن نیست، مگر با افراط و تفریط.

2. وصی حق کنار کشیدن یا وکیل کردن دیگران را در اجرای وصیت ندارد. مگر اینکه بداند غرض موصی انجام وصیت است؛ به وسیله هر کس که باشد.

تعدد وصی

موصی می‌تواند دو یا بیش از دو نفر را به عنوان وصی قرار دهد؛ چه به صورت مستقل و چه به نحو مشترك.

چند نکته

1. در صورتی که موصی وصایت هر يك از آنها را به صورت مستقل قرار داده است، هر کدام

ص: 259

در عمل مستقل اند و در این صورت، عمل شخصی که زودتر اقدام نموده، نافذ است. اگر موصی وصایت آنها را به نحو اشتراك بیان نموده یا مشخص نکرده و مطلق گذاشته است، باید با توافق هم به وصیت عمل کنند.

2. باید در صورت نزاع آنها به حاکم شرع مراجعه شود. (1865)

3. اگر یکی از آنها فوت کند و نحوه وصایت آنها به صورت اشتراك باشد، حاکم شرع، شخص دیگری را ضمیمه می کند.

4. جایز است يك فرد را برای بعضی امور و فرد دیگری را برای بعضی امور دیگر وصی قرار داد.

عزل و نصب وصی

در صور زیر وصی عزل می شود یا اینکه فرد دیگری به او ضمیمه می شود:

1. خیانت وصی ← حاکم شرع او را عزل یا شخص امینی را به او ضمیمه می کند.

2. عجز وصی از انجام وصیت به تنهایی ← حاکم شرع فردی را به او ضمیمه می کند.

3. عجز کامل وصی از انجام وصیت ← به صورت خودکار وصی معزول است (1) و حاکم شرع فرد جدیدی را نصب می کند.

4. موت وصی ← حاکم شرع فردی را نصب می کند.

5. عارض شدن جنون بر وصی، به گونه ای که امید برطرف شدن آن نیست ← وصایت باطل می شود و حاکم شرع فردی را نصب می کند.

ناظر بر وصیت و وظایف او

موصی می تواند افرادی را به عنوان ناظر بر وصیت قرار دهد.

1. باید موصی محدوده وظایف ناظر را مشخص کند، اما اگر مشخص نکند، متعارف این است که ناظر از کارهای وصی اطلاع داشته باشد تا اگر وصی خواست برخلاف وصیت عمل کند، ناظر به او اعتراض کند.

ص: 260

1- . یعنی نیاز به عزل حاکم نیست و شرعاً این فرد وصی نخواهد بود.

2. ناظر بر وصیت که تعیین شده، اگر به عنوان وصی از طرف موصی پیش بینی نشده است، حق اجرای وصیت را ندارد. (1859 و 1847) مگر اینکه حاکم شرع ناظر را به عنوان وصی نصب کند. (1846)

* تمرین

1. سه مورد از شرایط وصیت کننده را بیان کنید.

2. شرایط موصی له چیست؟

3. شرایط موصی به در وصیت تملیکی چیست؟

4. شرایط موصی به در وصیت عهدی چیست؟

5. وصی چه ویژگی هایی باید داشته باشد؟

6. در چه شرایطی باید وصی را تغییر داد؟

ص: 261

گفتار چهارم: نحوه عمل به وصیت

با توجه به مورد وصیت، باید به صورت زیر عمل شود:

1. واجبات مالی: دین، خمس، زکات، مظالم و کفارات ← از اصل مال برداشته می شود.

نکته

اگر شخصی وصیت کرده واجبات مالی، از ثلث مال او پرداخت شود، این کار انجام می شود و در صورت کافی نبودن از ثلث، کسری آن از اصل مال جبران می شود. اما اگر بیان نکرده که از ثلث مال یا از اموال به خصوصی واجب مالی ادا شود، باید از اصل ماترك برداشت شود.

2. حج واجب، اگر چه به واسطه نذر واجب شده باشد، یا هر نذر مالی که باشد ← از اصل مال برداشته می شود؛ زیرا دین محسوب می شود.

توجه: نکته بند 1 در بند 2 نیز جاری است. (1867)

3. وصیت تملیکی یا عهدی در غیر امور ذکر شده: مثلاً فلان اموال به فقرا داده شود یا برایش زیارت بجا آورده شود یا اقامه عزاء شود یا واجب غیر مالی، مثل نماز و روزه قضا برایش بجا آورده شود فقط در مورد ثلث اموال نافذ است؛ مگر ورثه اجازه دهند.

توجه: در این بند، کسری اموال، به خلاف بندهای الف و ب، از اصل ماترك میت برداشته نمی شود؛ مگر اینکه همه ورثه اجازه دهند.

ابتدا هزینه تجهیز میت و دیون میت؛ مثل مهریه زن، از اموال کسر می شود و به طلبکاران پرداخت می شود. سپس آنچه باقی می ماند، ثلث آن محاسبه می شود.

نکته

1. منظور از هزینه های تجهیز میت، هزینه غسل و کفن و دفن در حد شأن میت است؛ نه هزینه های شام و مجلس ختم و... همچنین دیون میت، اعم است از بدهکاری به مردم، مهریه همسر، حج واجب، حج نذری که بجا آورده نشده است و قدرت بر انجام آن در زمان حیات بوده و استطاعت و شرایط آن وجود داشته است، همچنین خمس، زکات، کفارات و مظالم.

2. ملاک اموال، هنگام فوت است.

3. دیه میت به عنوان ترکه محسوب می شود.

4. جایز است مالی به عنوان ثلث ترکه کنار گذاشته شود، به شرط اینکه بعد از وفات، دو برابر آن برای ورثه باقی بماند. (1838)

* مثال 1: شخصی به پسرش وصیت کرده قطعه ای از زمین هایش را فروخته، و با پول آن از طرف او حج بجا آورده شود. ولی پسر نتوانسته به موقع این کار را انجام دهد و مجبور است برای پدر نایب بگیرد. از طرفی پول زمین اکنون کافی نیست. ← اگر در زمان حیاتش حج بر او واجب بوده و انجام نداده (1) و اکنون حتی حج میقاتی (2) هم با پول زمین ممکن نیست، باید کسری آن از سایر اموال میت (اصل ماترك) جبران شود و این جبران کسری، قبل از تقسیم شدن اموال است. (1867)

* مثال 2: میتی دارای يك زمین، منزل مسکونی، اتومبیل سواری و مقداری پول نقد در بانک است و وصیت کرده 200 میلیون از اموال او صرف ساختن مسجد شود. بدهی این میت تنها 100 میلیون، بابت مهریه همسرش است و ارزش کل اموال وی نیز 600

ص: 263

1- . یعنی می توانسته ثبت نام کند و اگر ثبت نام می کرد، قبل از آنکه بمیرد می توانست حج برود.

2- . مراد از حج میقاتی در مثال فوق آن است که از همان نزدیک میقات کسی اجیر شود، نه از شهر خود میت یا سایر شهرها؛ تا هزینه اجیر گرفتن به این صورت کمتر باشد.

میلیون است. ← ابتدا دیون میت کسر می شود (یعنی: 500\100 600)، ثلث 500 میلیون، حدوداً برابر است با 167 میلیون تومان. ورثه باید به همین میزان از اموال میت را صرف ساختن مسجد کنند و بیش از آن باید با اجازه ورثه باشد. البته هر يك از ورثه حق دارد از سهم الارث خود این کار را انجام دهد. اما دیگران را نمی تواند مجبور کند.

* مثال 3: در مثال 2 فرض کنید میت فقط وصیت کرده است که 250 میلیون از ثلث مال او صرف بدهی های او شود (فرض مسئله این است که در مجموع هم میت بابت مهریه و سایر بدهی ها فقط 250 میلیون بدهکار است). ← چون ثلث مال او 200 میلیون است و مقدار وصیت بیش از آن است، کسری فوق را از اصل ماترك باید جبران کرد؛ زیرا مورد وصیت از دیون میت است.

عمل کردن بر خلاف وصیت

1. تغییر دادن وصیت بعد از مرگ وصیت کننده، مطلقاً حرام است؛ مگر آنکه وصیت کننده قبل از مرگ این حق را برای فردی قرار داده باشد. (1840)

2. اگر ورثه به شدت محتاج اموال میت باشند، حق ندارند از اجرای وصیت میت ذره ای تخلف کنند یا آن را تغییر دهند. (1844) و (1847)

3. اگر حتی مقداری اندك از مال وصیت شده که لازم الاجراء است، عمل نشود و در مسیر دیگری صرف شود، به همان مقدار فرد استفاده کننده ضامن است. (1856)

ابهام در وصیت

اگر وصیت نامه مبهم است و هیچ قدر متیقنی (1) ندارد ← تکلیفی وجود ندارد. (1855)

* مثال 4: فرض کنید وصیت نامه به گونه ای است که عدد نوشته شده در آن مشخص نیست؛ مثلاً معلوم نیست که 2 میلیون نوشته است یا 3 میلیون، در این حالت حتماً

ص: 264

1- . منظور از قدر متیقن آن است که راهی وجود ندارد که عمل شود تا به صورت یقینی بتوان گفت با این نحوه عملکرد، حتماً تا حدی به وصیت عمل شده است.

باید 2 میلیون را اجرا کرد. یا اینکه وصیت کرده يك میلیون به کسانی بدهیم ولی معلوم نیست که فقرا نوشته شده یا سادات. در این حالت قدر متیقن فقرای سید هستند. بنابراین اگر به فقیر سید يك میلیون پرداخت شود، به وصیت عمل شده است. در مورد اول قطعاً به قسمتی از وصیت عمل شده، اما در مورد دوم به وصیت مطمئناً به طور کل عمل شده است.

* تمرین

1. اگر وصیت نامه مبهم است تکلیف چیست؟
2. در چه صورتی وصیت نامه را می توان تغییر داد؟
3. نحوه عمل وصیت در مورد غیر دیون چیست؟
4. نحوه عمل به وصیت در مورد دیون چیست؟
5. دیون میت شامل چه چیزهایی است؟
6. ملاك در فهم و تفسیر وصیت نامه چه کسی است؟

گفتار پنجم: نحوه عمل به وصایای متعدد در يك وصیت نامه

اشاره

در تمام موارد، وصایایی که در يك طبقه و رتبه قرار دارند، اگر در وصیت زودتر ذکر شده اند، تقدم دارند؛ مگر از وصیت فهمیده شود که با وجود تقدم بعضی، اولویتی وجود ندارد:

1. وصایای غیر متضاد

اشاره

منظور وصایایی هستند که با یکدیگر منافاتی ندارند؛ مثلاً اگر يك بار میت وصیت کرده این زمین به فلانی داده شود و دوباره بگوید به دیگری داده شود، با هم تضاد دارند.

الف) نوع واحد

اشاره

يك - واجبات مالی: از اصل مال هزینه می شود.

دو - واجبات بدنی: از ثلث مال هزینه می شود و اگر بیش از ثلث بود با اجازه ورثه از جمیع مال برداشته می شود.

سه - تبرّعی⁽¹⁾: مانند واجبات بدنی است.

ص: 266

1- منظور از وصیت تبرّعی در اینجا آن است که مورد وصیت امر شرعی واجبی بر گردن میت نبوده و به صورت اختیاری وصیت کرده است.

اگر هزینه مخارج وصیت در واجبات بدنی یا تبرعی بیش از ثلث مال باشد و ورثه اجازه ندهند که از ثلث مال برداشته شود، در صورتی که بین وصایا تقدیم و تأخیر فهمیده نشود، بر تمام آنها نقص وارد شده و مال بالنسبه توزیع می شود و اگر از وصیت تقدیم و تأخیر فهمیده شود، طبق آن عمل می گردد.

(ب) چند نوع:

اشاره

يك - محل خرج آن ذکر نشده (مثلاً نگفته از این قطعه زمین صرف شود یا حتی نگفته از ثلث اموال)

اول: واجبات مالی ← از اصل مال پرداخت می شود.

دوم: واجبات بدنی ← از ثلث کل اموال، منهای واجبات مالی، پرداخت می شود.

سوم: تبرعی ← از ثلث کل اموال، منهای واجبات مالی، پرداخت می شود.

نکته

باید ترتیب بالا رعایت شود. لذا ممکن است در همان مرحله اول دیگر نوبت به مرحله دوم نرسد.

دو - محل خرج آن ذکر شده و همچنین بیان شده از ثلث مال باشد (مثلاً از این قطعه زمین خرج شود):

اول: واجبات مالی (1) و بدنی: از همان مال معین شده برای این واجبات خرج می شود. اگر ثلث کافی نبود و ورثه هم اجازه ندادند، هر کدام از واجبات مالی و بدنی که بر دیگری مقدم شده اند، همان باید اول اجرا شود و اگر ترتیبی نداشته باشد، ثلث اموال از مال معین شده بر واجبات مالی و بدنی توزیع می شود:

در صورت کمبود ثلث مزبور برای اجرای واجبات مالی: کمبود از اصل ماترك جبران می شود.

ص: 267

1- . شامل حج واجب هم است.

در صورت کمبود ثلث مزبور برای اجرای واجبات بدنی: کمبود با اجازه ورثه از ماترك جبران می شود.

دوم: تبرّعی (غیر واجبات): از همان مال تعیین شده مصرف می شود.

نکته

ترتیب اول و دوم باید مراعات شود؛ یعنی اول واجبات مالی و بدنی و سپس تبرّعی ها.

2. وصایای متضاد

اشاره

وصایایی که بعد از وصایای دیگر وصیت شده، وصایای قبلی را باطل می کند؛ مثلاً یکی در تاریخ 1360 وصیت شده باشد و یکی در تاریخ 1372 و این دو وصیت با هم قابل جمع نباشند.

* مثال 1: شخصی وصیت کرده از اموالم برایم حج واجب بجا آورید و مهریه همسرم را پردازید. فرض کنید قیمت حج 6 میلیون و مهریه زن 30 میلیون باشد و ارزش اموال میت هم 20 میلیون باشد و بدهی دیگری نداشته باشد ← در این حالت از اصل مال میت به وصیت عمل می شود؛ چون هر دو از واجبات مالی است. با توزیع ماترك میت بین هزینه حج و مهریه زن، آنچه برای حج در نظر گرفته می شود، برای انجام این فریضه کافی نیست. لذا 20 میلیون برای مهریه پرداخت می شود.

* مثال 2: شخصی وصیت کرده از اموالش برای او 10 سال نماز بجا آورده شود که هزینه آن مثلاً 3 میلیون است و مهریه همسرش را که 30 میلیون است، هم پردازند و اموال میت فقط 20 میلیون ارزش دارد ← باید کل اموال (به استثنای هزینه تجهیز میت) صرف مهریه شود؛ چون واجبات مالی مقدم است.

* مثال 3: در مثال 2 اگر اموال میت (با کسر هزینه تجهیز میت) 35 میلیون باشد ← مهریه زن ابتدائاً پرداخت می شود و ثلث آنچه باقیمانده بعد از کسر مهریه، صرف نماز میت می شود و بقیه به ورثه می رسد.

* مثال 4: در مثال 3 اگر علاوه بر دو وصیت مذکور، وصیت شده باشد که 2 میلیون به فلان فقیر محله صدقه بدهند، به دلیل آنکه باید مابقی اموال صرف نماز میت شود و از

اموال او چیزی باقی نمی ماند (و واجبات بدنی مقدم بر تبرعی اند) لذا این وصیت عمل نمی شود و شرعاً نباید به آن فقیر کمک کرد؛ مگر آنکه ورثه از سهم خود گذشت کنند.

* مثال 5: اگر کسی وصیت کرده از اموال 10 سال نماز قضا (فرض کنید حداقل هزینه آن 4 میلیون باشد) و 4 سال روزه قضا (یک میلیون) و یک عمره مستحبی بجا آورید (2 میلیون) و با فرض اینکه اموال وی 15 میلیون (با کسر هزینه دفن) ارزش داشته باشد، چون واجبات بدنی (نماز و روزه) مقدم اند، لذا نوبت به عمره نمی رسد (زیرا ثلث مال او 5 میلیون می شود و برای انجام عمره در کنار نماز قضا و روزه قضا کافی نیست) و اگر ترتیب دارد، یعنی گفته است نماز قضا بگیرد و بعد از آن روزه قضا، آن گاه عمره بجا آورید، باید ابتدا نماز را انجام داد و آنچه باقی می ماند، صرف روزه کرد و به عمره مستحبی هم نوبت نمی رسد.

اجازه دادن ورثه نسبت به بیش از ثلث اموال

ورثه هر مقدار بیش از ثلث اموال را اجازه دهند، به همان مقدار نافذ است.

1. بعد از مرگ میت اجازه دهند ← مطلقاً نافذ است (حتی اگر در زمان حیات میت رد کرده باشند).

2. قبل از مرگ میت اجازه داده اند ← مطلقاً نافذ است (حتی اگر بعد از فوت میت رد کنند).

نکته

اگر برخی از ورثه اجازه بیش از ثلث را صادر کنند، اجازه دهندگان نسبت به سهم خودشان باید به بیش از ثلث عمل کنند.

روش اثبات وصیت

1. وصیت در مورد سرپرستی کردن شیء یا فرزندان صغیر باشد ← دو مرد عادل شهادت دهند.

2. وصیت در مورد مال باشد ← یکی از موارد زیر برای اثبات وصیت کافی است:

الف) شهادت دو مرد عادل

ب) شهادت يك مرد عادل و قسم خوردن

ج) شهادت يك مرد عادل با دوزن عادل

د) با اقرار همه ورثه

نکته

در صورت اقرار بعضی از ورثه، وصیت در حق آن ورثه اقرارکننده نافذ و لازم الاجراء است (1858)

رجوع از وصیت

1. موصی تا زمانی که زنده است، می تواند از وصیتش برگردد.

2. تحقق رجوع از وصیت یا با کلام و سخن است، مانند اینکه بگوید: "از وصیتم برگشتم" یا بگوید "آن وصیت باطل است". یا با عمل است، مانند اینکه موصی به را بفروشد.

شك در رجوع موصی از وصیت

1. وصیت مطلق باشد. (1) ← در صورت شك، اصل، عدم رجوع است.

2. وصیت مقید به چیزی مثل مرگ موصی در سفر یا بیماری خاص باشد ← اگر در آن سفر یا بیماری نمیرد، وصیت باطل می شود.

* نهمین

1. وصیت در مورد سرپرستی فرزندان صغیر به چه نحوی اثبات می شود؟

2. اگر برخی ورثه اجازه بیش از ثلث را صادر کنند (نه همه آنها) تکلیف چیست؟

3. در چه صورتی اگر ورثه بیش از ثلث را در وصیت اجازه دهند، نمی توانند آن را بعداً رد کنند؟

ص: 270

1- . یعنی مقصود موصی آن است که در هر شرایطی به آن عمل شود.

4. دوره اثبات وصیت مالی را بیان کنید.

5. در صورت نبودن عادل مسلمان برای اثبات وصیت چه باید کرد؟

6. در صورت اقرار برخی از ورثه در مورد وصیت چه باید کرد؟

ص: 271

گفتار اول: نذر

اشاره

تعریف: ملتزم دانستن خود به اینکه عملی را برای خدا به نحو مخصوص انجام دهیم.

شرایط انعقاد نذر

اشاره

شرایط انعقاد نذر(1)

1. صیغه نذر: در انعقاد نذر، صرف نیت کافی نیست و ذکر صیغه لازم است؛ گرچه لازم نیست صیغه به عربی باشد؛ مثال: "لله علیّ ان اصلّی صلاة اللیل"؛ "برای خدا بر من است که نماز شب بخوانم" یا "لله علیّ ان اترك الغیبة"؛ "برای خدا بر من است که غیبت نکنم".

مسئله

منعقد شدن نذر با جملات زیر محل اشکال است:

* "نذرت لله ان اصوم"؛ "نذر کردم برای خدا اینکه روزه بگیرم".

* "لله علی نذر صوم یوم"؛ "برای خداوند بر من است نذر یک روز روزه".

لذا بنا بر احتیاط، باید به نذر عمل شود و با ترك آن، بنا بر احتیاط، كفاره تعلق می گیرد.

2. متعلق نذر (آنچه در نذر بیان شده انجام یا ترك آن) باید رجحان داشته باشد؛ چه واجب باشد و چه مستحب (از نظر انجام آن) و چه حرام باشد و چه مکروه (از نظر ترك آن)؛ مانند اینکه نذر کند روزه بگیرد یا زیارت برود یا نذر کند غیبت را ترك کند یا سیگار نکشد.

بنابراین در صورتی که متعلق نذر، امر مرجوحی باشد، نذر صحیح نیست؛ مانند اینکه نذر کند سیگار بکشد یا غیبت کند. اما اگر متعلق نذر امر مباحی باشد، در صورتی که جهت رجحانی در آن مد نظر باشد، نذر منعقد می شود؛ مانند اینکه نذر کند غذا بخورد تا توانایی بر اطاعت خدا داشته باشد. اما اگر هیچ رجحانی نداشته باشد، نذر منعقد نمی شود.

ص: 272

3. باید متعلق نذر مقدور ناذر باشد و مشقت فراوان یا ضرر قابل توجه نداشته باشد؛ مثلاً کسی که روزه برایش ضرر دارد، نمی تواند نذر کند که روزه بگیرد یا کسی که توان راه رفتن ندارد، نمی تواند نذر کند که با پای پیاده به کربلا برود.

نکته

ترجیح داشتن و عاجز نبودن هنگام فرارسیدن وقت عمل نذر نیز ملاک است. لذا اگر وقت عمل، متعلق نذر رجحان نداشت یا ناذر، عاجز از انجام آن بود یا برای او مشقت فراوان داشت، عمل به نذر واجب نیست.

4. شخص نذر کننده باید بالغ، عاقل، دارای اختیار و دارای قصد باشد و همچنین اگر در مورد مال خود نذر کرده، محجور (مثل سفیه یا مفلس) نباشد.

نکته

انسان سفیه حتی وقتی چیزی را در نذر به عهده و ذمه بگیرد که جنبه مالی داشته باشد، اگرچه از عین اموال حال حاضر او نباشد، نذرش باطل است. اما شخص مفلس اگر چیزی را که جنبه مالی دارد، به عهده و ذمه بگیرد، ولی در مورد عین یکی از اموال حال حاضرش نذر نکرده، ایرادی ندارد و نذر منعقد است.

5. اگر زن به همراه شوهرش باشد، نذر زن بدون اذن شوهر، اگر چه در مورد اموال زن باشد، بنابر احتیاط واجب باطل است.

1. اگر ابتدا شوهر اذن دهد و پس از نذر، مانع شود، نذر واجب الوفاء است.
2. معنای لزوم اذن شوهر آن نیست که زن در اموال خودش اجازه تصرف ندارد. بلکه بدین معناست که نذر او واجب الوفاء نیست.

اقسام نذر

اشاره

1. نذر مشروط: نذری است که معلق بر چیزی باشد. این نوع نذر به سه صورت است:

الف) به شکرانه نعمت دنیوی یا اخروی نذر کند.

* مثال: اگر خداوند به من فرزند سالمی عطا کند، برای خدا بر من است که چهل فقیر را غذا دهم؛ در این مثال، اطعام فقیر متوقف بر داشتن فرزند سالم است که به شکرانه آن این نذر انجام می شود.

ب) برای طلب دفع بلا و گرفتاری این نذر منعقد می شود.

* مثال: اگر خداوند پدرم را شفا دهد، برای خدا بر من است که چهل شب زیارت عاشورا بخوانم.

ج) نذر برای بازداشتن نفس از عمل محرم یا مکروه است.

* مثال: اگر دروغ گفتم، برای خدا بر من است که یک فقیر را غذا دهم.

2. نذر مطلق: نذری است که بر چیزی معلق نیست.

* مثال: برای خدا بر من است که ماه رجب را روزه بگیرم.

مسئله

1. اگر آنچه را نذر کرده مقید به زمان یا مکان خاصی است، انجام آن در غیر آن مکان یا زمان کافی نیست.
2. اگر فرضاً ده روز روزه نذر کند و معین نکند که پی در پی یا به صورت پراکنده باشد، به هر صورت انجام دهد اشکال ندارد.
3. اگر مالی را نذر یکی از مشاهد مشرفه کند، باید صرف مصالح آن مکان شود. اما اگر مال را

نذر یکی از ائمه (ع) یا اولاد آنها نماید، جایز است در هر کار خیر، اعم از صدقه به فقراء، ساخت و تعمیر مسجد، پل و... صرف شود؛ با قصد اینکه ثواب آن به منذورله برگردد؛ هرچند مستحب است که صرف مخارج حرم و زائران و خادمان آن شود. البته اگر نذر مقید به مصرف خاصی است، باید طبق آن عمل شود.

حکم تخلف از نذر

اشاره

1. منذور(1) مقید به زمان خاصی است:

الف) منذور روزه است ← قضای روزه واجب است و در صورت ترك عمدی كفاره حث(2) نذر نیز واجب می شود.

ب) منذور نماز است ← بنا بر احتیاط واجب، قضا واجب است و با ترك عمدی، كفاره حث نذر نیز واجب می شود.

ج) منذور غیر نماز و روزه است؛ مانند زیارت امام حسین (ع) در روز عاشورا ← قضا واجب نیست. ولی اگر عمداً ترك کرده باشد، كفاره واجب می شود.

2. منذور مقید به زمان خاصی نیست (نذر مطلق) ← جایز است تأخیر آن تا زمانی که گمان به فرارسیدن مرگش کند؛ در این صورت تأخیر آن جایز نیست. بنابراین حث نذر در این قسم به این صورت است که در مدت حیاتش انجام ندهد.

مسئله

1. در صورتی شکستن نذر موجب كفاره می شود که نذرکننده عمداً و با اختیار (نه از روی فراموشی یا اضطرار یا اکراه و تهدید) به نذر خود عمل نکند. (كفاره جای توبه را نمی گیرد).

2. اگر نذر کند هر پنجشنبه را روزه بگیرد، در صورتی که بعضی از پنجشنبه ها مصادف با عید فطر یا قربان شود، یا نذرکننده بیمار یا حائض شود و نتواند آن روز را روزه بگیرد، واجب است قضای آن را بجا آورد و این حکم در مورد سفر، احتیاط واجب است.

ص: 275

1- آنچه که نذر شده

2- شکستن نذر

3. در صورتی که نذر کرده روز خاصی را روزه بگیرد، جایز است به سفر رود؛ هر چند سفر برای او ضرورت نداشته باشد. اما بعد از آن باید روزه را قضا کند و کفاره ای ندارد.

4. شخصی نذر کرده هر پنجشنبه روزه بگیرد. در صورتی که يك پنجشنبه را روزه نگیرد:

الف) اگر هنگام نذر، منظورش تمام پنجشنبه ها به عنوان مجموعه واحد بوده، به این معنا که اگر حتی يك پنجشنبه هم روزه نگیرد، مطلوب تأمین نشده است ← در این صورت به خاطر يك بار تخلف، نذر منحل شده و کفاره بر او واجب می شود و هفته های بعد، دیگر روزه واجب نیست.

ب) هر پنجشنبه جداگانه مد نظر است ← در این صورت در ازای هر پنجشنبه ای که عمداً روزه نگیرد، يك کفاره واجب است.

کفاره شکستن نذر

اگر کسی حنث نذر کند، باید یا ده فقیر را اطعام کند یا آنان را لباس پوشاند و در صورتی که مقدور نباشد، سه روز پیاپی روزه بگیرد.

عجز نادر از انجام مندور

اگر نادر، از انجام مندور (چه نذر مطلق و چه نذر مقید به زمان) عاجز شود، نذر منحل می شود و چیزی برعهده نادر نیست؛ مگر در مورد نذر روزه که در صورت عجز، باید در ازای هر روز، يك مد طعام به فقیر بدهد.

گفتار دوم: قسم

اشاره

تعریف: یعنی انسان به اسم خدا یا صفات مختص به آن، مانند "مقلب القلوب و الابصار" یا صفاتی که غالباً برای او به کار می رود و استعمالش ظهور در خدای متعال دارد (نه دیگران)، مانند خالق، رازق و رحیم، به هر زبانی که باشد، قسم بخورد کاری را انجام دهد یا ترك کند.

نکته

اگر لفظ استعمال شده ظهور در حق تعالی ندارد، اما شخص، منظورش ذات باری تعالی بوده، بنابر احتیاط واجب احکام قسم را دارد.

مسئله

اگر قسم به غیر خداوند باشد، مانند اینکه قسم به پیامبر اکرم (ص) یا ائمه معصومین (ع) یا به قرآن کریم و امثال آن باشد، قسم محقق نمی شود.

شرایط انعقاد قسم:

اشاره

1. صیغه قسم که در بالا شرائط آن بیان شد.
2. مقسم علیه (1) در صورتی که قسم به انجام آن باشد، باید عمل واجب یا مستحب یا مباح باشد؛ چه رجحان در این عمل مباح باشد و چه نباشد و در صورتی که قسم به ترك آن است، عمل حرام یا مکروه یا مباح باشد. بنابراین در قسم، مقسم علیه نباید امر مرجوحی باشد.

مسئله

- در صورتی که مقسم علیه هنگام قسم امر راجحی باشد و بعد از آن مرجوح شود، قسم باطل می شود؛ هرچند دوباره بعد از انحلال قسم دارای رجحان شود.
3. مقسم علیه مقذور باشد و مشقت فراوان یا ضرر قابل ملاحظه نداشته باشد.
 4. کسی که قسم می خورد، باید بالغ، عاقل، با اختیار و قصد باشد و نسبت به مقسم علیه محجور نباشد.
 5. اذن پدر در مورد قسم فرزند، و اذن شوهر در مورد قسم زن، لازم است.

شکستن قسم

هر آنچه در بخش شکستن نذر بیان شد، در قسم نیز جاری است.

کفاره شکستن قسم

حکم تخلف از قسم مانند نذر است.

ص: 277

گفتار سوم: عهد

تعریف: یعنی انسان با خدا عهد ببندد که کاری را انجام دهد یا ترك کند. مانند اینکه بگوید "باخدا عهد می بندم که نماز را اول وقت بخوانم" یا "بر من است عهد خداوند که نماز را اول وقت بخوانم".

شرایط انعقاد عهد:

اشاره

شرایط قسم به جز شرط پنجم، در عهد نیز لازم است مراعات شود.

نکته

عهد نیز مانند نذر می تواند مطلق باشد؛ مانند اینکه گفته شود "با خدا عهد می بندم که نماز را اول وقت بخوانم" و می تواند معلق بر شرطی باشد؛ مانند: "اگر در امتحان موفق شدم، با خدا عهد می بندم که نماز را اول وقت بخوانم".

شکستن عهد

هر آنچه در بخش نذر بیان شد، در اینجا نیز جاری است.

کفاره شکستن عهد

مانند کسی است که يك روز از ماه رمضان را عمداً افطار کند؛ یعنی باید شصت روز روزه بگیرد یا شصت فقیر را غذا دهد.

* تمرین

1. تفاوت شرایط انعقاد نذر و قسم در چیست؟
2. تفاوت شرایط انعقاد نذر و عهد در چیست؟
3. تفاوت شرایط انعقاد عهد و قسم در چیست؟
4. کفاره شکستن نذر چیست؟
5. چه تفاوتی بین کفاره شکستن عهد و قسم است؟
6. آیا مفلس می تواند نذر کند؟ توضیح دهید.

اشاره

مضاربه عقدی است بین دو نفر که یکی صاحب سرمایه و دیگری عامل تجارت برای سرمایه گذاری است؛ مبنی بر اینکه سود حاصل بین آنها، به نسبت مورد توافق، تقسیم شود.

گفتار اول: شرایط صحت عقد مضاربه

1. شرایط عقد مضاربه

باید ایجاب از جانب صاحب سرمایه و قبول از جانب عامل باشد و هر لفظی (چه عربی و چه غیر عربی) یا هر فعلی که بر این معنا دلالت کند، کافی است.

2. شرایط متعاقدين (طرفین عقد مضاربه)

الف) بلوغ (پدر، جد یا قیم شرعی بچه می توانند با توجه به مصلحت بچه مضاربه کنند).

ب) عقل (دیوانه نباشد).

ج) اختیار (یعنی او را مجبور نکرده باشند).

د) عدم محجور بودن صاحب سرمایه (ممنوع التصرف در اموال خود نباشد).⁽¹⁾

ص: 279

1- توضیحات لازم در مورد عدم محجور بودن، اختیار، عقل و بلوغ در درس 32 (شرایط فروشنده و خریدار) آمده است.

ه - عامل تجارت (کسی که با سرمایه کار می کند) قدرت بر تجارت داشته باشد. لذا اگر نسبت به قسمتی از سرمایه قادر به تجارت نباشد، به همان نسبت عقد مضاربه باطل است.

* مثال: اگر علی 100 میلیون به حسن بدهد تا با آن تجارت، و طبق مضاربه عمل کند اما حسن فقط بتواند 60 میلیون سرمایه به کار اندازد، در این صورت حق ندارد 40 میلیون باقیمانده را بدون اجازه مالک، نزد خود نگه دارد. حتی اگر از آن استفاده نکند.

* مثال: اگر در مثال فوق حسن در ابتدای عقد مضاربه قادر بوده، اما در اثنای کار عاجز شود که 40 میلیون را به کار اندازد، از آن لحظه به بعد حکم فوق حاکم خواهد بود.

3. شرایط رأس المال (سرمایه)

الف) سرمایه، پول رایج باشد و مضاربه با دین صحیح نیست؛ مگر بعد از قبض آن. فرقی هم نمی کند که مدیون، در مضاربه عامل باشد یا مدیون، شخص دیگر باشد.

ب) مقدار معینی باشد. البته اگر به نحو مشاع باشد ایرادی ندارد؛ مثلاً دو شریک که یکی سهمش $1/3$ و دیگری $2/3$ است، می توانند این مال مشترک را در اختیار عامل تجارت قرار دهند تا مضاربه انجام گیرد؛ اگر چه سهم هر یک در مقدار سرمایه جدا نشده باشد و به همان نحو مشاع باشد.

4. شرایط ربح (سود)

اشاره

الف) سود بردن، به وسیله تجارت و خرید و فروش باشد. بنابراین اگر مالک، مالی را به زارعی دهد که با آن زراعت کند و محصول بین آن دو تقسیم شود، مضاربه نیست. یا پولی دهد که چند رأس گوسفند بخرد تا نماء آن بین آن دو تقسیم شود، مضاربه فاسد است و نماء حاصل از آن، مال صاحب مال و عامل، فقط مستحق اجرت المثل است.

ب) سود هر یک از طرفین معین و مشخص باشد.

ه - ربح تعیین شده در مضاربه نباید عدد مشخصی باشد. بلکه باید به صورت کسر مشاع (یعنی درصد) باشد.

* مثال: محمد 10 میلیون سرمایه در اختیار علی می گذارد تا با آن برای او تجارت کند و از

سود حاصله 30 به محمد پردازد. ← صحیح است.

در مثال فوق اگر مبلغ مشخصی مثلاً 300 هزار تومان به عنوان سود محمد تعیین شود که ماهانه به او پرداخت شود، باطل است.

نکته

در صورتی که سود به صورت کسر مشاع، مثلاً 5 در قرارداد مشخص شده باشد، می توان ماهانه به طور علی الحساب، مبلغ مثلاً 300 هزار یا 400 هزار تومان پرداخت کرد و در انتهای قرارداد می توانند با هم مصالحه کنند؛ یعنی به یکدیگر ابراز کنند که به همان مبلغ ماهانه ای که پرداخت می شد، هر دو راضی اند و هیچ کدام خود را طلبکار شخص مقابل نمی دانند.

د) منظور از ربح، سود نهایی پس از پایان مضاربه است؛ یعنی پس از خرید و فروش های متعدد، در نهایت، میزان سود حاصله (مازاد بر سرمایه) ربح نامید می شود که طبق قرارداد تقسیم می شود. و تا زمانی که مضاربه پابرجاست، محاسبه سود قطعی (ربح) معنا نخواهد داشت.

* مثال: اگر حسین به محمد 100 میلیون تومان سرمایه داد تا برای او مضاربه کند و محمد ابتدائاً اتمییلی خرید، اما هنگام فروش آن ضرر کرد و 80 میلیون فروخت و سپس زمینی خرید و به قیمت 150 میلیون فروخت و سپس با پول حاصله کالا خرید و آن را 110 میلیون فروخت، در این مثال، سود قطعی 10 میلیون است که طبق توافق (مثلاً 30٪) بین این دو نفر تقسیم می شود و صاحب سرمایه حق ندارد بگوید در فروش زمین 50 میلیون سود وجود داشته و آن را تقسیم کنیم؛ چون او رضایت داشته با 150 میلیون نیز، کالا بخرد و تجارت کند.

نکته

1. عامل به مجرد اینکه سودی به دست آورد، سهم خود را از آن معامله مالک است. لذا می تواند آن را از مالک مطالبه یا در سهم خود تصرف کند؛ مانند اینکه آن را بفروشد یا صلح کند. همچنین تمام آثار ملکیت، از جمله خمس، زکات، ارث و حصول استطاعت در حج نیز بر آن مترتب است؛ هر چند این ملکیت، ملکیت متزلزل، و بر اتمام مضاربه متوقف بوده باشد.

2. اگر صاحب سرمایه، برای عقد مضاربه، صد میلیون قرار دهد و آن را برای تجارت به عامل دهد و بعد از مدتی 50 میلیون دیگر به او بدهد، در اینجا دو مضاربه واقع شده و خسارت وارده بر يك مضاربه، از سود مضاربه دیگر کسر نمی شود.

ه -) لازم نیست ربح حاصله نقد باشد. بلکه اگر به صورت جنس باشد، هر يك از طرفین می توانند سهم خود را مطالبه کنند یا سهم خود را بفروشند یا با آن هر معامله ای که بخواهند، انجام دهند.

* مثال: اگر حسین به محمد 100 میلیون سرمایه دهد تا با آن خرید و فروش کند و محمد نیز طی معاملاتی، خودرو، زمین، کالا، و سپس يك واحد مسکونی بخرد، در صورتی که هنوز این واحد مسکونی را نفروخته تا سود حاصله نقد شود، حسین می تواند به محمد بگوید: "سهم مرا از این خانه نفروش تا خودم درباره آن تصمیم بگیرم."

و) سود حاصله باید بین صاحب مال و عامل باشد و کس دیگری با آن دو شریک نشود. بنابراین اگر مقداری از سود را برای شخصی قرار دهند، مضاربه باطل است؛ مگر آنکه آن شخص کاری را که مربوط به تجارت است، انجام دهد.

گفتار دوم: فسخ یا بطلان مضاربه

فسخ مضاربه

عقد مضاربه از عقود جایز است؛ یعنی هر يك از طرفین حق برهم زدن آن را دارند. حتی اگر مدت مشخصی را برای آن قرار داده باشند. البته اگر شرط کرده باشند که کسی از حق فسخ خود استفاده نکند، نباید از حق فسخ استفاده کنند. اما اگر استفاده کرد، مضاربه فسخ می شود. ولی شخص فسخ کننده معصیت کرده و اگر ضمن عقد لازم دیگری شرط کند که تا مدت معینی فسخ نشود، در این صورت حق فسخ ندارند.

بطلان مضاربه

گاهی مضاربه از ابتدا به دلیل نبود شرایط (شرایط عقد مضاربه، طرفین، سرمایه و شرایط ربح) باطل است و گاهی هم به دلایل ذیل باطل می شود:

ص: 282

1. با مرگ یکی از طرفین مضاربه باطل خواهد بود و ورثه اگر بخواهند می توانند مضاربه جدیدی منعقد کنند.

2. قبل از شروع مضاربه اگر کل سرمایه تلف شود ← مضاربه باطل است (البته اگر در تلف شدن سرمایه، طبق آنچه در درس ودیعه آمده است، عامل ضامن باشد، باید جبران کند).

3. عامل نمی تواند خودش با دیگری مضاربه کند یا با دیگری در مضاربه مشارکت کند. مگر مالك اذن دهد و در صورت اذن مالك، مضاربه اول باطل است و در مضاربه دوم نیز بسته به نوع اذن مالك:

الف) یا عامل با فرد دوم مشترکاً عامل خواهند بود.

ب) یا عامل دوم فقط عامل است.

چند نکته

1. اگر مقصود از مضاربه دوم، مضاربه بین عامل و غیرش باشد، به این معنا که عامل دوم، عامل اول باشد، این مضاربه باطل است.

2. در صورتی که مضاربه از ابتدا صحیح بوده و شرایط لازم (شرایط طرفین، ربح و سرمایه) رعایت شده باشد، اما به هر دلیل فسخ یا باطل شده باشد، صورت های زیر را باید در نظر گرفت:

الف) اگر فسخ یا بطلان مضاربه قبل از شروع به تجارت یا قبل از مقدمات تجارت باشد ← چیزی به نفع یا ضرر عامل نیست.

ب) اگر در اثنای کار و قبل از حصول سود باشد ← چیزی برای عامل نیست؛ یعنی سود یا اجرتی به او تعلق نمی گیرد و اگر مقداری از سرمایه را هم صرف نفقه اش کرده است (مانند اینکه برای تجارت، به اذن صاحب مال، به سفر رفته و هزینه ای را صرف کرده است) ضامن نیست.

ج) در اثنای کار و بعد از حصول نتیجه باشد (یعنی سودی حاصل شده، ولی نقد نشده و هنوز به صورت جنس است) ← سودها تقسیم می شود و نقد کردن جنس ها بر عهده عامل نیست.

د) بعد از اتمام تجارت باشد ← چیزی بر عهده عامل نیست، جز همان چیزی که از سرمایه باقی مانده و اگر احیاناً سودی هم حاصل شده، بر اساس آنچه توافق شده، بین سرمایه گذار و عامل تقسیم می شود.

1. عامل تجارت، پس از فسخ یا بطلان مضاربه، وظیفه دارد راه را برای تحویل گرفتن سرمایه توسط مالك باز بگذارد. اما وظیفه ندارد به دست مالك برساند. مگر آنکه بدون اذن مالك، سرمایه را به شهر دیگری برده باشد.
2. اگر مضاربه از اول باطل بوده است ← کل سود برای صاحب مال است. مگر آنکه عامل برای خودش معامله کرده باشد؛ آن هم به صورت ثمن کلی (1) که در این حالت سود حاصله برای خود عامل تجارت است، نه سرمایه دار.
3. پس از فسخ مضاربه، بدهکاری های عامل به افرادی که با آنان معامله کرده، بر عهده عامل نیست.

* تمرین

1. مضاربه چیست؟
2. چهار مورد از شرایط طرفین مضاربه را توضیح دهید؟
3. شرایط رأس المال در مضاربه چیست؟
4. منظور از ربح در مضاربه چیست؟
5. آیا ربح حاصل از مضاربه باید نقد شده باشد؟ توضیح دهید.
6. آیا ربح حاصله باید در انتهای قرارداد به صورت درصد پرداخت شود یا ماهانه هم می توان پرداخت کرد؟ توضیح دهید:
7. آیا در مضاربه می توان به جای تجارت کار تولیدی انجام داد؟
8. آیا فسخ مضاربه شرعاً جایز است؟ در چه صورتی حرام است؟
9. در چه صورتی عامل تجارت، ضامن خسارت وارد شده به سرمایه است؟
10. موارد بطلان مضاربه را در حالتی که از ابتدا مضاربه صحیح بوده، بیان کنید.

ص: 284

درس 68 فصل یازدهم مضاربه (2)

گفتار سوم: احکام مربوط به عامل

امین بودن عامل مضاربه

اشاره

عامل تجارت، حکم شخص امین را دارد و مال سرمایه گذار در دست او امانت است و تمام احکام امانت در مورد او جاری است (رجوع شود به درس ودیعه).

مسئله

اگر عامل بگوید سود نکردم و سرمایه گذار انکار کند، سخن عامل در صورت قسم خوردن در دادگاه مقدم است؛ مگر آنکه سرمایه گذار دو شاهد عادل اقامه کند. به هر حال قبل از حکم حاکم یا اقرار خود عامل، سرمایه گذار نمی تواند خودش را طلبکار سود بداند.

وظایف عامل

اشاره

1. عامل بعد از انعقاد مضاربه باید آنچه را که در تجارت معمول و متعارف است، انجام دهد؛ برای مثال، اگر با سرمایه ماشین خریده، آن را در معرض فروش قرار دهد و اگر برای سود بیشتر به تعمیر نیاز دارد آن را تعمیر کند و هزینه آن از اصل مال پرداخت می شود.

2. در صورتی که مالک، طریق خاص یا شرط خاصی را در مضاربه قرار نداده است، عامل

ص: 285

می تواند به هر صورتی که مصلحت می داند، عمل کند؛ مگر آنکه در آن مورد معامله يك نحو خاصی متعارف باشد که باید بر اساس آنچه متعارف است، عمل شود.

و اگر سرمایه گذار شروطی را بیان کرده، باید طبق آن عمل شود؛ مثلاً بیان شده سرمایه در معاملات ساختمانی به کار انداخته شود یا با فلان کس تجارت نشود، که در این صورت باید طبق قرارداد عمل شود.

در صورت مخالفت شرط و وارد شدن خسارت یا تلف شدن مال، عامل ضامن است و اگر سود کرد، طبق آنچه مقرر است، به او داده می شود.

3. بدون اذن مالک، سرمایه را با مال دیگر مخلوط نکند و چنانچه مخلوط کرد و سرمایه تلف شد، عامل، ضامن است و در صورت داشتن سود، بالنسبه بین دو مال تقسیم می شود.

4. در صورت اطلاق قرارداد (نسبت به نسیه و نقد بودن معامله)، فروش به صورت نسیه جایز نیست؛ مگر آنکه بین تجار متعارف باشد و اگر این متعارف بودن، نسبت به شهر خاص یا جنس خاص باشد، جایز نیست در غیر آن نسیه داده شود و اگر در جایی که نسیه جایز نباشد، نسیه داد و سرمایه تلف شد، عامل، ضامن است.

5. جایز نیست برای تجارت، سرمایه را با خود به شهر دیگر ببرد؛ مگر با اذن مالک، یا متعارف بودن بین تجار.

6. عامل هزینه های خود را، چه در سفر تجاری و چه در شهر خود، نمی تواند از سرمایه مالک بردارد. اما اگر به اذن مالک سفر رفته، در صورتی که از سرمایه صرف نفقه کند، ضامن نیست؛ مگر اینکه مالک شرط کرده باشد نفقه بر عهده عامل باشد.

7. عامل نمی تواند دیگری را بدون اذن سرمایه گذار در تجارت وکیل کند؛ مگر در کارهایی که معمولاً وکیل آنها را انجام می دهد.

8. برای عامل جایز است با عین مال مضاربه خرید کند. به این صورت که فرضاً يك میلیون مشخصی را از مال مضاربه در نظر بگیرد و جنس مورد نظر را با آن خریداری کند و همچنین می تواند خرید را به نحو کلی در ذمه انجام دهد؛ یعنی جنسی را به يك میلیون کلی در ذمه مالک خریداری کند و موقع پرداخت، يك میلیون را از مال مضاربه بدهد.

لازم به ذکر است این دو نحو معامله زمانی جایز است که عقد مضاربه مطلق باشد و اگر شرط

خاصی در این مورد است، باید بر اساس همان عمل شود.

9. عامل نباید سرمایه را معطل بگذارد. بلکه باید آن را در تجارت به کار اندازد. وگرنه در صورت خسارت به سرمایه، ضامن است. البته مالک سرمایه نمی تواند مطالبه سود کند؛ چون با سرمایه او کاری انجام نشده است.

10. عامل می تواند از سرمایه برای کارهایی که در عرف بازار، کارگر اجیر می کنند و دستمزد به او می دهند، هزینه کند و اشکال ندارد.

نکته

بیان شد که عامل، امین است و تا نسبت به سرمایه افراط و تفریط نداشته باشد، ضامن خسارت یا تلف شدن مال نیست؛ حال اگر مالک شرط کند که:

الف) به صورت خودکار از همان ابتدای خسارت، عامل در خسارت سرمایه، شریک باشد (همان طور که در سود شریک است) ← شرط باطل است.

ب) عامل قسمتی از خسارت یا همه آن را جبران کند، در این حالت عامل شرعاً باید خسارت را جبران کند. در غیر این صورت معصیت کرده است. اما بدهکار نیست و پس از مرگ عامل، جزو دیون او محسوب نمی شود و فقط گناه کرده است:

دو صورت متصور است:

1. شرط، ضمن عقد لازم باشد ← واجب العمل است.

2. شرط، ضمن عقد جایز باشد ← تا زمانی که عقد جایز باقی است، واجب العمل است. و اگر فسخ شده باشد، خسارات قبلی باید جبران شود.

* مثال: حسین سرمایه خود را برای تجارت در اختیار محمد می گذارد. اگر پس از پایان یک سال تجارت، سرمایه حسین که 100 میلیون بوده، به 80 میلیون برسد، یعنی به اصل سرمایه خسارت وارد شود، این خسارت از جیب حسین رفته است و محمد در صورتی که افراط یا تفریط نکرده (و به هر حال هیچ یک از موجبات ضامن بودن که در درس ودیعه مطرح شد، رخ نداده باشد) ضامن خسارت نیست.

اکنون فرض کنید در ابتدای قرارداد، در ضمن عقود زیر، شرط شده باشد که در صورت وارد

شدن خسارت، محمد هم مثلاً 30 در خسارت شريك باشد؛ احكام آن بدین ترتیب است:

1. شرط مذکور در ضمن عقد دیگری است:

الف) این شرط ضمن عقد لازمی، مثل بیع صورت گرفته است؛ مثلاً حسین و محمد خرید و فروش انجام داده اند و ضمن آن شرط کرده اند که 30 از خسارت احتمالی در مضاربه را (که معامله دیگری است) محمد جبران کند ← بر محمد شرعاً واجب است به شرط مذکور عمل کند.

ب) این شرط ضمن يك عقد جایز، مثل هدیه صورت گرفته است؛ مثلاً حسین به محمد کتابی هدیه داده و شرط کرده در صورت وارد شدن خسارت در عقد مضاربه، 30 آن را محمد جبران کند ← تا زمانی که عقد هدیه فسخ نشده، واجب است شرعاً به این شرط عمل شود. بنابراین اگر محمد کتاب را به حسین پس دهد، دیگر لازم نیست این شرط را عمل کند؛ مگر اینکه قبل از فسخ هبه، این خسارت وارد شده باشد.

2. در همان عقد مضاربه این شرط شده است، نه عقد دیگری ← تا زمانی که عقد مضاربه فسخ نشده، بر محمد واجب است به این شرط عمل کند. پس اگر مضاربه را فسخ کرد، دیگر لازم نیست به شرط عمل کند؛ مگر اینکه، خسارت قبل از فسخ وارد شده باشد.

* مثال: اگر در مثال فوق شرط شده باشد که: 30 خسارت بر عهده عامل (محمد) باشد، یعنی به صورت خودکار مدیون باشد، این شرط باطل است. اما اگر شرط شود که همه خسارت بر عهده مالك باشد، اما 30 یا همه خسارت بر گردن عامل منتقل شود، یعنی عامل مدیون این مقدار خسارت شود، این شرط صحیح است.

توضیح

طبق مقتضای مضاربه، چون سرمایه مال حسین است، خسارت وارده نیز بر خود حسین وارد می شود (با فرض اینکه در وقوع خسارت محمد ضامن نیست) و لذا اینکه از همان اول بگوییم خسارت بر عهده محمد است، خلاف شرع و باطل است. اما اگر بگوییم بر عهده خود حسین است و پس از آن بر گردن محمد منتقل می شود و در واقع محمد با این شرط ضمن عقد، خسارت حسین را به عهده می گیرد، صحیح خواهد بود.

تعدد مالك يا عامل:

1. اگر سرمایه گذار يك نفر و عامل تجارت، چند نفر باشد، سرمایه گذار می تواند با هر عاملی، با درصد سود متفاوت، قرارداد ببندد.
2. اگر سرمایه گذار چند نفر و عامل تجارت يك نفر باشد، هر مالکی نسبت به سرمایه خود می تواند درصد سود قرارداد شده را مطالبه کند و این درصد سود، می تواند با درصد سود مالك دیگر متفاوت باشد.

مضاربه فضولی (بدون اذن مالك آن)

اشاره

اگر کسی بدون اذن مالك سرمایه، با سرمایه او مضاربه کند، یعنی شخصی مال غیر را بدون اجازه مالك به عامل می دهد تا برای مالك سرمایه مضاربه کند، در این حالت اگر مالك:

1. به مضاربه انجام شده، رضایت دهد ← مضاربه طبق همان قرارداد شخص فضولی با عامل نافذ است و مطابق با همان، ربح بین عامل و مالك تقسیم می شود.

2. مضاربه انجام شده را نپذیرد:

الف) قبل از انجام هرگونه معامله ای رد صورت گیرد ← سرمایه باید به مالك برگردانده شود.

ب) بعد از انجام معامله یا معاملاتی این رد صورت گیرد، این معاملات فضولی است:

يك - معاملات را اجازه کند ← کل سودها برای مالك سرمایه است و اگر خسارتی هم وارد شده، بر گردن خودش است.

دو - معاملات را رد کند ← سرمایه باید به مالك برگردانده شود و معاملات همگی باطل است.

چند نکته

1. در صورت های بالا اگر عامل نمی دانسته که این مال متعلق به شخص فضولی نیست و کار و زحمتی انجام داده است، می تواند اجرت المثل را از شخص فضولی بگیرد.

به مثال زیر نیز توجه کنید:

* مثال: محمد بدون اذن، اتومبیل حسین را به احمد می دهد تا آن را بفروشد و با پول آن برای حسین تجارت کند و بیست درصد از سود حاصله را بردارد؛ احمد با آن پول از

علی زمین می خرد و دوباره زمین را می فروشد و از امیر باغ می خرد و سپس باغ را فروخته، از رحیم یک واحد تجاری می خرد، حال اگر حسین پس از اطلاع:

الف) مضاربه را رد کند، اما کل معاملات را اجازه دهد ← کل واحد تجاری (چه سود برده باشد یا نه) برای حسین است.

ب) مضاربه و همچنین کل معاملات را رد کند ← اتومبیل حسین باید به او بازگردانده شود و خریدار اتومبیل، اگر ناآگاه بوده و نمی دانسته معامله فضولی است، پس از بازگرداندن اتومبیل به حسین، به محمد مراجعه می کند و آنچه به او پرداخته بود را مطالبه می کند. همچنین علی، امیر و رحیم نیز باید به اموالشان برسند.

2. در صورت رد مضاربه فضولی توسط مالک و تلف شدن یا معیوب شدن مال، مالک می تواند خسارت را از مضارب فضولی (محمد) یا از عامل (احمد) بگیرد.

در صورتی که از مضارب گرفت، مضارب نمی تواند برای گرفتن خسارت به عامل رجوع کند. اما اگر از عامل گرفت، در صورتی که او جاهل به فضولی بودن مضاربه بوده، می تواند خسارتی را که به صاحب مال داده، از مضارب طلب کند.

3. همان طور که در ابتدای این بخش بیان شد، تمام این سخنان در جایی است که شخص فضولی مضاربه را برای مالک اصلی انجام دهد. (مثلاً پدری از روی دلسوزی برای پسر بالغ و رشیدش چنین کند) اما اگر شخص فضولی (محمد) برای خودش مضاربه انجام داده باشد (نه برای حسین) اگرچه با سرمایه حسین بوده، معاملاتش نافذ، و تمام سود و زیان هم برای خودش است. (البته چون معاملات کلی است، نه جزئی؛ وگرنه اگر معاملات جزئی باشد، رد یا اجازه حسین مؤثر خواهد بود.)

جعاله در تجارت:

اشاره

جایز است صاحب مال، سرمایه را به عامل دهد و بگوید اگر با این سرمایه کار کردی، نصف آن یا ثلث آن (به صورت مشاع) یا سیصد هزار تومان از آن سود برای خودت باشد که در این صورت اخیر، باید حداقل 300 هزار تومان، سود تجارت باشد. در غیر این صورت اگر در یک ماه کمتر از این مقدار شد، صاحب سرمایه حق مطالبه سود را ندارد.

ص: 290

آنچه در مضاربه شرط است، در این نوع جعاله شرط نیست.

*** تمرین**

1. در چه صورتی شخص عامل با شرط کردن علیه او، واجب است خسارت وارد بر سرمایه مالک را جبران کند؟
2. در سؤال قبل، در چه صورتی عامل به طور خودکار، مدیون مالک سرمایه خواهد بود؟
3. مضاربه فضولی چیست؟
4. در چه صورتی در مضاربه فضولی معامله باطل است؟
5. در چه صورتی در مضاربه فضولی همه سودها به مالک اصلی می رسد؟
6. در چه صورتی در مضاربه فضولی قسمتی از سودها به مالک اصلی می رسد؟
7. در چه صورتی در مضاربه فضولی همه سودها به عامل تجارت می رسد؟

تعریف: قرض یعنی مالی را به ملك دیگری درآوردن، در مقابل اینکه او هم تعهد کند آن را یا مثل یا قیمت آن را برگرداند.

موارد وجوب قرض گرفتن

قرض کردن، حتی در صورت نیاز هم مکروه است. اما کراهتش از حالت عدم نیاز کمتر است. البته گاهی نیاز آن قدر زیاد است که قرض کردن واجب می شود و آن مواردی است که حفظ جان یا آبرو و امثال آن، منوط به قرض کردن باشد.

موارد حرمت قرض گرفتن

کسی که نمی تواند تأمین ادای قرض کند و امید آن را نیز ندارد، نباید بنا بر احتیاط واجب قرض کند؛ مگر ضرورت باشد یا قرض دهنده از حال او آگاه باشد.

حکم قرض دادن

قرض دادن مستحب مؤکد است؛ به خصوص به شخص محتاج. از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است:

قَالَ: وَمَنْ أَقْرَضَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ - كَانَ لَهُ بِكُلِّ دِرْهَمٍ أَقْرَضَهُ وَزَنَ جَبَلٍ أَحَدٍ - مِنْ جِبَالِ رَضْوَى

وَ طُورِ سَيِّئَاءِ حَسَنَاتٍ - وَإِنْ رَفَقَ بِهِ فِي طَلْبِهِ - تَعَدَى بِهِ عَلَى الصِّرَاطِ كَالْبُرْقِ الْخَاطِفِ اللَّامِعِ - بَغَيْرِ حِسَابٍ وَلَا عَدَابٍ - وَمَنْ شَكَا إِلَيْهِ
أَخُوهُ الْمُسْلِمَ فَلَمْ يُقْرِضْهُ - حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ يَوْمَ يَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. (1)

هرکس به برادر مسلمانش قرض دهد، در مقابل هر درهمی که قرض می دهد، به میزان وزن کوه احد، از کوه های رضوی و طور سیناء برای او حسنه است و اگر در مطالبه قرض خود، مدارا کند، بدون حساب و عذاب سریع از صراط می گذرد و اگر برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و او ندهد (در صورتی که توانایی آن را دارد) خداوند روزی که به محسنین جزا می دهد، بهشت را بر او حرام می کند.

شرایط صحت قرض

1. قرض گیرنده و قرض دهنده هر دو باید شرایط متعاقدین، یعنی بلوغ، عقل، قصد و اختیار را داشته باشند و به علاوه محجور (ممنوع التصرف) نباشند.
2. مال قرض علی الاحوط عین، یا چیزی باشد که قابل تملک باشد. لذا قرض دادن دین و منفعت باطل است. شراب و خوک نیز قابل قرض دادن نیست؛ چون قابلیت تملک و به ملکیت در آمدن را ندارد؛ یعنی شرع مقدس کسی را مالک شراب یا خوک نمی داند.
3. مال قرض مشخص باشد. بنابراین قرض دادن چیزی که مبهم است، صحیح نیست. همچنین مقدار قرض باید از نظر پیمان، وزن و عدد، مشخص باشد.
4. تحویل دادن و تحویل گرفتن مال قرض لازم است و صرف گفت وگو کافی نیست. ولی نیاز نیست که در مال قرض تصرف کند.
5. قرض دادن يك امر کلی و دادن مصداقی از آن کلی محل اشکال است.

ربای در قرض

اشاره

هرگونه شرط زیاده در قرض، هرچند ارزش مالی کمی داشته باشد، ربا و حرام است. (منظور شرطی است که در ضمن عقد قرض صورت گرفته یا قرض مبتنی بر آن منعقد شده است.)

ص: 293

موارد زیادتی عبارت است از:

1. زیادتی در عین: 100 هزار تومان قرض داده شود، به شرط آنکه علاوه بر این پول، يك لباس هم برگردانده شود.
2. زیادتی در عمل: 100 هزار تومان قرض داده شود، به شرط آنکه علاوه بر این پول، يك پارچه هم برای قرض دهنده داده شود.
3. زیادتی در منفعت: 100 هزار تومان قرض داده شود، به شرط آنکه علاوه بر این پول، اجاره بهای قرض گیرنده به قرض دهنده پرداخت شود.
4. زیادتی انتفاع: 100 هزار تومان قرض داده شود، به شرط آنکه علاوه بر این پول، قرض گیرنده خانه اش را به قرض دهنده اجاره دهد.
5. زیادتی در وصف: 100 هزار تومان قرض داده شود، به شرط آنکه در مقابل 100 هزار تومان پول کهنه، پول نو پرداخت شود.

چند نکته

1. قرض به شرط چیزی، ربا و حرام است. اما چیزی به شرط قرض جایز است.
* مثال: الف) این خانه را می فروشم، به شرط آنکه به من 20 میلیون قرض بدهی ← جایز است و ربا نیست.
ب) این خانه را اجاره می دهم، به شرط آنکه به من 20 میلیون قرض بدهی ← جایز است و ربا نیست.
2. قرض ربوی (قرض به شرط زیادتی) حرام است. ولی باطل نیست و حتی انسان می تواند بدون قصد جدی، شرط قرض دهنده را قبول کند و قرض را بگیرد. اما زیادتی را نپردازد.
3. محاسبه تورم در بازپرداخت قرض با رضایت طرفین جایز است و ربا نیست.
4. هر شرطی که نفعی برای قرض دهنده ندارد (اگر چه مصلحت دارد)؛ مثل رهن، ضمانت، کفالت جایز است.
* مثال: صد هزار تومان قرض می دهم، به شرط آنکه گرویی بگذاری یا ضامن بیاوری یا کسی کفیل شود ← جایز است.

5. اگر مقرض مالی را قرض دهد و شرط کند جنسی را ارزان تر به او بفروشد یا خانه ای را به قیمت کمتر اجاره دهد، قرض ربوی است. اما اگر قرض کننده چیزی را به قیمت کمتر بفروشد یا اجاره دهد، به شرط اینکه خریدار مبلغ معینی به او قرض دهد، اشکال ندارد؛ یعنی بیع یا اجاره به شرط زیاده است.

شرط زیاده که به نفع مقرض است، حرام است. اما اگر به نفع قرض گیرنده باشد، اشکال ندارد؛ مانند اینکه یک میلیون قرض دهد به شرط اینکه قرض کننده هشتصد هزار تومان برگرداند.

نحوه پرداخت مال قرض

اشاره

1. اگر چیزی که قرض داده شده، از اشیای مثلی باشد (1)، در این صورت مثل همان لازم الوفاست؛ اگرچه قیمت آن فرق کرده باشد. هیچ یک از طرفین هم نمی تواند دیگری را ملزم کند که قیمت دریافت شود؛ مگر هر دو رضی باشند.

* مثال: کسی که یک سکه تمام بهار آزادی را به دیگری قرض داده است، باید سکه را برگرداند، نه پول سکه را در زمان قرض گرفتن. اما اگر قرض دهنده سکه را فروخته و پول آن را قرض داده، فقط می تواند قرض گیرنده را به پرداخت همان پول ملزم کند.

2. اگر چیزی که قرض داده شده، از قیمیات است، مانند گاو و گوسفند، قیمت آن داده می شود و معیار قیمت، زمان گرفتن قرض است؛ هر چند مستحب است در صورت تفاوت قیمت زمان گرفتن قرض و پرداخت آن، مصالحه کنند.

مسئله

1. در قرض مثلی، مقرض می تواند شرط کند که به غیر از آن جنس ادای قرض شود؛ به شرطی که از نظر قیمت، بیشتر از جنس قرض گرفته شده، نباشد.

2. در صورت تراضی طرفین، جایز است به جای مثل در مثلیات و به جای قیمت در قیمیات،

ص: 295

1- . یعنی چیزی باشد که مثل آن در بازار وجود دارد؛ نه مثل گوسفند و گاو و چیزهای دیگری که مثل آن وجود ندارد. بلکه نهایتاً مشابه آن وجود دارد.

3. محصولات کارخانه ها، مانند ظروف بلور، چینی، یخچال، توپ پارچه ملحق به مثلثات است.

زمان و محل ادای قرض

زمان ادای قرض همان است که در درس "دین" (مؤجل و حال) بیان می شود و از نظر مکان ادای قرض، باید نکات زیر رعایت شود:

1. اگر در ضمن قرض شرط کرده باشند که در فلان مکان ادای قرض شود، باید در محل تعیین شده ادای قرض شود. حتی اگر برای قرض گیرنده هزینه داشته باشد (1). و اگر مقرض در جای دیگر، مطالبه مال کند، بر قرض گیرنده لازم نیست بپردازد یا اگر قرض گیرنده در مکان دیگر خواست قرض خود را بدهد، بر مقرض لازم نیست بپذیرد.

2. اگر محل خاصی تعیین نشده است،

الف) در محل قرض دادن مطالبه ادا می شود ← بر قرض گیرنده ادای آن واجب است و بر مقرض هم قبول آن واجب است.

ب) در غیر محل قرض دادن مطالبه اداء می شود.

یک - ادای قرض در آن محل بدون هزینه و ضرر است ← احتیاط واجب است که ادا شود.

دو - هزینه دار است یا ضرر دارد ← رضایت و توافق طرفین لازم است. لذا واجب نیست.

* تمرین

1. قرض چیست؟

2. موارد وجوب قرض گرفتن را بیان کنید.

3. در چه مواردی قرض کردن حرام یا مکروه است؟

4. شرایط صحت قرض چیست؟ (دو شرط را بیان کنید)

5. ربای در قرض دادن را ضمن مثال توضیح دهید.

6. اگر محل خاصی برای ادای قرض تعیین نشده، تکلیف چیست؟

ص: 296

اشاره

تعریف: دین، مال کلی است که به سببی از اسباب، در ذمه شخص دیگری است.

اصطلاحات:

فرد مشغول الذمه: مدیون یا مدین

طلبکار: دائن یا غریم

اسبابی که در تعریف دین به آن اشاره شد و موجب بدهکار شدن انسان به دیگری می گردد، دو نوع اند:

1. اسباب اختیاری: مانند قرض، جنس فروخته شده در بیع سلم (پیش فروش)، ثمن در معامله نسیه، اجرت اجاره، مهریه زن، عوض و مالی که در طلاق خلع و مبارات وجود دارد و...

2. اسباب غیر اختیاری (قهری): مانند ضمانات (مثل دیه و...)، نفقه زوجه دائمه و...

انواع دین:

اشاره

دین دو نوع است: حال و مؤجل (مدت دار)

(1) دین حال

اشاره

منظور آن دینی است که برای بازپرداخت آن زمان تعیین نشده است؛ یعنی طلبکار هر لحظه

ص: 297

حق مطالبه آن را دارد. لازم به ذکر است دین مؤجل، اگر زمان ادای آن رسیده است، دین حال محسوب می شود و احکام آن را دارد.

احکام دین حال

اشاره

1. هر لحظه حق مطالبه برای طلبکار وجود دارد.
2. ادای دین بر مدیون، در هر زمانی که تمکن پیدا کند، واجب است.
3. بر طلبکار واجب است هر زمانی که مدیون دین خود را ادا نمود، آن را بگیرد و اگر طلبکار چنین نکند، مراحل زیر طی می شود:
 - الف) اجبار طلبکار توسط حاکم (اگر مدیون اجبار را مطالبه کند)؛
 - ب) احضار دائن و قرار دادن مال تحت سلطه طلبکار؛
 - ج) دادن دین به حاکم شرع. البته وجوب قبول از طرف حاکم شرع محل اشکال است.
 - د) در ذمه بدهکار باقی می ماند تا یکی از مراحل قبل را بتواند اجرا کند.

نکته

بدهکار هر کدام از مراحل بالا را با رعایت اولویت انجام دهد، دیگر بدهکار نخواهد بود.

(2) دین مؤجل

اشاره

منظور دینی است که برای پرداخت آن زمان مشخصی تعیین شده است و لذا طلبکار در هر زمانی که بخواهد، حق مطالبه ندارد.

تعیین مدت به دو گونه است:

الف) تعیین طرفین: مثل معامله نسیه یا سلم که طرفین با توافق همزمان، تحویل ثمن یا جنس را مشخص می کنند.

ب) تعیین از طرف شرع: مثل آنچه در مبحث دیه در کتب فقهی آمده است (مثلاً دیه خطاً در طول سه سال و هر سال ثلث آن ادا شود).

احکام دین مؤجل

1. عدم حق مطالبه قبل از زمان تعیین شده برای طلبکار.

ص: 298

2. در صورت پرداخت مدیون قبل از زمان مقرر، بر طلبکار قبول آن واجب نیست (مگر از قرائن فهمیده شود که مدت گذاشتن صرفاً ارفاق در حق مدیون است که در این صورت اگر بدهکار زودتر از موعد، بدهی را پرداخت، طلبکار باید قبول کند).

* تمرین

1. دین را تعریف کنید.
2. مواردی که موجب بدهکاری می شود را در دو دسته بیان کنید.
3. دو حکم از احکام دین حال را توضیح دهید.
4. اگر طلبکار از گرفتن دین حال امتناع کرد، تکلیف مدیون چیست؟
5. دین مؤجل چیست؟ احکام آن را بیان کنید.
6. تعیین مدت در دین مؤجل به چه نحوی می تواند باشد؟ توضیح دهید:

ص: 299

دین میت

با مرگ مدیون، حتی دین مؤجل هم حال می شود؛ یعنی اینکه اگر مدیون زنده می بود، لازم نبود الآن بدهی اش را بپردازد. ولی به محض فوت، ورثه باید تمام بدهی ها، اعم از حال و مؤجل را بپردازند و هیچ يك بر دیگری تقدم ندارد؛ زیرا همگی حال هستند.

اما با مرگ طلبکار، ورثه او باید منتظر باشند تا دین مؤجل، حال گردد و زودتر حق مطالبه از مدیون را ندارند. بنابراین اگر مهر زن مؤجل باشد، با مرگ شوهر، زن می تواند پیش از فرارسیدن زمان پرداخت مهر، مهر خود را مطالبه کند. اما اگر زن بمیرد، ورثه او نمی تواند پیش از زمان مقرر مهر را مطالبه کنند.

طلاق زن (در حکم مذکور) ملحق به فوت نیست.

دین مفلس

با مفلس شدن (1) مدیون، دین مؤجل او حال نمی شود و ابتدا دیون حال وی پرداخت می شود و سپس اگر در زمان سر رسید دیون مؤجل، چیزی از اموال مفلس (غیر از مستثنیات دین) باقی بماند، جهت دیون مؤجلی که اکنون حال شده، مصرف می شود.

ص: 300

1- . در مورد تعریف مفلس به درس 32 (شرایط فروشنده و خریدار) مراجعه شود.

بیع دین به دین

فروش دین در مقابل دین در صورتی که هر دو مؤجل باشد، باطل است، هر چند اجل آن دو رسیده باشد. همچنین، بنا بر احتیاط، اگر هر دو حال یا یکی حال و دیگری مؤجل باشد نیز باطل است.

* چند مثال:

من از او گندم طلب دارم او از من برنج طلب دارد.

من از شخص ثالث گندم طلب دارم او از شخص ثالث برنج طلب دارد.

من از شخص ثالث گندم طلب دارم او از شخص رابع برنج طلب دارد.

در مثال های فوق شخصی که گندم طلب دارد، نمی تواند در مقابل برنج مورد طلب، معامله کند.

موارد ربا

1. اگر دینی را که حال است مدت دار کنیم، اما در مقابل آن مبلغ دین را بالا ببریم ← ربا و حرام است.

2. اگر مدت دینی را که مؤجل است، بیشتر کنیم، اما در مقابل آن مبلغ دین را بالا ببریم ← ربا و حرام است.

نتیجه

1. اضافه کردن مدت + افزایش قیمت ← ربا و حرام است. (حتی در صورت رضایت طرفین)

2. اگر مدت دین مدت دار را کم کنیم و در مقابل آن، مبلغ دین را کاهش دهیم ← در صورت رضایت طرفین، حلال است.

وظایف بدهکار و حقوق طلبکار

1. بر بدهکار واجب است هنگام سر رسید زمان ادای دین، برای ادای بدهی اش تلاش کند؛ اگرچه با فروش کالا یا مطالبه طلب خود از دیگران یا اجاره دادن املاک خود، بتواند این بدهی را بپردازد. بلکه اگر برایش زحمت ندارد، باید با دنبال کردن کسب و کار لایق شانس، بودجه اش را

ص: 301

تأمین و بدهی اش را پردازد.

2. اگر به جز مستثنیات دین چیزی دارد که کمتر از قیمت واقعی آن فروش می رود، در صورتی که دین حال شده باشد و طلبکار هم مطالبه کند، فروش آن واجب است. لذا حق انتظار کشیدن تا پیدا شدن مشتری مناسب را ندارد؛ مگر آن قدر از او زیر قیمت بخرند که فروش آن اتلاف مال محسوب شود.

3. اگر بدهکار، خودش داوطلبانه چیزی را از مستثنیات دین فروخت و بدهی اش را ادا کرد، طلبکار حق گرفتن آن را دارد. البته خوب است طلبکار به این کار راضی نشود.

4. تعلل در پرداخت بدهی و دین حرام است و در صورت عدم قدرت پرداخت، نیت ادا کردن واجب است (1).

5. بدهکار تا بدهی را تحویل طلبکار نداده، از عهده آن مبرا نمی شود. حتی اگر آن را کنار گذاشته و از اموالش جدا نموده تا در فرصت مناسب پردازد.

وظایف طلبکار و حقوق بدهکار

1. همان طور که بر بدهکار فقیر که قدرت پرداخت دین را ندارد، پرداخت آن واجب نیست، بر طلبکار نیز مطالبه حرام است.

2. اگر کسی بدون اجازه بدهکار (چه زنده و چه مرده) دین او را ادا نموده، ذمه بدهکار بری می شود (حتی اگر بدهکار او را منع کند) و طلبکار هم باید قبول نماید.

مستثنیات دین

منظور چیزهایی است که بدهکار شرعاً وظیفه ندارد با پرداخت یا فروش آنها خود را از زیر بار دین، بری الذمه کند. این اموال عبارت اند از: هر چیزی که جزء نیازهای زندگی و در شأن شخص است (مثل لباس، ماشین، خانه و...) یعنی کمتر از آن، او را به مشقت زیاد می اندازد یا باعث سرافکنندگی می شود.

ص: 302

1- . یعنی باید نیت این را داشته باشد که در صورت قدرت، بدهی را پردازد.

* تمرین

1. موت مدیون چه تأثیری در حال یا مؤجل بودن دیون دارد؟
2. دیون مرده و مفلس چه تفاوتی با هم دارند؟
3. با ذکر يك مثال، حکم بیع دین در مقابل دین را توضیح دهید.
4. ملاك ربا بودن در تبدیل مدت و مقدار دین چیست؟
5. دو مورد از وظایف بدهکار را بیان کنید.
6. دو مورد از وظایف طلبکار را بیان کنید.

ص: 303

گفتار اول: تعریف و شرایط ودیعه

اشاره

تعریف: قرارداد و عقدی است که دیگری را نایب در حفظ مال خود می‌کنیم؛ به عبارت دیگر: قرار دادن مال نزد دیگری جهت حفظ آن مال، برای مالک آن.

اصطلاحات

صاحب مال: مودع

امانت گیرنده: ودعی، مستودع

امانت مالکیه: یعنی مودع و مستودعی که هر دو شرایط امانت دادن را دارند (1)، امانت بدهند و بگیرند و این مال نزد مستودع امانت گردد.

امانت شرعیه: در این نوع امانت، مودع وجود ندارد، اما به دلیل شرعی، کسی که مال در دست اوست، شرعاً امین است. البته احکام امانت شرعیه و مالکیه با هم متفاوت است.

مسئله

ودیعه جزء عقود جایز است. لذا مودع هر زمان بخواهد، می‌تواند آن را پس بگیرد و مستودع نیز هر زمان بخواهد، می‌تواند آن را برگرداند.

ص: 304

1- . به بخش شرائط مودع و مستودع رجوع شود.

1. بلوغ
2. عقل
3. احتیاطاً باید شخص عاجز از حفظ مال، ودیعه را نپذیرد؛ مگر آنکه مودع، خودش عاجزتر باشد و مستودع دیگری هم نباشد.

مسئله

1. اگر کسی، چیزی را از نابالغ یا دیوانه امانت بگیرد، ضامن است و با برگرداندن مال به خود بچه نابالغ یا فرد دیوانه مبرا نمی شود. بلکه باید به ولی آنها برگرداند.
2. در يك حالت می توان از نابالغ یا دیوانه مالی را گرفت و آن زمانی است که بخواهیم مال او را حفظ کنیم (و اگر دست خودشان باشد حفظ نمی شود) که در این صورت "امانت شرعی" خواهد بود، نه "امانت مالکیه". لذا باید آن را محافظت کرد و فوراً به دست ولی آنها رساند یا به او اعلام کرد که مال دست اوست. اگر چنین مراحل انجام شود، دیگر ضامن نیست.
3. اگر مودع به وسیله دیوانه یا بچه ای مالش را به دست مستودع برساند، ایرادی ندارد؛ چون این دو، خود مودع نیستند.
4. اگر مستودع بچه غیر ممیز باشد و آن را از بین ببرد، بچه ضامن نیست. اگر بچه ممیزی است که صلاحیت امانت داری را دارد، در صورتی که در نگه داری کوتاهی کرده باشد، ضامن است.
5. معنای شرط 3 این نیست که عقد ودیعه باطل است، بلکه تکلیف مستودع را بیان می کند.

وظایف مستودع

در صورت قبول ودیعه، مستودع باید به گونه ای که معمول و متعارف است، آن را نگهداری کند تا از تلف شدن و صدمه دیدن محفوظ بماند؛ بدین صورت که آن را در جای مناسبی قرار دهد؛ مثلاً اگر زیورآلات است، آن را در صندوق قفل دار نگه داری کند یا اگر گلدان است، آن را از سرما و گرما محافظت نموده و به میزانی که لازم است به آن آب و کود بدهد و حتی اگر پیش از گرفتن ودیعه، وسایل و مکان مناسبی برای نگه داری آن ندارد، باید آنچه را نیاز است، فراهم کند.

مستودع امین است. لذا تا زمانی که افراط و تفریط نکرده، ضامن نیست.

1. اگر خسارت وارد به مال به هر دلیلی، مستند به مستودع باشد، ضامن است. مگر آنکه خسارت به دلیل استفاده ای باشد که از طرف صاحب مال مجاز بوده است.

* مثال: ظرف کریستالی را به امانت نزد شما گذاشتند و شما نیز آن را در جای امنی قرار داده اید. اما هنگام عبور از کنار آن، ناخواسته تعادل بدنی شما به هم می خورد و موجب شکسته شدن ظرف می شوید. اینجا چون شکسته شدن ظرف مستند به شماست و استفاده مجاز هم سبب شکستن ظرف نبوده، ضامن هستید.

2. مستودع در نگه داری آن کوتاهی کرده باشد.

* مثال: اگر مال شخصی نزد مستودع باشد و او آن را در جایی قرار دهد که ممکن است بارندگی به آن آسیب بزند و مستودع آن را زیر سایبان قرار ندهد و لذا بارش باران آن را خراب کند، در این صورت ضامن خواهد بود.

3. اگر مودع جای خاصی را برای حفظ مال تعیین کرده باشد، منتقل کردن آن به جای دیگر ضامن دارد؛ مگر آنکه در آن محل در معرض خسارت باشد و جای بهتری وجود داشته باشد که در این صورت حتی اگر مودع نهد، اشکالی ندارد.

4. اگر ظالمی بخواهد ودیعه را از مستودع بگیرد، در این حالت حتی اگر حفظ ودیعه منوط به قسم دروغ خوردن باشد، لازم است انجام شود و اگر مستودع چنین نکند، ضامن است. البته دفع ظالم، اگر منجر به جراحت و آسیب بدنی یا بی آبرویی یا خسارت مالی شود، تحمل آن دیگر واجب نیست. بلکه در ضرر بدنی و آبرویی قابل توجه، تحمل آن حرام است. اما اگر این ضررها خیلی کم باشد که غالب مردم آن را تحمل می کنند، واجب است برای حفظ ودیعه آن ضرر را تحمل کرد؛ مثلاً کلام خشن و تندی بگوید که هر چند اذیت کننده است، اما ضرر آبرویی محسوب نمی شود. همچنین اگر فقط با دادن قسمتی از ودیعه دفع ظالم می شود، واجب است این کار انجام شود و اگر مستودع چنین نکرد و کل ودیعه را ظالم اخذ کرد، آن گاه مستودع، مابقی اخذ شده توسط ظالم را ضامن است.

5. هرگونه استفاده یا تصرفی در مال امانت، بدون اجازه مالک و صاحب اختیار آن، مثل

پوشیدن لباس، سوار شدن اتومبیل و... ضمان آور است؛ مگر آنکه حفظ مال و امانت، منوط به آن باشد و راه دیگری نداشته باشد.

6. اگر مستودع پس از امانت گذاشتن مودع نزد او نیت غضب کند (حتی اگر فعلاً غضب نکند) یا انکار کند چنین ودیعه ای نزد اوست، اگرچه بعداً از انکارش برگردد، یا در صورت مطالبه ودیعه توسط مودع، از برگرداندن ودیعه خودداری کند، در تمام این حالات اگر خسارتی به مال امانت وارد شود، ضامن است.

7. در هر جایی که امانت مالکیه تبدیل به امانت شرعیه شود و مستودع و وارث مستودع در رساندن مال به مالک آن کوتاهی یا در اعلام آن کوتاهی کند، مطابق آنچه در بخش ذیل (موارد ابطال ودیعه) آمده است، شخص، ضامن ودیعه خواهد بود.

ابطال ودیعه

موت یا جنون مودع یا مستودع موجب ابطال ودیعه می شود. لذا با توجه به اینکه این مسئله برای مودع یا مستودع به وجود آمده، مراحل زیر اجرا می شود:

الف) مودع بمیرد یا مجنون شود:

ودیعه به صورت امانت شرعی در دست مستودع است ← برگرداندن ودیعه به همه ورثه مودع یا ولی مودع واجب است یا اینکه حداقل فقط به آنها اعلام کند و اگر چنین نکرد یا بدون دلیل تأخیر انداخت ← در صورت خسارت دیدن مال، مستودع ضامن است.

ب) مستودع بمیرد یا مجنون شود:

ودیعه در دست ورثه یا وصی مستودع، امانت شرعی است ← واجب است به مودع یا جانشین و وکیل او رد شود یا اعلام فوری شود و اگر چنین نکند یا بدون دلیل تأخیر اندازد ← ورثه یا وصی مستودع ضامن است.

نکته

منظور از لفظ "دلیل" در عبارات فوق آن است که اگر شخص به دلیل آنکه نمی داند کسی که

مدعی ارث است آیا وارث است یا وارث منحصر در اوست یا افراد دیگری هم هستند و لذا برای تحقیق تأخیر بیندازد، ضامن نیست.

* تمرین

1. ودیعه را تعریف کنید.
2. امانت مالکيه چیست؟
3. امانت شرعيه چیست؟
4. اگر از نابالغ، مالی امانت گرفته شود، تکلیف چیست؟
5. در چه صورتي شرعاً نباید ودیعه را قبول کرد؟
6. مواردی را که مستودع ضامن است، بیان کنید.

ص: 308

1. مطالبه مودع

اشاره

در اولین فرصت ممکن در صورت مطالبه ودیعه، شخص مستودع باید آن را برگرداند. حتی اگر بنا بر احتیاط واجب مودع کافر حربی باشد.

نکته

الف) منظور از برگرداندن ودیعه فقط آن است که راه را باز کند تا مالک آن بیاید و آن مال را ببرد.

ب) اگر برگرداندن آن مال به کافر حربی موجب کمک به دشمن دین شود و او را بر علیه مسلمانان مجهز نماید، این کار حرام است.

ج) شاهد گرفتن برای تحویل دادن امانت به مودع، اگر موجب تأخیر زیاد نشود، جایز است.

2. ترس سرقت یا تلف شدن مال

اگر در مورد ودیعه، ترس سرقت یا تلف شدن وجود داشته باشد، باید مراحل زیر طی شود و اگر در انجام دادن هر کدام کوتاهی کند، ضامن است:

الف) رساندن به مالك يا وكيل او؛

ب) رساندن به حاكم شرع (اگر او قادر به حفظ مال است)؛

ج) رساندن به شخص مورد وثوق و اميني كه قادر به حفظ مال است (در صورتی كه حاكم وجود نداشته يا قادر به حفظ نباشد).

3. آشكار شدن نشانه های مرگ برای مستودع

اشاره

چنانچه به سبب بیماری یا غیر آن، نشانه های مرگ بر مستودع آشکار شد، باید مراحل زیر را طی کند (و اگر در انجام هر يك کوتاهی کند، ضامن است):

1. رساندن به مالك يا وكيل او؛

2. رساندن به حاكم شرعی كه قادر بر حفظ مال است؛

3. مستودع وصیت می کند و شاهد هم می گیرد.

نکته

الف) وصیت کردن و شاهد گرفتن باید به گونه ای باشد كه آن مال برای صاحبش حفظ شود. لذا باید جنس، وصف، مكان مال، نام و مشخصات مالك آن ذكر شود و صرف گفتن اینکه ودیعه نزد من است، کافی نیست.

ب) مرحله آخر در صورتی لازم است كه ورثه شخص مستودع، امین و مطلع نباشند. اما اگر آنها مطلع و افرادی امین باشند، وصیت و شاهد گرفتن لازم نیست.

4. مسافرت کردن مستودع

اشاره

در صورتی كه مسافرت مستودع با حفظ ودیعه منافات داشته باشد (1)، در این حالت اگر رضایت مالك در مورد به همراه بردن ودیعه در سفر معلوم نباشد، باید مراحل زیر طی شود و اگر در انجام هر مرحله کوتاهی کند، ضامن است:

الف) مسافرت غیر ضروری:

تحويل به مالك يا وكيل او ← تحويل به حاكم شرع ← بايد ترك مسافرت كند.

ب) مسافرت ضروری:

ص: 310

1- . یعنی برای حفظ ودیعه لازم باشد که آن را با خود ببرد یا آنکه مسافرت را ترك کند

تحويل به مالك يا وكيل او ← تحويل به حاكم شرع ← تحويل به فرد امين ← با خود به مسافرت ببرد و ضامن نيست. (1)

وظیفه ورثه مستودع

اگر ورثه می دانند که مورث آنان (مثلاً پدر تازه درگذشته آنها) در اموالش ودیعه ای از مردم نزدش بوده است، مثلاً خود مورث پیش از مرگ اقرار کرده است، در این صورت باید گزینه های زیر اجرا شود:

1. اگر عین مال ودیعه در اموال میت مشخص است:

الف) مالك معلوم است ← همان مال به مودع داده می شود.

ب) مالك معلوم نيست ← حکم مجهول المالك را دارد. (2)

2. اگر عین مال را به صورت ویژه مشخص نکند و فقط در ضمن مصادیقی از جنس واحد معین کند. (مثلاً یکی از گوسفندان) ← مال با قرعه مشخص می شود و به مالك داده می شود و در صورت معلوم نبودن مالك، حکم مجهول المالك را دارد.

3. عین مال را، حتی مصادیقی از يك مجموعه را معین نکند، و فقط بگوید در اموالم ودیعه ای وجود دارد.

الف) مالك معلوم است ← احتیاط در مصالحه است.

ب) مالك معلوم نيست ← حکم مجهول المالك را دارد که با حاکم شرع یا نماینده او مصالحه می شود.

4. مشابه حالت سوم باشد، اما نگوید در اموالم وجود دارد ← چیزی بر عهده ورثه نیست؛ مگر یقین به این باشد که میت طبق یکی از موارد ضمان آور (که در درس قبل بیان شد) ضامن بوده و مال از بین رفته است.

ص: 311

1- . البته اگر مسافرت طولانی و بسیار خطرناکی است، حکم مستودعی که نشانه های مرگ برایش آشکار شده، اجرا می شود.

2- . از طرف صاحب مال به فقیر صدقه داده می شود و بنابر احتیاط با اجازه نماینده مجتهد باشد.

1. سه مورد از لزوم برگرداندن ودیعه را نام ببرید.
2. منظور از برگرداندن ودیعه، در مواردی که واجب است، چیست؟
3. در چه صورتی برگرداندن ودیعه به صاحبش حرام است؟
4. در صورت ترس سرقت مال ودیعه چه باید کرد؟
5. مستودع، در مورد ودیعه در مسافرت غیر ضروری، چه وظیفه ای دارد؟
6. اگر مالك ودیعه مشخص باشد، وظیفه ورثه مستودع چیست؟

اشاره

تعریف: مسلط کردن دیگری بر مال خود، برای این که از آن استفاده مجانی (بدون گرفتن عوض) کند. (1)

عاریه عقدی است که به ایجاب و قبول نیاز دارد. هر لفظی که بر عاریه دلالت کند، ایجاب است؛. مانند اینکه بگوید: "این شیء را به تو عاریه دادم" یا "به تو اجازه می دهم که از آن استفاده کنی". هر لفظی هم که بر رضایت دلالت کند، قبول است.

علاوه بر آن، هر عملی که بر این معنا دلالت داشته باشد نیز کافی است و لازم نیست حتماً لفظ باشد.

شرایط عاریه دهنده

اشاره

1. مالك منفعت مال باشد (لازم نیست مالك عين باشد) و شرعاً صلاحیت تصرف در آن را داشته باشد. لذا کسی که غاصب عين یا منفعت مالی است، حق عاریه دادن آن را ندارد.

* مثال: صاحب خانه ای که خانه اش را اجاره داده، چون مالك منفعت آن نیست، حق عاریه دادن خانه را به دیگری ندارد.

ص: 313

1- . به صورتی که بهره برداری از آن مال منوط به مصرف آن و از بین رفتن آن نباشد؛ مثل لوازم مصرفی، از جمله: تاید، شامپو و...

اما مستأجری که خانه را اجاره کرده، حق این کار را دارد؛ مگر آنکه صاحب خانه در عقد اجاره شرط کرده باشد که فقط مستأجر حق استفاده از منفعت را دارد.

مسئله

اگر بدون اجازه قبلی، مال کسی عاریه داده شود، باید از صاحب اختیار آن اجازه گرفت و اگر اجازه نداد، عاریه باطل است.

2. بالغ و عاقل باشد. لذا بچه و مجنون، بدون اذن اولیایشان، حق عاریه دادن ندارند.

3. محجور نباشد. لذا سفیه با اجازه ولی خود و مفلس با اجازه طلبکارها فقط حق عاریه دادن دارند.

شرایط عاریه گیرنده

1. اهلیت و صلاحیت شرعی بهره بردن از منافع آن مال را داشته باشد. لذا کافر نمی تواند قرآن را عاریه بگیرد یا به شخص محرم نمی توان صید را عاریه داد.

2. عاریه گیرنده باید معین و مشخص باشد؛ مثلاً نمی توان گفت که این شیء را به یکی از این دو نفر عاریه دادم.

3. عدّه بسیار زیاد نمی توانند عاریه گیرنده باشند. اما عدّه محصورى، مثل 10 نفر، می توانند باشند که در این صورت هر يك از افراد به نوبت و با قرعه، حق بهره برداری از منفعت را دارند.

شرایط مالی که عاریه می دهند

1. قابل بهره برداری باشد؛ آن هم بهره های حلالی که عین مال از بین نرود. لذا نمی توان نان و روغن را عاریه داد یا جایز نیست ظرف طلا را برای استفاده خوردن و آشامیدن عاریه داد.

2. معین بودن آن در ابتدا لازم نیست. لذا اگر کسی بگوید یکی از لباس هایم را که دوست داری، عاریه دادم، صحیح است.

3. آنچه منافع متعدد دارد، در صورتی که عاریه آن شیء به خاطر بعض منافع باشد، باید منافع مورد نظر مشخص شود تا معلوم باشد از کدام منافع می خواهد استفاده کند. در این صورت حلیت انتفاع از آن شیء مختص به همان منافع می شود و اگر می خواهد از مطلق منافع بهره مند شود،

می تواند به عموم تصریح کند. مگر آنکه با مطلق گفتن فهمیده شود که از تمام منافع آن جواز بهره مندی دارد.

فسخ کردن عاریه و باطل شدن آن

1. عقد عاریه عقد جایز (1) است؛ مگر عاریه زمین یا قبری برای دفن، در صورتی که بدن میت پس از دفن کاملاً در آنجا پوشانده شده باشد که بنا بر احتیاط واجب، نمی توان نبش قبر کرد. لذا اگر کاملاً پوشانده نشده، می توان زمین عاریه را پس گرفت. اما در این حالت هزینه حفر قبر و هزینه پر کردن زمین یا قبر (یعنی هزینه کارهای انجام شده) با عاریه دهنده نیست، همچنان که پر کردن زمین نیز با عاریه گیرنده نیست.

2. مرگ عاریه دهنده ← بطلان عاریه (بدون نیاز به فسخ)

3. از بین رفتن سلطه عاریه دهنده (جنون و...) ← بطلان عاریه (بدون نیاز به فسخ)

4. اگر زمین را برای ساختمان سازی یا درخت کاری و کاشت عاریه دهند ← حق فسخ برای عاریه دهنده و حق گرفتن خسارت برای عاریه گیرنده وجود دارد. اما باید احتیاطاً به نحوی باشد که رضایت طرفین جلب شود؛ یعنی عاریه دهنده رضایت طرف مقابل را و برعکس، عاریه گیرنده، در گرفتن خسارت، رضایت عاریه دهنده را جلب کند.

استفاده های مجاز از عاریه و موارد ضامن بودن عاریه گیرنده

اشاره

در این رابطه باید موارد زیر رعایت شود:

1. عاریه گیرنده فقط مجاز است به همان مقدار معمول و متداول از عاریه بهره برداری کند. در غیر این صورت غاصب و ضامن است؛ به این معنا که اولاً: به میزان ارزش استفاده های بیش از حد به عاریه دهنده بدهکار است و ثانیاً: اگر در این استفاده های بیش از حد، آسیبی به مال عاریه وارد شود، باید آن را جبران کند و خسارت بپردازد.

* مثال: اگر کسی اتومبیلی را عاریه بگیرد و بدون اینکه از صاحب آن اجازه بگیرد که با آن بار جابه جا کند، بارهای فراوان و سنگینی حمل کند، اولاً: باید کرایه حمل بار را به

ص: 315

1- . یعنی هر يك از طرفین حق فسخ آن را دارند.

مالك پردازد؛ ثانياً؛ بايد هر هزينه اى را كه از خسارت اتومبيل به مالك وارد شده، جبران كند.

2. مال عاربه، در دست عاربه گيرنده، حكم امانت را دارد. لذا در موارد زير ضامن است:

در ننگه دارى آن كوتاهى كرده باشد.

در بهره بردارى از آن زياده روى كرده باشد. (بند 1)

عاربه دهنده شرط كرده باشد كه به هر دليلى (اگرچه كوتاهى يا زياده روى هم نباشد) عاربه گيرنده ضامن باشد و خسارت را به عهده بگيرد.

موارد سه گانه فوق در مورد غير طلا- و نقره است؛ زيرا در طلا- و نقره مطلقاً ضامن است؛ مگر اينكه عاربه گيرنده شرط كند كه ضامن نيست.

چنانچه هيچ يك از موارد فوق محقق نشود، اما خسارت وارده به مال عاربه، مستند به عاربه گيرنده باشد، باز هم عاربه گيرنده ضامن است.

* مثال: فرض كنيد ظرف كريستال حسن در دست على باشد و به صورت سهوى و بدون كوتاهى در مراقبت از آن، پاى على به آن برخورد و بشكند. على در اينجا ضامن است؛ زيرا شكستن كريستال مستند به على است.

3. چنانچه عاربه دهنده غاصب مال عاربه باشد، در مورد تلف شدن مال يا عوض منفعتى كه عاربه گيرنده از آن استفاده نموده:

الف) عاربه گيرنده جاهل به غصب است ← ضمان بر عهده غاصب است. لذا اگر مالك اصلى به غاصب رجوع كرد، غاصب نمى تواند به عاربه گيرنده رجوع نمايد. اما اگر به عاربه گيرنده رجوع كند، او مى تواند به غاصب رجوع كند.

ب) عاربه گيرنده عالم به غصب است ← ضمان بر عهده عاربه گيرنده است. لذا اگر مالك به غاصب رجوع كند، در صورتى كه عين مال تلف شده باشد، غاصب مى تواند به عاربه گيرنده رجوع كند و اگر مالك به عاربه گيرنده رجوع كند، او نمى تواند به غاصب رجوع كند.

نکته

هر زمان كه عاربه گيرنده علم به غصب پيدا كند، جازى نيست آن را به غاصب برگرداند. بلكه

باید آن را به مالك برگردانند.

4. زمانی عاریه گیرنده چیزی برگردنش نخواهد بود که مال عاریه را تحویل مالك آن، یا وکیل قانونی یا ولی او دهد و صرف قرار دادن مال در صندوق کافی نیست.

* مثال: اگر اتومبیل را پس از استفاده، در پارکینگ عاریه دهنده قرار دادیم، فایده ندارد. بلکه باید به خودش تحویل دهیم.

* تمرین

1. شرایط عاریه دهنده را بیان کنید.
2. شرایط عاریه گیرنده را بیان کنید.
3. آیا معین بودن مال عاریه لازم است؟ توضیح دهید.
4. چه چیزهایی موجب بطلان عاریه است؟
5. در چه صورتی عاریه گیرنده ضامن است؟
6. عاریه گیرنده مجاز به چه استفاده هایی از مال عاریه است؟

ص: 317

1. لباس شهرت

لباسی که پوشیدن آن به خاطر رنگ، کیفیت دوخت، مندرس بودن یا علل دیگر، مناسب نیست، به طوری که اگر پوشیده شود توجه مردم جلب و صاحب لباس انگشت نما شود، لباس شهرت، و پوشیدن آن اشکال دارد. (1361)

2. پوشش در مقابل نامحرم

الف) پوشش زن

پوشش زن در مقابل نامحرم باید به گونه ای باشد که:

يك - به جز گردی صورت و میچ دست به پایین (بدون آرایش و زیورآلات) آشکار نباشد.

دو - برجستگی ها و زیبایی های بدن زن، با وجود پوشیدن آن، آشکار نباشد.

سه - رنگ و خصوصیات آن به گونه ای نباشد که جلب توجه کند و موجب تحريك اطرافیان شود.

ب) پوشش مردان

اشاره

يك - پوشش مرد در مقابل زن باید به گونه ای باشد که موجب مفسده نشود. (443)

دو - کشیدن سرمه برای مردان به خودی خود جایز است. (س 447)

سه - پوشیدن لباس آستین کوتاه به خودی خود جایز است، مگر اینکه مفسده ای داشته باشد. (س 443)

مسئله

1. اگر صدای کفش زنان هنگام راه رفتن، موجب جلب توجه و تحریک نامحرم یا مترتب بر مفسده نشود، اشکال ندارد. (1362)
2. برای زنان پوشیدن لباس های تنگ یا بدن نما در عروسی ها و مانند آن، اگر از نگاه مردان نامحرم یا از ترتب مفسده یا تحریک اطرافیان در امان هستند، جایز است. (1364)
3. اگر پوشیدن کفش سیاه براق، موجب جلب توجه نامحرم یا انگشت نما شدن او شود، حرام است. (1365)
4. حکم لباس، مقنعه و پیراهن، از نظر رنگ، مانند کفش است. (1366)
5. اگر تاتوی ابرو عرفاً زینت محسوب شود باید پوشانده شود. (س 441)
6. هرگونه زیور، حتی حلقه ازدواج یا آرایش معمولی ابرو باید پوشانده شود. (س 442)
7. پوشاندن بینی جراحی شده برای زیبایی واجب نیست. (س 440)
8. دختری که ازدواج کرده با دختری که ازدواج نکرده، در احکام فوق تفاوتی ندارد. (س 439)
9. زدن عطر یا کرم های ضد آفتاب، به خودی خود، جایز است؛ مگر آنکه موجب جلب توجه نامحرم شود، لذا باید از کنار مردان عبور نکنند. (س 448)
10. تولید و خرید و فروش جوراب نازک (و هر لباسی که پوشیدن آن در مقابل نامحرم حرام است) اگر به قصد این باشد که زنان خریدار از آنها در برابر نامحرم استفاده کنند، حرام است. (1370)
11. کار کردن در فروشگاه های لباس زنانه، اگر مخالف مقررات نباشد (و برای مرد کارگر یا فروشنده مفسده ای مثل لذت جنسی یا خوف گناه نباشد) به خودی خود جایز است. (1371)

نکته

در مورد تاتوی ابرو چند نکته باید توجه شود:

1. اگر عرفاً زینت و آرایش محسوب شود باید از نامحرم پوشانده شود. اما کسانی که ابرویشان از بین رفته و فقط یک ابروی معمولی و بدون زیبایی خاصی را تاتو می کنند یا قسمت های از بین رفته لابه لای ابروان خود را ترمیم می کنند، به طوری که عرفاً زینت و آرایش (حتی جزئی) حساب نمی شود، پوشاندن آن لازم نیست.

2. زمان تاتو کردن، با این فرض که تا چند روز نمی توان به آن قسمت آب زد، باید زمان به خصوصی باشد. در غیر این صورت حرام است. و آن زمان عبارت است از زمانی که:

الف) نماز بر بانوان واجب نیست؛ مانند اینکه خانم عادت ماهیانه است یا وقت نماز نیست؛ مثل اینکه ساعت ده صبح است.

ب) نماز بر بانوان واجب است: (عادت ماهیانه نیست و اذان هم گفته شده) اول وضو گرفته شود (توصیه می شود اول نماز اقامه شود، بعداً تاتو صورت گیرد). برای نمازهای بعدی (مثلاً نماز مغرب و...) تا زمانی که آب برای آن قسمت ضرر دارد، طبق احکام جبیره عمل می گردد. پس از سپری شدن مدتی که آب برای ابرو مضر بود، چون به صورت زیر پوستی تاتو انجام شده، وضو و غسل معمولی صورت خواهد گرفت.

3. لباسی که ترویج فرهنگ کفر و شرک است:

الف) پوشیدن هر نوع لباسی که ترویج فرهنگ ضد اسلامی است، حرام است.

ب) پوشیدن لباس هایی که روی آن حروف و تصاویر خارجی چاپ شده، به خودی خود ایراد ندارد. اما اگر ترویج فرهنگ ضد اسلامی شود، حرام است و تشخیص آن به عهده عرف است. (1373)

ج) مجرد اینکه لباسی از کشورهای غیر اسلامی وارد شده، دلیل بر حرمت استفاده از آن نیست. (1374)

د) استفاده از کروات و سایر پوشش های غیر اسلامی، اگر منجر به ترویج فرهنگ غربی و ضد اسلامی شود، حرام است. (1379)

ه - پوشیدن لباسی که روی آن تبلیغ شراب وجود دارد، حرام است. (1383)

و) واردات و خرید و فروش لباس هایی که ترویج کننده فرهنگ غرب و ضد اسلام است، حرام است. (1374)

ز) اگر واردات و خرید و فروش این گونه لباس ها ترویج کفر و ضد اسلام نباشد، نباید به دولت اسلامی ضرر اقتصادی بزند.

* تمرین

1. آیا پوشیدن لباس انگشت نما برای بانوان در معابر عمومی به شرط آنکه کاملاً بدن را بپوشاند و مهیج نباشد، جایز است؟

2. لباس شهرت چیست؟ آیا خیلی جذاب بودن ملاک است؟

3. لباس زنان در مقابل نامحرم باید چگونه باشد؟

4. لباس زنان در مقابل محارم (به جز شوهر) باید چگونه باشد؟ آیا در مواردی لازم است کاملاً پوشیده باشد؟

5. یا حلقه ازدواج برای زنان در دید نامحرم حرام است؟

6. تمیز کردن زیر ابرو یا بند انداختن صورت چه حکمی دارد؟

7. پوشیدن لباس تنگ برای زنان در عروسی ها چه حکمی دارد؟

8. پوشیدن کفش پاشنه بلند یا کفش زیبا برای بانوان چه حکمی دارد؟

9. تولید لباس هایی که پوشاننده کامل بدن نیست، مثل لباس های مجلسی، چه حکمی دارد؟

10. آیا مردان شرعاً می توانند در تولیدی لباس زنانه کار کنند؟

11. آیا پوشیدن لباس هایی که از غرب وارد شده، حرام است؟

12. عطر زدن بانوان در چه صورتی جایز است؟

13. آیا استفاده از لباس بسیج به همراه چفیه در معابر عمومی جایز است؟

14. آیا پوشیدن آستین حلقه ای برای مردان جایز است؟

15. آیا پوشیدن شلواری که مدل آن به گونه ای است که بالای زانوی آن سوراخ بزرگی است، جایز است؟

ص: 322

1. توسط محارم نسبی یا سببی یا رضاعی:

عورتین: حرام است.

غیر عورتین: با لذت و شهوت حرام است.

2. توسط غیر محارم

اشاره

الف) نگاه حضوری به:

یک - مسلمان ← فقط به گردی صورت و مچ دست به پایین، بدون لذت جنسی، در صورتی که این مواضع بدون آرایش یا زیور باشد، جایز است.

دو - غیر مسلمان ← جاهایی که به صورت متعارف و معمول نمی پوشانند، بدون لذت جنسی جایز است.

ب) نگاه تصویری به:

یک - پخش مستقیم ← اگر شناسیم حرام است و در صورت عدم شناخت و بدون لذت جنسی، بنابر احتیاط واجب، حرام است.

دو - عکس یا پخش غیر مستقیم ← اگر شناسیم، مانند نگاه حضوری است. (1315) و (1183)

1. هرگونه نگاه به غیر همسر، چه از طریق تصویر (پخش زنده یا غیر زنده، عکس و....) یا مشاهده حضوری، اگر همراه لذت جنسی و شهوت باشد، حرام است و حتی فکر کردنی که در مورد این افراد باشد و همراه لذت جنسی باشد، حرام است. (1193)
2. نگاه به عورتین نیز اگر حتی بدون قصد لذت یا بدون شهوت باشد، حرام است؛ مگر عکس یا تصویر کسی که او را نمی شناسیم یا پخش مستقیم تلویزیونی و رسانه ای نباشد. (1314)

نکته

1. در صورت پخش مستقیم: در صورت عدم شناخت، بنابر احتیاط واجب، و در صورت شناخت، بنابر فتوی حکم جواز یا حرمت لازم است رعایت گردد.
 2. در جایی که لذت جنسی وجود ندارد، اما خوف یا احتمال زیادی وجود دارد که انسان به گناه بیفتد (مثلاً در لحظه بعد، نگاه او تبدیل به نگاه همراه لذت جنسی شود یا منجر به سایر گناهان شود) این نیز همان حکم لذت جنسی را دارد و حرام است.
 3. تمامی احکامی که برای نگاه مرد به زن بیان شد، برای نگاه زن به مرد نیز مطرح است.
- اما در بند (2 - الف) به قسمت هایی از بدن مرد می توان نگاه کرد که مردان به طور متعارف نمی پوشانند، مثل سر و گردن و قسمتی از دست و مچ پا. البته نباید قصد لذت یا خوف وقوع گناه وجود داشته باشد.

مسئله

1. خواندن کتاب ها و اشعار مبتذل که باعث تحریک شهوت می شوند، حرام است. (1197)
2. خرید و فروش فیلم هایی که محرك شهوت است و موجب انحراف (ولو جزئی) می گردد، یا شامل موسیقی حرام است و همچنین تولید یا اجاره این فیلم ها یا اجاره دستگاه برای پخش چنین فیلم هایی و به این قصد، حرام است. (1211)
3. در احکام نظر کردن، افراد متأهل نیز حکم شخص مجرد را دارند. (1200) و (1204)
4. دست دادن و تماس بدنی مرد با زن نامحرم حرام است؛ اگرچه غیر مسلمان باشد.

5. زنان پیر نیز باید حجاب را رعایت کنند و مردان نیز در نگاه کردن باید رعایت کنند. (س 438)
6. نگاه کردن به مجسمه های عریان (که مربوط به فرد خاصی نیست) اگر تحریک آمیز نباشد و به علاوه خوف ارتکاب گناه هم وجود نداشته باشد، جایز است. (س 446)
7. ظهور و چاپ عکس های خانوادگی یا عروسی که خانم ها بدون حجاب کامل می باشند، توسط عکاس هایی که آنها را نمی شناسند، بدون لذت جنسی و خوف وقوع در گناه، اشکال ندارد.
8. دیدن فیلم هایی که کارهای جنسی را به نمایش می گذارد، چون همراه با تحریک شهوت است، حرام است.
9. نظارت و اصلاح و حذف برخی فیلم های فاسدکننده، در صورتی برای شخص مجاز است که خودش تحریک شهوانی نشود یا خوف افتادن به گناه را نداشته باشد. (1203)
10. مشاهده کشتی مردان توسط زنان اگر با حضور در میدان کشتی باشد و یا به قصد لذت و ریبه بوده و یا در آن خوف ارتکاب گناه و فساد وجود داشته باشد، جایز نیست و اگر از تلویزیون به صورت زنده و مستقیم ببینند بنا بر احتیاط جایز نیست و در غیر صور مذکور اشکال ندارد. (1190)

نکته

اگر زنی فرد کشتی گیر را بشناسد، مطلقاً - حتی اگر پخش مستقیم نباشد - نمی تواند نگاه کند؛ اگرچه لذت جنسی یا خوف گناهی در کار نباشد.

* تمرین

1. نگاه کردن زن به مسابقه يك قهرمان ملی چه حکمی دارد؟
2. آیا نگاه کردن به بدن زن ارمنی جایز است؟
3. آیا نگاه شوهر به عکس همسر شرعی اش یا فیلم او با تحریک جنسی جایز است؟
4. آیا فکر کردن در مورد کسی که به خواستگاری او رفته ایم و قصد جدی ازدواج

وجود دارد، در صورت تحريك شهوانی جایز است؟

5. افراد متأهل با مجرد چه تفاوت هایی در احکام نگاه کردن با هم دارند؟

6. نگاه به صورت جنس موافق چه حکمی دارد؟ جنس مخالف چگونه؟

7. آیا می توان پنخس مستقیم زن نامحرم را نگاه کرد؟ در چه صورتی جایز است؟

8. منظور از "خوف وقوع در گناه" چیست؟ چند مثال بیاورید؟

ص: 326

1. جلوگیری از بارداری

شرایط جواز جلوگیری از بارداری

الف) خوف ضرر قابل توجه برای بدن مرد یا زن نباشد.

ب) مستلزم لمس یا نظر حرام نباشد.

ج) موجب از بین رفتن نطفه بعد از استقرار آن در رحم نشود.

د) با يك غرض عقلايی باشد.

هـ -) در مورد زن، باید علاوه بر شرایط فوق، بنابر احتیاط واجب، اجازه شوهر نیز باشد.

نکته

الف) با توجه به اینکه جز همسر فرد، کسی نمی تواند به عورت دیگری نگاه کند، مگر در صورت ضرورت، لذا اگر روشی که برای جلوگیری انتخاب کرده موجب نگاه به عورت شود، انجام آن جایز نیست.

ب) ملاك، ضرر قابل توجه نداشتن است. لذا اگر ضرر آن قابل اعتنا نباشد، اشکالی ندارد.

ج) برداشتن لوله یا جلوگیری از بارداری معالجه نیست. لذا اگر لمس یا نظر حرامی صورت گیرد، جلوگیری از بارداری حرام خواهد بود؛ اگرچه زن و شوهر هر دو راضی باشند و ضرر قابل توجهی هم برای بدن آنها نداشته باشد. بله اگر برای درمان بیماری یا جلوگیری از تشدید آن، این کار ضرورت دارد، اشکالی نخواهد داشت. لذا توهم ضرورت، برای جواز این کار کافی نیست.

الف) جلوگیری از بارداری به صورت دائمی باید غرض عقلائی داشته باشد؛ مثل جلوگیری از تولد فرزند مریض و... (1255)

ب) شوهر حق ندارد همسر خود را مجبور به جلوگیری از بارداری کند. (1257)

ج) بستن لوله های مرد منوط به اجازه زن نیست. (1260)

د) اگر حاملگی برای حیات مادر خطر داشته باشد، باردار شدن به طور اختیاری جایز نیست. (1255)

2. سقط جنین

اشاره

از بین بردن نطفه بعد از استقرار آن در رحم و همچنین سقط جنین در هیچ يك از مراحل رشد جنین، جایز نیست. (1264)

به محض انعقاد نطفه:

الف) قبل از دمیده شدن روح ← در صورت مشقت فوق العاده و غیر قابل تحمل در نگه داری یا بزرگ کردن طفل ناقص الخلقه برای والدین یا خوف مرگ مادر، جایز است.

ب) پس از دمیده شدن روح ← مطلقاً حرام است. مگر با استمرار بارداری، حیات مادر و جنین هر دو تهدید شود و نجات زندگی طفل به هیچ وجه ممکن نباشد، ولی نجات زندگی مادر فقط با سقط جنین ممکن باشد. (1266) و (1270)

مسئله

الف) سقط جنین حرام است؛ هرچند بر اثر زنا باشد و درخواست پدر دختر یا دیگران مجوز نمی شود. (1267)

ب) زن بارداری که مجبور به معالجه لثه یا دندان هایش شده و به عمل جراحی و بیهوشی و عکس برداری با اشعه نیاز دارد، حق ندارد سقط جنین کند؛ هرچند این عمل موجب نقص در جنین

شود. (1269)

(ج) سقط جنین، به مجرد وجود مشکلات و سختی های اقتصادی، جایز نمی شود. (1261)

(د) حتی اگر مطمئن باشیم نطفه یا جنین ناقص الخلقه متولد می شود، سقط جنین، اگرچه قبل از دمیده شدن روح باشد، حرام است؛ مگر خوف جان مادر باشد. (1262)

دیه سقط جنین

میزان دیه جنین (1268):

(الف) نطفه بعد از استقرار در رحم: 20 دینار طلا

(ب) علقه(1): 40 دینار طلا

(ج) مضغه(2): 60 دینار طلا

(د) استخوان بدون گوشت: 80 دینار طلا

ه - گوشت آن را پوشانده: 100 دینار طلا

(و) روح در آن دمیده شده: پسر 1000 دینار طلا و دختر 500 دینار طلا

مسئله

(الف) اگر سقط جنین با مجوز شرعی باشد، بنابر احتیاط واجب باید دیه آن پرداخت شود.

(ب) با پرداخت دیه، گناه این عمل حرام پاك نمی شود. بلکه جریمه ای دنیایی است و عذاب اخروی هم دارد.

(ج) باید دیه را کسی بپردازد که سقط و از بین بردن جنین مستند به او بوده است.

* مثال: اگر پزشك معالج آمپول سقط به زن تزریق کرده باشد، چیزی برعهده زن نیست. اما اگر زن خودش آمپول زده یا دارویی خورده و یا مثلاً شوهر چیزی را بدون آگاهی زن به او خورانده باشد یا ضربتی وارد کرده که موجب سقط شده، در این موارد دیه برعهده عامل بدون واسطه و مستقیم خواهد بود که به وارث بچه پرداخت می شود. لذا عامل سقط:

ص: 329

1- . خون بسته شده

2- . گوشت جویده شده

يك - پزشك يا ديگرى است ← به پدر و مادر بچه ديه پرداخت می شود.

دو - زن است ← به پدر بچه ديه پرداخت می شود.

سه - شوهر است ← به مادر بچه ديه پرداخت می شود.

3. تلقیح مصنوعی

اشاره

تلقیح مصنوعی به خودی خود ایراد ندارد؛ مگر آنکه مقدمه این کار، لمس یا نظر حرام باشد یا شوهر راضی نباشد. (1275) و (1277)

نکته

الف) صرف اینکه پزشك، جنس موافق است، مجوز نگاه به عورت نمی شود.

ب) تلقیح مصنوعی به هر نحوی که باشد - چه بیرون رحم و چه داخل آن، چه از اسپرم شوهر و چه از اسپرم ديگرى و چه از تخمك همسر يا ديگرى -، رابطه مولود با ديگران به شرح ذیل است:

صاحب تخمك: مادر

صاحب اسپرم: پدر

صاحب رحم (زن): اگر خودش صاحب تخمك نیست، باید احتیاط کند؛ یعنی نه خود را محرم بچه بداند و نه با او حق ازدواج دارد. لذا باید حجاب را کاملاً رعایت کند. (1273)

ج) اگر صاحب رحم، همسر صاحب اسپرم باشد یا قبلاً همسر او بوده، به مولود اگر پسر است، محرم است و اگر صاحب رحم، همان صاحب تخمك باشد، در این حال شوهر این زن (که غیر از صاحب اسپرم است) در صورتی که قبلاً عمل زناشویی با این زن انجام داده یا بعداً انجام شود، به فرزند متولد شده (دختر) محرم خواهد بود و این دختر حکم ربیبه را دارد. همچنین اگر زن صاحب رحم به واسطه این نوزاد در سینه هایش شیر ایجاد شود و طبق احکام رضاع به بچه شیر دهد، مادر رضاعی او می شود.

4. تغییر جنسیت

اشاره

این عمل، به خودی خود و برای کشف و آشکار کردن واقعیت جنسی آنان، ایراد ندارد. اما نباید

مقدمات حرام یا مفسده داشته باشد (مثل لمس یا نظر حرام). (1279)

* مثال: انجام عمل جراحی برای الحاق فرد خنثا به زن یا مرد جایز است؛ به شرط آنکه مقدمات آن حرام نباشد. (1280)

توضیح:

اگر حل نکردن مشکل جنسیت موجب مشقت زیاد یا خوف مریض شدن و ضرر به بدن گردد، اگرچه تغییر جنسیت مستلزم لمس یا نظر حرام توسط پزشک می شود، ایراد ندارد. در غیر این صورت حرام است.

*** تمرین**

1. آیا زن در جلوگیری از بارداری باید از شوهر اجازه بگیرد؟ شوهر از زن چگونه؟
2. منظور از این جمله که "جلوگیری از بارداری مستلزم لمس و نظر حرام نباشد" چیست؟
3. آیا مرد می تواند به دلیل مشکلات اقتصادی و خانوادگی، همسر خود را به جلوگیری از بارداری وادار کند؟
4. دختری که از عمل نامشروع باردار شده، آیا می تواند برای حفظ آبرو سقط کند؟ (با این فرض که توبه کرده است)
5. اگر یقین کنیم جنین تشکیل شده، طبق نظر متخصصان ناقص الخلقه است، حق سقط جنین وجود دارد؟
6. در چه صورت جنینی که روح در آن دمیده شده، شرعاً قابل سقط است؟
7. حکم تلقیح مصنوعی را بیان کنید.

8. اگر جنینی درون رحم همسر، اما از اسپرم مرد دیگر و تخمک زنی دیگر، ایجاد شود، پدر و مادر این جنین چه کسانی هستند؟

9. پدر و مادری با مجوز شرعی جنین 40 روزه ای را سقط کرده اند؛ این کار دیه دارد؟

ص: 332

اشاره

الف) غیر مسلمان ← تشریح جایز است.

ب) مسلمان ← اگر غیر مسلمان وجود ندارد، در حالت های ذیل جایز است:

یک - نجات جان دیگری فقط از این راه مقدور باشد.

دو - کشف مطالب جدید پزشکی مورد نیاز جامعه منوط به این کار باشد.

سه - دستیابی به اطلاعاتی که برای جلوگیری از بیماری تهدید کننده مردم لازم است، منوط به این کار باشد.

چهار - کشف علت مرگی که مشکوک است، منوط به این کار باشد. (1281)

مسئله

الف) استخراج پلاتین (یا هر چیز ارزشمند) از بدن میت مسلمان از طریق تشریح و قبل از دفن، جایز است؛ به شرط آنکه بی احترامی به میت محسوب نشود. (1284)

ب) تشریح جنین متعلق به مسلمان در حکم تشریح میت مسلمان است.

ج) اگر به نیش قبور مسلمانان نیاز باشد (مثلاً به استخوانی در پزشکی نیاز باشد) و به علاوه غیر مسلمان یافت نشود، جایز است.

اشاره

باید شرایط عمومی ذیل برای جایز بودن پیوند اعضا حاکم باشد:

الف) ضرر قابل توجه برای بدن شخص هدیه دهنده یا گیرنده نداشته باشد.

ب) مستلزم حرام دیگری مثل لمس یا نظر حرام و مفسد دیگر نباشد؛ مگر اینکه حفظ جان شخصی منوط به آن باشد یا برای درمان ضرورت داشته باشد. (1291)

انسان سالم (عدم مرگ مغزی)

باید شرایط بالا حاکم باشد.

مرگ مغزی

علاوه بر شرایط عمومی فوق، باید:

پیوند اعضا موجب تسریع مرگ واقعی شخص نشود. (1292)

با اذن قبلی وی صورت گیرد؛ مگر نجات جان مسلمانی منوط به آن باشد. (1292)

مسئله

اگر پیوند عضو موجب تسریع مرگ واقعی فرد مبتلا به مرگ مغزی شود، حتی برای نجات جان دیگری هم این کار حرام است.

میت

الف) باید پیوند اعضا یا با اذن قبلی میت در زمان حیات یا با اذن اولیای او پس از مرگ انجام شود؛ مگر اینکه جان مسلمانی فقط از این راه نجات پیدا کند. (1288)

ب) عرفاً مثله یا هتك حرمت میت محسوب نشود؛ مگر اینکه حفظ جان مسلمانی فقط از این راه ممکن باشد. (1293)

ج) اگر برداشتن اعضا از بدن میت مسلمان با رضایت میت (قبل از مرگ) باشد، دیه ندارد و الا دیه دارد (مثلاً قرنيه چشم 50 دینار است). (1289)

د) حکم پیوند اعضای تناسلی، در حکم همان اعضای معمولی است.

ه - پیوند آلت تناسلی به دیگری، به طوری که پس از پیوند و التیام، جزئی از بدن فرد دوم شود، از نظر طهارت و نجاست، اشکالی نخواهد داشت و از نظر الحاق فرزند به شخص دوم هم ایرادی ندارد. (1290)

7. ختنه

اشاره

ختنه پسران واجب است و شرط صحت طواف در حج و عمره است و اگر تا بعد از بلوغ به تأخیر بیفتد، بر خود آنان واجب است که ختنه کنند. (1305)

مسئله

ختنه پسران وقتی واجب است که مقداری از غلاف که قطع آن واجب است، روی حشفه (قسمت انتهایی آلت) وجود داشته باشد. (1306)

* تمرین

1. اگر با تشریح میت مسلمان نجات جان دیگری فراهم می شود، این کار چه حکمی دارد؟
2. آیا نیاز پزشکی موجب جواز نبش قبر مسلمان است؟
3. در چه صورتی برداشتن اعضا از میت مسلمان دیه دارد؟
4. در چه شرایطی می توان از شخص دچار مرگ مغزی، پیوند قلب انجام داد؟
5. آیا می توان از قلب فرد دچار مرگ مغزی، برای نجات جان مسلمانی که تنها راه نجات او این کار است، استفاده کرد؟
6. اگر یکی از فرزندان میت با پیوند اعضای پدرش مخالفت کند، در چه صورتی می توان از پیوند اعضای میت برای استفاده پزشکی بهره برد؟
7. در پیوند آلت تناسلی چه نکاتی باید لحاظ شود؟

آموزش پزشکی

یادگیری یا معاینه پزشکی که همراه با لمس یا نظر حرام است (مثل نگاه به عورت، نگاه به بدن نامحرم یا لمس آن) در صورتی جایز است که:

1. راهی جز آن وجود نداشته باشد.
2. دانشجو در مقام یادگیری و تعلّم پزشکی مطمئن باشد که:
اولاً: با مراجعه بیماران با این نوع بیماری و بیماری های مشابهی که در درمان آن نیازمند چنین یادگیری است، مواجه می شود.
ثانیاً: توانایی درمان مریض منوط به این اطلاعات و یادگیری هاست. (1312)
3. در حد امکان احکام نگاه کردن در بخش های قبلی رعایت شود.

مسئله

1. در هنگام وضع حمل، باید پزشکان در نگاه و لمس به قدر ضرورت (1) اکتفا کنند و زن هم اگر به هوش است و می تواند خود را بپوشاند تا حدّ ممکن واجب است خود را بپوشاند یا از کس

ص: 336

1- . مراد از لفظ "ضرورت لمس و نظر"، یعنی در تشخیص بیماری و درمان آن مجبور به لمس یا نظر باشد و مسلّم است که به مقدار ضرورت باید اکتفا کرد؛ مثلاً اگر از طریق آینه یا دستگاه یا با دستکش می توان به هدف رسید، باید به همان اکتفا کرد. (1296-1299-1300-1303)

دیگر بخواهد این کار را انجام دهد. (1315)

2. عمل جراحی زیبایی، درمان محسوب نمی شود و نگاه کردن و لمس توسط نامحرم برای این منظور حرام است؛ مگر در مواردی که برای درمان سوختگی و مانند آن باشد و پزشک مجبور به لمس و نگاه کردن باشد. (1301)

3. نگاه زن به عورت زن دیگر، حرام است؛ همان طور که نگاه مرد به عورت مرد حرام است؛ مگر اینکه ضرورت وجود داشته باشد. (1302-1297-1298-1318)

4. در مقام معالجه در صورتی استمنا جایز است که اولاً- درمان منوط به آن باشد، ثانیاً نتوان به وسیله همسر این کار را انجام داد. (1304)

* تمرین

1. آیا بانوان برای آموزش پزشکی می توانند از بدن مریض مرد استفاده کنند؟

2. آیا عمل جراحی زیبایی ضرورت محسوب می شود و احکام معالجه را دارد؟ چرا؟

3. در برخی مراکز برای پیشگیری از بیماری نیازمند اسپرم مرد هستند و لذا برخی استمنا می کنند، این کار چه حکمی دارد؟

4. ختنه پسران در چه صورتی واجب است؟ ختنه نکردن چه تأثیری در صحت اعمال عبادی دارد؟

5. آیا پزشک زن می تواند در وقت زایمان به عورت زن حامله نگاه کند؟

ص: 337

یادگیری مسایل شرعی مورد نیاز

در صورتی که یاد نگرفتن این مسائل منجر به ترك واجب یا ارتکاب حرام شود، شخص گناهکار خواهد بود. (1319)

سستی در تحصیل علم و تلف کردن وقت

دانش آموزان، دانشجویان و همه محصلان علوم مختلف، تا وقتی که از مزایای مدرسه یا دانشگاه مربوطه بهره مندند، باید از برنامه های درسی آن مؤسسه تبعیت کنند. در غیر این صورت استفاده آنان از شهریه، کمک هزینه و سایر مزایا حرام است. (1322)

ورود به دانشگاه در شرایط اختلاط زن و مرد بدون حجاب اسلامی:

اگر خوف گناه یا همراه با نگاه حرام است، باید از رفتن به دانشگاه اجتناب کنند. لذا به خودی خود رفتن به دانشگاه اشکال ندارد و بر زنان و دختران حفظ حجاب واجب است. بر مردان هم واجب است از نگاه حرام خودداری کنند. همچنین از اختلاطی که موجب خوف فتنه و فساد است نیز اجتناب کنند. (1328)

خنده و شوخی بین همکلاسی های دختر و پسر نیز حکم بالا را دارد.

اگر احکام پوشش و نگاه رعایت شود و خوف وقوع در گناه نباشد، جایز است. (1329)

فرستادن فرزندان به مدرسه هایی که عقائد فاسد را ترویج می کنند

فرستادن فرزندان به مدرسه هایی که بعضی از عقاید فاسد در آنها تدریس می شود، در صورتی که نسبت به عقاید دینی آنان خوفی وجود نداشته باشد و ترویج باطل هم نباشد و آنان بتوانند از یادگیری مطالب باطل و فاسد و گمراه کننده دوری کنند، اشکال ندارد و در غیر این صورت جایز نیست. (1333)

تحصیل برخی علوم

یادگیری و تحصیل فلسفه برای کسی که اطمینان دارد باعث تزلزل در اعتقادات دینی اش نمی شود، اشکال ندارد. بلکه در بعضی موارد واجب است. (1325)

خرید و فروش برخی کتاب های گمراه کننده و مطالعه و نگهداری آن

معامله و نگهداری این کتب حرام است؛ مگر برای پاسخ گویی و رد آن؛ آن هم برای کسی که قدرت علمی این کار را داشته باشد و مطمئن باشد که از حق منحرف نمی شود. (1332) و (1326)

1. آیا یادگیری همه مسائل شرعی واجب است؟ توضیح دهید.
2. آیا دانشجوی یا دانش آموزی که از مزایا و امکانات دانشگاه یا مدرسه بهره مند است، شرعاً می تواند از قوانین آن تبعیت نکند؟
3. آیا صحبت کردن دانشجویان دختر و پسر با هم اشکال دارد؟
4. آیا یادگیری قرآن توسط بانوان از استاد مرد اشکال دارد؟
5. ننگه داری کتاب سلمان رشدی چه حکمی دارد؟

اشاره

1. داخل کشور:

الف) قراردادی وجود داشته، در ضمن تحویل نسخه اول ← واجب است طبق قرارداد عمل شود.

ب) قراردادی نبوده ← بنا بر احتیاط واجب، حق ناشر یا مؤلف رعایت شود و اجازه گرفته شود.

2. خارج کشور ← تابع قرارداد بین ایران و خارج است. (1336)

مسئله

1. در مواردی که قانونی وجود دارد باید رعایت شود.

2. نرم افزار و نوارهای کاست، حکم کتاب و مقالات را دارند. (1342) و (1343)

3. اگر مؤلف حق تألیف خود را به ناشری بفروشد، تجدید چاپ توسط دیگران در حالت (1 - ب) بنا بر احتیاط واجب با ناشر مربوطه است، نه مؤلف آن.

4. اگر مؤلف، مترجم یا هنرمند در ضمن قرارداد منعقد شده برای تحویل چاپ اول، دریافت مبلغی را در چاپ های بعدی شرط کند، واجب است ناشر به شرایط عمل کند و اگر شرطی نکرده اند و در عین حال شرطی هم مبنی بر اجازه چاپ های بعدی توسط ناشر نشده باشد، بنا بر احتیاط واجب،

باید اجازه مؤلف تأمین شود. (1338، 1339)

5. حق اجازه دادن در صورت مسافرت یا در دسترس نبودن مؤلف (یا ناشری که حق التألیف را کلاً مالک شده) به وکیل او در این امور یا ولی شرعی او و در صورت فوت، به وارث منتقل می گردد. (1340)

6. کپی کردن و افسست از برخی صفحات تألیفات افراد نیز همان احکام تجدید چاپ را دارد. (1345)

7. اگر کسی بدون اجازه از صاحب نوار یا کتاب و... مبادرت به نسخه برداری نمود، باید در صورت عدم اجازه او، محتوای نوار و... را پاک کند یا از آن استفاده نکند و همین کافی است و در صورت پاک کردن محتوا، لازم به اطلاع رسانی به صاحب آن نیست. (1346)

* تمرین

1. آیا نوار کاستی که در بازار وجود دارد یا سی دی که دارای نرم افزار است، مجاز به کپی برداری و رایت آن هستیم؟

2. آیا ناشر موظف است حق التألیف مؤلفی که از دنیا رفته است را به ورثه بپردازد یا اینکه وظیفه ای ندارد؟

3. اگر در حین خرید سی دی آموزشی هیچ شرطی مبنی بر غیر قابل نسخه برداری بودن آن نشده باشد آیا می توان از آن نسخه برداری کرد؟

4. کپی کردن چند صفحه از کتاب يك مؤلف مسلمان چه حکمی دارد؟

5. برنامه سیستم عامل Windows را می توان کپی کرد؟

6. در صورت نسخه برداری غیر مجاز از کتابی چه باید کرد؟

ص: 342

اشاره

در مراسم عزاداری و اعیاد، لازم است نکات زیر رعایت شود و آلا فعل حرام صورت گرفته است:

1. باید از کارهایی که موجب تضعیف دین و سوء استفاده دشمنان دین می شود، مثل قمه زنی، پرهیز کرد؛ حتی در خفا. (1461)
2. برای بدن ضرر قابل توجه نداشته باشد. (1462) و (1460)
3. از دروغ گفتن و نسبت ناروا دادن به ساحت ائمه علیهم السلام و بزرگان دین یا روضه های دروغ پرهیز شود؛ مگر اینکه به زبان حال، و به حسب برداشت متکلم باشد و علم به خلاف بودن آن نداشته باشد. (1446)
4. موجب اذیت و مزاحمت برای دیگران نگردد. (1448) و (1447)
5. نباید با موسیقی حرام یا خواندنی همراه باشد که مناسب مجلس لهو و لعب، یا مهیج شهوت است.
6. عزاداری یا شادی، همراه با کار حرام دیگری نباشد؛ مثل ایجاد مزاحمت برای نمازگزاران مسجد (1442)
7. خلاف مقررات عمل نشود.

1. اگر مراسم شبیه خوانی مشتمل بر دروغ، مستلزم مفسده یا گناه و موجب تضعیف دین نباشد، اشکال ندارد. اما بهتر است به جای آن، از مجالس وعظ و ارشاد و ذکر مصائب حسینی (ع) بهره برد. (1440)
2. اگرچه اقامه مراسم و شعائر دینی در زمان های مناسب جزء مستحبات مؤکد است، ولی واجب است برگزارکنندگان، با کم کردن صدای بلندگو یا تغییر جهت آن، از مزاحمت و آزار همسایگان بپرهیزند. (1447)
3. اموال و هدایای مردمی به عزاداری:

الف) در نوع مصرف آن، به مسئول هیئت یا حسینیه، اختیار کامل داده شده باشد ← طبق اختیار تام در عزاداری مصرف می شود.

ب) مورد مصرف مشخص شده باشد (مثلاً هزینه چای، هزینه مداح و...) ← فقط طبق مورد مصرف باید هزینه شود و اگر اموالی باقی می ماند و مصرف نمی شود، در صورتی که اختیار تام در مصرف نداشته باشند:

الف - دسترسی به اهداکننده دارند ← باید از صاحبان آنها اجازه و رضایت بگیرند تا در موردی که مد نظر دارند، مصرف کنند. (1454) و (1453)

ب - دسترسی به اهداکننده ندارد ← باید آن را صدقه دهد؛ مگر آنکه یقین کند در مورد مخصوصی راضی به مصرف است که در این صورت باید در همان مسیر صرف شود.

اعیاد مذهبی و ملی

عید غدیر

1. عقد اخوت می تواند در غیر عید غدیر هم خوانده شود. اگرچه بهتر است و به احتیاط

نزدیک تر است که در عید غدیر باشد. (1464)

2. در اجرای عقد اخوت صیغه خاصی لازم نیست خوانده شود. (1465)

عید نوروز

1. درباره عید نوروز روایت معتبری وجود ندارد. ولی دید و بازدید و شادی کردن در آن ایرادی ندارد و از این جهت که صله رحم صورت می گیرد، خوب است. (1466)

2. اعمال و اذکاری که در مورد عید نوروز وارد شده، باید به امید رسیدن به ثواب انجام شود؛ نه اینکه روایات مربوط به آن قطعی یا معتبر بوده باشد. (1467)

حضور در مجلس معصیت

اشاره

1. مجلس شراب ← حرام است. (1425)

2. مجلس موسیقی حرام یا اختلاط زن و مرد

3. مجلس غیبت

با دو شرط جایز است:

الف) به موسیقی حرام یا غیبت گوش داده نشود یا موجب ارتکاب حرام دیگری نشود.

ب) حضور در مجلس مذکور، نشانه تأیید آن مجلس نباشد. (1429)

نکته

در هر کدام از این مجالس اگر شرایط امر به معروف و نهی از منکر حاکم است، نهی از منکر واجب است؛ اگرچه با خروج از مجلس گناه باشد. (1428) و (1427)

* تمرین

1. لطمه زدن به صورت و بدن در عزاداری اهل بیت (ع) چه حکمی دارد؟

2. بلند کردن صدای بلندگوهای هیئت عزاداری چه حکمی دارد؟

3. در عزاداری کردن در مساجد چه نکاتی شرعاً واجب است رعایت شود؟

4. نماز اول وقت مهم تر است یا عزاداری امام حسین (ع) در آن زمان؟

5. در چه صورت قمه زدنی که موجب مرگ شود، حکم قتل عمد را دارد؟

6. هدایا و نذورات مردمی در عزاداری ها چگونه باید مصرف شود؟

7. یکی از مجالسی که صرف حضور در آن به خودی خود حرام است، کدام مجلس است؟

8. آیا عید نوروز اعمال خاصی دارد؟

ص: 346

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

